

ویژه نامه گرامی داشت دکتر محمود نکوروح

نویسنده، محقق و مبارز ملی گرای خستگی ناپذیر راه آزادی و دموکراسی در ایران



فهرست

✓ محمود نکوروح ؛ هفتاد و پنج سال تلاش در راه آزادی

✓بیانیه‌ی تسلیت ۴۰۰ نفر از فعالان سیاسی ، اجتماعی و فرهنگی به مناسبت درگذشت دکتر محمود نکوروح

✓پیام تسلیت ایران فردا

✓پیام تسلیت ماهنامه چشم انداز ایران

✓پیام تسلیت جبهه ملی ایران

✓پیش در آمد

✓در باب مشروطه و مشروطیت

- چگونه مشروطه از یاد رفت

- چند نکته درباب ناکامی مشروطه ؟ (عوامل شکست مشروطیت)

✓محمد نخشب

- نقد نقد خداپرستان سوسیالیست ، جمعیت آزادی مردم ایران

- محمد نخشب و سوسیال دموکراسی او

✓محمد مصدق

- گفتگو با محمود نکوروح به مناسبت سالروز ملی شدن صنعت نفت

- مصدق و رازهای جاودانگی او

- سی ام تیر؛ حماسه ای دیگر

- مصدق ، نفت ، مدیریت و سیاست

- دکتر مصدق و فلسفه عدم تعهد

- دولت مصدق و حکمرانی خوب

- چرا مصدق هنوز می درخشد؟

- ملی شدن نفت برآیند مشروطه دوم

- ما از گذشته ها گذشته ایم

✓کودتای ۲۸ مرداد

- چرا ۲۸ مرداد کودتا شد؟

-۲۸ مرداد امسال و تحلیل‌های جدید؟

-۲۸ مرداد، روزی که غرور گریه کرد

- کودتای ۲۸ مرداد و شرایط اجتماعی

- کودتا و پیوند انگلیس و آمریکا

- اردشیر زاهدی و کودتای ۲۸ مرداد

✓ انقلاب ۱۳۵۷ و بعد از آن

- پارادوکس تراژیک، حکم حکومتی و انتخابات

- انتخابات و تناقضات دوران گذار؟

- بازگشت به عقب راه حل نیست!

- ما از گذشته‌ها گذشته ایم

- راه حل جمهوری است

- چرا انقلاب اسلامی شد؟

✓ روشنفکری دینی و مباحث اندیشه‌گی

- جهانی شدن و تجزیه دو روی یک سکه

- قرن بیست و یکم؛ قرن دموکراسی

- جهانی شدن، چپ مدرن و سوسیال دموکراسی

- نقش عنصر زمان در نقد بازرگان و شریعتی

- از ایدالیسم اسلامی تا ماکیاولیسم مذهبی

- روشنفکری دینی و راه حل امروز

- روشنفکری ایران امروز و چالشهای ایدئولوژیک

- چالش‌های انسان روزگار ما

محمود نکوروح ؛ هفتاد و پنج سال تلاش در راه آزادی

"آمدن دکتر محمد مصدق و جریان ملی شدن صنعت نفت، نقطه عطفی در زندگی محمود نکوروح" و "مردم ایران" بود.

آنروزها که مردم ایران، جوشان و خروشان، چند دهه پس از انقلابیون مشروطه، همچنان در جزر و مد در خیابان ها بودند. تا آزادی و دموکراسی را مزه مزه کنند. آنروزها که مثل اینروزها، تفرقه ها بیش از اتحادها بود، مرگ برها، بیش از درودها بود، خودزنی ها و چاپلوسی ها و ستم ها بیش از طعم و بوی عشق و راستی و توسعه بود. اما جوانان و نوجوانان، همانند غنچه های گل، مثل امروز، داستان شان متفاوت بود. غنچه های گل با دنیایی امید و نشاط و عشق باز میشدند و در جستجوی نور و خورشید و ستارگان بودند. محمود که از بچه های میدان خراسان تهران بود، با برادر و برادران و بچه های محل و کوچه و شهر، شیفته آزادی خواهی و آزادی اندیشی و آزادی نگری شد. استبداد و زور و شکنجه و شیون را از اولین روزهای کودکی چه در مدرسه چه در خیابان ها، چشیده بود. چه در خط کش معلم و ناظم مدرسه، روی دست و پا و صورت خود، چه در چماق و لگدهای پاسبان برای کندن اجباری چادر مادر. مادر و مادرانی که طعم آزادی را نچشیده بودند. بله، آنروزها، مثل اینروزها بود : آزادی، ممنوع بود. انسان بودن ممنوع بود. اما مردم، عاشق و درمانده آزادی بودند. مردم، طالب انسان شدن بودند.

در این روزها، مصدق، ستاره درخشان آسمان تاریخ ایران بود. و محمود، پس از دبیرستان پهلوی، دانش آموزی در دارالفنون بیش نبود، اما در روزنامه "مردم ایران" ارگان "جمعیت آزادی مردم ایران" بس فعال بود. اشعارش در رابطه با حوادث روز، چاپ می شد.

محمود نکوروح "ابتدا وارد حزب زحمتکشان ملت ایران" به رهبری دکتر مظفر بقایی شده و سپس به برادرش، در حزب ایران پیوسته بود. هر دو حزب نزدیک میدان بهارستان قرار داشتند.

روز ۲۶ تیر ۱۳۳۰، حدود ۴ بعد از ظهر، خبر استعفای دکتر مصدق از رادیو پخش شد... و مردم به خیابان ها ریختند. در این روزها، مصدق و فاطمی و نخشب و یاران، روز و شب های بس سختی گذراندند تا امروز، ما زندگی بهتری، دور از استبداد و توطئه و خیانت، داشته باشیم. اما، اما و اگرها نگذاشتند...

در آخرین شماره "مردم ایران" که پس از کودتای ۲۸ مرداد چاپ شد، شعری از نکوروح درباره فرار شاه از ایران بود. شاهی که با کودتا و جبر و خیانت، بازگشت تا آزادی و زندگی فراری شوند.

"جمعیت آزادی مردم ایران" در زمان نهضت ملی شدن صنعت نفت تشکیل شد. و با شرکت جمعی از جوانان مقیم تهران، که از سال ۱۳۲۳ نهضت خدایرستان سوسیالیست رابه رهبری مرحوم نخشب برای فعالیت های اجتماعی و همراهی نهضت ملی و پشتیبانی از دکتر مصدق تشکیل داده بودند. اعضای این تشکل از لحاظ سیاسی به سوسیال دموکراسی اعتقاد داشتند اما "با زیربنای طرز تفکر

خدا پرستی". چون عقیده داشتند "سوسیالستها باید متکی به اخلاق باشند" و به حیات انسان و حضور و موجودیت انسان احترام گذارده برای حفظ حیات او و طبیعت بکوشند نه مانند "مکاتب و ایدیولوژی هایی که بنام سوسیالیسم دست به کشتارهای آن چنانی می زنند".

سوسیال دموکراتهای خداپرست نخستین کسانی بودند که در ایران نظریات اصلاح طلبانه خود را مطرح کردند و در جامعه سوسیالیست های جهانی به عنوان "سوسیالیست های اخلاقی" به رسمیت شناخته شدند. محمود نکوروح درگردهمایی ها همواره حضورداشت. جمعیت آزادی مردم ایران در سال ۱۳۳۳ به "حزب مردم ایران" ارتقاء یافت و فعالیت های خود را حتی در شرایط اختناق ادامه می داد. علی شریعتی نیز عضو این حزب بود و بسیار از اندیشه های خود را از سوسیال دموکراسی و محمد نخب الهام گرفته است. محمود نکوروح به گفته خودش از زمانی که در دارالفنون درس می خوانده، با نخب در همان دبیرستان آشنا شده بود. و بعد به خداپرستان سوسیالیست پیوسته بود.

از ۲۸ مرداد ۳۲، روزنامه "مردم ایران"، ۲۵ سال ممنوع شد و تنها دو سال در دوران محمد مصدق برای دوسال به فعالیت خود ادامه داد در این دوسال محمود نکوروح به عنوان سردبیر روزنامه انجام وظیفه می کرد.

پس از کودتا ۱۳۳۲، ورود محمود به دارالفنون و دانشگاه "ممنوع بود. پس به اجبار به خدمت نظام وظیفه رفت. ارتش شاهنشاهی در خیابان ها دیپلمه ها را دستگیر می کردند تا افسران باسواد در دانشگاه افسری تربیت کنند. نکوروح پس از دانشگاه افسری، در اصفهان خدمت نمود. سپس با وجود عشق به ادبیات و حقوق، از ثبت نام وی در دانشگاه ها ممانعت شد پس مدتی فراری بود.

محمود نکوروح از کودکی، پدر را یاری می داد و همزمان با درس و مشق کار می کرد. پدری که از یزد به تهران آمده بود و زمانی میرزا و حسابدار و کارآفرین بود، چندین بار مغازه و کارگاه و ... دایر کرده بود و چندین بار بر اثر جنگ و قحطی ... ورشکست شده بود و باز از نو، شروع کرده بود تا در اطراف چهار راه سرچشمه و چراغ برق و میدان توپخانه با فرزندش محمود همکار شده بود.

همان روزها، دکتر قهاری و دکتر سامی دانشجوی دانشکده پزشکی بودند. در سال ۳۹ که آزادی های نسبی ایجاد شده بود این جمع در حوزه های انتخاباتی و سیاسی و انتشاراعلامیه ها با هم فعال بودند. از سال ۳۹ با همکاری شادروان دکتر سامی و دکتر قهاری و مهندس ریاضی و مهندس خضویی، به تشکیل شرکت انتشارات به نام چاپخش کردند. محمود همیشه عضو فعال در هیات مدیره بود. همکاری و همراهی ها و مقاومت های زیرزمینی و نهضت های آزادی خواهی متوقف نمی شد. در سال ۴۴ سازمان جاما تاسیس گردید که در سال ۵۷، با نام "جنبش انقلابی مردم مسلمان ایران" در راستای پیروزی انقلاب فعالیت می کرد. روزنامه "مردم ایران" به مثابه ارگان جاما به مدت دوسال و نیم به صورت هفتگی انتشار می یافت و محمود نکوروح فعال اصلی و سردبیر آن بشمار می رفت.

در روزهای پریه ها و رفرا ندوم، جاما حتی اعلام و پیشنهاد نمود "تا زمانی که امام زنده است، اصل ولایت فقیه موجه است..."

جاما، در دولت موقت، چهار وزیر داشت و از این جهت، سومین حزب بعد از نهضت آزادی و جبهه ملی بود از حبث تعداد وزراء بود. دکتر سامی از این حزب با ارائه طرح طب ملی، مخالفت جاه طلبان را برانگیخت. پس سامی از دولت موقت استعفا کرد. اما در اولین انتخابات ریاست جمهوری، به نمایندگی از جاما حضور در رقابتی نابرابر و ناعادلانه حضور یافت.

در سال ۶۰ فعالیتهای سیاسی و انتشار روزنامه گرفتار محدودیت و فشار و خشونت های روزافزونی شد. ولی گردهم آیی ها و جلسات دوستانه ادامه داشت. انتشار کتابهای اجتماعی و علمی و تاریخی و فلسفی هم با رعایت قوانین نشر در محدوده انتشارات چاپخش انجام می گرفت.

در سال ۱۳۷۴، با امیدهای جدید گروه "ملی مذهبی" را با مهندس سحابی تاسیس نمودند. امید داشتند تا بتوانند پس از دو دهه محدودیت فعالیت سیاسی انتقادی داشته باشند. اما همچنان با فشارها و رد صلاحیت ها روبرو شدند.

دکتر کاظم سامی از اولین قربانیان قتل های فجیع زنجیره ای بود که در مطب خود، "قصابی شد" و هزاران حکایت حکومتی در این باره نوشته شد. چرا که سامی از خوشنام ترین یاران اپوزیسیون ملی و مذهبی بود.

محمود نکوروح همیشه بسیار فعال بود. او با سفرهای سالانه، توانست به آرزوی دیرینه خود دست یابد و با ثبت نام در بهترین دانشگاه علوم اجتماعی پاریس، طی بیش از ۱۵ سال، از دانش بهترین استادان نامی فرانسه و جهان، از جمله آلن تورن، جامعه شناس نامی فرانسوی، مارسل گوشه، فیلسوف سیاسی فرانسوی، و هاینس ویسمن، فیلسوف آلمانی، ... سود ببرد. نکوروح سالهای متمادی برای مطالعات بیشتر در پاریس در دانشگاه ها از جمله سوربون به تحقیق و آموزش پرداخت و تحصیلات و اطلاعات خود را تا مرحله دکتر ارتقا داد. و با بازگشت به ایران به فعالیت های فرهنگی و چاپ مقالات در رشته های جامعه شناسی و فلسفه سیاسی به فعالیتهای خود ادامه داد و مقالات و کتب ارزشمندی را علیرغم محدودیت های شدید، از خود به جا گذارد.

کتاب های تاریخچه "نهضت خدایپرستان سوسیالیست"، "بحران ایدئولوژی"، "عوامل توسعه غرب و علل توسعه نیافتگی ایران"، "در جستجوی هویتی تازه"، و دفترچه اشعار و مقالات پژوهشی متعددی در روزنامه های مختلف مانند مجله ایران فردا، چشم انداز ایران و شرق و ... از وی به یادگار مانده اند.

در ۱۴ اسفند ماه ۱۴۰۳ این نویسنده، محقق و مبارز ملی گرای خستگی ناپذیر راه آزادی و دموکراسی در ایران، به سبب ابتلا به انفلوآنزای شدید، به سوی معبود شتافت و دوستان و یاران و فرزندان را عزادار ساخت. روحش شاد و یادش گرامی باد!

بیانیه‌ی تسلیت ۴۰۰ نفر از فعالان سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به مناسبت درگذشت دکتر محمود نکوروح

@iranfardamag

به نام هستی بخش

▪ خبر درگذشت استاد دکتر محمود نکوروح، در ۱۴ اسفند ۱۴۰۳، به دشواری به باور می‌نشیند. اما در برابر تقدیر پروردگار چاره‌ای جز تسلیم نداریم.

▪ محمود نکوروح از نوجوانی یار نخشب و مصدق و فاطمی بود. در کنار سامی حزب جنبش انقلابی مردم ایران (جاما) را تاسیس نمود و با هم‌زمانش در تاسیس انتشارات و کنش‌های فرهنگی و مطالب و پژوهش‌های متعدد، همیشه پیش‌قدم بود. کتب و مطالب ارزشمند و متعددی از وی به جای ماند تا تاریخ مبارزه راه آزادی ما کمتر تحریف گردد.

▪ درگذشت دکتر محمود نکوروح عزیز را به بازماندگان دل‌بند و نیز به یاران پر تعدادش تسلیت می‌گوییم و از خداوند برای این یار خستگی‌ناپذیر رحمت و آرامش طلب می‌کنیم.

▪ اسامی:

سیدهاشم آقاجری، امیراصلان آقایی، بهنام آقایی، مسعود آقایی، زهرا آقاخانی، رضا آقاخانی، محمدرضا آهنی، حمیده ابراهیمی، هادی احتضازی، حمید احراری، احمد کفیل، احمدرضا اشتیری، شهروز احمدی، امین احمدی، خداداد احمدی، حسن احمدی، زینب احمدی، وحید احمدی، مریم اربابزاده، مائده اربابزاده، مهران ارژنگ، بیژن ارقند، کمال اسعدی، محرم اسلامی، مؤژان اشرفی، ابراهیم اصغری، حمید آصفی، حسین اعرابی، مرتضی افشار، عباس اقبال، جلال اقتداری، علی اکبر طاهری قزوینی، علیرضا اکبرزادگان، اعظم اکبرزاده، سیدعبدالمجید الهامی، پروین امامی، فرهاد امیرابراهیمی، الهه امیرانتظام، امیرخسرو دلیرثانی، مهدی امینی‌زاده، محمد انصاری، مرضیه ایزدی، محمود ایزدیان، هاشم باروتی، عبدالعلی بازرگان، ابوالفضل بازرگان، بهمن بازرگانی، هاله باستانی، رضا بخشی، فهیمه بخشی‌پور، اکبر بدیع‌زادگان، منصور بذریپور، محمدحسین بنی‌اسدی، فرهاد بهبهانی، جلال بهرامی، بهروز گرانپایه، بهروز محمدی، بهزاد سعیدپور، حمید بهشتی، محسن بوستانی، بهنام بیات، صفا بیطرف، مهدی بیگ، مسعود پدرام، حسین پرستار، عباس پوراطهری، محمود پویانفر، حبیب‌الله پیمان، رضا تحویل داری، محمدرضا تحویل‌داری، علی تک‌فلاح،

سید محمد باقر تلغریزاده، مصطفی تنها ، ناهید توسلی، محمد توسلی ، مجید تولایی ، تیمور خدابخشی، درخشنده تیموریان، محمد جمادی ثابت قدم، حسین ثاقب، حسین جزایری، امیر حسین جهانی، باقر حاج آقا پور، رضا حاجی، یونس حاجیزاده، محمود حائری، حسین حداد نژاد، محمد علی حسن نژاد ، حسین عطوفی، حسین نوری زاده، فاطمه حسینی، عبدالعلی حسینیون، بهزاد حق پناه ، جمشید حقگو، وحید حقیقی، ابوالفضل حکیمی، عبدالکریم حکیمی، مجید حکیمی، محمد رضا حمسی، منصوره حمصیان، زهرا حیدرزاده، ولی الله خان بابایی، حوری خانپور، حسین خدایاری، امیر خرم، شیرین خسروشاهی ، محمد خطیبی، ابراهیم خوش سیرت، اسماعیل خوش محمدی، کاظم دانشگر، مصطفی دانشگر ، محمد حسن داودی، رضا دبیر، سعید درودی، امیر خسرو دلیرثانی ، میلاد دهقانی، نظام الدین قهاری، محمد صادق ربانی، علیرضا رجایی، محمد جواد رجاییان، مهدی رجبی ، محترم رحمانی، جواد رحیم پور، مجتبی رحیمی، یونس رستمی ، محمد صادق رسولی، حمید رضا رسولیان ، مریم رسولیان، سعید رشتیان، رضا زعفرانی، رضا کاظمی، رضا نوری زاده ، امیر رضایی، احد رضایی، محمد رضایی، سعید رضوی فقیه ، اسماعیل رضوی، نیلوفر رفعتیان، حسین رفیعی، رحمت روستاپور، رقیه زارع پور حیدری ، کورش زعیم، مهدی زمانی، محسن زمانی ، علیرضا ساریخانی ، ابوالقاسم سالارنیا، نرجس سالاری، علی سامانی پور، مهدی سامانی پور، رضا سپهری، مجید سجادنیا، حامد سحابی، فریدون سحابی، حسین سربندی ، محمد سرچمی، علی سرداری، بیوک سعیدی، محمد سلطانی، علی سلطانی اصفهانی، سوسن ملکی نیا، سونیا ترکمن، رضا سیدزاده، فاطمه سیف الهی، شهرام شاه محمدی، محمد رضا شاه حسینی، حسین شاه ویسی، احسان شریعتی، سوسن شریعتی، سارا شریعتی، مونا شریعتی، ماریا شریعتی، افسانه شریعتی، احمد رضا شریعتی، احسان شریف ثانوی، هرمز شریفیان، مهدی شعبانی ، کاظم شکری، شهربانو سرداری، محمد حسن شهیدی، شهن علوی، سپیده شیرازی، مجید شیعه علی، محمد صابر، فیروزه صابر، سعید صاحب محمدی، فاطمه صادقی، ابراهیم صادقی، هاشم صباغیان، رضا صدر، باقر صدری نیا، محبوبه صفاری، کیوان صمیمی، جلیل ضرابی ، رحمان ضمیری، ناصر طالبی، هوشنگ طالع، طاهره طالقانی، فرید طاهری، علی اکبر طاهری قزوینی، محسن طبسی، علی طراح ، محبوبه طهرانی، معصومه طوفان پور، امیر طیرانی، حمید رضا عابدیان، طهماسب عبداللہی، سهراب عسگری ، مسعود عسگری ، روئین عطوفت ، محمد باقر علوی، لادن علوی، محمد باقر علوی، شهن علوی ، طاهره علیزاده، حسن علیزاده توفیقی، مہین علیزاده، مهدی عمرانی، محمود عمرانی، علی اصغر غروی، علیرضا غروی، ماجد غروی، مسیح غروی، نورالدین غروی، ابوالفضل غسالی ، سعید غفارزاده، محمد علی غفاریان ، علی غفرانی، نسرین غلامحسین زاده، مهدی غنی، فریده غیرت، باقر فتحعلی بیگی ، باقر فتحعلی بیگی ، منیژه فتحی ، مهدی فخرزاده ، غلامرضا فر، حمید فراهانی راد، فاطمه فرج الهی ، غفار فرزندی، محسن فرشاد، کیومرث فرشاد، سعید فرمد، مصطفی فرهودی، مسعود فصیحی، حرمت الله فلاح، حسین فلاح، ابوالفضل قدیانی، جواد قربان پور، زهرا قزلباش، خسرو قشقایی، ماهر قشقایی، محمد اسحق قمی، نظام الدین قهاری، مصطفی قهرمانی، اله قهرمانی، حجت قیاسی، محمد کارخانه چین، رحمان کارگشا، هادی کحال زاده، مرضیه کرباسی زاده، ملیحه کریم الدینی، امید کریمی، محمد کریمی، پویا کریمی، بهناز کیانی ، رضا کیانی ، علی گرجی، ناصر گل آبادی ، بیژن گل افرا، محمد حسن گلرخیان، حسن گلکار فرد، جعفر گنجی ، فاطمه گوارایی، هوشنگ گودرزی، جوانشیر لطفی، حبیب الله پیمان، الله کرم میرزایی، لیلا لیاقت، ماشاء مدیحی، احسان مالکی پور، مسعود مانیان، حسین مجاهد ، مجتبی رحمتی، مجید تولایی، مجید فتحی، مصطفی محب کیا، محسن دینی، محسن محسن زاده، زهره محقی ، محمد حسین شهیدی، محمد علی حسن نژاد، فرحناز محمدنژاد، بهروز محمدی لویه، سعید محمدی، محمود حائری، مهدی محمودی، حسین

مدنی, سعید مدنی, یاسر مرادی, محمد مرادی, عبدالله مرادیان, مینو مرتاضی لنگرودی, فرید مرجایی, مسعود باریکانی, متین مسکین, مسعود مسکین, رضا مسموعی, فرشید مشیری, اکرم مصباح, لیلی مصطفوی, محمد مصلحی, مطلب عارضی, محمدجواد مظفر, احمد معصومی, بدرالسادات مفیدی, علی ملک پور, احمد ملکزاده, کاظم ملکی, مهدی ملکی نیا, اصغر ممبینی, سهیلا ممتحنی, قدرت منصوری, اکبر منصوری, خسرو منصوریان, عباس منوچهری, اسرافیل مهارتی, مهدی استیری, علی مهرداد, مهسا تاجیک, هادی موتمنی, علی مؤمنی, میراسد مومنی, عبدالله مومنی, مصطفی میررمضانی, مسعود میری, قاسم میقانی, ناصر گل ابادی, ناصر نوری زاده, محمد نانکلی, ناهید بلالی, حمید نتاج, آرش نجبایی, ابوالفضل نجفی, علی نظری, نورالدین غروی, مهدی نوربخش, کامبیز نوروزی, اردشیر نیازی, احمد هادوی, محمدامین هادوی, محمدهادی هادی زاده یزدی, ناصر هاشمی, محمد هاشمی, محمدتقی هاشمیان, علیرضا هندی, محمدحسن واصفی, مهرگان وثوق, رسول ورپایی, رحیم یآوری, زهره یوسفی, ناهید یوسفی, حسین یوسفیان, حسن یوسفی اشکوری .

تسلیت

ایران_فردا

محمود_نکوروج

محمد_نخشب # کاظم_سامی # جاما

<http://t.me/iranfardamag>

■ پیام تسلیت ایران فردا به مناسبت درگذشت دکتر محمود نکوروح

■ محمود نکوروح از موسسان جاما و شورای فعالان ملی مذهبی؛ چشم از جهان فرو بست !

@iranfardamag

■ در راه بی پایان آزادی و دموکراسی در ایران، یاری دگر از رهروان خستگی ناپذیر راه مصدق ، طالقانی ، سامی ، بازرگان و سحابی ها ... جهان را بدرود گفت و به سوی معبود شتافت .

■ محمود نکوروح از نوجوانی یار نخشب ، مصدق و فاطمی بود. در کنار شهید کاظم سامی حزب جنبش انقلابی مردم ایران (جاما) را تاسیس نمود و با هم‌زمانش در تاسیس انتشارات و کنش های فرهنگی و مطالب و پژوهش های متعدد، همیشه پیش قدم بود. کتب و مطالب ارزشمند و متعددی از وی به جای ماند تا تاریخ مبارزه راه آزادی ما کمتر تحریف گردد.

■ کتاب های عوامل توسعه غرب و علل توسعه ناپاافتگی ایران، در جستجوی هویتی تازه ، نهضت خداپرستان سوسیالیست و بحران ایدئولوژی و نگارش دهها مقاله پژوهشی در نشریات و سایتهای مختلف بخشی از کارنامه فکری نکوروح می باشد .

■ درگذشت دکتر محمود نکوروح را به بازماندگان و نیز به یاران و علاقه مندان تسلیت می گوئیم و از خداوند مهربان برای این یار خستگی ناپذیر رحمت و آرامش طلب می کنیم.

■ ایران فردا

#ایران_فردا

#محمود_نکوروح

#جاما #شورای_فعالان_ملی_مذهبی

<http://t.me/iranfardamag>

پیام تسلیت ماهنامه چشم انداز ایران به مناسبت درگذشت دکتر محمود نکوروح

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

متأسفانه مطلع شدیم دکتر محمود نکوروح، مردی از تبار دوست داران مصدق و ایران و از یاران و نویسندگان نشریه چشم انداز ایران، دار فانی را وداع گفت.

نشریه چشم انداز ایران درگذشت ایشان را تسلیت می گوید.

روحش شاد و صبر دوستان و نزدیکانش در فراق ایشان فزون باد.

@cheshmandaz_iran

پیام تسلیت جبهه ملی ایران به خاندان گرانقدر نکوروح

با اندوه و تاسف بسیار، درگذشت آقای دکتر محمود نکوروح، از پویندگان دیرپای راه دکتر مصدق و نهضت ملی ایران و عضو قدیمی حزب مردم ایران را به خاندان گرانقدر نکوروح و فرزندان ارجمند ایشان تسلیت می‌گوییم. یاد و نامش برای آزادی‌خواهان و میهن‌دوستان همواره گرامی خواهد بود .

هیات رهبری اجرائی جبهه ملی ایران تهران ، هفدهم اسفند ۱۴۰۳

پیش درآمد

(تولد ۱۳۱۴ - درگذشته اسفند ۱۴۰۳)

دکتر محمود نکوروح از اعضای برجسته شورای مرکزی " حزب مردم ایران " (جما) در روزهای پایانی ۱۴۰۳ دیده بر جهان فرو بست. حزب و جریانی که از اندیشه‌های دو شخصیت برجسته تاریخ معاصر ایران، افکار و عملکرد آنها یعنی دکتر محمد مصدق و دکتر محمد نخشب تاثیر می‌پذیرفت.

محمود نکوروح در عنفوان جوانی جذب فعالیت‌های سیاسی محمد مصدق و جاذبه‌های اندیشگی محمد نخشب شد و تا پایان عمر بر آن وفادار و وامدار باقی ماند.

شاید به جرات بتوان او را که از ابتدای جوانی به صف علاقمندان جنبش ملی شدن صنعت نفت پیوسته بود یکی از شاهدان تاریخ معاصر ایران از زمان جنبش ملی تاکنون نامید .

این ویژه‌نامه که به مناسبت چهلمین سالروز درگذشت دکتر محمود نکوروح تشکیل شده است ، تنها بخش کوچکی از دیدگاه‌های این مبارزه راه آزادی را پوشش داده است. امید است به همت دوستان و فرزندان ایشان و ترسیم دقیق بیوگرافی مبارزاتی وی ، تصویر کامل‌تری از بیش از ۷۰ سال زندگانی سراسر تلاش وی تدوین گردیده و در اختیار علاقمندان و محققان قرار گیرد.

باشد تا ادای دینی به خاطره این چهره ملی و مبارز راه آزادی باشد!

در باب مشروطه و مشروطیت

چگونه مشروطه از یاد رفت؟

محمود نکوروح



۱۴ مرداد روز انقلاب مشروطه بود، انقلابی که برای ما و تاریخ‌مان چه بسیار «تولدی تازه» بود، زیرا که یک هدف مشخص داشت که آن هم از ابتدا با مشکل روبرو شد و گرنه ما نیاز به جنبش‌ها و انقلاب‌هایی دیگر طی یک قرن نداشتیم. آن هدف قبل از همه مشروط کردن قدرت «شاه» بود که نشد، امری که در جهان امروز به دموکراسی مشهور است. تا جاییکه بازرگان این اسطوره‌ی مقاومت در برابر دیکتاتوری مدرن و حتی استبداد کهن بعد از یک عمر تلاش در نهایت گفت «دموکراسی یاد گرفتنی است» چه اگر یادگرفتنی نبود هنوز «اندرخم یک کوچه نبودیم» زیرا که قانونمداری اولین گام رسیدن به توسعه است. و شاهان قاجار تا پهلوی و... از ابتدا این حرکت را ارج ننهاده‌اند و بیش از همه قانون‌شکنی نمودند.

معروف است که محمد علی‌شاه در ابتدای سلطنت خود گفت «مجلس باشد اما در سیاست دخالت نکند» امری که جز چند سالی اندک همه‌ی دست اندرکاران سیاست در تاریخ معاصر ما نظرشان بوده است. چه مشروطه قبل از همه یک «فرهنگ» است که در آن فرهنگ همه برابرند، اصل اخلاق بر همین نگاه استوار شده، که بسیار بر آن سفارش گردیده که خدای همه یکی است اگرچه هرکسی از ظن خود بدان مرتبط می‌شود.

در کشور ما این داستان و هدفهایش با دو کودتا بیشتر «لوث» شد. چه با اقتصاد نفتی و رانتی دولت و حکومت از مردم جدا شد و کم‌کم ارباب مردم گردید، منتها آنهم پاشنه آشیلش در آمد نفت بود که بودجه بیشتر از این در آمد بهره گرفته بود، حکومتی که از اول مردم را نادیده گرفته بود. قبل از انقلاب اسلامی قیمت نفت با پیش‌بینی شاه بالا نرفت که او بودجه‌اش را چند دلار بالاتر بسته بود، امری که کسی از دست اندرکاران جرات نکرد این پیش‌بینی را حداقل زیر سوال ببرد (خاطرات فرمانفرمایان مسول و وزیر بودجه) در نتیجه کسر بودجه و تاخیر برنامه‌های عمرانی، افزایش بیکاری، توقف شرکتها و... یکی از علل انقلاب شد.

مشروطه و دموکراسی در کشورهایی از ابتدا پا گرفت که به تعریفی از مردم تا «انسان» رسیدند که با گذار از قرون وسطی و تولدی تازه «رنسانس» و بیان فلسفی دکارت «من می‌اندیشم پس هستم» حضور انسان در صحنه برسمیت شناخته شد. امری که گام اول بود، که انسان حضورش را در یک فضای متافیزیکی «نمادینه» حاکم، که قدرت از آن بهره می‌برد تحمیل نمود، روندی که مدرنیته نام گرفت.

قرنها قدرت در یک نظام «هیرارشیک» که ادعای خدایی داشت «کلیسای کاتولیک» با تکیه به آسمان قدرت می‌راند، وقتی با «حق نقد» و اعتراض با وسایلی چون روزنامه، کتاب، تا فیلم و تئاتر در یک پروسه روبرو گردید، و اصلاح دینی توسط کالون و لوتر که اضافات «زمان گذشته» را از انجیل حذف نمودند، اوتوریت خود را از دست داد و به زمین آمد، چه «مستحذات» و نیازها اوضاع را دیگر کرده بود. بویژه که انسان از «جبرهای طبیعی» گذشته با اکتشافات و اختراعات «رها» شده و «جبرهای اجتماعی» نیاز به توجه لازم داشت (۱) و شهروند با حقوق و مطالباتی تازه مطرح گردید.

اینها اگرچه به آزادی بیان و اندیشه به نسبتی انجامید، ولی حاصلش چنانکه باید و شاید نشد. باز هم نظامات سلسله مراتبی در شهر ادامه یافت و نوعی حکومت اشرافی تا میلیتاریسم و... را شاهد شدند. در برابرش هرج و مرج‌ها و فساد و... که هگل در آن مقطع روح مطلق را در «دولت» متجلی القا کرد، ولی حاصلش دولت دموکراتیک نشد. «فاشیسم» بخاطر شرایط اجتماعی گردید «دموکراسی مدرن» پادزهر دیدگاههای او شد که مبنا فرد و حقوقش شد.

یا در فرانسه با انقلاباتی که شروع شد «انقلاب کبیر فرانسه» به ناپلئون و توسعه‌طلبی انجامید و شکست بعدی و تبعید او... بعدها کمون پاریس و قتل و عام‌های فراوان... که چپ و راست خشن و انتقامجو از این بستر بر آمدند و... همه‌ی اینها به دموکراسی و آزادی انسان نرسید. چه زندگی با طبقات اجتماعی و تبعیضات و فاصله‌ها و تضادها تا کینه‌ها ادامه یافت و انسان فی‌نفسه از نابرابری‌ها و خود محوری‌ها آزاد نشد. زیرا که «حقوق و اخلاق» از یاد رفته بود.

تا اینکه اندیشمندان و روشنفکرانی ابتدا اعتراض‌ها به شرایط کرده، و کارگزاران و کشاورزان در کسب حقوق با آنها شده در زمانیکه تامین اجتماعی و حقوق بازنشستگی و... وجود نداشت و کلیسا هم با فئودالیسم و... همراه بود و حضور انسان را به رسمیت نمی‌شناخت، تا در ۱۹۱۱ پذیرفت که انسان «خودش است که تکلیف خود را مشخص می‌نماید، بد و یا خوب می‌شود، نه جبرهای طبیعی که سرنوشت او را رقم می‌زند، از این به بعد حضور او به رسمیت شناخته شد و آموزش و پرورش نقش حیاتی در فرهنگ ملتها پیدا نمود» (هینری ویسمن فیلسوف معاصر آلمانی)

تمام این روند به آگاهی در سایه‌ی آزادی بیان و اندیشه، به شناخت بیشتر «خود و جهان» منجر شد که انقلاب صنعتی اول و دوم و سوم حاصل آن است. در اولی رشد ارتباطات با «راه آهن» در دومی «هواپیما»، در سومی، رشد صنعت، فرهنگ، ماهواره و کامپیوتر تا جامعه اطلاعاتی، که اطلاعات فارغ از ایدئولوژی و سیاست همگانی شد (مارسل گوشه فیلسوف سیاسی). جامعه مدنی حاصل چنین روندی بود که از مطلقیت «ایده و دگم» گذشت، با نظر سنجی‌ها در هر «مورد» نظر اکثریت مردم حاکم شد تا به توسعه رسیدند. خواست حکومت و دولت مشروط به تصویب مردم و نظامات نمایندگی گردید. (کتاب «بحران ایدئولوژی» محمود نکوروح)

قبلا استبدادهای ایدئولوژیک انسان را بیشتر به بند کشیده بودند که فرصت «خودیایی، خودسازی و...» نداشت. بعد از دو جنگ جهانی و... حاصلش برابری سیاسی و تا حتی حضور احزاب مسیحی راست‌گرا که «دموکرات مسیحی» شدند و چپ سوسیالیست که سوسیال دموکرات گردیدند، چه، آزادی، نقد، رقابت و جابجایی قدرت فراتر از ایدئولوژی رفت و از اصول اولیه پیشرفت و توسعه قلمداد شد که این‌ها ناشی از «حقوق و اخلاق» مدرن در شهر برای ممانعت از هرج و مرج و فساد و دزدی تا جنگهای منطقه‌ای و حتی جهانی... بود که سازمان ملل متحد حاصل آن است.

از این به بعد دولتهای رفاه، نظامات سوسیال دموکرات، تامین اجتماعی، حق مسکن، اشتغال و بهداشت و درمان تا آموزش رایگان و... جزو برنامه‌ها و وظایف دولتها شد. و دولت ملتها به جای نظامات سلطنتی، امپراطوری‌ها و... ظهور نمودند. امری که قبلا بیشتر در حوزه «نظر» داشتیم منتها به بهانه لیبرالیسم از اقتصاد فراتر نرفته بود.

در هر کدام اینها نقش «انسان» روزه‌روز پررنگتر گردید، منتها معنا و فرهنگ تحت‌الشعاع اقتصاد قرار گرفته بود، تا جاییکه بخاطر «زیاده‌خواهی» سودطلبی، رشد صنعت و تولید انبوه به سرزمین‌های دیگر برای «بازار» نظرشان معطوف شد. «امپریالیسم» و استعمار و غارت منابع خام و... حاصل شد، امری که با خود تکنیک و زندگی مدرن را هم آورد به موازات آن «مدرنیته و سرمایه» همگانی شد.

منتها دولتهای وابسته ابتدا به مدرنیزاسیون و نوسازی ساختارها پرداختند و از مدرنیته که محور «فرد حقوقی» با حقوق متعدد اوست طفره رفتند. در این مرحله ما رضاخان را داریم و روشنفکرانی که در آلمان گروه «برلنی»ها را تشکیل دادند تحت تاثیر شرایط آلمان بیسمارک و... به «مشت آهنین» متوجه شدند و بعد هم متأسفانه بعضی در خدمت امپریالیسم که مشروطه از یادشان رفت تا جاییکه مصدق در مجلس تقی‌زاده را وادار به اعتراف نمود که درباره‌ی قرارداد استعماری نفت ۱۹۳۳ گفت «من مامور بی‌اختیار دیکتاتور بودم» جمله‌ای که باعث شد در شورای امنیت و دیوان داوری لاهه با مدیریت خردمندانه مصدق ایران حاکم شود چه، دیکتاتوری مشروعیت نداشت. حتی قاضی انگلیسی به نفع ما رای دهد ولی قاضی روسی جلسه دادگاه را ترک کرد که رای ندهد. چه همیشه در ایران روس و انگلیس در غارت کشور ما، و منطقه نفوذ شریک بودند. و پیوسته به سود دیکتاتورها عمل کرده‌اند. فراماسون‌ها هنوز معتقد بودند که «دموکراسی برای ایران زود است» با باند آهن مرکب از روشنفکرانی سرخورده که عبارت بودند از «سلیمان میرزا اسکندری، سید محمدصادق طباطبایی، میرزا کریم‌خان رشتی، خان اکبر و...» با کمک انگلیسها سرهنگ «آیرون

ساید و...» که رضاخان را علم کردند مشروطه از یاد رفت. رضاخان هم کم‌کم یاران روز اول را خانه‌نشین یا کشت. مصدق بعد از جنگ جامعه خفته را بیدار نمود. در زمانی که همه‌ی رجال باقیمانده «انگلو فیل و روسوفیل» بودند.

روشنفکری‌ی که یکی داور بود که در تاسیس دادگستری مدرن نقش تاریخی داشت، و بیش از همه در برابر مصدق که مخالف «تجمیع قدرت در یک نفر» بود از رضاخان دفاع کرد، با یک پدرسوخته رضاخان رفت خود را کشت. «رضا خان دولتمرد فیلسوفی چون فروغی را خانه‌نشین کرد، که به‌هنگام وزارت دارایی وقتی سفارت انگلیس سند هزینه جنگ اول جهانی در ایران، هزینه کودتای رضاخان و... آورد، پرداخت» (۲)، اسنادی که مصدق به‌هنگام وزارت نپرداخته بود. چه، هرکه به مشروطه‌اش رسید مشروطه را فراموش کرد. حتی بعد از رضاخان که فروغی مجلس فرمایشی سیزدهم را ادامه داد و به اعتراض روشنفکران نسل جدید که انتخاباتی آزاد را مطالبه کردند تا مشروطه زنده شود توجهی نکرد (از خاطرات حسین راضی) (۳).

در این مرحله تنها مصدق بود که در مجلس به هنگام تصویب سلطنت رضاشاه گفت که «در زنگبار هم کسی چنین چیزی ندیده است که نخست وزیر و فرمانده کل قوا تا شاه یکی باشد».

بعد از رضاخان هم که ما مدتی دموکراسی را تجربه کردیم با انواع توطئه‌ها روبرو شدیم و در نهایت کودتای ننگین ۲۸ مرداد و مدت ۲۵ سال باز مشروطه از یاد رفت. که این بار غرب دموکرات مانع استقرار دموکراسی شد، منتها با رشد ارتباطات، اطلاعات، بحران در نظام سلطه، التقاط تمدن‌ها با رفت و آمدها «مدرنیته همراه با سرمایه» به جهان زیر سلطه آمد. جوامع زیرسلطه به حقوق و توان خود واقف شده، و روند حوادث را دیگر نمودند.

چین و کره و ژاپن که ببرهای جدید نامیده شدند، جهان تک مرکزی را به چند مرکزی تبدیل نمودند، با انتخاباتهایی که جز چین قدرت مرتباً جابجا شد، سپس در کشورهای زیر سلطه آسیا و آفریقا تا آفریقای جنوبی مردم علیه استعمارگران و سلطه‌طلبان شوریدند که به حقوق خود آگاه گردیدند.

امروز جنبش‌های عربی را علیه دیکتاتورهای نظامی داریم که شاید دیر است. که مشروط کردن حکومت مورد توجه قرار نگرفته بود و حکومت‌های نظامیان مشکل را دو چندان نموده بود.

و ما که اولین کشوری بودیم که انقلاب مشروطه کردیم، با باورهایی که از نظر ما انسان «خلیفه خداست و کرامتش واجب»، این هر دو پیوسته فراموش بود. اگر این دو رعایت می‌شد شاید خیلی مسایل مان حل و مشروطه‌مان اجرا می‌شد. که ما از ابتدای تاریخ مردمی «اخلاق‌گرا» بودیم ولی از مشروطه به بعد بخاطر بی‌محتوا کردن آن توسط هر کس که به قدرت رسید اخلاق هم از یاد رفت. در ایران این امر با جنبش تنباکو آغاز شد که بازار به حقوق خود آگاه گردید و در برابر شاه ایستاد که سابقه نداشت. اگر چه قبلاً امیرکبیر با رفت و آمدها به سیاستهای دنیای مدرن آگاه شده و دارالفنون را تاسیس نمود که خیال داشت «کنستیتاسیون بیاورد» ولی اولین مجموعه جامعه شهری «بازار» قدرت خودکامه سیاسی را به چالش کشید و «با فشار بر روحانیت که در آن زمان طبقه فرهنگی بود اولین جریان اعتراضی را راه انداختند» (۴).

می‌دانیم سیدجمال همیشه در ایران مهمان خانه حاج امین‌الضرب بود. پیوند قدرت اقتصادی با فرهنگی برای مشروط کردن قدرت اولین گام‌رهایی‌بخش از گذشته بود. که از نظام ستم پیشه و بی‌قانون قرن‌ها تاسیس «عدالتخانه» را خواستند در نظامی که یکروز شاه خدا بود، یکروز سایه خدا و یکروز مرشد اکمل و... (صفویه)

روشنفکری تازه پا که با رفت و آمدها و ترجمه ها با دنیای غرب بیشتر آشنا شده بود و تکنیک رهایی، عدالتخواهی و... را در عمل مشاهده کرده بود، با القاء «مشروطه» در سفارت توسط منشی سفارت به بازاریان که آماده‌ی تحسن می‌شدند و می‌خواستند با زور سفیر و انگلیس و... به شاه «خودکامه» عدالتخانه را طلب کنند گفت «نگویید عدالتخانه بگویید «مشروطه» و حاج محمد نواب رئیس صنف قندوشکر وقتی به سفیر انگلیس گفت «ما مشروطه می‌خواهیم» سفیر گفت «حاجی اینکه خیلی گنده است» . می‌بینیم برخلاف آنکه عده‌ای شایع نموده‌اند که مشروطه را انگلیسها آوردند کاملاً خودجوش بود، امری که بعد ها با توطئه انگلیسها کودتای «سید ضیا - رضاخان» را با کمک افسران انگلیسی» آبرون ساید و... داریم که فضا بسته شد و مشروطه فراموش گردید تا جایکه رضاخان مجلس را «طویله» نامید.

در این روند نقش روشنگری آخوندهای خراسانی، نایینی، طباطبایی، حایری مازندرانی و بسیاری دیگر که در رابطه با باورهای مردم که به خرافات فراوان آلوده شده بود برجسته است، چه، روحانیت یکپارچه نبود و همیشه بخشی با مردم بودند، تا جایکه نایینی گفت «استبداد دینی بدترین استبداد است». اینها را در تحلیل تاریخی نمی‌شود فراموش کرد. ولی چرا به راحتی از دست رفت؟ زیرا که اکثریت جامعه هنوز در روستا فقیر و نیازمند قوت لایموت بود. رادیکالیسم چپ مارکسیستی با نگاه به شمال به دنبال انقلاب بعدی می‌گشت که بمبی در کالسکه محمد علیشاه انداخت و بعد هم خود قربانی عملکرد خود شد، حتی وقتی به شوروی استالینی گریختند سرانجامی نامیمون یافتند (کتاب اجاق سرد همسایه).

بعلاوه توطئه‌های قبل از کودتا که زمینه را برای کودتا با هرج مرج‌های ساختگی که «بیکباره دویست گروه هرج و مرج طلب و تروریست اوضاع کشور را بهم ریختند که فقط بیست تا از این گروهها شناخته شده بودند» (از غلامحسین میرزا صالح) (۵) بدینگونه مشروطه پیوسته با مانع روبرو شد، بااینهمه خواست مشروطه در جامعه ادامه یافت، و روز بروز بیشتر که شهرنشینی هم افزایش می‌یافت. و چپ مارکسیستی نا آگاهانه بیشتر نافی بورژوازی بود در صورتی که دموکراسی حاصل مبارزات روشنفکران شهری و بورژوازی است.

اگرچه قدرت سیاسی با رجالی قدیمی و حتی مدرن تن به «مشروطه» برای توسعه نداد، ولی جامعه با رشد آگاهی‌ها و تجربیات حکومتها روز بروز به حقوق خود آگاهتر می‌شد و بر فشارها می‌افزود، تا جایکه دو نهاد حاکم در تاریخ ما تن به انقلاب دادند یکی با انقلاب سفید که بازهم به فکر فریب مردم بود به همین دلیل انقلاب اسلامی را باعث شد که روستاییان را با اصلاحات ارضی «محاسبه نشده» به شهرها کشید و گندم وارداتی از آمریکاروز بروز افزایش یافت و... بدین خاطر هدف انقلاب اسلامی «مشروطه‌ی از یاد رفته» بود که رهبر فقید انقلاب از ابتدا گفت «میزان رای مردم است»

او با تصویب قانون اساسی اول با رفراندوم اصرار داشت که کشور زودتر سروسامان یابد و «قانون» حاکم شود، فرصتی که بخاطر فقدان تحلیل شرایط اجتماعی از دست رفت. در زمانی که اکثریت هنوز در روستا و فقیر بود و در جستجوی عدالت، و گروههای فرصت طلب در انتظار قدرت با شعارهای دهان پرکن که آنها هم در عمل مشروطه را فراموش کردند. بدینگونه فراموشی مشروطه ادامه یافت.

البته قرار نبود بازهم ادامه یابد که یک قرن گذشته بود، منتها هنوز روستا فقیر و عقب بود با اینکه بخاطر اصلاحات ارضی بی‌رویه به‌شهر آمده، و «نیازمند آموزش مناسبات مدنی و نه قبیله‌ی» (پیر بورديو جامعه‌شناس)، که در آنجا کدخدا می‌خواستند تا خانه و

مسکن برایشان تهیه کند نه دولت و مشروطه که ملت نشده بودند. چه ملت بار حقوقی دارد و... شهر هنوز بخاطر حضور چنین اکثریتی هنوز ام‌القرآ بود، و اینها امت بودند و کاش در امت بودن هم به مبانی آگاه بودند که نبودند، که خرافات در قرنهای گذشته دین را از محتوا خالی کرده بود.

مردمانی براحتهی تحریک‌پذیر، بعلاوه بخاطر عقده نسبت به شهر، که شاه به روستاها نرسیده بود «تضاد شهر و روستا» به مهاجرت کارشناسان ارزنده‌ای انجامید که هاشمی یک‌روز در دانشگاه تهران گفت «از ۳۷۰ تا ۳۸۰ هزار متخصص تحصیلکرده یک درصد باقی مانده‌اند» (روزنامه اطلاعات ۱۳۵۸) و بعد هم رادیکالیسم سنتی، افراطی تا مدرن و تضاد اینها در قدرت و سیاست که اجازه ندادند دیگر داستان ادامه نیابد. چه همه اینها از زمان عقب بودند.

بازهم نه تنها مشروطه بلکه هدفهای انقلاب هم فراموش شد چه «گروگان‌گیری» بیشترین ضربه را زد، سپس جنگ تحمیلی هشت ساله که به‌نظر من با مدیریت غیرعلمی که می‌شد بعد از فتح خرمشهر بدان پایان داد، هشت سال ادامه یافت.

تا آنکه با جنگ تحمیلی، قطعنامه تحمیلی با میلیاردها غرامت که کسی طلب نکرد. جنگی که چون نیک بنگری همه دنیا علیه ما شده بود. بعد هم فروش میلیاردها دلار سلاح به خاطر آن که به کشورهای عربی فروش رفت، در چنین فضایی باز هم مشروطه شد داستان فراموش شده‌ای که ادامه یافت. ولی در حوزه‌ی اجتماعی از یاد نرفت که مردم در اولین فرصت با رای انبوه به میدان آمدند، در واقع رای به «اصلاحات» رای به هدفهای اولیه انقلاب که همان هدفهای مشروطه بود، انتظاری که ادامه دارد. (۶)

منبع: روزنامه آرمان، سایت ایران امروز، ۱۹ مرداد ۱۳۹۱ - ۱۹ اگوست ۲۰۱۲

پانویست‌ها:

- ۱- از کتاب «جبرهای اجتماعی» گوروپیچ - ترجمه - حسن حبیبی
- ۲- از کتاب «فولاد قلب» مصطفی اسلامی
- ۳- از رهبران حزب ایران و بعد حزب مردم ایران
- ۴- نقل از کتاب «تاریخ بیداری ایرانیان» ناظم الاسلام کرمانی
- ۵- از مجله «راه نو»

چند نکته در باب ناکامی مشروطه؟ (عوامل شکست مشروطیت)

محمود نکوروح

آلن تورن جامعه شناس فرانسوی می گوید: «هرپدیده‌ای محصول شرایط اجتماعی خود است» قرن بیستم برای ایرانیان قرنی پر از رویکردها و حوادث غیر قابل پیش‌بینی بود که توانست فرهنگ‌ها، عادت‌ها و حتی سنت‌ها و «اخلاقیات» نسل‌های بعدی را دگرگون کند، امری که در بخشی از جهان، از چند قرن پیش شروع شده بود. دورانی که عصر «غافلگیری» در تمام حوزه‌های علمی، هنری، تکنولوژیکی، اجتماعی تا اقتصادی شده بود. «دیگری» یا بیگانه وارد خانه ما می‌شد که گروهی با نگاه دشمن، گروهی با نگاه کافر و گروهی به نام میهمان و... با آن برخورد کردند. در کشوری که نه تنها از زمان عقب بود بلکه با زمامدارانی که از مکان و آنچه در آن می‌گذرد هم غافل بودند.

در زمانی که نیاز به شناخت جهانی تازه و حتی انسان مدرن و تمدن جدید داشتیم. در جهانی که انسان با افق‌های ناشناخته «اروپا، مدرنیته و...» با سرعتی غیرقابل وصف روبه‌رو می‌شد. و ما در گذشته‌های از دست رفته حتی از امروزمان هم غافل بودیم، در کشوری که هر حرکتی غیر مجاز و هرسخن نویی «بدعت» بود. در اینجا ما ابتدا با فرانسوی‌ها سپس با انگلیس‌ها و بعد با روس‌ها روبه‌رو شدیم که انگلیس‌ها و روس‌ها، فرانسوی‌ها را راندند جنگ‌های ایران و روس عده‌ای منجمله عباس میرزا را متوجه غرب و تکنولوژی کرد و در حوزه روشنفکری گروهی با رفت و آمدها متوجه دنیای غرب شدند. با این حال هر جنبشی جز «انقلاب مشروطه» از کودتا تا انقلاب و... همه و همه با نگاه به «عقب» بود. و اگر «برای رهایی و پیشرفت بود ناکام می‌ماند. چه در قالب‌های کهنه «عادت و سنت» هر ایده نویی بعد از مدتی از یاد می‌رفت، در جهانی که حتی انسان با وجود از خود بیگانگی‌های تاریخی و تمدنی به یکباره با انقلابی اطلاعاتی آگاه به حقوق خود می‌شد» حقوق سیاسی- حقوق اقتصادی حتی حقوق فرهنگی تا مسکن، اشتغال، درمان و بهداشت و آموزش و... و بدینگونه اظهار وجود می‌کرد. در چنین شرایطی نخستین گروهی که به خود آمد اگرچه اندک بود از «روحانیت» بود، از آخوند خراسانی، نایینی، طباطبایی، بهبهانی، اسدآبادی، مدرس و ... همراه با روشنفکرانی چون میرزا ملکم که روزنامه‌ای به نام «قانون» منتشر کرد، تا میرزا آقاخان کرمانی و... از احزاب سیاسی «اجتماعیون تا دموکرات» بعد هم نقش «دارالفنون» و «تکنیک» که امیرکبیر می‌خواست «قانون اساسی» بیاورد. بعدها و در دوره‌های بعد طالقانی تا برادران زنجان‌ی که در دهه ۲۰ و در نهضت مقاومت نقش اصلی داشتند. منتها در حوزه‌های روشنفکری غالباً با رادیکالیسم روبرو بودیم که ابتدا «حیدر عمواعلی» بمبی در کالسکه محمد علیشاه انداخت در حالیکه او به نسبتی با مشروطه همراه شده بود، در دوره بعد تعدادی از روشنفکران «اقتدارگرا» شدند که رضاخان را آوردند که بعدها مجلس را طویل نامید و تعدادی از روشنفکران طرفدارش را مانند میرزاده عشقی کشت و علی اکبر داور را که وادار به خودکشی کرد، به حدی که تقی‌زاده از روبه‌رو شدن با او وحشت داشت. متأسفانه عده‌ای شایع کردند که «انگلیسی‌ها مشروطه را آوردند» در حالیکه سید ضیاءالدین طباطبایی و رضاخان را انگلیسی‌ها و... که ضد مشروطه شد و کم کم با مدرس و مصدق در افتاد و بعد هم قرارداد نفت را در بخاری انداخت و بعدها خود گفت «ما ۳۰ سال قبل گذشتگان را به خاطر نفت نفرین می‌کردیم و ۳۰ سال بعد آیندگان ما را نفرین خواهند کرد» (۱) در نهضت ملی هم رادیکالیسم «حزب توده» زمینه ساز کودتای نفتی شد. در دادگاه، دکتر مصدق آنها را «توده نفتی» نامید. نقش مترجمان را در این انقلاب نباید فراموش کرد بدینگونه که بعد از جنبش عدالتخواهانه و

قرارداد قندوشکر که لغوشد بازاریان به سفارت انگلیس از مظالم دربار پناه بردند و وقتی حاج محمدعطار به مترجم سفیر می‌گوید «عدالتخانه» می‌خواهیم. جواب از مترجم شنیده بگویند «مشروطه می‌خواهیم» بعد که نزد سفیر می‌روند و از او می‌خواهند که از شاه برایشان «مشروطه بخواهد» جواب می‌شنود که «حاجی اینکه خیلی گنده است!!» که می‌بینیم جنبش مشروطه از درون و توسط روشنفکران و روحانیون ادامه می‌یابد منتها با مشکلات اجتماعی حتی رادیکالیسم روسی که بمبی در کالسکه محمد علیشاه می‌اندازد، مجلس به توپ بسته می‌شود. بعد هم هرج و مرج ساختگی که به یکباره ۲۰۰ گروه سیاسی سربرمی‌آورد که فقط بیست تای آنها هویت داشتند. بدینگونه زمینه برای ناکامی‌ها و چون نیک بنگریم، از سوی روشنفکران رادیکال فراهم شد. تجربه‌ای که در ۲۸ مرداد هم تکرار شد که تاوان آنرا هنوز هم می‌پردازیم. زیرا رادیکال‌ها تحلیل شرایط نداشته و غالباً عجول بودند. همه اینها درواقع نتیجه فضای بسته سیاسی بود که جامعه از رشد و پیشرفت باز ماند.

منبع: روزنامه ایران، ۱۵ مرداد ۱۳۹۶

پانوشته‌ها:

۱- کتاب نفت، قدرت و اصول، مصطفی علم، انتشارات چاپخش.

محمد نخب

نقد نقد خداپرستان سوسیالیست ، جمعیت آزادی مردم ایران

محمود نکوروح

”اخیرا کتابی به نام ”خداپرستان سوسیالیست- جمعیت آزادی مردم ایران نوشته آقای “محمد حسین خسروپناه ” بدون پژوهش های لازم در مورد جامعه و حوادث ادواری در زمان دیکتاتورهای شاهانه تا برآمدن ” نهضت خداپرستان سوسیالیست ” را - جریانی مذهبی که در سالهای ۱۳۲۰-۱۳۳۲ به وجود آمده ، و میخواست اسلام شیعی را با تجدد و سوسیالیسم وفق دهد ، و در عرصه اندیشه بر نامه اجتماعی طرحی نودراندازد ، البته بیش از هر چیز درواکنش به حزب توده شکل گرفت ، که این جا واژه -طرحی نو و درواکنش به حزب توده - یک تناقض است . زیرا که حزب توده ویژگی های خود را داشت که در پی می آید . ایشان ادا می دهد این جریان پیشینه ای در تاریخ ایران نداشت ، و در روندی چندساله ، به عنوان یک جریان ایدئولوژیک - سیاسی دارای هویت شد ” نهضت خداپرستان سوسیالیست بودند که تحت تاثیر فروپاشی دیکتاتوری رضاشاه به فعالیت اجتماعی و سیاسی روی آوردند ، در دبیرستان و دانشگاه تحصیل کردند و بر خلاف دیگر نیروهای سنتی که خود را پاسدار سنت و تداوم آن میدانستند ، سالهای پرتلاطم ۱۳۲۰-۱۳۳۲ دوره فعالیت احزاب سیاسی و تشکلهای صنفی است . فعالیت تعدادی از تشکلهای به پیروی از افکار مدرن به ویژه مارکسیسم - لنینیسم قرار داشت ، حزب توده مهمترین و تاثیرگذارترین آن دوره بوده است ، برای اطلاعات بیشتر ”طبیعی است از کمک مالی روسیه توسط سفارت روسیه و انگلستان در آن زمان بهره برده است ” که اینها توده نفتی- بودند ، ” کاغذ را سفارت روسیه تامین میکرد و روزنامه های باقی مانده را سفارت انگلستان به عنوان کمک میخرید ” مصاحبه رضامر زبان سردبیر یکی از روزنامه های حزب کمونیست در مشهد ” پاریس - و فراتر گفتمان دکتر مصدق در دادگاه نظامی در برابر اظهار نظر دادستان نظامی در رابطه با - حزب توده و ... - معترضان فرمود اینها ” توده نفتی ” بودند . محمود نکوروح به علاوه در این رابطه مارکسیستهای داخلی مان ” شاملو- اخوان ثالث - سیاوش کسرای و هوشنگ ابتهاج - سایه - بهترین شاعرانمان وابسته به حزب توده .. بوده ، همچنان برای مارکسیسم و روسیه استالینی سرودست میشکستند - بابک امیر خسروی در کتاب نظری از درون به نقش حزب توده ایران - بیکباره سیاوش کسرای سفری به مسکو کرد که ” از نظر اینها بهشت ایدالشان بود ” ، و به همه اینها پیام داد ” کلاه سرمون رفت ، خیال کردیم اینجا بهشت است ” و آنجا درمانده بودند که توسط نهادهایی بین المللی از آن جا به اطیش منتقل شده و آن جا درگذشت ” مسعود بهنود ، از سوی دگر دوخلبان در مشهد که به فرقه دموکرات پیشه وری و غلام یحیی در آذربایجان پیوسته بودند به هنگام حمله ارتش ایران به قفقاز گریخته و آن جا با نداشتن غذا و برپوشده با ” تخم مرغ و علف خاگینه درست کرده و خانم یکیشان که حامله بود برای زایمان بیک بیمارستان دواطافه برده و ... و اظهار میدارند ” ما الاغ ها خیال کردیم این جا بهشت است ” کتاب خاطرات خداپرستان سوسیالیست از این موارد مبر ا بوده که به خاطر ” - خداپرست ” بودن - اخلاق مدار بودند . ناگفته نماند که مارکسیستهای منزله از وابستگی به روسیه و حزب توده داشتیم چون خلیل ملکی و انور خامه ای که خلیل ملکی مدتی با دکتر بقایی ائتلاف نمود و حزب زحمتکشان را تاسیس نمود ، روزنامه ارگان او به نام شاهد ” بود ، بقایی به خاطر ” بی اخلاقی توطئه علیه دولت ملی و قتل تیمسار افشار طوس را با تعدد افسران بازنشسته انجام داد چه در سیاست حداقلی ” اخلاق لازمست ، خلیل ملکی بعد از مدتی انشعاب کرد و حزب نیروی سوم را تشکیل داد روزنامه ” نیروی سوم ” را هم به عنوان ارگان منتشر نمود همچنین انور خامه ای نهاد دیگری با تعداد

۵۰ نفر شاگرد برای آموزش مارکسیسم ، که در کودتای ۲۸ مرداد در غارت منزل دکتر مصدق همراه با اوباشی چون شعبان بی مخ و طیب و طاهر و... منزل او را غارت نمودند ، آنها هم در این غارت شرکت کردند که وقتی در خیابان استانبول با استاد ملاقات کردند گفتند "ما هم در این غارت شرکت کردیم" و او متحیر ماند - از کتاب خاطرات "اوهام روزنامه" خوشه" رابه عنوان ارگان منتشر می کرد . می بینیم در سیاست "حداقلی اخلاق لازم است . به همین دلیل خلیل ملکی هم بعد ها با احزاب ملی زاویه پیدا به خاطر ملاقات با شاه و... نمود و جایگزین او یکی دونفر " دکتر خنجی و " از اعضای نیروی سوم همراه نهضت مقاومت وجهه ملی شدند . و یاران انور خامه ای هم علیرغم میل استاد با اوباش غارتگر خانه مصدق همراه شدند و حتی وسایلی از خانه با خود آوردند . که استاد در خاطراتش ذکر کرده است . برای اطلاعات بیشتر خداپرستان سوسیالیست " در ابتدا جریانی مذهبی بنام " نهضت " در چهارراه سرچشمه عبارت از برادران یزدی - محمد نخشب - حسین راضی - و بسیاری دیگر تشکیل شده ، بعد ها دونفر حسین راضی و محمد نخشب در کنکور دانشگاه قبول و به دانشگاه در رشته حقوق که استادانشان آن زمان دوروحانی مدرن و امروزی " به روزه نام های سنگلجی " که استاد دانشگاه بودند ، نخشب و راضی در کلاس اینها در دانشگاه تهران شرکت کرده و مطالعه نموده تا لیسانس و فوق لیسانس در رشته حقوق گرفتند بعد برای فعالیت متمرکز تر به حزب ایران مدتی رفتند ، ، امری که باعث شد دارودسته برادران یزدی اسلحه تهیه کرده که این دونفر را از میان بردارند . که البته ناکام ماندند ، و اما قبلا جریان خداپرستان جریانی که چند طلبه جوان با آنها همراه شده و در مبارزات و انتخابات ها همه جا با " جمعیت آزادی مردم ایران " در اول مبارزه همراه به ویژه در مبارزات سیاسی که هنوز فضا آزاد بعد از جنگ جهانی دوم بود و برزرگترین حزب حزب توده استالینی در تظاهرات ها - آنها حتی در زمانیکه استالین رهبر روسیه که همراه با روزولت رییس جمهور آمریکا و چرچیل بودند و چرچیل و روزولت رفتند و استالین ماند امری که باعث شد حسین علا به سازمان رفته و شکایت کند ، و بالاخره با قول و قرار داد نفت توسط قوام به مسکوفت و آن جا قرار مدار برای نفت گذارده منتهی به محض ورود ایران دکتر مصدق لایحه ای در مجلس به تصویب رساند که " هر کس فراردادی برای نفت ببیند - چند سال زندان شاملش میشود " در انتخابات بعد از بردن رضاشاه که مجلس را طویل مینامید اینها مجددا فعال شده در زمانیکه انتخابات با تقلب همراه بود ، بدین خاطر یکبار در مسجد سپهسالار که صندوقها را آن جامیبردند اینها با فدا بیان اسلام که هنوز جوان بودند مسجد سپهسالار را اشغال کرده و یکی دوتا از طلبه ها در بام مسجد به نام مشفق کاشانی و... نگهبانی میدهند و در صحن مسجد تعدادی دیگر ، که بیکباره نیروهای پلیس به دستور " عبدالحسین هژیر نخست وقت حمله کرده و همه را بازداشت و سپس صندوق هارا به " خانه پشت مسجد برده " برده و رای ها مثل همیشه عوض میشود مجلسی که اگر میخواستند رای مثبتی در موردی بگیرند شب هنگام در منزل هر کدام مبلغ " پنجاه ریال " که آنروز زیاد بود ، داده تا روز بعد ، بعد ا در مراسم عاشورا که عبدالحسین هژیر نخست وزیر به دسته های سینه زنی طاق شال میداد توسط " یکی از اعضای فداییان اسلام " ترور شده ، قاتل سید علی امامی به سرعت اعدام و در این بابوی دفن شده ، در حالیکه قبلا در ترور کسروی در دادگستری که اوقاضی بود توسط برادران امامی.. این ترور در زمان هژیر نادیده گرفته میشود. و اما - داوری نویسنده کتاب " خداپرستان سوسیالیست - جمعیت آزادی مردم ایران " که مدعی است ، " بحثهای اینها چنان که باید در گفتگو با توده ای ها کیفیتی نداشت ص ۱۲۱ " این گفتمان خود جای تامل دارد که نویسنده کتاب به عنوان پژوهشگر از بی طرفی خارج شده ، و به سرعت بدون آنکه متوجه شود ، ذکر میکند ، آموزش اعضای گروه برعهده چند نفر از اعضای شورای مرکزی بود ، مکاتب فلسفی و سیر تحول آنرا سید جلال الدین آشتیانی ، مباحث و مکاتب اقتصادی را که (شامل اقتصاد

مارکس هم میشد) جلال شکیب نیا- مباحث فقهی و کلامی اراده‌قان (از اعضای گروه) مبانی فلسفی مارکسیسم (ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی) و نقد آنرا محمد نخشب و از شورش تنباکوتا کودتای سوم اسفند را کاظم یزدی آموزش میدادند، از مباحث آموزشی گروه میتوان دریافت که توجه و کوشش آنها بر ابطال مارکسیسم بوده است درضمن ایدئولوژی دیگری به جای مارکسیسم ارائه کنند، کتاب قانون و اخلاق با مقدمه ای از سوسیالیسم ۱۳۲۵، (انسان مادی) ۱۳۲۶ - وایدال بشر از - از شرکت افراد گروه ما در گفتمان های انتقادی رد کرده. که ادعای محمود نکوروح را در شرکت در گفتگوهای حزب توده داشته اند، همانگونه که همه احزاب رقیب در داخل و خارج دارند طبیعی است، و قرار نبود همه اینهار شما بدانید معروفست "همه چیز را همگان میدانند" نویسنده محترم در صفحه ۱۰۴ اظهار میدارد "نخشب عقاید مارکس وانگلس در آن زمان اطلاع نداشت" بازهم تناقض! در حالیکه قبلادر این موارد صحبت شد که خودمیفرومایند، در این مورد "نخشب ایدئولوژی کمونیسم را جزو مرام ها و مسلک هایی میدانست که بر اساس دانش و خرد استوار نیستند و تبلیغات و زور بر انگیزختن احساسات چند سالی افسار توده های بزرگی از بشر را در دست میگیرند - درضمن گفته شد که راضی و نخشب موقعیتی نداشتند " لازم به اطلاع است که حسین را ضی بعد از فسادهای در شهرداری از سوی دولت مصدق بازرس شهرداری منصوب شد و معروفست که لارویی بولوار کرج در آن زمان که دویست هزارمیلیون تومان میشد. به نود هزار تومان تقلیل یافت در شهرداری که مرکز فساد بود و یکی از ازوابستگان بدان "عباس شاهنده - مدیر روزنامه فرمان در میدان سپه را رزم آرا- اوراد رزمان حکومتش دستور شلاق داد، و از سوی دکتر مصدق محمد نخشب معاون اداره برق در زمان ریاست مهندس نجم بود. لازم به تذکر است که - حزب مردم ایران، سوسیالیستهای خداپرست - در بیشتر شهرستانها منجمله قزوین - مشهد - بندرانزلی، کرمانشاه - آبادان - شیراز - و... شعبه داشت و نخشب به همه این شهر ها رفته و مدت ها مانده حتی در در مشهد علی شریعتی - دکتر قهاری - دکتر سامی و بسیاری دیگر عضو و مدت چند ماه مانده و سخنرانی هایی داشته، به همچنین در قزوین که بزرگترین پایگاه اینان بود، بند رانزلی بهچنین که بیشترین عضورا در برابر حزب توده داشت، راضی در منطقه فارس و شیراز فعال بود حتی در او از آبادان که اعضای کم و زیاد داشته، لازم به یادآوری است که بعد از خروج از حزب ایران در خیابان ژاله مقابل بیمارستان... در کوچه ه ای جنب پمپ بنزین مرکز جمعیت قرار گرفت و حزب درباری آریا" و او باش درباری " متعلق به افسری بنام "سپهر" هر از چندی به آن جا حمله کرده، که ما هنگامیکه دانش آموز بودیم از دیوار به همسایه ها گریخته. حتی روزی که من ۱۷ سال و برادرم ۱۵ داشتیم همراه با تعدادی از از جوان دبیرستانی مورد حمله چاقو کشهای "حزب آریا" به هنگام فروش "روزنامه حزب" مردم ایران با چاقو قرار گرفته بیکباره "قصاب محل" با سطور آنها را مورد حمله قرارداد و و روی چهارپایه ای و فریا زد "مگر آزادی نیست این دانش آموزان جوان را مورد حمله قرارداد و... " که تا مدتی امنیت پیدا نمودیم، در جشن اول ماه کارگری یکبار که جمعیتی خوبی آمده بود تیمسار ریاحی وزیر دفاع از سوی دکتر مصدق به آنجا آمد و نخشب سخنرانی داشت بعد از سخنرانی ها برای کمک به حزب که همیشه برای انتشارات نیاز به کمک داشتیم. تیمسار یک چک یکصد هزار تومانی آن زمان که همان میلیون بود برای کمک به حزب داد، در این زمان در سه راه ژاله مدرسه ای از کلیمی ها "به نام "دهش لوره حضوری" متعلق به کلیمی ها بود وقتی نخشب در ابتدا سخنرانی اش با پیامبرانی گفت "سلام به نوح عیسی و موسی و محمد" سیل مردم کلیمی بدان جاسرا زیر شد. و اما فراتر بعد از کودتای ننگین ۲۸ مرداد شب هنگام محمد نخشب از حزب مردم ایران - حسین شاه حسینی، شهید داریوش فروهر از حزب ملت ایران بر بنیان پانایرانیست - نماینده حزب ایران و یکی دوفرد دیگر از گروهها از بازار همراه با آیت اله

زنجانی از روحانیون جبهه ملی نهاد " نهضت مقاومت ملی را بنیان نهاده ، و شب هنگام تعداد چند صد اعلامیه دست نویس با شعار "نهضت ادامه دارد" نوشته و همان شب آیت اله در حدود صد عدد در بازار تهران پشت درب هر مغازه انداخته ، فردا صبح این اعلامیه چاپی و همه شهر ها منتشر گردید بعد از چند روز روزنامه " صبح امید" در چاپخانه ای مخفی در خیابان ژاله چهار دستگاه منتشر شد با مقالاتی از اعضای نهضت - همراه با این شعر " سالها میگذرد - که یکی ظلمت افسانه ای راز آلود - خیمه افکنده به صبح - تا که خورشید نتابد از شرق - تا که خفاش فراموش کند زشتی و قبح- محمود نکوروح - هفته بعد از کودتای ننگین بازار تهران مدت یک هفته در اعتراض به کودتا که همه خیال میکردند در پی خروج کاشانی و شعبان بی مخ ها و فواحش شهر نو است ، علیه این کودتای انگلیسی - آمریکایی اعتصاب نمود تا جاییکه نظامی ها درب ها چندین مغازه را شکسته و اندک اندک بازار باز شد . و فضا بسته شد . بعد از کودتای ننگین ۲۸ مرداد محمد نخشب و شاد روان داریوش فروهر چون بسیاری از فعالان سیاسی و... در زمان حکومت نظامی تیمسار بختیار که فرمانده تیپ کرمانشاه بود بازداشت شدند، همان ابتدا داریوش فروهر سیلی محکمی به تیمسار نواخته ، و نخشب که ریز نقش بود با دستور بختیار که " این پسره کیست برود" از درب پادگان آزاد میشود و از آن جا مخفی شده در زمانیکه بعضی اعضای مارا توسط دونفر قهرمان کشتی که امنیتی بودند بازداشت میکنند منجمله شادروان " خضوعی" و بشدت مورد ضرب و شتم قرار گرفته و مدت ها بازداشت میشود و ما تاملتها فراری بودیم و نخشب که هنوز در ایران مخفی بود ، و من وعده ای به چنین ، در مغازه پدرم بوده ، و برای ادامه تحصیل باید یک سال بگذرد ، که یک روز نخشب که مخفی بود با دو چرخه در مغازه پدرم من را دید ، و اظهار داشت " تحصیلتان را ادامه بدهید که احتیاج به یکسال ترک تحصیل داشت ، منتها اصرار نمود و ما و خضوعی و بسیاری ادامه دادیم و بالاخره دیپلم را گرفتیم در زمانیکه در ایران ۴۰۰ دیپلمه بیشتر نبود در زمانیکه ۵۰ مستشار آمریکایی وارد ایران شده و تیمساران کودتایچی را از ارتش که غالبا بیسواد و رضاشاهی بودند از وزارتش رانده و اعلام کردند هزار دانش آموز دیپلمه برای خدمات وظیفه لازمست ، ولی تنها در آن بیش از ۴۰۰ نفر نداشتیم که به دانشکده افسری خیابان پاسداران اعزام و هفت ماه دوره دیده به استان های کشور تقسیم شدیم و... در هر صورت محمد نخشب یکبار بازداشت شده و با وساطت دایی اش و سپس به آمریکا رفته و به تبلیغ ایدئولوژی اش میان ایرانیان پرداخته و یک روز در ایستگاه راه آهن سکنه کرده و فوت میکند ، و جنازه اش را به ایران حمل نموده در آرامگاه دایی اش دفن میشود. در مورد نخشب و حزب مردم ایران که سازمانی بود از دهها مهندس تا محقق و ایدئولوگ که در این سازمان رشد یافته و در سیاست و مدیریت کشور صاحب نظر منتقد تا... بوده ، تا حتی بعد ها در سازمانی جوانتر بعد از نخشب و راضی " جنبش انقلابی مردم ایران " جاما" در انقلاب اسلامی شرکت و وکیل شده و چهار وزیر داشته و حتی فراتر درین راه شهید داده " طراح طب ملی دشاروان دکتر کاظم سامی که در تاریخ ایران سابقه نداشت " رئیس سازمان شیروخورشید" دکتر نظام الدین قهاری که در جنگ ایران و عراق همه جا حاضر و ناظر بوده ، ناگفته نماند - جلوتر از همه که در شب کودتا محمد نخشب از حزب مردم ایران - با جمع شاه حسینی - شادروان داریوش فروهر ، نماینده حزب ایران و... در تشکیل " نهضت مقاومت ملی" در منزل آیتالله زنجانی کودتا و کودتاچیان را با چاپ اعلامیه " نهضت ادامه دارد " به چالش کشیده است حتی روزنامه " صبح امروز" در شرایط مخفی با مقاله ها افشاگر کودتای " انگلیسی آمریکایی " توسط اینها که بعد ها آمریکا معذرت خواست و انگلستان هرگز ، این جریان برای انتشار کتاب و... فروشگاه چاپخش - در پاساژی در میدان انقلاب تاسیس ، با کتبه های متعدد منجمله کتاب " نهضت خداپرستان سوسیالیست" نوشته محمود نکوروح که بعد از حضور در اروپا و تحصیلات دانشگاهی در " مرکز مطالعات علوم اجتماعی - EHESS و تز دکتر و... به

علاوه از سوی "موسیویان ریشارد" رئیس دانشکاه سوربون که فارسی میدانست این کتاب برای "تز" پیشنهاد وبسیاری از دانشجویان ایرانی در "تز" خود از این کتاب استفاده نمودند نسل جوان بعدی از فوت نخشب، وراضی برای اطلاعات بیشتر درموارد مارکسیسم و... در قرن هیجدهم معروفست "مارکس درجلسه ای در یکی از شهرهای اروپایی میانه" که مارکسیستهایی به اصطلاح وارد گفتمان جدید شده و... اظهار میدارد این سخنانی که شما میگویید ربطی به مارکس ندارد و به لندن بازگشته وزندگی خوبی را ادا می دهد، درضمن امروز روزگاری است که مارکسیسم و احزاب مارکسیستی متعلق به قرون گذشته بوده و دوره احزاب مارکسیستی گذشته است اگرمانده در روسیه آنروزگاران است که با استالین هنوز در زمانه تزارها تنفس میکند، برای نمونه درپاریس که حزب کمونیست ده تا بیست نماینده درانتخابات ها داشت امروز با جمعیت کمتر وبیش ازدوسه نفر نماینده در مجلس حتی گاهی نماینده ندارد در صورتیکه در دوره ای بزرگترین مرکزرا ن درمیدانی نزدیک محله معروف "استالینگراد" داشت و امروز اینهارا.. ندارد، میتوانید تحقیق کنید، حتی حزب سوسیالیست هم چنانکه نماینده داشت ندارد مردان بزرگی که اینها در سیاست ومدیریت داشتند گذشته است، هم اکنون درفرانسه رئیس جمهور "پرزیدنت مکران" حاکم است که کارمند بانک بوده حتی دوردوم هم انتخاب شده است، در برابر خانم "فاشیستی که دختر ژان ماری لوپن است بادیدگاه فاشیست" و تمام تلاشها آنست که این خانم به قدرت نرسد، فیلا هم بعد از "ترومن" ژاک شیراک از راست میانه با چندباررای گیری در برابر نماینده "چپ میانه" با ۲۵ درصد رای- در برابر چپ میانه در حدود ۱۹ رای در دور اول برنده بودند - در دور دوم بیکباره "خانم ژان ماری لوپن از راست افراطی با ۲۲ رای وارد میدان شد در چنین شرایطی بیکباره رای "ژاک شیراک به ۸۰ درصد رسید با انبوه جمعیتی در میدان بزرگ شهر تا جاییکه نزدیک بود تعدادی خفه شوند، وهلیکوپترها جمعیت را از بالا بسوی خیابانهای اطراف هدایت نمودند

منبع: سایت ایران امروز، ۳۰ مرداد ۱۳۸۶ - ۲۱ آگوست ۲۰۰۷ و سایت ملی و مذهبی، ۳ اسفند ۱۴۰۱

سوسیال دموکراسی» که او ارائه کرد (۱) اگر چه روند حوادث را در کشور ما به خاطر اقتصاد نفتی، کودتا و دهه‌های مختلف «اختناق - آزادی» دیگر نکرد ولی در حوزه ی اندیشه نمی‌شود هنوز هم حضور او را نادیده گرفت که امروز در «فضاهای بیرونی» هم مطرح است. در کشوری که بخاطر نداشتن «فلسفه» اندیشیدن در غالب موارد کفر بود و حاصلش «بدعت» که جرأت می‌خواست، که از یکسو «اقتدارگرایی» به خطر می‌افتاد و از دیگرسو «فرهنگ مردم» تا جاییکه در تاریخش ملاصدرا تکفیر شده و ابن سینا دربدر و سهروردی... با اینحال در شرایطی که فضا باز می‌شد کسانی خوش درخشیده‌اند حتی با فلسفیدن تا ارائه ایده‌های کاربردی که در ایران آن زمان که به حزب ایران رفتند شاید زود بود. منتها در آن زمان «سوسیال دموکراسی» نوعی «متدولوژی» و راه‌حل بود چون دموکراسی (۱) «توسعه» و مدرنیته و... جهانی شده بود و ما از انقلاب مشروطه وارد این گفتمان‌ها شده بودیم. با شعارهای عدالت‌طلبانه و برابری‌خواهانه و حتی «قسط» که ما هم در باورهایمان داشتیم که این امر را تسهیل می‌کرد و گرنه چون همه ی تاریخ ما که با شعارهای فراوان تاریخ گذشته بود و حرف تازه‌ای نداشت.

از زمان انقلاب مشروطه که به تدریج شهری می‌شدیم نیاز به برنامه و قانون و حقوق بود و با درآمد نفت در شهر با زندگی مدنی با «برنامه» معطوف به توزیع برابر تا گرفتار «فساد گسترده» نشویم و از شعارها بگذریم که توجه نشد، امری که امروز همگان بر این فسادها اذعان دارند. تضادها و تناقضات فرهنگی و شکاف‌های اجتماعی امروز حاصل این فسادهای مانده از گذشته به خاطر «بی‌برنامگی» است؛ که هر که آمد فقط نظرش به درآمد نفت بود. حزب توده هم نظرش با همه ادعاها به روسیه لنین و استالین که نوعی «استبداد ایدئولوژیک» بود. حتی فراتر خواستار «نفت شمال» برای روسیه بود تا به اصطلاح «توازن» با انگلیس‌ها برقرار شود. دیدگاه‌های کانت و هگل و مارکس هم متعلق به شرایط اجتماعی خود بود که اینجا «کارآیی» نداشت، بویژه که ما علوم انسانی نداشتیم. البته نخشب در آن زمان بعد از جنبش دانشجویی و... که پیشگام بود «حقوق» خوانده بود. و اولین کسی بود که «سوسیالیسم و دموکراسی را لازم و ملزوم هم» معرفی نمود. امری که نوعی «آوانگارد» را در رابطه با مدرنیته و حقوق و... تداعی می‌کرد. مدرنیته هم ابتدا از بستر کلیسا در قرن پنجم توسط طلبه‌هایی که به کار کشیشان کلیسا مردد شدند برخاست. (از کتاب مدرنیته چیست آلکسیس نوز)

«سوسیال دموکراسی» رسول‌زاده هم به خاطر مبتنی بر مارکسیسم بودن و مبانی معرفتی خود در ایران از ابتدا کارآیی نداشت که متعلق به دهه‌های قبل بود. کتاب «اسلام و سوسیالیسم» سعیدی هم چنانکه باید و شاید مورد توجه واقع نشد. ولی شرایط در زمان مصدق بیشتر فراهم بود.

آغازیدن نخشب دهه بیست بود که در آن زمان که حکومت ملی و دموکراتیک بود ما در برابر استعمار نفتی بیشتر به «رالیسم انتقادی» پرداختیم که وظیفه غیر از این نبود. برنامه حکومت هم «ملی کردن نفت» و «تغییر قانون انتخابات» بود و نه بیشتر. بدین خاطر ارائه ایده و برنامه هم اهمیت خاص خود را داشت. مارکسیست‌ها با نگاه به اتحاد شوروی آنروز در این زمینه پیش‌تاز بودند که

خلیل ملکی و انور خامه‌ای و جلال آل احمد و تعدادی دیگر با این ادعای درست که اتحاد شوروی «سرمایه داری دولتی است» انشعاب نمودند.

در دهه بیست بخاطر تبلیغات عریض و طویل و گسترده ی «سوسیالیسم مارکس» در جهان و در ایران، همه تصور می کردند هر کس سخن از سوسیالیسم گفت منظورش همان مارکسیسم بوده، در صورتیکه ما «در هر کشور و ملتی که برای عدالت اجتماعی مبارزه کرده سوسیالیسم داریم، همانقدر که تاریخ بورژوازی و سرمایه داری داریم». (رنه سدی یو)

و اما در ایران ما از زمان ساسانیان که مزدک تبلیغ برابری و نظراتش را کرد سوسیالیسم و حتی فراتر کمونیسم داشته‌ایم؛ تا جاییکه قباد پادشاه ساسانی طرفدار او شده، به‌هنگام قحطی درب انبارهای غله را گشوده تا همه استفاده کنند و... بعد از ساسانیان که اسلام آمد و در قرآن «قسط» را داریم که همان «سهم برابر» که هرکس را شامل می‌شود. منتها امروز با نگرش علمی با تمام ادعاها نتوانسته‌اند رشد «انباشت» را مهار کنند که در امریکا طبق آمارها در دو دهه اخیر تنها یک درصد جامعه توانسته ثروت ۹۹ درصد دیگر را جذب کند. حاصلش برآمدن «ترامپ» که در مقام ریاست جمهوری که در هر ده روز یک نفر از مشاوران و نزدیکانش را جابجا می‌کند! کسیکه بزرگترین هتل‌ها و... را دارد ولی یک برگه ی تصفیه حساب مالیاتی ندارد؛ تناقضی که نشان از «بی‌دروپیکری» این به اصطلاح ابرقدرت است!

قبلا وقتی آدورنو به آمریکا رفت در برابر این رشد تکنیک و سرمایه و... تا کتاب افشاگر شرایط اجتماعی آمریکا «انسان تک ساحتی مارکوزه» رسید، از هگل و مارکس گذشت به نفی دیدگاههای آنها تا «دیالکتیک منفی» پرداخت که نفی همه ارائه طریق‌های گذشتگان جهان غرب بود. زیرا که حداقلی «اخلاق» لازم بود که از دست رفته بود که در اتریش و... کسانی چون «ماکس آدلر» و... آنرا یاد آوری کردند. بعد هم انقلاب پرولترها تا سندیکا و... که در شوروی و انقلاب مطابق نظر مارکس هم نداشتیم یعنی به نوعی «فئودالیسم صنعتی» رسید. اگر هم روزی حکومت پرولتاریای مارکس میسر بود «حقوق بشر و... در آن جایی نداشت» (مارسل گوشه) همه اینها مشکلات و تناقضات «بهشت غرب» بود که با «ملی‌شدن‌ها بعد از ملی شدن نفت ایران تشدید شد» (پیر سالینجر مشاور کندی و مفسر سیاسی و...)

و اما نهضت خداپرستان سوسیالیست که با نگاه امروز می‌شود آنها را «چپ‌های اخلاق‌گرا» نامید، جوانان مسلمانی بودند بیشتر «اخلاق‌گرا» که در اسلام مبنا «تقوا» است و نه بیشتر «ان اکر مکم تقواکم»

از منظر فلسفی ما یک سوسیالیست مارکسیست را در مجموع سوسیالیست در نظر نمی‌گرفتیم. بخاطر آنکه او مبنای عقیدتی خود را مطابق -نظر مارکس «اقتصاد» و فرهنگ را روبنا به حساب می‌آورد، که بر آن مبنا هرکس در جستجوی سود بیشتر است. («پدالیسمی که تناقض را در بطن خود داشت» مارسل گوشه)، امری که از قرن پانزدهم در اروپا بیشتر با رشد بورژوازی و شهرنشینی شایع شد و «اومانیزم» مدرنیته از یاد رفت چه «رشد سرمایه و تکنیک که دینامیسم خاص خود را داشت جبری شده بود» (مارسل گوشه فیلسوف سیاسی)

تفکرات مارکس بازتاب رشد آن روند در قرن ۱۸ و ۱۹ بود، و امروز معلوم شده «هر ایده‌ای محصول شرایط اجتماعی خود است» (آلن تورن جامعه‌شناس) (۲) و البته «تاریخ عبارت از واکنش انسان در برابر شرایط حاکم است». (هابرماس فیلسوف) (۳)

نخشب برآمدن نقطه نظرات مارکس را در زمان خود حاصل سود و نفع پرستی سرمایه داری به علاوه فساد کلیسایان معرفی می نمود. به همین دلیل «اخلاق» را یک ضرورت در سیاست و جامعه معرفی می نمود، همانگونه که در غرب هم آدورنو و هورکهایمر و... با نفی هگل و مارکس در کتابی بورژوازی و سرمایه داری - لیبرال و دولتی - را نقد می کنند «و ضرورت حداقلی اخلاق را یادآوری می نمایند» (کتاب «حداقلی اخلاق» از هورکهایمر)

از نظر ما که خداپرست بوده و سوسیالیسم و دموکراسی را در رابطه با خداپرستی در نظر گرفته و تبلیغ می کردیم با الهام از دیدگاه های محمد نخشب و روابط منطقی بین اینها سوسیالیسم و دموکراسی را لازم و ملزوم هم دیده که همان زمان شعار او بود «سوسیالیسم و دموکراسی دو جلوه از یک حقیقت واحد حکومت مردم بر مردم است» برای توضیح بیشتر - آنچه در خداپرستی مطرح است آن است که هرگونه شیئی - پدیده، موجود از حالت قدسی بدر آمده، آنچه که در کشورهای شرقی بویژه با همه مسلمانی نتوانسته اند از دام آن رها شوند تا «خود - من - شما - ما» شوند و شخصیت حقوقی پیدا کنند، به همین دلیل به دموکراسی هنوز نرسیده اند. تنها با نگرش «خداپرستانه» البته تنزیهی است که می شود «خود» را یافت، چه انسان اسطوره ساز است و گرنه تمام مشکلات بشر از ماده پرستی نیست، با «الهیات تنزیهی» که با «لا» آغاز می شود و سلبی است، می شود هرگونه مطلق نگری، خیره سری را از قبل زایل نمود و «بازتولید مداوم» را در سایه نگرش چند بعدی - پلورالیسم فکری - که بنیان هرگونه «آزادی» اندیشه - بیان - سیاست و دگرگون ساز، غیر متعین - خودمختار و مسئولیت آفرین است تضمین کرد و تداوم بخشید و از قبل پذیرفت که «واقعیت خودیک فرایند است» و مطلق نیست. چه در هر صورت ما و انسان از طریق خصوصی کردن تجربه دینی - خصوصی ترین اسطوره هایمان را پروبال می دهیم و حتی دین را بر اساس زندگی شخصی مان تعریف می کنیم و یا اسطوره و آیین را بر اساس زندگی نامه شخصی منابعی تلقی می کنیم که هویت شخصی مان را برایمان مهیا ساخته است.

یعنی باز نوعی مطلقیت را از قبل و درون خود می پذیریم - در حالیکه ما با «الهیات تنزیهی» از آن زمان با شکستن بتهای ذهنی و اسطوره ها و مطلق های درونی با الهیات فرهنگی که «مبنای آن آگاهی» بود و الهیات تنزیهی که «خودآگاهی» بود بر گرفته از ادیان توحیدی و ابراهیمی که با «لا» آغاز می شد - زمینه رشد را با تفکر فلسفی و روشنفکرانه فراهم می آوردیم تا «خودسازی را در جهت رفتن به خداگونگی هموار سازیم». چه وقتی خدا را مطلق می کردیم هرگونه مطلق را رد می نمودیم، چه در مکان چه در زمان چه در بیان چه در فهم چه در تصور، و هرگونه بیانی را برای بیان این «مطلق» ناکافی برای ابراز این مطلق در نظر می گرفتیم.

و با این فرض که - برای آرمانی شدن حقیقت هرچیز نمی توانیم در گستره ی شهود ناب بررسی کنیم، بلکه باید شکلی تاریخی از دانش را متصور شویم که بالاجبار به نوشتار وابسته است و نوشتار و حتی فرهنگ معلوم شده که امروز جز پیچیده کردن اشکال مختلف حقیقت و دور کردن انسان از طبیعت و مفاهیم ناب کاری انجام نداده اند و نمی دهند. ایدئولوژی، فرهنگ، مکتب با اندیشه خداپرستی و جهان بینی توحیدی از ابتدا بر این مبنا قرار می گرفت که - انسان در هر صورت بخاطر پیچیده کردن مفاهیم زمان، مکان، فرهنگ، و ایده های تجربیدی از موقعیت طبیعی، حقیقت بنیادین و... بالاخره روزی دور می افتد، و با این بینش خود را دور می نگریست. پس با این نگرش هرچیز قابل تغییر، کمال، تصحیح، و برگشت و قابل انتقاد بود. در دنیایی که امروز معلوم شده تمام حقایق مفهومی به جز بازی کلمات و واژه ها نیست و قوانین علمی که غالباً مبتنی بر ریاضیات است ابطال پذیر است و مدرنیته چیزی نیست جز آن که بپذیریم که بیانات و برداشت های ما از حقایق جز استعاره ها و مجازها نیستند زیرا که حقیقت هرگز در

دسترس ما قرار نخواهد گرفت و... تنها با الهیات «کمال طلب» می‌شود مدارج ترقی و توسعه و فهم بیشتر «موضوع» که ادامه می‌یابد.

در زمانیکه در کشور ما «مارکسیسم» یک «مکتب» بود و مطلق شده که «اقتصاد» را اصل می‌گرفت، در حالیکه اقتصاد ما رانتی - نفتی که فقط فساد تولید می‌کرد بود، بدین گونه بود که ما فرهنگ را زیربنا گرفته و اصولاً ملی «فرهنگی» بودیم. و از توهّمات غربی در کشوری چون ما پرهیز کرده، و در حوزه‌های آکادمیک و روشنفکری فعال بودیم که نخشب حقوق خوانده بود و بعد دکترای مدیریت در آمریکا گرفت و مابقی به نسبتی در شاخه‌های مختلف تا افراط و تفریط‌ها به خاطر تغییر مداوم شرایط در فضای بسته در جامعه و سیاست و...

از طرفی با جهانی شدن و کوچک شدن جهان ما از هگل و مارکس و... گذشته بودیم و بیشتر نیاز به تحلیل «شرایط» داشتیم که سخت نیازمند «توسعه پایدار» بودیم. در زمانیکه روشنفکری غرب بعد از مکتب فرانکفورت و اگزیستانسیالیسم سارتر و... نیچه‌ای شده بودند (هابر ماس) که جنبش ۱۹۶۸ را در فرانسه داریم که حتی حزب کمونیست را به حاشیه راند. منتها ما به خاطر باورهایمان «نیچه» نداشتیم زیرا که «در شرایط اجتماعی یا کنشگری و یا قربانی» که همه بودند. (آلن تورن جامعه‌شناس) ما حتی جامعه نشده بودیم، یعنی در قعر تاریخ با نظامات قبایلی قرن‌ها مانده و ادامه تقریبی‌اش به خاطر فضای بسته حتی در زمانه دو کودتا و... با این دیدگاه‌ها امیدوارانه از پای ننشستیم.

در زمان درخشش نخشب و ایده‌اش هنوز نیروهای اشغالگر متفقین در ایران بودند ولی فضا باز شده بود که او محصول این فضا بود. در زمانیکه روس‌ها با حمایت فرقه‌ای در آذربایجان از تخلیه آن ایالت مطابق قرارداد طفره می‌رفتند. در ضمن حزب توده هم زیر سایه آنها با تبلیغات وسیع فعال مایشاء بود اینها دینامیسم تاریخ را منافع مادی و اقتصاد معرفی می‌کردند در زمانیکه ما هنوز در مرحله کشاورزی آنها «سنتی» اقتصادمان هم بروز نبود. که یک مشکل‌مان ملاکین و فئودالها بودند. به موازات این ایدئولوژی‌ها جریانی به نام «نهضت خدایپرستان سوسیالیست» مرکب از تعدادی جوانان تحصیل کرده آغاز به فعالیت نمود، و طی چند سال کتابهایی منتشر کرد. منجمله کتابی به نام «مکتب واسطه» که دنیای اسلام را میان دو ابر قدرت آن روز فرض کرده، البته با نگرشی تازه از اسلام توسط مهندس شکیب‌نیا - و کتابی به نام «ایده‌ال بشر» از مهندس جلال الدین آشتیانی و کتابهایی به نام‌های «بشر مادی و نزاع کلیسا و ماتریالیسم» و «فرهنگ واژه‌های اجتماعی» و «ایران در آستانه یک انقلاب اجتماعی و...» از محمد نخشب. این کتابها قبل از انشعاب خلیل ملکی از بقایای و طرح تز نیروی سوم بود.

تز محمد نخشب که در آن شرایط طرح می‌کرد «اخلاق و حقوق» بود که از بستر آن قوانینی مبتنی بر این دو متضمن قانونمداری در شهر بود نه چنانکه امروز و پیوسته چون جنگلی مشاهده می‌کنیم. او فارغ التحصیل حقوق از دانشگاه تهران بود. آن روز او در عین مسلمانی فراتر از شرع و دین غالب، و... رفته مبنای جهان‌بینی را عملاً بر «الهیات تنزیهی» استوار می‌دید که از هر پدیده افسون‌زدایی می‌نمود و آن را ارائه می‌کرد که تازگی داشت. چه مشکل اصلی ما هنوز هم «خرافات باوری» بوده و...

او یک رابطه جدید - بین حقوق و آزادی و اخلاق - برقرار نمود که برای اولین بار بود، اموری که تلبه‌حال در کلی بافیها ملنדה بود. در نگاه اینان علیرغم تاریخ گذشته ما که تلاش می‌نمود - خدا را در انسان زمینی متجسم کند و بدان قدرت اهورایی ببخشد که در شاه یا مراد و یا... بازتاب می‌یافت، و از طرفی اسلام وحدت وجودی که با ادبیاتی قرن‌ها در خدمت این تفکر و در آسمان‌ها به

ویژه به بهانه «عرفان» در جستجوی «اصل خویش» بود تا به صوفی‌گری رسید، او نوعی گسست از گذشته ارائه می‌کرد، که به «انسان فی‌نفسه» زمینی، اجتماعی، غیر استثنایی، معطوف به «خویش‌تن خویش» با «خرد خودبنیاد» که در فرهنگ ما تابه‌حال سابقه نداشته می‌پرداخت، در عین آنکه این انسان از نظر ما به‌خاطر باور به خدا، نظرش همیشه در جامعه بوجود دیگری و حقوق او متوجه بود که «استعلا» را در آن می‌دید، شاید همانند «استعلائی کانتی» که دیالکتیکش «سنتز» نداشت زیرا که از نظر او «سنتز استبداد، آزادی» بود (هاینز ویسمن آلمان) و تاریخ ما جز سالهایی اندک «دموکراسی» را تجربه نکرد.

بنابر این اگر این فرد اخلاقی بود بخاطر مسئولیت در برابر دیگری بود، به علاوه مسئولیت در برابر طبیعت و محیط زیست... که بین اینها یک رابطه ارگانیک می‌دید و بدان اعتقاد داشت. چه با «نگرش توحیدی» بود و بر خلاف تاریخ و سنت و... او یک کنشگر اخلاقی و اجتماعی بود زیرا که - مقوله‌های عدالت و برابری و... در واقع برآمده از «اخلاق» است. که با یک «نظام ارزشی» (Ethique) در جامعه می‌تواند با توزیع برابر در اقتصاد نفتی و رانتی حلال مشکلات باشد.

از این‌رو در برابر فقر و محرومیت بی‌تفاوت نبوده، و در اقتصاد به سوسیالیسم و برنامه می‌رسید حاصل نهایی‌اش «سوسیال دموکراسی» بود، که اینها را برای مردم ایران در یک نظام دموکراتیک میسر می‌دید که مدرن و در ضمن یک «متدولوژی» رهایی‌بخش بود تا از استبداد ایدئولوژیک پرهیز شود که «خدا» را مطلق می‌کرد. این نگرش ماتریالیسم دیالکتیک مارکس را واکنشی در برابر مطلق کردن کلیسا و ایده‌ها از سوی کشیشان و کلیساها معرفی کرده و متعلق به دوره‌ای از تاریخ غرب که بورژوازی و سرمایه‌داری رشد «ناموزون» می‌نمود، که در آن دوره بورژوازی میرفت که تبدیل به امپریالیسم شود و شد. و ما شاهد تضاد بین نیروی کار و سرمایه از یکسو و مبارزه بین استعمارگر و استعمار شده از سوی دیگر بودیم به علاوه خرافات‌های قرون و اعصار که تبلیغ می‌گردید.

اینها چند روزنامه یومیه و هفتگی به نام‌های «مردم ایران» و «جوانان ایران» و یک مجله تئوریک به نام «برای ترقی ایران» منتشر کردند. برنامه اجتماعی و اقتصادی این جریان سوسیالیسم بود. این جریان دینامیسم اجتماعی را از فرهنگ و «آگاهی» می‌دانست. اینان با الهیات تنزیهی که با «لا اله» آغاز می‌شود، به نفی قدرت و ساختارهای باقیمانده از دوران جاهلیت پرداخته، و با ارائه طریق‌های مدرن و استنباطات تازه «سوسیالیسم بر پایه خدا پرستی» را مطرح می‌نمودند، که ایدئولوژی این جریان در برابر مارکسیسم بود. تز جدیدی که انقلابی در نگاه‌ها ایجاد کرده، و با نگاه فلسفی به جامعه و سیاست تا اقتصاد وارد شده، دموکراسی و سوسیالیسم را با مبانی فکری و ابدایی خود لازم و ملزوم هم معرفی نمودند.

در زمانیکه هنوز بعضی از روشنفکران در جهان آزادی را و گروهی عدالت را عمده می‌کردند اینها رابطه «خداگان و بنده» را که بعد از اسلام هم چون گذشته در ایران به بهانه دین حفظ می‌شد، از هم گسستند. در زمانیکه هنوز «دین خرافی و گروهی متولیان» مردم ایران را موالی و نیازمند سلطان و... قلمداد می‌نمودند، امری که مانع اصلی بالندگی و پویایی جامعه ایران بود. در جامعه‌ای که هنوز برخی روشنفکران و مردمانش به تاریخ قبل از اسلام نظر داشتند، زیرا که مردمانش معتقد بودند «شاه را خداوند با دست خودش درست کرده از این‌رو یکپارچه نور است و مردم از جنس خاک، و چه نسبت خاک را با عالم پاک». در حالیکه اسلام وقتی آمد، گفت پیامبر هم از جنس شماسست (مهاجرانی) و همین امر نشانگر فاصله اسلام با سایر ادیان بود اگر با آن درست برخورد می‌شد. چه در یکی پیامبرش پسر خدا بود!! در مسیحیت (۵) و در بعضی «عین خدا» در وحدت وجود (۶) که جامعه ما هنوز به بهانه عرفان در بند آن است حتی اسلامش. و ما نیازمند نوعی ساختار شکنی بودیم که در جامعه‌ای چون ما فقط با مفهوم «خدا» و فهم آن میسر بود، مفهومی که فقط در کمال اخلاقی خالق هستی با «خرد برین» در ذهنیتی باورمند به صورت فرا زمانی، فرامکانی و فرانسائی بدون دخالت دیگری می‌توانست بیانگر عالم معنا باشد که به شدت خصوصی است.

بدین گونه بود که وقتی نشریاتشان با بحران مالی روبرو شد دکتر مصدق به طریقی در برابر نشریات حزب توده بدانان «ناشناخته» کمک مالی نمود. (۷) بدین خاطر بود که بعد از قیام سی تیر که بیشتر طبقه متوسط و محرومین از او حمایت نمودند. دکتر مصدق با کسب «اختیارات» از مجلس برنامه‌هایش معطوف به «بیمه همگانی»، استقلال قانون وکلا، در کشاورزی برای اولین بار «سهام کشاورزان» و... یعنی. نوعی «سوسیالیسم بود» (۸) که گفته شد- تحت دیدگاه‌های نخشیون بود، زیرا که عده‌ای از ملاکین حتی روحانیونی برنرفتافتند و علیه‌اش شدند.

هدف ما این بود که «سیاست بر اقتصاد، دولت بر گروه‌های فشار، و انسان بر ابزار کار مقدم باشد»، «تعلیم و تربیت و فرهنگ بر سود، اخلاق بر اراده و قدرت، شهروند بر مصرف کننده، تقدم داشته باشد. به علاوه ارائه طرح «دموکراسی شورایی» توسط نماینده‌ای در مجلس خبرگان اول، که با زدن سروه آن بعدها به شورایاری رسید که نقض غرض بود. جریانی که در فضای باز دوران مصدق و آزادی شکوفا شد که با کودتا به محاق رفت ولی در دهه چهل در فضای بسته میسر نشد که به نظر من تمام «انشعاب‌ها» در این مقطع زیان‌بار بود که اجازه نداد یک حزب بزرگ داشته باشیم، تا دموکراسی را تجربه کنیم. حتی به هنگام انقلاب در همایش وزارت خارجه توسط ابراهیم یزدی برای تبادل آرا ۳۵ گروه کوچک حضور یافته که تنها ۱۷ گروهشان مارکسیست بودند و اختلافاتشان تمام وقت همایش را گرفت که بیشتر در اعتراض به حضور «حزب توده» بود زیرا که اولین شعار انقلاب «استقلال» بود و....

منبع: سایت آزادی و عدالت اجتماعی ، ۲۵ دی ۱۳۹۶ - ۱۵ ژانویه ۲۰۱۸

پانوشته‌ها:

۱. زمانی که به حزب ایران رفتند که همه «تکنوکرات» بودند
۲. رنه سدیو پاریس فیلسوف قرن بیستم
۳. آلن تورن جامعه شناس
۴. فیلسوف آلمانی از مکتب فرانکفورت
- ۴- محمد نخشب از کتاب «نزاع کلیسا و ماتریالیست»
۵. در قرون وسطی و در کلیسا
۶. علیرغم آنکه «انسان خدانیست و مخلوق اوست» از کتاب «نهضت خداپرستان سوسیالیست» انتشارات چاپخش
۷. در برنامه اول ماه مه تصویر بزرگ او با امضا را به حراج گذاردیم و کسی که بیشترین قیمت را پرداخت عکس را برد. بعدها معلوم شد از سوی دکتر مصدق بوده است.
۸. مهندس سحابی.

محمد مصدق

مصدق و رازهای جاودانگی او

بمناسبت سالگرد فوت دکتر مصدق و ملی شدن نفت

محمود نکوروح

مصدق کسی که اسطوره شکست ناپذیری امپریالیسم انگلیس را در جهان استعمار شده در هم شکست ، بدون آنکه یکبار شعار مرگ بر انگلیس داده باشد. کسی که مسئولیت را بدون اختیار و قدرت برای اولین بار در تاریخ معاصر ما عامل اصلی تاخیر دموکراسی معرفی نمود و استعفا داد، و مجدداً با جنبشی مردمی به دربار تحمیل شد ، کسی که موازنه منفی را در برابر رجال خود باخته و یا وابسته که به "موازنه مثبت" معتقد بودند (یعنی همه را به خارجی‌ها بدهیم تا بمانیم)، مطرح نمود و برای رهایی از سلطه خودی و غیر خودی ، بیش از همیشه بر آگاهی‌بخشی و شفافیت در برابر مردم تکیه کرد امری که در تاریخ ما سابقه نداشت ، کسی که علاوه بر ملی شدن نفت ، در برابر زمین داران درباری در آلمان علیرغم پایگاه طبقاتی خود به برنامه‌های سوسیال دموکراتیک چون "تامین اجتماعی و سهمیدن کشاورزان در محصول تا تقسیم زمین‌های بازمانده از ارث پدری و...." پرداخت ، کسیکه با برنامه "اصلاح قانون انتخابات" خیال داشت قدرت را هم در ایران چون ملی شدن نفت ملی کند که تا آنروز نبود و هنوز هم با انقلاب عظیمی که کردیم نیست ، و بالاخره کسی که وقتی شاه بدو پیشنهاد داد برای حفاظتش مامور برایش بگذارد، با طعنه رد کرد و جواب داد "همانطور که برای رزم آراء گذارید؟! و.... ، در زمانیکه ما از یکسو ما باعوام روبرو بودیم و از سوی دیگر با عوام‌فریبان که با فرصت‌طلبی در جستجوی قدرت بودند. امروز هم اوست که هنوز وجدان تاریخی ما و جهان را با خاطرات کودتای بیست و هشت مرداد می‌آزارد. زیرا که اگر کمی منصف باشیم او نماد ملتی بود که فریاد خود را از مظالم سلطه در دادگاه‌های بین‌المللی تا شورای امنیت و... چنان ظریفانه و هوشیارانه بگوش جهانیان رساند که حتی قاضی انگلیسی بسود ملت محروم و مظلوم ایران رای داد و محاکم بین‌المللی حاکمیت ملت‌ها را در ملی شدن‌ها برسمیت شناختند. این امر کار هیچکدام از مدعیان امروز که در کودتای ننگین بیست و هشت مرداد علیه او عمل کردند نبود. مدعیانی که هیچ توجیهی برای کارشان که با غارتگران بین‌المللی و کودتا چیان همدستان شدند و کودتا را ، که بکمک تانکها و ارتش و اوباش و فواحش باضافه دلارهای آمریکایی بود (۱) "قیام ملی" نامیدند پذیرفتنی نیست. رازهای جاودانگی او در جهان زیر سلطه هنوز هم بسیاری از یاران نیمه‌راه و وابستگانشان را وسوسه می‌کند ولی در باره او تاریخ و مردم ما و جهان با توجه به اسنادی که مرتباً از آرشیوها بیرون می‌آید داوری خود را بدرستی کرده است. چه "بعمل کار بر آید به سخندانی نیست".

ملی شدن نفت را در مجلس کسان دیگری هم پیشنهاد کردند که او مخالفت کرد و بعدها وقتی از او علت را جویا شدند جواب داد "الان وقتش نیست چون بسود رجال انگلوفیل و دربار و انگلستان است که این پیشنهاد رای نمی‌آورد ، آنوقت آنها بسرعت لایحه الحاقی را مطرح کرده و رای گرفته و برنده می‌شوند" نقل بمضمون. که درک زمان و شرایط در سیاست اهمیت خاص دارد. در گذشته‌های دور مردان بزرگ تاریخ غالباً فیلسوفان بودند که اندیشه‌ای رهایی‌بخش را از نظر خود مطرح کرده ، که بدوران ایدالیسم و "اوتوپیاها" مشهور است امری که نوعی آرزوی تغییر تاریخ را در جماعات مختلف انسانی نهادینه می‌نمود چه تفکر "اوتوپیایی" نیروی اصلی تغییر تاریخ بوده و آرزوهای آن عبارتند از تلاش برای متحول کردن نقش‌های اجتماعی موجود ، تا اینکه در دوران مدرن

این ذهنیت تاریخی در برابر "جمع" با رشد شهرنشینی کمرنگ شده، و کم کم جمع که فراتر از مجموعه تک افراد است خود را متعین نمود و مطالباتش آرزوها را بعمل نزدیک کرد، روندی که روح زمان نامیده شد. این امر آغاز تاریخ خطی بود که فراتر از تحمل فرد و حاصلش توجه به "منافع جمع" و منافع ملی گردید. امری که ما با انقلاب مشروطه آغاز کردیم. و جبرا به گذار از فلسفه اخلاق به بررسی نیازهای جامعه و شرایط زیست خود کشیده شدیم. در این زمان مدتها بود که در جهان تاریخ مدرن با رشد مطالبات اجتماعی آغاز شده و هدف توسعه و پیشرفت گردیده بود. و ما با چاههای نفت بدین دنیا پرتاب شدیم، علیرغم آنکه در گذشته دور خود می چرخیدیم. و تاریخ مان دورانی بود. و فرد و جمع در برابر قدرت خود کامه سیاسی معنی نداشت. ازین بعد سیاست و مدیریت اهمیت مخصوصی یافت. و تاریخ مان با حضور کنشگران سیاسی روندی دیگر یافت و در برابر قدرت سیاسی "اوپو زیسیون" و دینامیسم آن بعلاوه تناقضات و تضادهای قدرت های خارجی چالش های متعددی را تجربه کردیم چالش هایی که بر آگاهی هامان می افزود که بازگشت بگذشته را غیر ممکن می کرد.

در شرق پیام آورانی الهی نوعی فلسفه حیات را ارائه دادند که در آن بیشتر انسان مختار با درک درست از پیام، با اراده خود تعین کننده بود "لیس للانسان الا ماسعی" قرآن کریم - فلسفه انتظار در تمام فرهنگها و تمدن ها از موارد فوق سرچشمه می گیرد که به تکامل و عروج انسان در نهایت معطوف بود، انسانی که فراتر از آرزو قهرمان عمل است این عمل "خلافت" است. که از نظر بعضی فرا زمانی است ولی بنظر من غیر از این است که انسان "خلیفه اله" است و می تواند با عمل خود زمان جدید را بیافریند اگر چنین نشد و یا هنوز نشده است بخاطر آنستکه به درک درست از پیام "خود آگاهی" نه تنها نرسیده بلکه در فرهنگ و تاریخ ما هنوز نتوانسته است خود را تعریف کند ازینرو هیچ کجای تاریخ قرار ندارد و هنوز در سرزمین خود حضورش، که گام اولش انتخابات آزاد است، برسمیت شناخته نشده است. استثنای مصدق در تاریخ ما همین بود که این حضور را برسمیت شناخت و تسهیل نمود باز کردن قضای سیاسی کشور از همین نگاه ناشی می شد.

در دوران مدرن با شکل گیری جوامع بزرگ و رشد و آگاهی انسان بحقوق خود، انسان بصورت کنشگر اجتماعی متولد شد و بازیگران تاریخ سیاستمداران شدند، که با درک روح زمان بر محور منافع ملی ادواری از تاریخ را بنام خود ثبت رسانده و با تشخیص مصالح ملی و مردمی بجای بحث درباره وجود و... با هدف توسعه عمل کرده و آنرا در یک پروسه ارزیابی نموده که حاصلش برنامه در را زمدت بود (۲)، بدینگونه نام نیکی از خود بجای گذارده در حالیکه سابق بر آن انسان یا "حیوان ناطق"، یا حیوان سیاسی، یا حیوان اقتصادی و حتی در زمانه ما با رشد تکنیک حیوان ابزار ساز که می تواند "نظام نشانه ها" را منتقل کند" بر آورد می شد. در جهان حاشیه ای چه بسیار سیاستمدارانی که حقیقت "منافع و مصالح ملی" را فدای مصلحت خود نموده و بتدریج از حقیقت و مصلحت جامعه منحرف شده و به مصلحت خود و حتی گروه خود و یا یک طبقه اجتماعی بنا به میل عوام سخن گفته و روند حوادث را از مسیر جمع منحرف کرده اند. ما در تاریخ معاصرمان هر دو نوع را تجربه کرده و بیشتر نوع جاهل و قدرتمدار آنرا که حاصلش همیشه خود کامگی بود و به هنگام ضعف به بهانه های مختلف از خارج هم کمک می گرفت، چه ما جز "سلطه داخلی" با دولتهای سلطه گر خارجی هم روبرو بوده ایم که از جهالت زمامداران مان بهره گرفته و استبداد سنتی را در دوران مدرن برای بهره گیری تشدید و بخدمت گرفتند. اگرچه از جبر زمانه ما که "بیداری ملتها" بود نتوانستند بگریزند. بیداری که قهرمانانی از بستر ملل سر بر آوردند که با انگیزه بخشی به جوامع خفته آنان را به کنش های حق طلبانه واداشتند. و مصدق یکی از این قهرمانان بود. تجربه دو

کودتا که یکی انقلاب مشروطه را ناکام گذارد و یکی جنبش ملی شدن نفت را ، که اولی رهایی بخش از سلطه داخلی و دومی رهایی بخش از سلطه خارجی می شد ، یعنی اولی به آزادی و دموکراسی سیاسی معطوف ، و دومی بعد از تجربه عملی استعمار و غارت نفت با تجدید قرارداد نفت "۱۹۳۳" ، به استقلال متوجه شد. مردم ما دریافتند که بدون استقلال رسیدن به دموکراسی و عدالت و توسعه غیرممکن است. چه شرکت نفت که بخش اعظم سهامش متعلق به انگلستان بود "برای ما دولت می آورد و می برد" (۳)، و حتی در این راه از تقویت متحجرین مذهبی که از مذهب ابزار سیاسی می سازند وساختند "سید ضیاءالدین طباطبایی و حزب اراده ملی" و رضاخان را علم کردند و... دریغ ننمود. حتی امروز معلوم شده که ترور رزم آراء بخاطر ملی شدن نفت نبود اگرچه از آن بهره برداری شد. از طرفی از سوی دربار و شاه که او رقیبی برای محمد رضا در ارتش بود این ترور از پشت سر و با اسلحه کلت انجام گرفت که فقط ارتش داشت (۱۳)، ثانیاً ترور از سوی هرکس که باشد حتی ترور هژیر ، بخاطر آن بود که مسئله نفت را باید سید ضیاء که عامل انگلیس و مورد اطمینان آن دولت بود حل کند (۱۴)، که در مجلس دوره شانزده وقتی به مصدق جمال امامی از رجال انگلوفیل پیشنهاد نخست وزیری را بطعنه نمود سید ضیاء در دربار منتظر رای اعتماد مجلس بود ، مصدق در جواب جمال امامی گفت قبول می کنم مشروط به رای مثبت به ملی شدن نفت همراه با رای به نخست وزیری ، که مجلس با توجه به فضای حاکم بر کشور بدو رای داد که اینجا دربار ، انگلستان و سید ضیاء همگی مات شدند.

البته یکی از علل اصلی ناکام ماندن جنبش های دموکراسی خواهانه در کشورما از ابتدا بی توجهی به "تناسب مسئولیت و اختیار و قدرت" بود. امری که حاصل عقب ماندگی فرهنگی طی قرن ها بود که نخبگان را هم بی نصیب نگذارد که آثار آن در قوانین اساسی مان مشهود است. عقب ماندگی ی که همیشه قدرتمداران ، و در دوران مدرن استعمار خارجی از آن بهره گرفت امری که غالباً از قانون هم بهره ای داشت. چه این نقص قانون "که هر قانونی باید توجیه حقوقی داشته باشد" با توجیه ایدئولوژیک و یا سنت و یا تاریخ و حتی دین مرتفع می کردند. بدینگونه بود که آیت اله خمینی هشیارانه در اوایل انقلاب بر "میزان رای ملت" تکیه کرد و بیش از همه بر رفتارندوم پیش نویس قانون اساسی اول پای می فشرد که با قانون اساسی کنونی که دارای ابعاد متناقضی است تفاوت دارد امری که از ابتدا مورد قبول واپسگرایان نبود. در حالیکه بعضی روشنفکران بی توجه بشرایط اجتماعی و فرهنگی ما بر "تشکیل مجلس موسسان" نظرشان معطوف بود. در کشوری که هنوز اقتصاد شبانی و کشاورزی را تجربه می کرد و هفتاد و پنج در صد جمعیتش روستاییان بودند و طبیعی بود که مناسبات مدنی هنوز تحت الشعاع سنت و الیتش غالباً گذشته گرا بودند این اکثریت بخاطر انتخابات دو مرحله ای دوبار رای می داد و جامعه شهری در اقلیت و در حاشیه می ماند "بسیاری هنوز خیال می کردند با رفتن شاه همه چی حل می شود" (۱۵). در حالیکه تعدد مراکز قدرت و بی قانونی علت عمده استعفای دولت موقت بود و در کشور ما هنوز رعایت قانون نهادینه نشده بود که شادروان بازرگان شاید از ابتدا بدین امر واقف بود (۱۵).

جامعه شهری در هر انتخاباتی که دو مرحله ای بود کمتر نماینده ای در مجلس داشت. در حالیکه پیشرفت توسعه عبارتست از "ساختن و پرداختن ، شهر ، خود ، جهان ، جامعه و حتی یک قرارداد اجتماعی و ضوابطی که در آن اصل مرجع حقوق بشر بوده" چه موتور توسعه حقوق بشر است" (۴). و اینها همه با رعایت اخلاق مدنی که اصل اولش قانونمداری است میسر است و با نگاه بگذشته غیرممکن است. زیرا که تاریخ گذشته ما تاریخ ندانم کاری ها و قدرت طلبی هاست. بعلاوه دموکراسی دیکتاتوری اکثریت نیست. مشکل قانونی فوق الذکر "عدم تناسب مسئولیت و اختیار و قدرت" در دهه بیست با یک حرکت اجنماعی از سوی نسلی که بر

استبداد سنتی و دیکتاتوری مدرن قلم بطلان کشید ، بنام سیام تیر حل شد و دربار پهلوی خلع قدرت گردید ازینرو جهان سرمایه‌داری علیه جنبش ملی بکمک عوامل خیانت پیشه داخلی کودتا نمود و شوروی هم با "ندادن طلاهای ما" که بعدا بدولت کودتا داد ، و خرابکاری حزب توده حتی در سه روز آخر جنبش ، "نگاهی به نامه بابک امیر خسروی به عمویی (۵) با این کودتا همراهی کرد. قبلا هم مراکز تجمع حزب توده متعلق به سران کودتا و دربار پهلوی بود (۵) چه شوروی آنروز علیرغم شعارها نوعی "سرمایه داری دولتی" (۶) بود که بسیاری مواقع با سرمایه‌داری جهانی تعامل و همکاری علیه "جهان سومی‌ها" می‌کرد. تنها در آنزمان مصدق بود که جهان سوم را به "خود" و حقوق و منابعش در برابر لجبازی‌های "شرکت غاصب سابق نفت و انگلستان و...." متوجه نمود (۷). و به قول پیر سالینجر مفسر معروف آمریکایی و مشاور کندی "آغازگر ملی کردن‌ها بود" (۸). روشنفکری ایران در این ادوار نشان داد که هنوز در مرحله جنینی است. زیرا که بخشی از اینها هنوز منتظر معجزه حزب توده بودند. مگر آنانکه خدارا فراتر از همه هستی باور کرده ، "چه جایکه خدا نباشد انسانی هم نخواهد بود" ژوزف ایلیویچ فیلسوف روس. ازینرو شب هنگام در تاریکی و ممنوعیت عبور و مرور محمد نخشب از خدایپرستان سوسیالیست "جمعیت آزادی مردم ایران" ، داریوش فروهر از حزب ملت ایران ، حسین شاه‌حسینی و آیت‌الله زنجانی در منزل آیت‌الله زنجانی به پیشنهاد محمد نخشب بنیان "نهضت مقاومت ملی" را ریختند و با دست تا صبح مقداری اعلامیه که متن آن چنین بود "نهضت ادامه دارد" نوشته و هرکدام به گروههای خود رسانده و آیت‌الله زنجانی در بازار از زیر عبا روی قفل هر دکان یکی گذاشته و.... در حالیکه چند روز قبل تعدادی از اجامر واوباش در منزل آیت‌الله بهیبهانی و.... در سه راه سیروس و پامنار برای کودتا سازمان دهی شده بودند(۷). ازین به بعد روزنامه مخفی "راه مصدق" در منزل طلبه‌ای از حزب مردم ایران "خدایپرستان سوسیالیست" در چهار صد دستگاه خیابان پیروزی منتشر شد. طلبه‌ای که روزی نواب صفوی را با نخشب در همان خانه به گفتگو کشاند که نتیجه گفتگو در رابطه با مصدق و کودتا و... منفی بود.

لازم بذکر است که بدنه اجتماعی تمام گروهها از راست و چپ در آنزمان از ابتدا معطوف به استقلال - آزادی و عدالت اجتماعی بود که انقلاب اسلامی هم حاصل تداوم چنین مطالباتی بود. مطالباتی که خود بخود در بار را مانع اصلی رسیدن بدین آرمانها می‌دانستند. منتها عملکرد رهبران مورد قضاوت تاریخ است. چه در آغاز همه باهم بودند ولی بتدریج هرکس در رابطه با انتظاراتش راه خود را گرفت تا جایکه یاران دیروز بطرف در بار کشیده شدند ، و حادثه نهم اسفند و امثالهم را تا کودتای بیست و هشت مرداد را آفریدند. در انتخابات دوره چهاردهم که یکبار باطل شد ابتدا به پیشنهاد محمد نخشب و خدایپرستان کمیته نظارت بر انتخابات تشکیل شد و بعد صندوقهای رای را در مسجد سپهسالار افرادی از نهضت خدایپرستان سوسیالیست و فداییان اسلام زیر نظر گرفتند و شب هنگام هژیر با یک گروهان از لشکر گارد بدانجا آمد ، و هنگامیکه خواستند صندوقها را جابجا کنند و به فرهنگستان ببرند با جوانان حافظ صندوقها درگیر شدند ، در اینزمان تعدادی طلبه جوان عضو خدایپرستان بودند که یکی از آنها بر بالای بام شروع کرد به اذان گفتن، و در برابر تعقیب سربازان از بام بوسط باغچه‌های مسجد پرید و درگیری آغاز شد. چندی بعدهم هژیر ترور شد" (۱۲) هژیری که هشت سال مترجم سفارت انگلیس بود و حالا وزیر دربار. در ضمن سید ضیاء مشاور شاه که معروف بود هر چهارشنبه نهار با شاه است و رقابت بین هژیر و سید ضیاء بر سر حل مسئله نفت وجود داشت. لازم بذکر است که روحانیت ایران که از تمام طبقات اجتماعی تشکیل می‌شود همیشه به تبعیت از جامعه ما طیف‌های مختلفی را شامل می‌شده ، از طرفداران قدرت سیاسی تا طرفداران مردم و مبارزان بنامی چون نایینی و در زمان ما منتظری ، طالقانی و.... که پایبای روشنفکران از جنبش‌های ملی و مردمی حمایت

کردند. بعلاوه تعدادی که در سیاست دخالت نمی‌کردند ولی با نیروهای ملی تا دم آخر بودند چون آیات عظام زنجانی "دو برادر" که با حمایت پیوسته از مصدق و نیروهای ملی هرگز در شورای مرکزی جبهه ملی شرکت نکردند، چه "معتقد بودند ما بخاطر موقعیت اجتماعی و لباسمان باید فقط ناظر باشیم" البته مراجعی چون آیت‌الله میلانی، حاج سیدجوادی، انگجی، شبستری و بسیاری دیگر تا آخر چون برادران زنجانی حامی و پشتیبان مصدق بودند.

لازم بذکر است که استعمار در یکدوره واپسگرایی را در ایران بیشتر تقویت کرده زیرا که بسودش بود، اگر چه بعد به بهانه تجدد بسرکوب آنهم پرداخت. "رضاخان" فردی که از یک نظر بر قدرت قبائل قلم پایان کشید و نظر بسیاری را جلب کرد حتی خواست رئیس جمهور شود ولی بدرخواست سه نفر از مراجع قم تصمیم گرفت شاه شود مشروط بآنکه مدرس در مجلس بهنگام رای بسلطنت او سکوت کند. در این مرحله تنها مصدق است که "گفت در زنگبار هم کسی چنین چیزی ندیده است که همه قدرت در یکجا جمع شود" رضاخان پس از چندی با غصب زمین‌های بزرگ، خود بزرگترین فئودال تبدیل شد و صنایعش به "فئودالیسم صنعتی" (۹) که خودکامگی حاصلش بود رسید که کشورهایی چون چین و شوروی هنوز بدان گرفتارند چه اینها انسان را در اقتصاد خلاصه کردند. که حاصل نهایی‌اش فروپاشی بود و مدرنیزاسیون رضاخان بدون مدرنیته حاصلش قحطی و فقر با بردن رضاخان شد. چه انسان حاصل دیالکتیکی فرهنگ و اقتصاد است، حاصلی که با آزادی، عدالت و اخلاق قابل تحقق است. قرن بیستم قرن دیگر شدن و دیگر اندیشیدن بود که با شرایط اجتماعی و فرهنگی در حوزه باورها و معنویت و اخلاق، نیاز به اجتهادات مدرن و تازه داشت، چه بشریت گذار از زندگی قبیله‌ای به زندگی مدنی را در حال تجربه بود و تنها رفاه اقتصادی جوابگوی مطالباتش نبود در این رابطه نوعی پروتستان‌تیزم دینی را از سید جمال تا شریعتی و بازرگان و... داریم، احترام به شخصیت و کرامت انسان از نیازهای دوران مدرن بود که بسیاری کشورها بخاطر مسایل مالی انقلاب نکرده اند "ایران و بعد رومانی". معروفست انقلاب ایران که با گرانی قیمت نفت قابل پیش بینی نبود در سال ۱۹۷۹ و انقلاب رومانی در سال ۱۹۸۹ که کمونیستها باصلاح خودشان اصلاحاتی هم کرده بودند در سال ۱۹۸۹ دهسال بعد اتفاق افتاد. چائوشسکو در سفر به ایران با اطمینان از ثبات کشور به رومانی باز گشت و در میتینگ حزب کمونیست با اعتماد کامل شرکت کرد و اقدامات اصلاحیش را برای جمعیت برشمرد ولی بیکباره جمعیت با پرسش و پاسخ دورویی‌های او را برشمرد و بر او شورید، که همان میتینگ که از طرفدارانش باصلاح و بیشتر سازمان‌های اطلاعاتی‌اش بود آغاز انقلاب و عامل سقوطش شد. لازم بذکر است که قرآن مجید از قرن‌ها قبل بر کرامت انسان تاکید ورزیده ولی بدبختانه گوش شنوا نبود بویژه در میان مسلمانان چه "کلا ان الانسان لیطغی ان راه اسغنی" زیرا که انسان هنوز بحقوق خود و... آگاه نبود "مبنای روانشناسی اجتماعی همین امر است". این انقلابها بیشتر حاصل تحقیر مردم از سوی قدرت بود.

بعد از انقلاب مشروطه ابتدا سید ضیاء با واپسگرایی بهبهانه شرع فضا را برای مدتی بست، امری که در تاریخ گذشته ما بویژه در صدر اسلام هم تجربه شده، که اسلام را چون "پوستینی وارونه نمودند" که از بستر آن عمرعاص و معاویه و رادیکالیسم خوارج و... بر آمد و هدفهای اولیه پیامبران راستین را که باید رهایی‌بخش باشد بیشتر بهبهانه شرع دست و پاگیر نمودند، در زمانه ما فراتر رفته جاذبه‌های آنرا بدافعه تبدیل کرده (۱۰)، که امروز از بسترش "طالبان و بن‌لادن و..." سر بر می‌آورد، که بیش از همه با وجود دنیای "رسانه سالاری" Mediacratie بسود بوش و امثالهم در دنیای بی در وپیکر است. بویژه در آمریکا که مردم آمریکا وقتی از جنگ دلزده بودند، در سنجش افکار امروز باز هم برای جنگ روی موافق نشان می‌دهند.

مدرنیزاسیون رضاخان که البته برای کشوری چون ما فریبنده بود ولی بخاطر بی توجهی به "مدرنیته" که مبنای آن انسان دارای حق و حقوق است با جنگ جهانی دوم چون "خانه بر آب" بر باد رفت و فقر و قحطی که حتی در یکی از شورش‌های مردمی شعار اصلی "ما نان می‌خواهیم" بود "۱۷ آذر ۱۳۲۲"، جنبش‌های اجتماعی بیشتر متوجه برابری اقتصادی شد که شوروی آنروز از آن بهره گرفت و از مارکسیسم دین جدیدی برای محرومین و روشنفکران جهان سوم ساخت که ما هم از این امر بی نصیب نماندیم، چه اگر قبلاً تحجر عقیدتی افیون توده‌ها بود این بار "مارکسیسم افیون روشنفکران" شد و حزب توده در اجرای سیاست‌های شوروی که همیشه بهنگام بحران یار سیاسی انگلستان بویژه در ایران بود، و مخالف ظهور بورژوازی و طبقه متوسط که نیاز توسعه و دموکراسی است، با بسیج توده‌های محروم حتی از "کوره پزخانه‌ها" و آشوب‌های شهری، زمینه‌ساز کودتای ننگین بیست و هشت مرداد با وحشت روحانیون، بورژوازی تازه پا و حتی ایالات متحده آمریکا بسود نفتی‌ها و شرکتهای فرا ملی "در زمان حکومت دمکراتها" شد. چه مصدق نظر دموکراتها را از تلقینات انگلیس‌ها پاک کرده تا جاییکه انگلیسها تلاش می‌کردند از تماس او با ترومن و وزیر خارجه‌اش حتی الامکان ممانعت کنند. (۱۱) در ضمن سفیر دموکراتها در ایران ابتدا "گریدی" بود که طرفدار ملی کردن نفت در برابر فشارهای کمونیستها بود علیرغم سفیر بعدی "هندرسن" که با جمهوری خواهان نزدیک بود. و جمهوری خواهان با سیاستهای جنگ طلبانه آغازگر و تشدید کننده جنگ سرد بودند که کودتاهایی را منجمله ایران در زمان آنها انجام شد. در دیپلماسی امروز بدون بهره گیری از تضادهای درون جوامع صنعتی و فرا صنعتی موفقیت غیر ممکن است، نگرش یک سوسیالیست با نگرش یک راست محافظه کار در سیاستهای جهانی بشدت تفاوت دارد امری که مصدق از این‌ها بسود منافع ملی بهره برداری کرد که ما در زمان حکومت حزب کارگر به نخست وزیری اتلی و در آمریکا در زمان ریاست جمهوری ترومن از دموکراتها نفت را ملی کردیم و دارای حکومت ملی بودیم، حتی ترومن از حمله انگلیسها به آبادان که ناوهای خود را بسیج کرده بودند ممانعت کرد و در مورد آذربایجان هم با تهدید او استالین آذربایجان را تخلیه کرد، کودتا در زمان محافظه‌کاران در انگلستان و جمهوری خواهان در آمریکا بود که برای بیست و پنج سال خفقان حاکم شد که همه دلالتان و وکلای شرکتهای نفتی بودند و.... بعد با حکومت کارتر و سیاستهای حقوق بشری او فرصت‌رهایی یافتیم. ما بخاطر فروش نفت بجهان سیاست در پیوندیم و نمیتوانیم براحتی از این مناسبات غافل باشیم. در زمانی که "سرمایه، تکنیک و مدرنیته" تازه جهانی شده بود، در دنیایی که با جنگ سرد هوشیاری ملی را طلب می‌کرد و هر عمل اجتماعی تحت اشعاع تحریکات داخل و خارج به بن بست می‌رسید، عمل سیاسی و خرد گرایانه که مبتنی بر هزینه و فایده و نیازمند فضای آرام است در جوامع عقب افتاده و تحریک پذیر با روش‌های "سیبر نیتیکی" از سوی دشمنان خارجی، غیر ممکن شده بود. چه نوعی شارلاتانیسم سیاسی به بهانه مذهب و یا ایدئولوژی با تحریک توده‌ها از هر نوع کنش مدنی، خردگرایانه، محاسبه‌گر، جمعی و رهایی‌بخش ممانعت می‌کرد. سفارت انگلیس علناً در امور دخالت می‌نمود. عمل سیاسی که در روابط بین‌الملل "ممکن نمودن غیر ممکن‌هاست" با وجود باندهای مافیایی داخلی و خارجی و بالاتر از همه سرمایه داری جهانی که هنوز هم در جستجوی منابع خام و مجانی و بازار مصرف بود نا میسر گردیده بود. در داخل با توطئه‌ها و بند و بست‌ها روبرو بودیم، اگرچه امروز آنرا توهّم نامیده ولی ما در ادواری تجربه کردیم و هنوز هم می‌نماییم. در جامعه عقب افتاده همه چیز ممکن است زیرا که توده‌های افسون زده بسرعت شیفته شده و یا برعکس متنفر می‌شوند و رادیکالیسم کور بهترین دام با شعارهای فریبنده بود. بویژه که ما قرن‌ها میراث‌دار رابطه مرید و مرادی با ضافه فقر فرهنگی و مادی و عقد‌های حاصله از آن بوده ایم.

در جهان در حال کوچک شدن ، "نگاه بدرون" و بهره گیری از بیرون و تضادهایشان ، بدون آگاهی بخشی و تکیه بمردم غیر ممکن بود و هنوز هم است ، مردمی که قرن‌ها ستم مضاعف را از خودی و غیر خودی تحمل نموده و همه را از نا امیدی کار جبر و تقدیر می‌شمرد و چه بسیار بر این امر دامن می‌زدند. منتهی این اتکاء بمردم با شعار میسر نبوده و نیست. این امر نیازمند برنامه ملموس و عملی بخاطر بالا بودن تدریجی رشد اجتماعی علیرغم گذشته‌ها بوده و هست که قبل از همه مشارکت همگانی را طلب می‌کرد و می‌کند ، گام اول این مشارکت "انتخابات آزاد" است که بعد از انقلاب مشروطه جز یکی دوبار ملت ایران تجربه نکرد. ازینرو مصدق برنامه خود را بدون شعارهای دهان پرکن "ملی کردن صنعت نفت و اصلاح قانون انتخابات" اعلام کرد. امری که ما هنوز هم بدان نیاز داریم. چه بعد از تجربه بیست و هفت ساله انقلابمان و بیست و پنج سال قبل از آن نشان داده که صنعت نفت علیرغم تلاش‌ها روزگاری متعلق به هزار خانواده بود و امروز هم بیشتر متعلق بخودی‌هاست ، به آنها که از اقتصاد رانتی و فامیلی می‌توانند بهره ببرند. و اصلاح قانون انتخابات هم ضرورتش امروز دیگر توسط بعضی از خودی‌ها هم شنیده می‌شود تا جاییکه روسای مجالس بعد از انقلاب ، بخشی از دولتمداران و.... نادیده گرفتن این ضرورت را بخاطر انفعال اجتماعی و سر خوردگی روشنفکران و.... بسود دشمنان انقلاب بدرستی گوشزد می‌کنند. چه یکی از شعارهای انقلاب آزادی بود یعنی "رهایی از همین بی توجهی به حقوق اولیه مردم ایران" که بخاطرش یک قرن مبارزه کرده است و امروز ببهانه شرع و دین مغفول است. و یکی از رازهای جاودانگی مصدق همین "پای فشردن به اجرای قول‌هایش" بود که بمردم داده بود. چه او "اخلاق مدنی و تقوای سیاسی" را بدون عوامفریبی وارد سیاست کرد. امری که در بار فاسد پهلوی و بسیاری رجال آنروز بر نمی‌افتند و علیه اش با خارجی‌ها متحد شده و کودتا کردند. دوم کاری که مصدق در زمان حکومت خود کرد فضای باز سیاسی بود تا جاییکه در قانون مطبوعات پیشنهادی او "هرکس خواندن و نوشتن می‌دانست حق نوشتن و روزنامه داشت" حاصل این امر نوعی پلورالیسم و کثرت گرایی بود که از آن بستر ظهور تشکلهای مختلف ، ایدئولوژی‌ها و.... تا جاییکه رییس شهربانی روزی به مصدق گفت "آقا بشما فحش می‌دهند" که او در جواب گفت "بگذار بدهند" زیرا که ما تا آنزمان جز یک دهه در انقلاب مشروطه مابقی از گفتمان انتقادی بی‌بهره بوده، و بیشتر با ادبیات توجیهی بعلاوه متملقینی که به تقدیس قدرت می‌پرداختند روبرو بودیم. در چنین شرایطی تغییر گفتمان توجیهی به گفتمان انتقادی ، ظهور احزاب سیاسی بویژه احزاب مارکسیستی تا سوسیالیسم بومی "سوسیالیسم و خداپرستی" که به سوسیال دموکراسی سرانجام می‌یافت راه را بر تهاجم فرهنگ‌ها می‌بست و مردم ایران را بخود و حقوق خود واقف می‌نمود. امری که مارا وارد دنیای هرمنوتیک کرده تا بدون وحشت از لعن و نفرین و استبداد فرهنگی و عقیدتی از دینامیسم "آرمانگرایی" بهره گرفته و مکانیسم‌های قدرت و سیاست را تحت الشعاع قرار دهیم و بیش از همه از قدرت و هر پدیده تقدس‌زدایی کنیم و عدالت را نه در شعار بلکه راه حل عملی آن "سوسیالیزه کردن اقتصاد" بخاطر اقتصاد نفتی و آزادی را در "دموکراسی اجتماعی" که فراتر از دموکراسی سیاسی است تثویز کنیم، تا جاییکه هدف تمام گروه‌ها بعد از بیست و هشت مرداد "دموکراسی و عدالت" شد حتی شاه هم که همیشه علیه نیروهای انقلابی داد سخن می‌داد خود به انقلابی به اصطلاح دست زد که انقلاب سفید نام گرفت ضرورتی که قبل از همه نیاز به انقلاب فرهنگی و فضای باز سیاسی بویژه یک انتخابات آزاد داشت. ولی بخاطر بی‌توجهی به حقوق سیاسی مردم نتایج اجتماعی این انقلاب بعد از پانزده سال عامل سقوطش شد در صورتیکه همان زمان شعار جبهه ملی بود "اصلاحات آری دیکتاتوری نه" که با تراکتهایی همه جا پخش شد. ، اگرچه رهبران بعضی گروه‌ها از تقوای سیاسی بی بهره بودند و مورد سوء استفاده قدرتهای خارجی و یا امیال نفسانی خود بهنگام قدرت‌یابی قرار

گرفتند که بحث دیگری را می‌طلبد. لازم بذکر است که انقلاب ۲۲ بهمن و ناکامی‌های ما حاصل تسریع انقلاب توسط ضدانقلاب بود تا چون پانزده خرداد و یا بیست و هشت مرداد جنبش اجتماعی را سرکوب کرده و شاه به قدرت بازگردد. وگرنه ما از زمان انقلاب مشروطه و بعد هم از زمان ملی شدن نفت در حوزه‌ی باورها و فرهنگ بتدریج متوجه نواقص اینها در رابطه با زمان و یک انقلاب فرهنگی شده بودیم که نیاز به فضای باز داشت چه "وقتی خدارا مطلق می‌کردیم بر هرگونه مطلق گرایی که نیاز خود یابی و خود سازی است قلم بطلان می‌کشیدیم از اینمنظر به انسان دارای حقوق متوجه می‌شدیم که قرن‌ها حقوقش پایمال شده بود و با فقر گسترده در کشور راه حلی جز سوسیالیسم که بیشتر معطوف ببرنامج و عدالت اجتماعی و اقتصادی است نداشتیم و در حوزه سیاست جز دموکراسی مفری برای جامعه اسبداد زده ما نبود. اگرچه سید جمال در حوزه سیاست بنوعی پروتستان‌تیسیم مذهبی برای رهایی نظرش متوجه بود ولی تکامل این روند باید بعدالت توزیعی و اقتصادی در کشور نفتی منجر می‌شد که نسل دهه بیست با دنیای ایدئولوژی‌ها و برنامه‌های علمی باید بفکر رفع عقب افتادگی‌ها باشد تا همانند گذشته از خارج برایمان نسخه نیچند. که تسریع انقلاب مارا با فروپاشی روبرو کرد و بحران‌های حاصله از آن که برای آنها قبلاً فکری نشده بود. بحران‌هایی که هنوز در بعضی موارد مانع اصلی توسعه و دموکراسی است. چون رشد بیرویه جمعیت ، اشتغال و....

خداپرستی فراتر رفتن از اسلام تاریخی و خرافاتی بود که قرن‌ها مارا از رفتن باز داشته بود امری که نوگرایان دینی با تصفیه باورها بدان پرداخته و بعد از انقلاب باید بار می‌نشست. وگرنه ما زودتر از اینها باید به "خود آگاهی" که زمینه تولدی دیگر بود می‌رسیدیم که هنوز عده‌ای خیال بازگشتش را دارند. عده‌ای که در رابطه با منافع و جایگاهشان از این تولد وحشت دارند.

از بستر چنین فضایی در زمان مصدق با اقتصاد بدون نفت صنایع بومی مدرن و کم کم خود کفا شد و ما در حوزه کشاورزی "برنج و گندم" به صادرات هم رسیدیم. حاصل این امر بر آمدن طبقه متوسط و بورژوازی تازه پا بود که در صورت تداوم آن ، بشکلی قدرت اقتصادی در برابر قدرت سیاسی منجر می‌شد که بیش از هر نهادی دموکراسی را نهادینه می‌نمود. چه هدف دموکراسی قبل از همه عدم تمرکز قدرت است. از طرفی مصدق با قانون تامین اجتماعی برای کارگران ، سهیم کردن کشاورزان در محصول و یکصد و اندی قانون مردمی و قانون تاسیس کانون وکلای دادگستری که همه برای اولین بار بود گام در اجرای برنامه‌های عدالت طلبانه نهاد بود که نوعی نظام "شبه سوسیال دموکراتیک" را تداعی می‌کرد که به رفع شکافهای طبقاتی منجر می‌شد و.... که با دموکراتیزه کردن جامعه ما وارد دوره تازه‌ای از حیات سیاسی خود می‌شدیم که هنوز برای روشنفکران نوستالوژی روزگار ماست. بدین خاطر در ابتدای انقلاب غالب گروه‌ها به دموکراسی شورایی نظر داشتند که به نسبتی در قانون اساسی منظور شد نه بدینگونه که "تهران پانزده میلیونی پانزده نماینده داشته باشد" و حالا بحث شورا یاری مطرح است که نقض غرض است. و یا برنامه‌های شاد روان شهید دکتر سامی که برنامه طب ملی را بدولت موقت ارائه کرد گام اول برای تامین عدالت اجتماعی بویژه عدالت اقتصادی آغاز می‌شد که متأسفانه بسیاری در نیافتند و.... که انفعال اجتماعی و قهر بخشی از مردم از صندوق‌ها که امروز زشاهدیم حاصل بی توجهی به چنین مواردی قانونی و تاریخی و اجتماعی است. که امید است با درک زمان و شرایط امروز جهان بدانها توجه شود. در زمانی که ارتجاع خفته جان تا زه گرفته تا جاییکه کم کم جرات می‌کند هدفهای اول انقلاب که حاکمیت جمهور مردم بود زیر سوال ببرد.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- در مورد پخش دلارها می‌توانید به کتابهای خاطرات احمد آرامش و مجله تاریخ معاصر ۱ ایران شماره ۳۴ رجوع کنید که ببینید چه کسانی از سفارت انگلیس و برادران رشیدیان پول می‌گرفتند.
- ۲- از کتاب Le condition des homes modern از هانا آرنه.
- ۳- نقل از نطق‌های دکتر مصدق از ترکمان و کی استوان هردو.
- ۴- از کتاب "عوامل توسعه غرب و علل توسعه نایافتگی ایران - محمود نکوروح - انتشارات چاپخش
- ۵- نقل از سایت گویا دی ۱۳۸۴- خانه صلح در خیابان فردوسی متعلق به خانواده زاهدی و خانه جوانان دموکرات که مرکز آشوبها بود متعلق به ملکه مادر بود.
- ۶- در اینمورد می‌توانید به کتاب سرمایه داری دولتی از حبیب پایدار - چاپخش رجوع کنید.
- ۷- از کتاب دو جلدی "اسناد سخن می‌گویند" ترجمه احمد رجایی و مهین سروری جلد دوم ص ۱۲۲۲ - ۱۳۲۲
- ۸- در اینمورد می‌توانید به کتاب بحران انرژی - رجوع کنید.
- ۹ - این اصطلاح از آلن تورن جامعه شناس معروف است.
- ۱۰- در اینمورد می‌توانید به کتابهای آیت اله مطهری رجوع کنید.
- ۱۱- در این موارد می‌توانید به کتاب تاریخ جامع ملی شدن نفت از خلیل اله مقدم و "نفت قدرت و اصول" انتشارات چاپخش رجوع کنید
- ۱۲- بیشتر از این می‌توانید بکتاب نهضت خدایرستان سوسیالیست - مقاله حسین را ضی از روزنامه مردم ایران رجوع کنید.
- ۱۳- برای اطلاعات بیشتر می‌توانید به کتاب اسرار ترور رزم آرا از محمد ترکمان و کتاب کهنه سرباز از مصور رحمانی رجوع کنید.
- ۱۴- برای اطلاعات در مورد سید ضیاءالدین طباطبائی بکتاب "سید ضیاء" از خسرو معتضد و برای اطلاعات در مورد مذهبیهون رادیکال و رابطه شان با یسید ضیاء بخاطر ات شمس قنات آبادب رجوع کنید.
- ۱۵- می‌توانید در اینمورد به مصاحبه ابراهیم یزدی با خبرگزاری فارس بهمن ۸۴ رجوع کنید.

سی ام تیر؛ حماسه ای دیگر

محمود نکوروح

سی ام تیر بعد از شکست انقلاب مشروطه آغازی دیگر بود برای دموکراسی و رسیدن به حاکمیت ملی ، اگرچه باز هم این دو با کودتا بی بتاخیر افتاد ، ولی امروز بعد از نیم قرن که با جهانی دیگرو جنبشهایی متفاوت تر روبرویم که میتواند با نگاهی غیر از گذشته مورد توجه وتحلیل قرار گیرد . چه شرایط اجتماعی وفرهنگی ما وجهان بشدت تغییر کرده وبا نسلی دیگر روبرویم .

در دهه بیست از سوی انگلیسها غارت میشدیم از سوی روسها توسط حزب توده تهدید واز طرف آمریکا گرفتار توطئه ، " " که از شش ماه قبل از تیر، سفرای انگلیس وآمریکا واشرف پهلوی در اروپا برای حکومت قوام برنامه ریزی می نمودند " .

در ملاقات با قوام سفیر آمریکا سی و پنج میلیون دلار بعنوان کادو وعده داد " . از ابتدا " شاه ودربار وخواهر ومادرش علنا با مصدق ومردم ایران سر ستیز داشتند " که یکی دوبار مصدق تهدید به استعفا کرد، و هربار مملکت در آستانه انقلاب قرار گرفت " . کسانی که برای حکومت قوام واستعفای مصدق از ابتدا تلاش داشتند عبارت بودند از اشرف پهلوی ، ملکه مادر ، میدلتون سفیر انگلیس وهندرسون سفیر آمریکا والبته دست آخر شاه ، از مکی – کتاب سی ام تیر .

بالاخره هم مصدق را وادا ر به استعفا نمودند که " درروز بیست و پنجم تیر ۱۳۳۱ پیرمرد خسته از توطئه ها مصمم از پله های کاخ سعد اباد بالا رفت ، در سالن لحظاتی مکث کرد تا شاه وارد شد بعد از سلام وعلیک وتعارفات معمول دست در جیب کرد ولیست وزیران خودرا اعلام نمود شاه همه راخواند نام وزیر دفاع که شاه حق خودش میدانست خالی بود ، شاه از مصدق پرسید نام وزیر دفاع چرا خالیست ؟ مصدق گفت وزارت دفاع را خودم اداره خواهم کرد ، شاه یکه خورد وگفت چرا؟ مصدق گفت قربان ارتش دولتی دردولت شده وبه حرف من ترتیب اثر نمیدهد درانتخابات دستورات مرا اجرا نکرد و....در غیر این صورت اینجانب مجبورم استعفا بدهم و....شاه با نگاهی منفی اورا مینگریست ، اوحرکت کرد که بیرون برود شاه جلوی اورا گرفت ، از مصدق اصرار وازاوسکوتبالاخره قرار شد تا ساعت هشت شب مصدق منتظر بماند اگر خبری از دربار نشد استعفا قبول شده است . از مجله خواندنی ها شماره ۸۷ --۳۰ تیر ۱۳۳۱

با تمام حرفها دیدیم از ابتدا برای سقوط مصدق ودولت قوام برنامه ریزی شده بود که حکم شاه رادر ۲۷ تیر گرفت ، ودر مجلسی بریاست " امام جمعه تهران – سید حسن امامی از فراماسون ها ، رای اعتماد با چهل نماینده گرفته شد ، ولی آنچه این معادلات را بهم زد حضور مردم بویژه نسل جدید بود که در دانشگاه ومدارس بمعنای کامل کلمه " سیاسی " شده بود . ازینرو در برابر قدرت به چالش کشیده شد وبرای یکدوره " حماسه " آفرید . که ملی کردن نفت ، و.حتی برنامه های اجتماعی که اولین بار بودحاصل این حضور وحماسه بود .

مردم ایران ، بعد از دیکتاتوری رضاخانی با باندهای مافیایی داخلی و خارجی سروکار داشتند و بعد از تلاشهای بسیار ، با نسلی امیدوار دوسه دوره در انتخابات ها توانستند نمایندگانی را اگرچه اندک به مجلس بفرستند . با اقلیتی اکثریت مجلس را که هرگز مورد اعتماد نبودند با " حضور در صحنه " وادار نموده بنفع ملت ومنافع آن رای بدهند ، دولت ملی را یکی دوبار از سقوط نجات داده که یکبار بخون کشیده شد " سی ام تیر " ولی ساختار قدرت را که بیشرمانه بخارج متکی بود تنها چند گام به عقب نشینی واداشتند ، ساختاری که هم نیروی نظامی وارتش را داشت ، هم عناصر ارتجاعی دربار وحتی اقلیتی از روحانیت نما - درباری که همیشه دعاگو بودند . تمام اینها متأثر از نوعی انگیزه وآرمان بود " دموکراسی " که راه وروش خودرا داشت " انتخابات آزاد " .

در سیاست با رجالی خودباخته بیهانه " موازنه مثبت " چه در حوزه چپ وچه در حوزه راست روبرو بودیم ، که معتقد بودند - باید بشرق وغرب " شوروی وانگلیس " امروز با ج داد تا ماند ، هنوز آمریکا وارد صحنه نبود .مصدق نوعی سیاست " موازنه منفی " را مطرح کرد که " نه شرق ونه غرب " ، بلکه ما نفتمان را به هرکه میخرید میفروختیم . تا استقلال مان حفظ شود . اگرچه انگلستان وشرکت نفت نگذاشت حتی یکی دوبار کشتی خریدار ایتالیایی - رزماری - در بندر عدن توقیف شد ، در تمام مدت حکومت او با تحریم خرید نفت روبرو بودیم .

هدف از کسب استقلال ، رسیدن به دموکراسی وحکومت مردمسالار که ویژگی های خود را دارد بود ، که مهمترین آن انتخابات کاملاً آزاد ، دولت مردمی والبنه برنامه هایی برای عدالت اجتماعی با حساب وکتاب ومديريت شايسته ، پاسخگو و... که بنا بر " برائت " هر فرد بود که هرکس خواندن ونوشتن ميدانست حق انتخاب شدن ، انتخاب کردن ، نوشتن ، روزنامه و...داشت ، وهیچکس را بر دیگری برتری نبود ، خودی وغیر خودی نداشت چه مصدق قبل از همه " حقوق " خوانده بود ، بدینگونه بود که اولین جنبش دانشجویی ، راه پیمایی از دانشگاه تا جلوی مجلس " میدان بهارستان " انجام واولین بار بود که قرارداد نفت توسط یک دانشجوی حقوق سیاسی " حسین راضی " از حزب مردم ایران پاره شد ، اعتصابهایی که بازار مرتبا برای حمایت از دولت ملی کرد ، بازار آنروزهنوزیک طبقه متوسط پایین بود با دکان های کوچک وبزرگ وتجار ودلالانی که یک طبقه را تشکیل داده که امروز آن ساختار بهم خورده ، امروزیک گروه از بازاریان قدیمی مدعی نمایندگی اینانند ، وبخاطر شرکت در انقلاب یکی ازنیروهای سیاسی وکلان اقتصادی است که طلب حق میکندکاش به نسبت مالیاتی که میدهند طلب حق می نمودند .

شرایط اجتماعی - خرده بورژوازی ضعیفتر درشهرها وروستاها با کارگا ههای دستی چون گلیم بافی ، پارچه بافی ، قالیبافی ، ریخته گری ، آهنگری ، حلبی سازی ، صحافی و.با اکثریتی عظیم از کارگران محروم وخانواده هاشان زندگی میکردند

بخاطر محدودیت واردات - اینها در دوران ملی شدن نفت به رشد وشکوفایی رسیده وطرفداران سرسخت ملی شدن نفت ورهبر آن بودند .کشاورزان بعدا بخاطر " سهم کشاورزان از محصول " برای اولین بار دربرابر مالکین به نسبتی بحقوق خود رسیده ، دستفروشان جلوی بازار ، طوافان سرچشمه که آنجا بازار میوه بود و...ازاینها بدتردر گوشه وکنار شهر هنوز حاشیه نشین ها در کپر ها ، خانه های حلبی و..با وضعیتی بسیار بد .زندگی مینمودند ، اینها طبقات فرو دست شهری را تشکیل میدادند که همیشه حامی مصدق با سازماندهی احزاب سیاسی ، حتی در انتخاباتها بودند .

نیروی دیگری که در جنبش ملی حضور فعال داشت دانش آموزان دبیرستانی بویژه در وسط شهر تهران از خیابان ناصر خسرو ، دارالفنون ، مدرسه مروی ، قریب ، امیر کبیر تا سرچشمه مدرسه علمیه و... لاله زار وکالج البرز و دبیرستان نوربخش دخترانه تا شاهدخت در شاه آباد ... که اینها در روز سی ام تیر همراه با شاگردان بازاری ها که جوانتر و فعالتر بوده وارد صحنه شدند ، از سوی شمال دبیرستان های خیابان ژاله " شهدا " ودانشجویان دانشگاه ، که بسوی میدان بهارستان روان بودند .

افراد احزاب سیاسی ملی که مراکزشان در اطراف بهارستان بود ، حزب زحمتکشان ملت ایران که هنوز دارودسته خلیل ملکی با اینها بود ، حزب پان ایرانیست که بعد ها حزب ملت ایران بر بنیاد پان ایرانیسم " فروهر و..." از اینها جداشد ، حزب ایران که بخش اعظمشان در تهران وشهرستان ها از نهضت خدایپرستان سوسیالیست بوده که به اینها پیوسته بودند والبته بخشی از نیروهای پایین حزب توده که از ظهر سی تیر باین نیروها پیوستند تمام اینها هنوز یکپارچه وم متحد بودند در مجموع حامی بی چون وچرای نهضت ملی بودند.

مجمع مسلمانان مجاهد که برهبری آیت اله کاشانی بود دفترش در خیابان ناصر خسرو بود . از بعد از ظهر ۲۶ تیر که شایعه استعفای مصدق در بین مردم پیچید بتدریج مراکز احزاب مملو از جمعیت شد، نوعی فرهنگ " تحزب " وچپ از نگاههای مختلف بخاطر فقر گسترده گفتمان غالب بود که اگر خیانت های حزب توده در این مقطع نبود روشنفکری ایران متوجه " نیهیلیسم " در نهایت نمی شد وصدق هدایت شاید نداشتیم . بحای آن امید وکنش اجتماعی و...داشتیم ،

منتها مصدق با انگیزه ملی ، مسئولیت جمعی ایجاد کرد – این امر چنان د رجامعه جالفتاده بود که همه کس خودرا در سرنوشت جمع شریک ومتعهد میدید، بهمین دلیل براحتی ودر اولین اعلام اعتصاب عمومی مغازه ها بستد ، اتوبوسها کارنکردند ، کارخانه ها تعطیل شد وحتى " پمپ بنزین ها بنزین را تحویل ندادند" چون میگفتند " دولت قوام دولت غاصب است " حتی تعدادی کفن پوش از بسیاری شهرستان ها عازم تهران شده که در کاروانسرا سنگی با ژاندارم ها بزد وخورد پرداختند . واز کرج نیروهای کمکی از مردم با دوچرخه بکمک اینها شتافته و....

از ابتدا اختلاف مصدق با شاه بر سر پست وزارت دفاع وجودداشت چه نخست وزیر قدرتی در مجموع نداشت وتدارک چی بود که علت استعفای مصدق همین امر بود، بعلاوه رییس شهربانی از سوی شاه بود که در برابر تحریکات حزب توده غالبا راه پیمایی هارا که حتی قانونی بود در مواقع حساس بخاک وخون کشیده وآنوقت روزنامه های درباری وحزب توده وخارجی مصدق را مسئول معرفی کرده .در صورتیکه مصدق در مجموع مردی قانونمداربود

بعد از استعفا از صبح بیست وهفتم تیر در خیابان ها ومراکز ومیادین مرکزی چون میدان بهارستان ، مخبرالدوله ومیدان انقلاب امروز " ۲۴ اسفند ، جلوی دانشگاه وسبزه میدان ، جلوی بازار و.....حضور زرهپوش ها وتانکها وکامیون های سربازان بیانگر وضعیت غیر عادی بود . رییس شهربانی تابع دولت نبود اصلا هنوز رابطه " دولت – ملت " برای ما مفهوم نداشت اولین بار بود که استعاره هایی چون " افکار عمومی ، منافع ملت ، کنش حق طلبانه ، آزادی ودموکراسی بعنوان یک حق ملی مورد توجه قرار میگرفت .

در روز بیست و هفتم قوام السلطنه حکم نخست وزیری را از شاه گرفته ، وبا اعلامیه ای از رادیو ایران دستور شدید خود را برای سرکوب با جمله " کشتیبان را سیاستی دگر آمد " مرتبا توسط گوینده اعلام میکرد " بعد ها از دهان گوینده این اعلامیه " رضا سجادی " در یکی از مراکز پژوهشهای تاریخی شنیدم بعد از ظهر که او بخانه بازگشت از پدر و برادران خود کتک مفصلی خورد " .

علیرغم گذشته که نخست وزیر را ابتدا مجلس بشاه معرفی میکرد این بار شاه قوام را معرفی کرد ، مجلس این عمل دربار و انتصاب شاه را غیر معمول دانسته و واکنش نشان داد ، فراکسیون نهضت ملی ، این عمل را نپذیرفته ، مقاومت کرده و اعضای آن در مجلس متحصن شدند . سیل جمعیت هرروز بسوی میدان بهارستان سرازیر شده و میتینگهای موضعی در هر گوشه و کنار به تحلیل شرایط و اعتراضات پرداخته ، در گیری ها با نیروهای امنیتی آغاز شد . با حکم فرمانداری نظامی اجتماع بیش از سه نفر ممنوع بود ولی کسی بدان توجه نداشت . روز سی ام تیر انفجار جمعیت در میدان های مرکزی شهر به تیراندازی از ازدرون مجلس توسط سربازان لشکر گارد شاهنشاهی که محافظ مجلس بودند آغاز شد .

میوه فروشان سرچشمه که اینها همه از ساعت ۸ و ۹ صبح با تیراندازی لشکر گارد شاهنشاهی که نگهبان مجلس بود ، در پشت چرخهای طوفان و دوره گردان میوه فروش سنجر گرفته ، و حمله به پارلمان با سنگ و چوب آغاز شد ، با شعارهای " یا مرگ یا مصدق " مصدق پیروز است " و.... تا تعدادی کشته و زخمی وارد در گیری شدند ، از ناصر خسرو دانش آموزان دارالفنون ، مدارس مروی قریب و امیر کبیر - قریب - و.... بطرف لاله زار حرکت کرده با شعارهای فوق و پلاکاردهای حمایت از مصدق ، از خیابان ژاله دانش آموزان دبیرستانهای شرق تهران در سه راه ژاله با نیروهای پلس و نظامی در گیر شده حتی برادر شاه را از تانک پایین کشیده و بدرگیری پرداخته که عده ای زخمی و شهید شدند و اگر زره پوش ها نرسیده بودند کشته شده بود، البته اینجا چند نفر شهید شدند .. گروهی جنازه هارا از وسط خیابان برداشته به خیابان پامنار منزل آیت اله کاشانی برده که چون آنجا کسی نبود جنازه ها بر روی دست مانده بود و.. بعد از بازگشت از مجلس توسط نگهبانان برگبار بسته شدند . از طرف حکومت ، نیروهای پلیس وارده از استانهای شمال و جنوب ، پلیس سوار با اسب ، نیروهای زرهی با تانک و زره پوش و.... در خیابان ها همه جا حاضر بودند . چه " کشتیبان را سیاستی دیگر آمده بود " که ظاهرا کشتیبان قوام السلطنه بود ولی در باطن شاه بود که فرمانده کل قوا بود و البته " مقام غیر مسئول " و مسئول تمام جنایات و نابسامانی ها ، که اینها بیشتر بر نفرت از حاکمیت می افزود .

در خیابان اکباتان بخشی از جمعیت با نظامیان درگیر شده که جلوی درب وزارت فرهنگ سابق تعدادی که پناه گرفتند مورد هجوم نیروهای پلیس سوار قرار گرفته و تعداد زیادی شهید شدند ، خیابان بیکباره پر از جنازه شد . در این خیابان بود که جوانی بنام " امیر بیجار " که دانشجوی مدرسه نظام بود مورد حمله سرنیزه قرار گرفت و بر دیوار با خون خود نوشت " از جان خود گذشتیم ، با خون خود نوشتیم یا مرگ مصدق " که در این هنگام سرهنگ سوار فرمانده نیروهای اسبی " قربانی " از پشت سر مغز او را هدف گرفت که مغز او بر روی دیوار پخش شد و مدتها مورد تماشای خبرنگاران داخل و خارج گردید . جمعیت - لوله ها ی آب تهران بقطر در حدود یک متر که برای لوله کشی آب در دست کار بود - به میان خیابان اکباتان انداخته و در داخل آن سنجر گرفتند . در این زمان تانکها وارد حمله شدند و بعضی نظامیان لوله تفنگ را بر سر لوله های آب گذارده عده ای را قتل عام کرده ، منتها مرتبا بر تعداد جمعیت افزوده میشد .

انبوه کشته ها نظامیان را کم کم به واکنش منفی واداشت . حمله تانکها در ساعت یک بعد از ظهر به خیابان لاله زار از شمال ، اکبالتان ومیدان امام امروزرسید که یکی از فرماندهان نیروهای زرهی با تلنک خودرا تسلیم مردم ودانش آموزان دبیرستان دارالفنون نمود در اینزمان هیجان مردم بپاخاسته علیه دربار به اوج خودرسید دسته های گلی که با شیرینی ونقل برسر وروی افسر وسربازان تانک ریخته کم کم مابقی تانکها بتدریج دربرابر مردم از حرکت باز ماندند ومیرفت که مردم پشت تانکها بنشینند ودربار بخطر بیفتد . ساعت یک بعد از ظهر " شاه " عقب نشست وفورا یک کمیته از نمایندگان مجلس را خواست ، تا ترتیبی بدهند که خونریزی ادامه پیدا نکند ، سربازان به پادگانها باز گردند ، ساعت چهار بعد از ظهر از رادیو ایران مهندس حسینی از نمایندگان فراکسیون نهضت ملی اعلام کرد " دکتر مصدق با پست وزارت دفاع به نخست وزیری باز گشت واز مردم خواست نظم شهررا خودشان داره کنند " چون پلیس هم به پایگاههای خود باز گشته وآنشب تهران توسط مردم اداره شد بعد ها رییس پلیس اعلام کرد آن شب تنها شبی بود که در تهران دزدی مطلقا انجام نشد.

در روز سی ویکم تیر تشییع جنازه در تهران که در حال اعتصاب بود، در چهره ها از یکسو اندوه اینهمه کشتار که همه عزادار بودند وازیکسو شادمانی از پیروزی که انقلاب مشروطه یکبار دیگر در برابر خود کامگی وبی قانونی تکرار شد ، استبداد یکبار دیگر در برابر مردم تسلیم شد افسوس که جهان سلطه وغارت نگذاشت بیش از این ما دموکراسی را تجربه کنیم امریکه تنها راه رهایی جهان سوم از واپسگرایی بود که امروز حاصلش تروریسم کور وطالبان گری ، والبتة جنگ نابرابر میان تکنولوژی وانسان جهان سومی ببهانه های مختلف ، چه دنیای سرمایه وتکنیک نیاز بسوخت ارزان داشت تا توسعه خودرا در تمام زمینه ها ادامه دهد ، ازینروبعداز یکسال بکمک عوامل داخلی که از مدتها قبل ریزه خوارش بودند دولت ملی را سرنگون کرد "کودتای ننگین ۲۸ مرداد" که همه آرزوها بر باد رفت که " انقلاب اسلامی " واکنشی دربرابر آن بود . اینجانب در غالب صحنه ها حضور داشتم که دانش آموز دارالفنون بودم .

منبع: روزنامه آرمان

مردم ایران با انقلاب مشروطه واکتشاف نفت به دنیای مدرن نا خواسته پرتاب شده، زمانیکه شهر نشینی را کم کم آغاز نمودند، امری که نیاز به فرا تر رفتن از گذشته های کهنه داشت، دردنیایی که سیاست وکیاست مبتنی بر " خرد " ومحاسبه سودوزیان گردیده که حاصلش رعایت منافع ملی بود، اموری که برای ما هنوز ناشناخته و مغفول بود. حکومتگران فارغ ازشناخت مناسبات حاکم بر جهان سر در لاک خود فروبرده، بویژه که در آمد اندک نفت از همان ابتدا عامل رخوت بیشتر سیاستمداران ومديران کشور بود-

پول نفت همه ساله بین رجال مرکز تقسیم میشد ومابقی در فقر وبد بختی بسر میبردند، از فتحعلیشاه تا آخرین شان احمد شاه که ماهی پانزده هزار تومان حقوق میگرفت وهمیشه اعتراض داشت که " کم است!!".

نیروهای قذاق در قزوین مدت ها بود حقوق نگرفته، حتی کفش ولباس های کهنه سربازان انگلیسی را بدانها دادند وپس از مدتها، از پول نفت مقداری را برای آنها گذارده، که پس از آن بسوی تهران حرکت کرده و.کودتایی با حمایت نظامیان انگلیسی انجام شد که رضاخان به سید ضیاعامل آنان گفت " سید مارا به کشتن ندهی"(۱)

هدف برای این نظامیان بعد از جنگ جهانی اول دفاع ومقابله با شوروی انقلابی درایران بود، بعلاوه امنیت چاههای نفت، که در

جنگ اول و دوم به اعتراف انگلیس ها پیروزی شان مدیون "سوخت مجانی" از چاههای بی صاحب ایران بود.(۲)

بدین خاطر نظامیان انگلیسی سید ضیاء ورضاخان را علم کرده، در صورتیکه وزارت خارجه به سیاستمداران موجود که بی بهره از عرق ملی بودند نظر داشت، که مقداری پول بدانان پرداخت که تا مدت ها دعوا برای باز گرداندن آن بخاطر کودتا بود، که اگر مبارزات مصدق و مدرس و... نبود ما رسماً مستعمره انگلستان شده بودیم. ازاینجا بود که یکروز مستوفی به اطرافیان خود گفت که "مواظب باشید تا سر در لجن فرو نروید که ما تاگلو فرو رفته ایم " آیا تاریخ تکرار میشود ؟!! (خاطرات)

چه در همین روزها بود که انگلیس ها مخارج جنگ اول و حضورشان را درایران بعلاوه مخارج کودتا، از دولت ایران طلب می کردند،

که ابتدا درزمان وزارت مصدق مطالبه شد و او رد نمود، ولی در زمان وزارت فروغی دریافت نمودند.(۱۱) از فیلسوفی که بقول

مصدق "روی انگلیسها زیاد حساب میکرد".(۱۲)

روشنفکران انقلاب مشروطه وبسیاری رجال وروحانیون مشروطه خواه ...از این کودتا بخاطر هرج ومرج باقیمانده از انقلاب

مشروطه که بشدت مشکوک بود حمایت کردند-۳، تا جایکه ایران عملاً مستعمره انگلستان شده، وحاکمیت ملی از دست رفته بود

-که مصدق بعدها میراث دار چنین "شرایطی" بود.

رضاخان "هم یک میلیون پوند انگلیسی بحسابش در لندن با تمديد قرارداد نفت ۱۹۳۳ ریخته شده بود (۴) که خود گفت "ما سی سال قبل گذشتگان را برای این قرار داد نفرین می کردیم ولی بعددها آیندگان مارا نفرین خواهند کرد. و انقلاب اسلامی چون تعمق

کنیم بیشتر برای رهایی از این "لجن زار" بود که بوی نفت می داد. حتی رضاخان تیمورتاش یار غار خودرا بخاطر نفت از میان

برداشت، که روزی از حاج مخبرالسلطنه هدایت نخست وزیر پرسیدند چه شد که تیمورتاش مغضوب شد؟ گفت "من نمیدانم شاید

در رابطه با نفت زیاد دخالت کرده بود" که در جستجوی مشتری بهتر بود تا گرانتر بفروشد. البته نفتی‌ها هم بکسی وفا نکردند که وقتی نخواستند بردندش.

روزی در جلسه‌ای از رجال که مصدق و رضاخان حضور داشتند رضاخان گفت "انگلیسها من را آوردند اما نمیدانستند با چه کسی طرف هستند" که مصدق گفت "همان‌ها که آوردند روزی که نخواستند میبرند" همانگونه که با کودتای ۲۸ مرداد شاه فراری را بر گرداندند، و وقتی دوره‌اش بسر آمد "هایزر گفت برو" (۴) و رفت.

بدینگونه بود که شعارها مان در انقلاب اسلامی "استقلال - آزادی - جمهوری اسلامی" شد. مطالباتی که منظورمان از اسلام اخلاق و عدالت بود، اگر غیر از این شد بازهم از "اقتصاد نفتی" است که طبقات مان رانته شد و جامعه مان مصرف کننده و تولیدمان در حال کاهش مداوم که روزی مصدق گفت "کاش نفت نداشتیم آنوقت همه چی داشتیم".

بعد از جنگ جهانی دوم اوضاع آشفته تر شد، بقول دکتر مصدق "انگلستان دولت می‌آورد و می‌برد" بسیاری دولتها عوض شدند، حتی روسها از تخلیه ایران سر باز زده و با حمایت از فرقه آذربایجان و حزب توده که در سایه سربازان دولت شوروی در ایران رژه رفتند نماینده خود "سادچیکف" را به ایران فرستاده، و برای انعقاد قرارداد نفت شمال تلاش می‌کرد، که شبی در سفارت شوروی که روزنامه نگاران را دعوت کرده بودند، ساد چیکف حین سخنرانی مدعی شد که "دولت ایران باید امتیاز نفت شمال را به اتحاد شوروی آنروز بدهد" در زمانیکه هنوز محمد مسعود زنده و دکتر فاطمی در روزنامه او قلم می‌زد، و همه در آن میهمانی حضور داشتند، که با اعتراض دکتر فاطمی روبروشده که میگوید "ما نفت جنوب را هم از انگلستان می‌خواهیم بگیریم" ساد چیکف بصورت تحقیر آمیزی میگوید ما بالاخره نفت شمال را میگیریم" دکتر فاطمی در جواب میگوید "ما هم نمیدهیم" امری که با مشاجره این دو میهمانی بهم خورده و روزنامه نگاران ایرانی قبل از شام سفارت را با اعتراض ترک میکنند. (۴)

در چنین شرایطی بود که انتخابات دوره چهارده شروع گردید و نمایندگانی از ملیون "دکتر مصدق" و جناح انگلوفیل "سید ضیاءالدین طباطبائی" در برابر هم قرار گرفتند با مجلسی که هنوز بخش اعظمش برای خدمتگذاری به انگلستان شبها سر و دست میشکستند. (۵)

در این مجلس بود که دکتر مصدق بهترین نطق تاریخی خود را در برابر وابستگان نفتی انگلیس ایراد کرد- ۶، و وقتی سید ضیا رای اعتماد با یک رای اضافی گرفت، مصدق با حالت اعتراض که از مجلس خارج میشد گفت "خاک بر سر این مجلس" و بعد از چندی لایحه "منع قرار داد باخارجیان را بدون اجازه مجلس" به تصویب رساند، که در غیر این صورت جرم بود و شامل زندان و اخراج از خدمات دولتی میشد. قبلا قوام السلطنه به استالین قول نفت شمال راداده بود که این امر دست او را بست. البته با سیاستهای پشت پرده با آمریکا که در آنزمان اولین دولتی بود که بمب اتم داشت و از آن استفاده کرده بود، با هشدار امریکا به شوروی آذربایجان تخلیه شد. و بسیاری از افراد فرقه آذربایجان که به شوروی گریختند، آنجا به اتهام جاسوسی به سیبری تبعید شدند "کتاب اجاق سرد همسایه".

تا آنزمان عوامل وابسته بخارج بویژه انگلیسی خودسرانه غالبا قراردادهایی با خارجیان بسته بودند و منافع ملی مطرح نبود. در همین مجلس بود که وقتی به رییس دولت وقت "سهیلی" با افشای فسادهایش نمایندگان رای اعتماد دادند، مصدق به خارج از مجلس در میدان بهارستان آمد، و در اجتماع مردم که بسرعت افزایش می‌یافت فریاد زد "آنجا دزد گاه است اینجا مجلس است". (۷)

می‌بینیم با چنین رجالی، هیچکس بفکر "ملت" نبود که در انقلاب مشروطه بر استبداد شاهان قلم بطلان کشید. زیرا که هنوز بخشی عظیمی از مردم ما هنوز از مشروطه درک درستی نداشتند، اکثریت در روستاها و وابسته بزمین و البته رعیت بودند. یعنی هنوز "دولت" بمعنای خاص خود وجود نداشت که خود را در برابر مردم متعهد و مسئول بداند. به همچنین "ملت" که بار حقوقی داشته و در برابر دولت طلب حق و حقوق شهروندی می‌نماید، از حق حیات تا حق اشتغال و آموزش و پرورش مجانی، اشتغال، بهداشت و درمان و مسکن و...

فقر و قحطی بعد از بردن رضاخان چنان تشدید شده، بیکاری با جابجایی جمعیت از روستا بشهر در حال افزایش مداوم بود، تا جایکه در تظاهراتی در جلوی میدان بهارستان "۱۷ آذر" عده‌ای با شعار "ما نان می‌خواهیم کشته و زخمی شدند" و کسی بفکر نبود. بخشی از روشنفکری ایران "خودباخته" بسود منافع اتحاد شوروی علیه منافع ملی بارها تظاهرات و آشوب در زمان دولت ملی راه انداخته و... جامعه منجمد، بدون انگیزه و هدف، گرفتار رکود و کساد در حوزه اقتصاد، و انفعال در حوزه سیاست و جامعه بود، تا جایکه وینستون چرچیل نخست وزیر انگلستان و فاتح جنگ دوم جهانی در کتاب "طوفان نزدیک می‌شود" نوشت: "مابه هر کجا رفتیم واشغال نمودیم آنقدر از ما کشتند و یا ما از آنها کشتیم تا مسلط شدیم، ولی درایران بعد از اشغال دیدیم مردم شبها در مساجد شکرگزاری کرده که خون از دماغ کسی نیامد!!".

نخست وزیرانی در طی مدت چند سال بسرعت عوض شده، دعوای نفت همه را سرگردان کرده بود، رجال باقیمانده از انقلاب مشروطه گاهی "خودی" نشان داده، از دهخدا تا بهار ودر نهایت مصدق که روزی در کنار "سردر سنگی" کاخ مرمر در انتخابات دوره شانزده با بیست نفر از همراهان فریاد زد "مردم ما را تنها نگذارید" و با تحسن در دربار تقاضای "آزادی انتخابات" را کرد. چه تا آئزمان انتخاباتها توسط دربار این لانه فساد آزاد نبود، صندوقها توسط ارتش از رای پر می‌شد بعد هم زمین‌داران با رای مجانی رعیتها اعمال نفوذ نموده البته بازهم با موافقت دربار و ارتش و نظامیان، مردم هم تماشاچی بودند. بعد از دوره چهاردهم که هنوز کشور در اشغال نیروهای اشغالگر متفقین بود و انتخاباتی به نسبت آزاد در تهران انجام شد، مصدق به مجلس راه یافت.

دراین مجلس بود که مصدق نماینده اول تهران در برابر سید ضیاء با نطق تاریخی خود که در رابطه با کودتای ۱۹۱۹ بود خوش درخشید و از "منافع ملی" در برابر سید ضیاء از رجال انگلوفیل دفاع کرد. انتخابات دوره پانزده را قوام السلطنه انجام داد که بیشتر نمایندگان از حزب دموکرات او انتخاب شدند و یا از حزب اراده ملی سید ضیاء و حزب توده، و مصدق از خارج مجلس رهبری جبهه ملی را به عهده داشت امری که به جنبش ملی شدن نفت انجامید، دراین مجلس بود که با یک اشاره اشرف خواهر شاه قوام از کار بر کنار شد، بقایی و مکی و حایری زاده از حزب دموکرات جدا شده و با جبهه ملی شدند، بقایی و مکی نطق‌های خود را که توسط تند نویسان مجلس "جوانان ماشین نویس" (۱۳) که توسط تکنوکراتهای حزب ایران مهندس حسینی و مهندس زیرک زاده و... می‌رسید، آنقدر ادامه داده، تا این دوره بسر آمد و "لایحه الحاقی" که تمدید قرارداد ۱۹۳۳ زمان رضاشاه بود به دوره بعد موکول شد. در این زمان بود که مصدق با افشای سیاستهای بریتانیا نوعی "انگیزه ملی" ایجاد کرد که جامعه خفته را بیدار نمود، امری که نیاز به ریزیابی - تیزیابی - وقت شناسی و جهان‌نگری

داشت تا به موفقیت برسد. وگرنه تکرار تاریخ بود و غارت منابع ملی و از دست رفتن حاکمیت ملی که ادامه داشت. در مجلس شانزدهم که اوبعنوان نماینده اول مجلس به مجلس راه یافت با ایجاد شور و هیجان اجتماعی روند حوادث دیگرشد، در مسجد سپهسالار - مطهری امروز "صندوق‌های رای توسط جوانان بازار و احزاب سیاسی و دانشجویان به رهبری محمد نخب (۱۴) - مورد حفاظت قرار گرفت، و سپس شب هنگام مورد تجاوز لشکر گارد، به رهبری هژیر وزیر دربار که عده ای بازداشت شدند.

در میتینگ در میدان بهارستان قرارداد نفت در راه پیمایی دانشجویان توسط حسین راضی از حزب مردم ایران پاره شد. مبارزات نفت در این مجلس توسط جبهه ملی آغاز شد و چندبار به مصدق پیشنهاد نخست وزیری شد که او قبول نکرد. رزم آرا با حمایت انگلیس و امریکا و توافق ضمنی شوروی نخست وزیر شد، و ناشیانه ملت ایران را تحقیر کرد که "نمی‌تواند یک آفتابه بسازد!!" در صورتیکه بعد از ملی شدن همین ملت بخاطر انگیزه ملی مدتها "دوسال ونیم" اجازه نداد صنایع نفت ایران در غیبت انگلیسها متوقف شود". (۸)

بعد از تمام این چالشها و ترورها که بیشتر بوی نفت می‌داد، یک روز به مصدق جمال امامی از رجال انگلوفیل پیشنهاد نخست وزیری کرد، تا او چون گذشته رد کند، و سید ضیاء که در دربار منتظر رای اعتماد در کنار شاه نشسته بود، به نخست وزیری رسیده تکلیف نفت را معین کند، سیدی که یکبار بخاطر همین تلاشها از دولت فخیمه انگلیس!! نشان لردی گرفته بود. (۹) مصدق قبول این پیشنهاد را مشروط به همزمانی این رای با رای به "ملی شدن نفت" نمود که مجلس تحت شرایط آنروز و فضای پرهیجان ایجاد شده پذیرفت، مجلسی که اکثریت با یک سرفه رای منفی و با یک عطسه رای مثبت بسود دربار و انگلستان میداد. (۱۰) امری که دولت انگلستان، وعوامل دست نشانده چون دربار و... را غافلگیر کرد و مبهوت نمود. حتی قبلا یکی از نمایندگان در دوره چهارده به مصدق پیشنهاد ملی کرن نفت را می‌دهد که مصدق مخالفت کرده، و بعد که او اعتراض نمود گفت "آنروز وقتش نبود"، چه به بهانه "جنگ و عوامل آلمان و..." که هنوز مخالفین اشغال ایران را سرکوب می‌کردند، نمایندگان پیشنهاد دهنده را متهم به جاسوسی برای آلمان که در کشور در آنروزها سابقه داشت نموده، آنگاه بارای اکثریت نمایندگان لایحه الحاقی را که قرار داد ۱۹۳۳ تمدید می‌نمود تصویب می‌گردید.

لازم بتوضیح است که یکی از عوامل پیروزی او در ملی کردن نفت شناخت زیر و بم‌های سیاست در جهان بعد از جنگ جهانی دوم در سالهای ۱۹۴۵ بود، که در اروپا احزاب چپ سوسیال دموکرات در انتخابات‌ها بخاطر بحران‌های اقتصادی برنده شده، که به ملی کردن صنایع بزرگ پرداختند. امری که تکنیک خاص خود را داشت، که با قانونی در پارلمان، با توجه به غرامت و ارزش تاسیسات همراه بود، امری که مصدق در قانون ملی شدن صنعت نفت گنجانده، ازینرو کار او در صحنه بین‌المللی موجه بود، بدین خاطر در دعوی شرکت نفت و ایران دادگاه لاهه مصدق رای بسود ایران گرفت که بدون عراق کار هیچکس نبود، بعلاوه قاضی انگلیسی که بسود ایران رای مثبت داد، زیرا که عمل ایران مشکل قانونی و حقوقی نداشت، چه مصدق متخصص حقوق بین‌الملل بود و در برابر بازیگران سیاسی غرب کم نمی‌آورد، امری که در تاریخ ایران استثنا بود که هنوز "دیپلماسی" برای ما ناشناخته بود، هنوز هم دستمان در این موارد خالیست "که سیاست ممکن نمودن غیر ممکن‌ها در مناسبات جهانی است" وگرنه با تحریک دیگران کاری انجام نشده، شاید بدتر شود، در زمانی که ما توسط ناوهای جنگی انگلیس محاصره شده و بندر آبادان تهدید به اشغال می‌شد، که

این بار هم امریکا در زمان دموکراتها به انگلستان هشدار داد که مبدا نیرو پیاده کنند.

چه مصدق غرب را خوب می‌شناخت و تضاد منافع نفتی‌ها را در محاسبات خود منظور می‌نمود، و از شعار پرهیز می‌کرد، حتی به هنگام خلع ید به مهندس بازرگان گفت "مبدا در خوزستان بهنگام تحویل و تحول شرکت سابق نفت شعار مرگ بر انگلیس بدهید، فقط بگویید که قانون ملی شدن را مجلس ایران تصویب کرده و ما مامور به اجرای آن هستیم" البته در دادگاه لاهه نماینده شوروی آن روز علیرغم ادعاها "طرفداری از کشورهای محروم" تمارض کرد و در رای شرکت نکرد. ثانیاً - اصولاً مصدق در مجموع اهل قانون و حقوق بود.

امروز بعد از نیم قرن افرادی عمل او را نفی کرده - کاتوزیان - غنی نژاد - صفایی - بدین بهانه که پیشنهاد بانک بین‌المللی را باید قبول می‌کرد، در صورتیکه پیشنهاد بانک بین‌المللی عملاً "ملی شدن را نقض می‌نمود" امری که مصدق بدان پایبند بود، اولاً مبلغ غرامت تعیین نشده و به بعد موکول شده بود، در صورتیکه مصدق اصرار داشت این غرامت تعیین شود. ثانیاً انگلستان حق "عدم النفع" می‌خواست، یعنی منافع از دست رفته مدت باقیمانده از قرارداد را، در صورتیکه این امر حتی در ملی شدن‌ها در انگلستان در صتایع فولاد و ذغال مردود بود.

ثالثاً - در نهایت مصدق غرامت را مطابق عرف بین‌المللی که مکزیک و... در ملی شدن‌ها پرداخته بودند در حدود "۸۰۰۰۰۰ دلار امریکایی توسط جرج مک گی معاون وزارت خارجه آمریکا قبول کرد، که مک گی در جواب گفت بخاطر عوض شدن حکومتها" محافظه کاران در انگلستان و جمهوری خواهان در آمریکا قبول نشده و به فکر کودتا هستند، زیرا که مصدق ملی کردن‌ها را در منطقه خاورمیانه آغاز کرده. (پیر سالبینجر مشاور کندی و مفسر امریکایی). بنابراین کودتا برای غرب تنها راه حل بود تا جلوی روند تاریخی ملی کردن‌ها گرفته شود که نشد.

که بعد از او ما ملی کردن کانال سوئز، ملی کردن نفت عراق و... را در منطقه داریم که او شکست ناپذیری انگلستان را از ذهنیت تاریخی مردم ایران و جهان زیر سلطه زدوده بود.

رابعاً حکومت مصدق در منطقه آغازگر حکومتهای دموکراتیک بود (خانم آلبرایت) که نظام سرمایه و تکنیک آنروز دموکراسی را برای مردم منطقه زیان آور می‌دانست که با منافعش در تضاد بود، امری که هدف اصلی و نهایی انقلاب اسلامی گردید که رهبر فقید انقلاب بارها فرمود "میزان رای ملت است" و مردم ایران را به خیابانها کشاند و رای به جمهوری اسلامی.

خامساً - امریکا به اشتباه خود اعتراف کرد (کلینتون در خاطرات خود) که جلوی دموکراسی را در منطقه گرفت و امروز به تروریسم و طالبانی‌گری منجر شده. زیرا که چنانچه دموکراسی از همان زمان در منطقه به حکومتهای دموکراتیک منجر میشد شرایط امروز خاورمیانه دیگر بود.

بنابر این غرب دموکراسی را برای خود میخواست که با کودتای ننگین ۲۸ مرداد اجازه نداد ملت ایران که خود را با ملی کردن نفت یافته، به دموکراسی که از حقوق اولیه هر ملتی است برسد. ازینرو "مصدق" نماد ملی و مقاومت نسلی گردید که دست از مبارزه با تمام فشارها نکشید، و مصدق تا پایان حیات خود حتی در احمدآباد از تماس با جبهه ملی آنروز و نسل مبارز آنزمان غفلت نکرد و همیشه به جبهه مشورت می‌داد. و در نهایت چنانکه خود گفت "در درجه اول هدف نهضت ملی شدن نفت کسب حاکمیت ملی بود" که از دست رفته بود.

حال اگر درانقلاب اسلامی امور دیگر شد، بخاطر اختناق حاکم قبل از انقلاب بود که مردم خسته می‌گفتند "شاه برود هر کس می‌خواهد بیاید" امری که در کشور ما بدبختانه مکرر است. بویژه که مردم ما از اسلام برداشتی معطوف به "رحمان و رحیم" داشتند. غافل از آنکه "قدرت" رحمان و رحیم نمی‌شناسد.

منبع: ایران امروز ، ۲۵ فروردین ۱۳۸۸ - ۱۴ آوریل ۲۰۰۹

پانویست‌ها:

- ۱- از کتاب رضاشاه - خسرو معتضد
- ۲- از کتاب طوفان نزدیک میشود - وینستون چرچیل نخست وزیر انگلستان در جنگ جهانی دوم
- ۳- این امر توسط وثوق الدوله انجام شد
- ۴- از جلالی نایینی از روزنامه نگاران جبهه ملی
- ۵- از عبدالحسین هژیر که مدتها مترجم سفارت انگلیس بود - بنقل از کتاب " تاریخ جامع ملی شدن نفت - خلیل اله مقدم
- ۶- از کتاب نطق‌های دکتر مصدق - کی استوان
- ۷- از کتاب جنبش ملی شدن نفت - سرهنگ نجاتی
- ۸- از شاد روان مهندس بازرگان
- ۹- از کتاب " سید ضیاء - خسرو معتضد
- ۱۰- دکتر طاهری معروف با این عمل بود که از حزب سید ضیا بود
- ۱۱- از کتاب " فولاد قلب "
- ۱۲- از خاطرات سرهنگ بزرگمهر وکیل مصدق دردادگاه
- ۱۳- این جوانان از سوسیالیستهای خداپرست بودند
- ۱۴- محمد نخشب ایدئولوگ خداپرستان سوسیالیست - حزب مردم ایران

دکتر مصدق و فلسفه عدم تعهد

محمود نکوروح

دکتر مصدق بنیانگذار واقعی عدم تعهد در برابر دولتهای خارجی و استعمارگر در دوره‌ای از تاریخ ایران بود دوره‌ای که اگر چه خوش درخشید ولی متأسفانه دولت مستعجل با توطئه‌های داخل و خارج بود، چه او در عین «عدم تعهد» به سیاستهای سلطه‌طلب دوران جنگ سرد به منافع ملی کشورش به شدت متعهد بود. به قانون اساسی مشروطه متعهد بود و شاه نبود. با اینحال دکتر مصدق زنجیر وابستگی را در جهان آن روز که بیشتر توسط سر سپردگی رجالی سست عنصر بود از هم گسست و خواب جهان سلطه را بر هم زد.

چه انسان با تعهد به دیگری، به کشور، به قانون، به حقوق و به میهنش تعریف می‌شود. حتی به آرمان و ایدالی که در هر صورت به زندگی بهتر برای خود و هموطنانش تا عدالت و برابری تأمین گردد. چه مطابق شعر سعدی که مایه افتخار ماست «بنی آدم اعضای یک پیکرند / که در آفرینش ز یک گوهرند / چو عضوی ب درد آورد روزگار / دگر عضوها را نماند قرار / تو کز محنت دیگران بی غمی / نشاید که نامت نهد آدمی».

و اخلاق یعنی «تعهد». اگر می‌بینیم در بعضی نقاط غیر از این شد بخاطر آن بود که قدرتمداران از اخلاق و «حقوق» غافل شدند و حتی در تنظیم قوانین که مبنا باید «حقوق فرد» (Individu) باشد. بویژه در کشور ما که «فرد» هرگز مطرح نبود و جمع هم «توده‌وار» تحریک پذیر، که دکتر مصدق در دوره‌ای همین توده را تکانی داد و بیدار کرد. در زمانیکه حزب توده با ایدئولوژی «افیون زده» نموده بود.

در کشور ما بعد از مشروطه، مشکل اصلی آن بود که رضاشاه و محمد رضاشاه به قانون اساسی مشروطه متعهد نبودند، اولی با کودتا با کمک انگلیس‌ها در واقع به آنان متعهد شده بود که قرارداد ۱۹۳۳ را که تمدید قرارداد داری بود امضا کند و کرد، حتی خودش گفت «سی سال بود که ما عاقدین قرارداد قبلی را نفرین می‌کردیم ولی سی سال بعد مردم مرا نفرین خواهند کرد» بویژه که «دیکتاتور از تمام اطرافیان خود می‌ترسد» کتاب مکتب دیکتاتورها. حتی تیمورتاش را به بدترین وضع کشت و خانواده‌اش را دربدر نمود، تا جاییکه وقتی از نخست‌وزیر وقت «حاج مخبرالسلطنه هدایت» می‌پرسند «چرا او را کشت و...؟» می‌گوید «فکر می‌کنم در کار نفت زیاد دخالت کرده بود!!»

و پسرش به آمریکا وانگلیس متعهد بود که در کودتا عامل آنها شد و نه بیشتر — که قرارداد با کنسرسیوم نفت را امضا نمود، بعد هم با روش‌های مستبدانه و دیکتاتوری جامعه را عقب نگهداشته که به رشد لازم نرسیدند، که پی‌آمدهایش بعد از حکومت‌های هر کدام «پدر و پسر» به خاطر اختناق و فشار و... نیاز به گفتن ندارد.

در اصل تضاد و تناقض دکتر مصدق با این دو در دو نگاه و نگرش بود که او نماد روشنفکری متعهد، نماد نخبه تحصیلکرده آنروزگاران یعنی «انقلاب مشروطه»، حقوقدان بویژه حقوق بین‌الملل که با دفاعیاتش در دادگاه‌های بین‌المللی که حتی قاضی انگلیسی را به هنگام رای جذب منطق خود نمود. بعد هم درایت و مدیریت که جز به منافع ملی به چیز دیگری نمی‌اندیشید که در آن شرایط یک «استثنا» بود.

در برابر شارلاتانیسم سیاسی «سید ضیا» و اعوان و انصارش چون شمس قنات‌آبادی و عمیدی نوری و میراشرفی و... تا رجال قدرت‌طلبی چون بقایی و مکی و شمس قنات‌آبادی که تاریخ فراموش نخواهد کرد یاران نیمه‌راهی که فریب شاه را خوردند.

در کنار همسایه‌ای چون استالین که معتقد بود «دولت‌های غیرمتعهد که نماینده‌ی بورژوازی و در سیاست‌های جهانی بی‌طرفاند خطرناکتر از دولت‌های وابسته هستند که انقلاب را به عقب می‌اندازند». به علاوه در میان دمکرات‌های آمریکا در آن زمان که معتقد بودند «رشد بورژوازی مانع انقلاب کمونیستی می‌شود» (۱) و «جمهوری‌خواهان به کودتاها در برابر روسها نظر داشتند» در زمان «کودتا» جمهوری‌خواهان حاکم شده بودند.

انگلیس‌ها این زمان میان این دو روس و آمریکا «بند بازی» می‌نمودند که از یکسو سیاست‌هایشان با روسها «علیه رشد بورژوازی» بود و از سوی دیگر با تز «کودتا» با آمریکایی‌ها هماهنگ عمل می‌نمودند.

در نتیجه در کودتای ۲۸ مرداد حزب توده علیه بورژوازی و مصدق و... عمل نمود که «سرگرد قربان‌نژاد» از افسران وابسته به حزب توده، فرمانده یک واحد «تانک» و مترجم کتاب «حماسه نبرد استالین‌گراد» وقتی در خیابان شمیران سابق در برابر کامیون اوباش که در میانشان «زاهدی و کرومیت روزولت» بود قرار می‌گیرد، خود می‌گوید «با بدبختی توانستم با کمیته مرکزی حزب تماس بگیرم، و سوال می‌کند «اکنون من می‌توانم همه اینها را به رگبار مسلسل ببندم؟» کمیته مرکزی و کیانوری دبیر حزب می‌گوید «نه - چون برای ما مصدق و زاهدی فرقی ندارند؟!!»

در آن زمان در جهان دوقطبی یا با غرب باید بودی یا با شرق «روسیه شوروی»، و بی‌طرفی هزینه داشت. مصدق در چنین شرایطی تز خود را «موازنه منفی» برای کشورهای چون ما مطرح نمود.

مصدق طبق قانون اساسی بدانجا رسیده بود که هرکس در قانون اساسی جایش معلوم شده و آنها «پهلوی‌ها» از این «جا» فراتر می‌رفتند چه به قانون متعهد نبودند. قانون‌شکنی و قانون‌ستیزی از همان کودتای رضاشاهی در فرهنگ ما نهادینه شد. «نظام بسته با بوروکراسی گسترده‌ای که از آنزمان انگلیس‌ها توسط او بنیان نهادند که هر که آمد گرفتار آن بود.» (نقل به مضمون - هارولد ورد - پژوهشگر آمریکایی) (۲)

وقتی دکتر مصدق بعد از سلطنت رضاخان که رجال ملی کشته و یا منزوی و گوشه‌نشین شده بودند، در مجلس سیزده و چهارده که رجال انگلوفیل و روسوفیل خیال داشتند نفت ایران «جنوب و شمال» را به بهانه موازنه مثبت به دولت‌های انگلیس و روسیه شوروی آن روز بدهند، او «تز» خود را مطرح نمود که به «موازنه منفی» معروف شد. برای همیشه در تاریخ ایران و جهان خوش درخشید و جاودانه شد.

چون آنها از سال ۱۹۰۷ ایران را منطقه نفوذ سیاسی و اقتصادی خود می‌دانستند، و مصدق به موازنه منفی در سیاست خارجی نظر داشت. چه تجربه خوبی از قدرتهای بزرگ نداشتیم، او به تعهد به مردم و حقوقشان در هر مورد از سیات تا اقتصاد و ... اعتقاد داشت که در برابر عوامل چپ و راست گفت «مثل این می‌ماند که کسی دست راستش را بریده باشند و برای تعادل دست چپش را هم اجازه دهد دیگری قطع کند» تا تعادلش حفظ شود!! امری که در آن شرایط به شدت بر آن تبلیغ می‌کردند. چه هر دو جریان «چپ و راست» وابسته، در دنیای دو قطبی آن روز، به اصطلاح نظرشان به «موازنه مثبت» بود، ولی او با رد آن، برای حفظ موازنه با ارائه طرحی در مجلس «دولتها را در انعقاد قرارداد نفت با کشورهای دیگر محدود و مشروط به رای مجلس

نمود...» حتی در مجلس سیزده که در زمان بردن رضاشاه با انتخابات قلابی ادامه یافت و روشنفکران فشار می‌آوردند که مجلس را منحل کند و فروغی روشنفکر فیلسوف زیر بار نمی‌رفت و... (حسین راضی خاطرات). این وابستگی مود نظر گروههایی از دو نگاه بود.

مصدق در چنین شرایطی - سید ضیا از رجال انگلوفیل را در رابطه با کودتای ۱۹۱۹ در مجلس چهارده با افشاگری‌ها به چالش کشید، که بهترین نطق‌های او در برابر استعمار نفتی انگلیس در محکومیت کودتا بود. (کتاب کی استوان) (۳) چه با سیاستهای روس و انگلیس در ایران استقلال و حتی مشروطه ما از دست رفته بود.

او متعهد به «مشروطه - قانون اساسی و بیش از همه بخاطر رای مردم متعهد به» مردم و منافع ملی بود» از این بستر و تفکر بود که بعد از او عبدالناصر از مصر - جواهر لعل نهرو از هند و دکتر سوکارنو از اندونزی و بعدها «مارشال تیتو» از یوگوسلاوی بنای عدم تعهد را نهادند، که اصل مرجع «تعهد» در برابر مردم خود بود. و بارها گفته شد که این عدم تعهد «الهام گرفته» از الگوی دکتر مصدق در ملی شدن نفت بود که همه این رهبران بویژه ناصر و نهرو و سوکارنو بدان اذعان داشتند.

امری که جنبش عدم تعهد نام گرفت که در سیاست خارجی بعضی کشورها کم کم به عملکرد مستقل منجر گردید. ولی در اصل به «تعهد» در برابر مردم خود در هر کشوری معطوف می‌گردید. اگرچه گاهی ظاهری بود و به دموکراسی منجر نشد، چرا که، هنوز «جهان سوم» تحت سلطه استعمارگران و «عقب مانده» در نهایت فقر و درماندگی بود تا جاییکه جهان به «شمال و جنوب» تقسیم شده بود. نظامیانی که جز نظامی‌گری کاری بلد نبودند. منتها این امر به نوعی دوران گذار «چون مصر ناصر» منجر شد ولی چند جنگ با اسرائیل و حمایت غرب و تا مرگ زودرس... بیش از این به او فرصت نداد.

در عین حال که آنها که منابع غنی زیر زمینی داشتند با کودتاها و ترورها و... روبرو شدند. حتی خانم گاندی و پسرش و... بدینگونه دولتهایی غالباً «واکنشی» در کشور عقب افتاده، با حکومتهایی بر آمده از مقاومت، انقلاب، تا کودتا و... در برابر سلطه‌گران بودند. که راه رهایی از سلطه بیگانه بسته بود. در ضمن دموکراسی حاصل یک پروسه و فضای باز فرهنگی است. که قبل از همه نیاز به استقلال دارد، و گاه این کشورها با ایدئولوژی‌های بسته و دیکتاتوری بومی روبرو می‌شدند.

هنوز این کشورها به دوران مدرن نرسیده و دولت مدرن را تجربه نکرده بودند. غالب کشورهای عربی در چنین شرایطی بودند، که امروز «بهار عربی» حاصل آن است. این میان تنها هندوستان بود که به دموکراسی و دولت مدرن رسیده بود. چه فرهنگ و تمدن‌اش همیشه تکرر گرا بود.

مردمان جهان سوم تا آن زمان تحت سلطه استعمارگران به طرق مختلف بودند، یعنی دارای حاکمیت ملی نبوده آزادی بیان و اندیشه نداشته تا به رشد برسند، اگر بود امری ظاهری بود.

در بیشتر کشورهای زیر سلطه سفارتخانه‌ها بیشتر هادی و راهنمای حکومتها بودند. حتی در حوزه‌ی اقتصادی به کشورهای تک محصولی منجر شده بودند، تا جاییکه در رقابتهای بازار و جنگ‌های بین‌المللی کشورهایی گرفتار قحطی شده، خاکروبه تا «بچه‌های خود را خورده» - تاجیکستان تحت سلطه روس - که باور نکردنی بود، و من این امر را از خبرنگار بی بی سی در سمیناری در پاریس که این خبر را او منتشر کرده بود سوال نمودم که او تاکید مجدد نمود و گفت من مادرم متعلق به «خوارزم» و آن ناحیه است، و وقتی بیشتر تحقیق نمودم متوجه شدم که روسیه کمونیستی برای رقابت با صنایع نساجی غرب نیاز به پنبه ارزان داشته، و در آسیای میانه و منجمله تا جیکستان فقط اجازه داشتند «پنبه» کشت کنند و به قیمت ارزان به روسها بفروشند، منجمله در کوبا که «نیشکر» فقط در زمان سلطه امریکا کشت می‌کردند و بعد از انقلاب کوبا دیگر نخریدند که به قیمت ارزان مجبور شدند به روسها فروخته و

در ازای آن اسلحه روسی می گرفتند. در چنین وضعیت تک محصولی حتی «گوجه فرنگی و...» مجبور بودند از خارج وارد کنند. (کتاب جنگ کره در کوبا - ژان پل سارتر) حتی شکر کوبا را به قیمت جهانی کمتر طالب بودند و... (۴)

و یا در شیلی قبل از آینده معدن «مس» تامین کننده بودجه دولتها بوده و شرکت «آی تی تی» عامل اصلی کودتای پینوشه در آنجا بوده است، که آینده می خواسته این انحصار را بشکند. و بعد از کودتا معروفست که کندی به سران شرکت «آی تی تی» می گوید در شیلی کودتا هم کردید و آبروی ما را هم بردید.

حاصل لیبرالیسم در کشوری چون آمریکا بیش از این نبود، در صورتیکه لیبرالیسم در حوزه فرهنگ می تواند مورد نظر باشد و برای رعایت آن نباید به آزادی اقتصادی و غارت و... منجر شود که شده است، حاصلش امپریالیسم و غارت به بهانه بازار است.

اینها «جهان سوم» را کشورهای تک محصولی و مصرف کننده محصولات خود می نامیدند. بدین گونه جهان سومی ها به خاطر تعهد به غیر با «گزند وابستگی» روبرو بودند و از توسعه و رشد بازماندند.

حتی در کنفرانسی در «چکوسلواکی» وقتی کوبایی ها درباره سیاستهای «امپریالیستی» روسها در حوزه اقتصادی از آنها سوال می کنند که «چرا گاهی بازار جهانی را بین خود با غرب سرمایه دار تقسیم کرده و... و این چگونه سوسیالیسمی است و...؟!» جواب می شنوند که «ما اقتصاد را از ایدئولوژی جدا کرده ایم» (نقل از روزنامه کونومارا - هاوانا) (۴)

در جهانی که اقتصاد و بازار حرف اول را زده و می زند متاسفانه «تعهد» انسانی و اخلاقی بیش از همه از یاد رفته بود. بدین خاطر مصدق در جهانی بدینگونه تنها ماند. حتی افرادی از داخل که با بیگانه علیه اش متحد شدند و توطئه کردند. با اینحال او ارائه طریقی را برای رهایی با ارائه تز خود «موازنه منفی» بنیان نهاد که «ملی کردنها» بود. (پیر سالینجر مفسر امریکایی)

کاش امروز مجموعه کشورهای «جهان سوم» به درستی از این تز استفاده می کردند، که نیاز به مدیریت جمعی، نظامات نمایندگی، و قوانینی بیشتر معطوف به حقوق فرد و جمع دارد که هنوز بسیاری کشورها از آن محرومند. حتی چین با همه ادعاها و روسیه بدتر و کشورهای افریقایی و... که مشکل بخشی از جهان امروز هنوز «گرسنگی» و... تا استبدادهای وابسته و سنتی است. راه حل بعد از تلاش های بسیار امروز «سوسیال دموکراسی» شده است حتی بومی. (خلیل ملکی بعد از یک عمر تلاش و تحقیق. خاطرات)

امری که در آن زمان محمد نخبش در تزش در دانشگاه با عنوان رابطه «اخلاق و حقوق» برای اولین بار تئوریزه کرده بود. حاصلش «سوسیالیستهای اخلاق گرا» برای حزب ایران - مردم ایران گردید. امری که در اروپا هم سابقه داشت در اتریش «ماکس آدلر» (مارسل گوشه فیلسوف سیاسی)

احزابی که جزو جبهه ملی - مصدقی تا نهضت مقاومت ملی بودند و حتی تکنوکراتهایی که مشاورین مصدق و همراه او، که بعضی تا آخرین لحظات که خانه به توپ بسته شد مهندس زیرکزاده، مهندس حسیبی، الهیار صالح، دکتر علی خان بیانی، دکتر کریم سنجابی وکیل ایران در دادگاه لاهه و... در نتیجه فضا را چپهای ملی گرفته بودند. چه در فرهنگ و بهداشت و مسکن و... ما با درآمد نفت نیاز به «برنامه» های عدالت محور داشتیم.

دکتر مصدق بعد از سی تیر از برنامه های «سوسیال» در حوزه های مختلف استفاده نمود. بویژه که ما هنوز اکثریت جمعیت مان در روستا و از محرومین بود و درآمد نفتی ناکافی که انگلستان به کسی حساب پس نمی داد، با رجال فاسد و سرسپرده ای که در راس آن دربار بود.

او و دولتش هنوز هم می‌تواند بخاطر «شفافیت‌ها» و سلامت مالی و... برای ما و جهان زیر سلطه الگو باشد که او متخلق به نوعی اخلاق سیاسی بود که بر رعایت حقوق تک تک افراد مبتنی بود. بویژه بعد از سی ام تیر که بیشتر طبقات فرودست - طبقه متوسط - دانشجویان و دانش آموزان به حمایت از او برخاستند. از این به بعد طبقات «رانتی» و نفتی که عناصری از جبهه ملی را با خود داشتند از نهضت جدا شدند. او با کسب اختیارات از مجلس در حدود یکصد و اندی قانون موقت به اجرا گذارد که بعد به تصویب مجلس رسید، منجمله قانون بیمه‌های اجتماعی - قانون کانون وکلا و استقلال آنان - سهمیم شدن کشاورزان ۲۰ درصد که ده درصد به رعایا می‌رسید و ده درصد برای آبادانی روستا به شورای ده تعلق می‌گرفت و قوانین اصلاحی ادارات، اصلاحات در ارتش و...

منبع: ایران امروز ، ۱۵ شهریور ۱۳۹۱ - ۵ سپتامبر ۲۰۱۲

پانوشته‌ها:

- ۱- از کتاب «کمیسون طرح‌های سه جانبه»
- ۲- از کتاب «دولت مدرن و دموکراسی جهان وطنی»
- ۳- از کتاب «نطق‌های دکتر مصدق» کی استوان
- ۴- بیش از این می‌توانید به کتاب «بحران ایدئولوژی» محمود نکوروح رجوع کنید.

دولت مصدق و حکمرانی خوب

محمود نکوروح

برای مردم ایران همیشه «حکمرانی خوب» یک آرزو بوده است که البته در دوران قدیم و حاکمیت قبایل تا استبداد سنتی حتی در دوران مدرن، از آن محروم بوده‌اند. در نتیجه در دوران مدرن بیگانگان در واقع در خلاء برای ما و شاهان قاجار نسخه پیچیده‌اند. تا انقلاب مشروطه که با رفت‌وآمدها و ترجمه‌ها و... مجالسی داشتیم. حتا از مستعمره شدن با مبارزاتی ممانعت به عمل آمد، ولی با جنگ جهانی اول با افسران انگلیسی چون آیرون ساید و هرح و مرج‌های ساختگی (۱) و تشکیل باند آهن بالاخره انگلیس‌ها رضا خان را آوردند و با جنگ دوم او را با خود بردند و ما وارد فروپاشی و قحطی و... تا اشغال کشور شدیم. حتی ارتش او که قائم به او بود قبل از همه وارد فروپاشی شد. اگرچه بخش‌هایی از جامعه مدرن شده بودند و اصلاحاتی شده بود ولی به خاطر فضای بسته بعد از او همه بر باد رفت. سپس با مجلس فرمایشی دوره ۱۳ که در واقع باید با وکلای فرمایشی منحل می‌شد و... فروغی نخست وزیر کشور و دانشمند و فیلسوف معروف و البته از «فراماسون‌ها» از انحلال آن مجلس که شعار روشنفکرانی ملی و مدرن در آن مقطع بود طفره رفت و «جوانک» نوزده بیست ساله‌ای که تازه از سوییس آمده بود و... برایش در آن مجلس رای اعتماد گرفت؛ جوانکی که همیشه قوام‌السلطنه او را «بچه» می‌نامید.

در کشوری که به خاطر فقر و بیکاری -جابجایی جمعیت از روستا به شهر گرفتار اعتشاش و بیکاری و فقر و... بود و مارا به طرف یک انفجار اجتماعی رهنمون می‌کرد تا جاییکه در تظاهراتی اعتراضی شعار بود «ما نان می‌خواهیم» و تعدادی در حدود بیست نفر کشته شدند. در چنین شرایطی بارها شاهد حضور و رژه نیروهای متفقین بوده، حتی در برابر رژه نیروهای اشغالگر روسی گروهی تظاهراتی به نفع قرارداد نفت شمال انجام داده و...، آنروز «حزب توده» راه‌پیمایی انجام داده، در زمانیکه کافتارادزه نماینده روسیه استالینی برای انعقاد قرارداد نفت شمال وارد شده و نمایندگان روزنامه‌ها را شب هنگام برای شام دعوت می‌کند و دکتر حسین فاطمی از طرف روزنامه «باختر» در آن جلسه شرکت می‌کند، هنگامیکه نماینده روسیه اعلام می‌کند «ما می‌خواهیم قرارداد نفت شمال را با ایران منعقد کنیم» دکتر فاطمی در این لحظه فریاد می‌زند «ما نفت جنوب را هم می‌خواهیم ملی کنیم شما تازه قرارداد جدید را مطرح می‌کنید» ساد چیکف جواب می‌دهد «ما این کار را خواهیم کرد» دکتر فاطمی جواب می‌دهد «ما نخواهیم گذاشت» و جواب می‌گیرد «ما می‌گیریم» جواب فاطمی تکرار و تکرار و...، در نتیجه همه را از سفارت بیرون می‌کنند. (به نقل از جلالی نایینی روزنامه‌نگار) (۲) در این هنگام دکتر مصدق تز «موازنه منفی» خود را در رابطه با نفت اعلام می‌کند در پاسخ تز «موازنه مثبت» گروهی از رجال انگلوفیل و رهبران روسوفیل حزب توده که طرفدار قرارداد نفت شمال با روس‌ها در برابر قرارداد نفت جنوب بودند، اضافه می‌کند و می‌گوید «مثل اینکه دست راست کسی را بریده باشند بعد بگوئیم دست دیگر را هم باید کس دیگری ببرد.» (نقل به مضمون) (۳)

و بعدها دکتر مصدق در کتاب خاطرات خود نوشت «کسی که ابتدا پیشنهاد ملی شدن نفت را داد دکتر حسین فاطمی بود.» (۴) بدینگونه مبارزات نفت آغاز شد در زمانیکه دولتهای «کوتاه مدت» یکی بعد از دیگری کرسی دولت را در اختیار گرفته از دولت ساعد تا دولت منصور و... در زمانیکه عده‌ای در آذربایجان با فرقه خاصی با حمایت شوروی اعلام خودمختاری کرده و در کردستان به‌همچنین. سرانجام قوام‌السلطنه رئیس دولت شد و حزب «دموکرات» را در برابر حزب توده تاسیس نمود و اولین حکومت ائتلافی در ایران از حزب ایران - حزب توده - و حزب دموکرات برای مدتی تشکیل شد. سپس قوام السلطنه برای دیدار با استالین عازم مسکو گردید و حسین علاء در سازمان ملل متحد فعالیتی دیپلماتیک برای حل مسئله آذربایجان با امریکایی‌ها که از متفقین بودند انجام داد. قوام هم مذاکراتی برای «نفت شمال» تاتخلیه آذربایجان با استالین انجام که به توافقاتی دست یافت. به موازات این‌ها دکتر مصدق در مجلس چهارده لایحه‌ای را به تصویب رساند که «هرکس قراردادی را با خارجی‌ها بدون تصویب مجلس منعقد کند به زندان و محروم از خدمات دولتی محکوم خواهد شد».

هر روز در خیابان‌ها تظاهرات و تا اغتشاش و.. از بیکاران از ده‌رانده و از شهر مانده داشتیم... به موازات اینها امریکایی‌ها که اولین دارنده بمب اتم بودند به روسها خطر کردند «اگر شما ایران را ترک نکنید ما هم باز خواهیم گشت.» (نقل به مضمون) قوام السلطنه وقتی به ایران باز گشت انتخابات دوره پانزده را ترتیب داد و بیشترین کرسی‌های مجلس را حزب او، «حزب دموکرات» تصاحب کرد. در این مجلس دکتر مصدق حضور نداشت. بعد از مدتی با دخالت دربار و بیش از همه اشرف پهلوی خواهر دو قلو شاه همان مجلس به قوام السلطنه رای عدم اعتماد داد.

در این مقطع انگلیس‌ها برای پیشدستی به وزیر دارایی ایران «گلشایان» از کابینه منصور لایحه الحاقی را برای قرارداد ۱۹۳۳ تقدیم کردند تا در مجلس ایران تصویب شود. تعدادی از نمایندگان منجمله حسین مکی، مظفر بقایی، عبدالقدیر آزاد و حایری‌زاده و... که از قبل عضو حزب قوام بودند در مخالفت با آن قرار داد و البته به رهبری دکتر مصدق کشیده شده «افرادی که بعدها با وعده‌های شاه علیه او توطئه‌ها کردند»، جوانان خداپرست سوسیالیست که در این هنگام در حزب ایران بودند و درضمن از تندنویسان مجلس و مشغول نوشتن صورت مجلس‌ها و... در زمانیکه هنوز حتی ضبط صوت نداشتیم، پیام‌های افشاگرانه و نوشته شده مهندسین حزب ایران را در رابطه با قرارداد ۱۹۳۳ بدان‌ها رسانده تا در سخنانشان منعکس شود. چه حسین مکی استوار نیروی هوای و دکتر بقایی دانشیار دانشگاه و استاد اخلاق بود و مابقی هم تخصصی در این موارد نداشتند. البته بعدها همین گروه بدترین توطئه‌ها را علیه او نمودند. حزب ایران حزبی که تکنوکرات‌های نفت چون مهندس حسینی، مهندس زیرک‌زاده و... از رهبران آن بودند نامه‌های افشاگرانه را در رابطه با قرار داد نفت ۱۹۳۳ که با رضاشاه منعقد شده بود به مکی و بقایی و... رسانده، آن‌ها با نطق‌های طولانی مدت باقیمانده دوره پانزدهم را به پایان رساندند. در زمان کابینه ساعد که مدتی سفیر ایران در آذربایجان روسیه بود.

به موازات این‌ها جنبش دانشجویی برای اولین بار با کوشش «حسین راضی» دانشجوی حقوق -رئیس کمیته مرکزی حزب ایران و از سوسیالیستهای خداپرست وارد صحنه شد و از دانشگاه تهران تا در میدان بهارستان قرارداد ۱۹۳۳ را در میتینگ پاره نمود. قراردادی که رضاشاه به هنگام امضا با عصبانیت که چیزی از آن نمی‌فهمید در بخاری انداخت، قراردادی که در آن ایران در تمام سرمایه گذاریهای شرکت طرف قرارداد با آن یعنی «بریتیش پترولیوم» شریک بود، و از آن به بعد در قرارداد جدید با چند شیلینگ اضافی از این شراکت کلی در جهان - ایران محروم به خاطر فقدان آن اسناد شد، و جالب آنکه به هنگام عقد قرارداد فریزر رئیس

شرکت و رضا شاه فقط روی صندلی نشسته بودند مابقی اعضای هیئت ایران روی زمین نشسته بودند و فریزر با تملق از رضاشاه که «بهتر از همه اعلیحضرت مسایل ما را میفهمند؟! رضاشاه شروع به صحبت کرده که «این آقایان منجمله تقی‌زاده که از روشنفکران طرفدار او ... بودند گفت «این‌ها حتی نوک دماغ خود را هم نمی‌بینند».(۵)

البته بعدها معروف شد که «یک میلیون پوند انگلیس به حساب رضاشاه در لندن ریخته شد و همچنین سالی دوازده هزار پوند برای حفاظت از لوله‌های نفت کرمانشاه»(۶) به علاوه بعدها رضاشاه خود گفت «مردم ایران تا بحال عاقدین قبلی را نفرین می‌کردند ولی سی سال بعد من را نفرین خواهند کرد».

در انتخابات دوره شانزده دکتر مصدق بعد از فعالیت‌های فراوان و همراهی مخالفین مجلس پانزدهم در آن زمان «در حدود بیست نفر» اعلام کرد «مردم ما را تنها نگذارید» و به طرف کاخ مرمر محل سکونت شاه برای تحصن حرکت نمود. در این انتخابات نیروهای ملی و مذهبی همه شرکت نمودند و اولین بار بود که برای «صیانت آرا» تمام گروه‌ها به رهبری محمد نخشب متحد شدند. شب هنگام صندوق‌ها را برای شمارش آرا به مسجد سپهسالار (مطهری امروز) بردند و غروب عبدالحسین هژیر وزیر دربار برای جابجایی صندوق‌ها با تعدادی سرباز وارد شد و حافظان صندوق‌ها را مورد ضرب و شتم قرار دادند در این هنگام تعدادی منجمله چند طلبه بر بام مسجد نگهداری می‌دادند که یکی از آن‌ها از بالای بام الله‌اکبر گویان به میان باغچه‌های مسجد خود را پرتاب کرد و گریخت تا بازداشت شد. البته در آن زمان تعدادی از این طلبه‌ها از مسجد حاج ابوالفتح میدان شاه و از اعضای نهضت خدایپرستان سوسیالیست و بعضی از فداییان اسلام آئروز بودند که بعد خط عوض کردند.

بعد از یک ماه که ماه محرم شروع شد و شاه هر سال در مسجد سپهسالار روضه خوانی داشت و غالباً وزیر دربار در آن به هر دسته سینه زنی یک «طاق شال» می‌داد و ... این بار هژیر به عنوان وزیر دربار این طاق شالها را می‌داد که مورد اصابت گلوله سیدحسین امامی از فداییان اسلام قرار گرفت و کشته شد و چند روز بعد امامی هم اعدام شد. هژیر قبلاً مترجم سفارت انگلیس در تهران بوده است. حتی یکبار گفت «نگذارید بگویم چه کسانی شب‌ها درب سفارت انگلیس التماس می‌کنند کاری هم به آن‌ها بدهند» در نهایت با آن انتخابات مجلس ششم شروع به کار کرد بی‌توجه به اعتراضات مخالفان به تقلب‌ها و ...

در این انتخابات «دوره شانزدهم» با زمینه‌سازی دولت برای نمایندگان مجلس که لایحه الحاقی را به تصویب برسانند بی‌اعتنا به شکایات مردم شروع شد اعتراض انجمن‌های نظارت انتخابات و استعفای دستجمعی نمایندگان آن‌ها به جایی نرسید. حتی دولت اعتبار نامه نمایندگان بی‌اعتبار نامه را به عنوان نمایندگان مردم به مجلس معرفی کرد(۷) و دکتر مصدق که از این تقلبات توسط دولت ساعد با خبر بود، درصدد افشاگری و آگاهی‌بخشی به مردم برآمد، روز ۲۳ شهریور عده‌ای از نمایندگان و گروه‌هایی از مردم در منزل او جمع شدند تا در انتخابات چاره جویی کنند(۶) سپس حاضرین کمیسیون هفت نفره‌ای انتخاب کرده که اولین اقدام آن اعتراض به انتخابات تهران بود.

دکتر مصدق نطق مفصلی درباره مجلس موسسان که اختیارات شاه را علیرغم قانون اساسی افزوده بود نمود و ... سپس دکتر مصدق در پیامی که برای روزنامه‌ها ارسال شد اعلام کرد «ماتصمیم گرفته‌ایم روز ۲۲ مهرماه دو ساعت قبل از ظهر در کاخ شاه اجتماع کنیم. ای مردم ما را در آنجا تنها نگذارید». در مجلسی که معروف بود «دکتر طاهری از رجال انگلوفیل در هر رای گیری اگر او سرفه می‌کرد، نمایندگان رای مثبت. و اگر عطسه می‌کرد رای منفی بدهند.

در هفدهم آبان در میدان بهارستان میتینگی برقرار شد و دکتر مصدق از مردم خواست در انتخابات شرکت و برای مبارزه با شرکت نفت مایوس نشده، و بالاخره انجمن نظارت بر انتخابات- آن انتخابات را باطل اعلام نمود. جبهه ملی هنوز یک سازمان سیاسی در آن زمان حاضر و فعال نبود، بدین خاطر از گروههای سیاسی مصدق خواست همه در جبهه‌ای با رجالی ملی متحد شده و هدف مبارزه علیه شرکت غاصب نفت باشد. از این احزاب «حزب ایران» که هنوز با خدایپرستان سوسیالیست متحد بودند - پان ایرانیست‌ها - سازمان نظارت بر انتخابات آزاد توسط دکتر بقایی با روزنامه شاهد، در ضمن منشعبین حزب توده خلیل ملکی و یارانش با دکتر بقایی وسازمانش «حزب زحمتگشان ملت ایران» تشکیل داده بودند.

بعدا بعضی از این احزاب گروههایی منشعب شدند، از پان ایرانیست حزب ملت ایران، فروهرها؛ از حزب ایران خدایپرستان سوسیالیست به نام «جمعیت آزادی مردم ایران» و در دهه چهل انشعاب بعدی توسط نسل جوان به نام «جنبش آزادی مردم ایران - جاما» و از حزب زحمتگشان ملت ایران حزب نیروی سوم برآمد. و در دهه چهل از جبهه ملی «نهضت آزادی». در نتیجه شرایط دیگر شد و سروکار ما بانوعی «رادیکالیسم» افتاد تا انقلاب اسلامی که واکنشی در برابر فضای بسته‌تر در مقطعی از تاریخ ایران است. در انتخابات دوره شانزدهم دکتر مصدق نماینده اول تهران شد. دکتر مصدق که از برنامه‌های پشت پرده شرکت نفت آگاهی داشت. درضمن با افزایش اختیارات شاه که توسط مجلس موسسان افزوده شده بود مخالفت نمود. اولین نطق خود را در مجلس در برابر سخنان منصور نخست‌وزیر ایراد نمود و گفت «ما با این مجلس موسسان موافق نیستیم که با قانون اساسی» موافق نبوده. بدینگونه مخالفت دکتر مصدق بعد از مسئله نفت با افزایش قدرت شاه بود. سپس مخالفت خود را با دخالت ارتش در سیاست و قدرت اعلام نمود که در انتخابات‌ها علیرغم قانون اساسی دخالت می‌کردند.

روز سی‌ام خرداد دولت تصمیم گرفت قرارداد الحاقی را به کمیسیون نفت ارائه دهد. کمیسیونی که همان روز مرکب از هیجده نفر تشکیل شد. تعدادی اندک طرفدار دولت و تعدادی طرفدار طرح ملی شدن و بی طرف‌ها طبعاً در همان زمان تحت الشعاع افکار عمومی دنباله روی طرفداران ملی شدن بودند. علی منصور نخست‌وزیر قدرت مقابله در برابر مردم و موج ایجادشده در خود ندید و استعفا داد و شاه با نظر امریکایی‌ها برای اصلاحات که شش ماه قبل در امریکا بود سپهبد رزم آرا را علیرغم میل خود به مجلس معرفی نمود؛ چه «روابط نزدیک رزم آرا با امریکایی‌ها در تهران علیرغم نظر انگلیس‌ها در این مقطع بود» (۸) روزنامه‌های امریکایی حضور او را به فال نیک گرفته و تبلیغ کردند و...

از این مرحله شاهد تعارض انگلیس و امریکا در محافل سیاسی شدیم و از یک طرف روسیه شوروی که با حزب توده واکنش خود را نشان می‌داد. مصدق و جبهه ملی ایران ورود رییس ستاد را در قدرت «شبه کودتا» نامید و مبارزه دکتر مصدق آیت‌اله کاشانی و سایر نمایندگان جبهه با او آغاز شد و اعلام کرد او در رابطه با مطامع قدرت‌های خارجی به قدرت رسیده است. (نقل به مضمون) دکتر در نطقی در مجلس اعلام نمود «ما با هرگونه دیکتتوری مخالفیم و...» این بیانات مردم ایران را هشیار نمود تمام احزاب و نهادهای مدنی اعلام حمایت از این بیانات در مجلس نمودند. تشدید رقابت بین روس‌ها - انگلیس‌ها و امریکایی‌ها آغاز شده بود. دکتر مصدق با القاء نوعی انگیزهٔ سیاسی به توده‌های مردم - احزاب سیاسی چپ و راست منهای حزب توده که آنهم البته مخالف بود ولی نه از «موضع ملیون» همه را وارد مبارزه نموده - چه، روسیه و انگلستان همیشه در چنین مواقعی در یک هدف مشترک متحد می‌شدند.

حتی در برابر نیروهای ملی که از نظر روس‌ها این نیروها متعلق به «بورژوازی» ایران و دموکراسی طلب بود و ظهور دموکراسی در ایران برای اقمار روسیه خطر ناک بود. بدینگونه گروهی از روشنفکری آنروز ایران را با «دیکتاتوری پرولتاریا» تخیل نمود، در کشوری که این پرولتاریا هنوز در روستا بود.

می‌بینیم مصدق میراث‌دار همه این مشکلات بود. که نقش خلیل ملکی در این مرحله بر جسته است که با گروهی انشعاب نمود به علاوه در حوزهٔ دیگر با گروههایی که دنباله روی سید جمال به حساب خود بودند «حکومت اسلامی» (۹) مورد توجه بود که محمد نخب «سوسیالیسم و خداپرستی» را مطرح نمود. چون نیک بنگریم هر دوی این‌ها هشیاری خود را در برابر سیاستهای روس‌ها و انگلیس‌ها و... حتی «یک عقب گرد تاریخی» نشان دادند که کاشانی وقفات آبادی وفداییان اسلام پرچمداران، بودند هنوز امریکایی‌ها در ایران فعال نبودند.

مصدق و بهره‌گیری از فرصت‌ها

در این مقطع در مجلس در کمیسیون نفت گفتگوها درباره تصویب آن بوده است که معروف شد «مصدق متوجه بیرون و ترور و...» شده فوراً پنجره‌ها را می‌بندد تا سروصداهای خارج به جلسه نفوذ نکند تا مواد قانونی «ملی شدن نفت» به تصویب کمیسیون می‌رسد «چند روز بعد کلیات لایحه ملی شدن نفت در مجلس تصویب می‌شود و روز ۲۹ اسفند در مجلس سنا هم به تصویب آن مجلس رسیده و ملی شدن نفت «قانونی» می‌گردد. در همان زمان «ترور رزم‌آرا» حسین علا نخست وزیر موقت شده تا در اردیبهشت که استعفا می‌دهد در مجلس جمال امامی از رجال انگلوفیل و از مخالفان سرسخت مصدق به «طنز و تمسخر» به مصدق می‌گوید «خودت ریاست دولت را به عهده بگیر!!!» — پیشنهادی که یکبار به مصدق توسط رحیمیان نماینده مجلس شده بود و او نپذیرفته بود — و مصدق با بهره‌گیری از فرصت این امر را مشروط به رای همزمان مجلس به ملی شدن نفت و طرح نه ماده‌ای آن و... می‌نماید که تصویب می‌شود. بعد از کودتا دکتر مصدق در خاطرات خود می‌گوید که در این هنگام در دربار سیدضیا منتظر رای مجلس در درباره او بوده تا نخست وزیر شود و حتی انگلستان و...»

«حقوق دانی مصدق» و رای دادگاه لاهه

«ملی کردن نفت» در آن شرایط آن روز ایران کار هیچکس غیر از او نبوده است؛ چه او را متعهد به قانون به علاوه که «حقوق دان» بود که یک امتیاز برای کشور ما بود. بدینگونه بود که با تعجب رای موافق قاضی انگلیسی را در دادگاه لاهه گرفت زیرا که او بر مبنای قوانین ملی شدن‌ها در مورد صنایع فولاد و ذغال در انگلستان توسط حزب کارگر که به خاطر زیان‌های وارده از جنگ دوم با مشکلاتی روبرو بود و... انجام شده بود، دولت کارگری بعد از جنگ جهانی دوم این صنایع را طبق قانونی ملی نمود. در نتیجه حق ملت ایران هم بود با شرایطی که نه تنها زمان جنگ بلکه قبل از آنهم با غارت انگلستان روبرو بودیم، البته قاضی روسی که ما گفتیم حتما در دادگاه به نفع ما رای می‌دهد بر عکس آن روز در دادگاه حاضر نشد که یک رای به نفع ما بدهد.

حضور در امریکا

باید توجه داشت علیرغم آنکه حزب توده و کمونیست‌ها همیشه اعلام می‌کرده‌اند سیاست‌های کلی امریکا - انگلیس - ... با تغییر هر حکومت و حزبی تفاوت نمی‌کند، تجربه ثابت کرد گاهی اتفاقاً تفاوت بسیار دارد که باید بدان توجه داشت. چه ما در زمان حکومت حزب دموکرات امریکا نفت‌مان را ملی کردیم و در زمان حکومت جمهوری خواهان حاکمیت و نفت و ... را از دست دادیم. در انگلستان در زمان حکومت حزب کارگر در هر صورت نفت‌مان را ملی کردیم ولی در زمان حکومت محافظه کاران و حکومت چرچیل استقلال و آزادی و منافع ملی‌مان را از دست دادیم. حتی در زمان ملی شدن که آبادان با حضور نیروهای دریایی انگلستان «ناو موریس و...» (۸) مورد تهدید اشغال جدی قرار گرفت. آمریکا به انگلستان اخطار چون شوروی نمود چه، این سه متفقین در جنگ تعهد داده بودند که استقلال ایران تضمین شده است.

تعامل با خارج

بالین حال دکتر مصدق حتی به هنگام خلع ید به مهندس بازرگان می‌گوید مبادا در آنجا مرگ بر انگلیس و ... شعار بدهید فقط بگویید ما «با قانونی در مجلس‌مان نفت‌مان را ملی کرده‌ایم و به شما که کارمندان انگلستان هستید هم همان حقوق را خواهیم پرداخت و نه بیشتر» (نقل از مهندس بازرگان) (۱۰)، چه، او اهل قانون بود. دکتر مصدق در جهان کوچک شده بیش از همه به منافع ایران، حیثیت کشور می‌اندیشید، حتی وقتی در امریکا بود به دعوت رییس جمهور امریکا «ترومن و اعضای دولت» با آن‌ها به گفتگو نشست و گفت که «انگلیس‌ها چگونه ما را غارت می‌کردند و عکس‌های حلبی آبادها و حصیر آبادها را در آبادان برده و نشان‌شان داد. امری که انگلیس‌ها یکبار گفته بودند «مواظب باشید مصدق امریکایی‌ها را تحت تاثیر قرار ندهد».

برخورد با کودتاها

این کودتا یکبار در نهم اسفند بود که اوباش و ... با بسیج روحانی‌نمایی خیال داشتند و انجام نشد، که اگر یکی از رانندگان دربار او را از درب پشت کاخ بیرون نکرده بود او را کشته بودند، ولی در کودتای ۲۵ مرداد او با تمام کهولت سن کودتا را در نیمه شب خنثی کرد و «سرهنک نصیری» را در نیمه شب با توپ و تانک که آمده بود بازداشت و زندانی نمود. کودتای بعدی توسط همان اوباش و ... با دلارهای نفتی که آنروز در تهران در خیابان مولوی دلار آزاد «پنجاه ریال» به فروش می‌رفت با عوامل داخلی شد. و بعد در دادگاه چک کودتا را که با دلار بود و در بانک ملی تبدیل شده بود برای محکومیت کودتاچیان رو نمود. و در محکومیت عواملشان تا انگلیس و امریکا و ... که همه در کنسرسیوم از نفت مدت‌ها بهره بردند، تا جاییکه بالاخره روزی آمریکایی‌ها البته دموکرات‌ها از آن معذرت خواستند. (۱۱) و عوارض آنرا همین امروز هم بعد از سال‌ها با حضور داعش و ... بیان می‌کنند. (۱۲)

درباره کودتای ۲۸ مرداد

حتی امروز یکی از سناتورهای جمهوری خواه بنام «رامین» به نقد تاریخ گذشته آمریکا پرداخته که چرا باز گول انگلیس هارا خوردید و اولین دموکراسی منطقه را علیه اش کودتا نمودید؟ کودتایی که که مصدق به خاطر اغتشاشات ساختگی حزب توده و... از مردم خواسته بود ساکت باشند تا او امنیت را برقرار کند، وگرنه بدین راحتی کودتا موفق نمی شد. در ضمن بعد از سی ام تیر «مصدق برنامه هایش معطوف به عدالت اجتماعی و در واقع سوسیال دموکراسی شد» (۱۳) که برای اولین بار سازمان تامین اجتماعی - سهمیم کردن کشاورزان در محصول - تاسیس کانون وکلای مستقل و... تشکیل گردید.

منبع: ایران امروز ، جبهه ملی ایران / اروپا ، ۴ فروردین ۱۳۹۴ - ۲۴ مارس ۲۰۱۵

پانوشته ها:

- ۱- غلامحسین میزاصالح مورخ
- ۲- در همایشی در مرکز پژوهش های تاریخی خیابان فرشته
- ۳- نقل از خاطرات ها
- ۴- در کتاب خاطرات و تالمات
- ۵- از کتاب « نفت ، قدرت و اصول ترجمه مصطفی علم
- ۶- از تاریخ جامع ملی شدن نفت خلیل اله مقدم
- ۷- از کتاب «جنبش ملی شدن نفت» سرهنگ نجاتی
- ۸- نقل از کتاب «سالهای بزرگ» عبدالرضا هوشنگ مهدوی
- ۹- کاشانی و فداییان اسلام و حتی بعضی کنشگران روشنفکر مذهبی
- ۱۰- در همایشی در «سازمان حاکمیت ملی و..
- ۱۱- خانم البرایت وزیر خارجه کلینگتون در دانشگاه ودر کتاب خاطرات گلینگتون به نحوی مطرح شده است.
- ۱۲- از نویسنده کتاب «همه مردان شاه»
- ۱۳- دکتر مصدق بعد در جواب رحیمیان گفت «آن زمان وقتش نبود چون در اشغال متفقین بودیم و رای نمی آورد».
- ۱۴- مهندس سحابی ۱۴ اسفند در احمدآباد

چرا مصدق هنوز می درخشد؟

مصدق شرافتمند و پاکدامن بود

محمود نکوروح

تمجید ظریف درذیل - تا همسانی باکورش کبیر "نویسنده فرانسوی ۱ - مجله تایم با عنوان مرد اول سال روی جلد - همه اینها به او به خاطر زندگی ساده و... در برابر فساد شاهان مستبد پهلوی - که سیاست "پاک" را برای "نمونه" در ایران مستقر نمود. مهمتر آنکه اودانش حقوقی خود را در فرانسه آموخت که ابتدا در ملی شدن نفت آنرا حق اولیه مردم ایران میدانست، در کشوری که "هرکس حق دارد" و ما در تمام تاریخ مان بارزیم های مستبد و فاسد هرگز نداشتیم. او در شرایطی پا به صحنه گذارد که استعمار انگلستان آفتابش در جهان غروب نمیکرد، و در بسیاری از نقاط جهان دولت میآورد و میبرد، حتی سرمایه ملی ما را به راحتی میبرد، تا جاییکه چرچیل نخست انگلیس در کتاب "طوفان نزدیک میشود" گفت "اگر نفت مجانی ایران نبود ما در جنگ اول و دوم جهانی برنده نبودیم"، در حالیکه در همان زمان ماجنیش گرسنگان را تجربه کردیم که در جلوی مجلس فریاد میکردند "مانان میخواستیم" و مورد هجوم نیروهای نظامی قرار گرفته و تعدادی کشته و زخمی شدند. مصدق با دانش حقوقی و مبارزه در زمان دیکتاتوری رضاشاهی که به زندان رفت و بسیاری چون او را - مدرس و فرخی و عشقی میبردند و کشتند، و او با وساطت معلم محمد رضا درسویس زنده ماند، داور پدر داگستری مدرن و، .. که در نهایت بدون جهت از سوی رضاشاه با اشاره "برو بمیر" خود را کشت در اوایل دیکتاتوری محمد رضاشاهی قبل از سی ام تیر و کودتای ننگین ۲۸ مرداد که در کنسرسیومی همه از نفت ما سهم بردند جز مردم ایران - در تمام طول این مدت غارت ماچه در زمان رضاشاه و چه در زمان پسرش یک صورت حساب درست به مردم ایران ندادند، حتی در مجلس اگر دکتر طاهری نماینده سیدضیا از رجال انگلوفیل سرفه میکرد به لایحه ای رای مثبت و اگر عطسه رای منفی میدادند و... بدینگونه بود که بعد از بردن رضاشاه در مجلس چها ردهم که همه نوکر دربار پهلوی و شرکت نفت و سیدضیا و عوامل دیگر خارجی بودند با سروصدا و همههمه اجازه ندادند سخن گوید، از مجلس خارج شد و روبروی مجلس در بهارستان که یک کفاشی بود چهارپایه ای گرفت و با جمع شدن جمعیت که همیشه اطراف میدان بهارستان از کاسب و دانشجو و دانش آموز که غالبا تظاهرات ها یی از گروههای مخالف بود با اشاره به مجلس گفت "آنجا دزدگاه است" و با اشاره به جمعیت حاضر فریاد کرد "مجلس اینجاست". از این زمان بود که بعد از سکوت و خفقان دوران رضاشاهی که مجلس را "طویل" مینامید ۱ از طویل ای که برای محمد رضا پهلوی "مجلس سیزدهم" برای سلطنت ایران فروغی نخست وزیر وقت رای اعتماد گرفت و باعث واکنش های بازار و روشنفکران شد که استعفادا د و روند حوادث دیگر گردید. فروغی نخست وزیر فیلسوف بزرگ ما که به هنگام کسب مقام "وزارت دارایی" در زمان رضاشاه تمام هزینه های نیروهای اشغالگر انگلیسی در جنگ اول به علاوه رشوه های داده شده برای قرارداد ۱۹۱۹ به "وثوق الدوله - نصرت الدوله - وصارم الدوله از خزانه دولت پرداخت که دکتر مصدق در جواب اظهار داشت "چقدر کار خوبی است برای اختناق و فروش ایران پول بگیرند و اضافه کرد "تنها وثوق الدوله رییس قوه قضاییه آن زمان ۲۰۰ هزار تومان معادل (یکصد و سی لیره انگلیسی آنروز" گرفته بود ۲ .. در واقع حوادث بعدی در سالهای بعد از جنگ دوم - باز شدن فضا - ملی شدن صنعت نفت تا انتخابات فرمایشی مجلس موسسان تا افزایش قدرت شاه ۳ و کودتای ننگین ۲۸ مرداد که بارشوه هایی که به

خانواده پهلوی دادند تافضای خفقان و... که حاکم شد وقوام السلطنه قبلا به شاه گفته بود "توبلاخره کشور را به یک انقلاب خواهی کشاند" و کشاند که دکتر ظریف به درستی اشاره میکند درجهانی که منطق "سلطه" حرف اول را میزد و میزند "محمدجواد ظریف، وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران، سه شنبه شب دهم تیر ماه ۱۳۹۹ در جلسه آنلاین شورای امنیت که به منظور بررسی اجرای قطعنامه ۲۲۳۱ به صورت مجازی برگزار شد، سخنان خود را با اشاره به حضور دکتر محمد مصدق، سیاستمدار و نخست‌وزیر ایران در سال ۱۳۳۰ در شورای امنیت در مهر ماه سال ۱۳۳۰ (۱۹۵۱) شروع و به پایان رساند. او در ابتدا گفت: «مایلم سخنرانی خود را با همان عباراتی آغاز کنم که نخست‌وزیر مصدق ۵۹ سال پیش در این شورا به کار برد. «شورای امنیت تأسیس شد تا ملل بزرگ و کوچک به طور یکسان بتوانند دور یک میز بنشینند و برای حفظ صلح مطابق با اهداف و اصول ملل متحد همکاری کنند. شورا نمی‌تواند وظیفه خطیر خود را انجام دهد مگر اینکه قدرت‌های بزرگ به اصولی که شورا برای محقق کردن آنها ایجاد شده، احترام بگذارند. دو سال بعد او در کودتای سیا برکنار شد.» ظریف در پایان سخنانش هم گفت: «بگذارید دوباره از سخنان نخست‌وزیر مصدق در شورای امنیت در سال ۱۹۵۱ استفاده کنم که گفت «این شورا نخواهد توانست در توجه به استدلال‌های مستحکم ما به قانون، قصور ورزد. با این حال، این شورا یک نهاد حقوقی نیست بلکه در درجه اول یک نهاد سیاسی است که بالاترین مسوولیت‌های سیاسی را بر عهده دارد. بنابراین بی‌تردید درک خواهد کرد که مصدق به فشار چه از جانب دولت‌های خارجی و چه از جانب نهادهای بین‌المللی تن در نمی‌دهد در مقطعی که او از دیوان لاهه و شورای امنیت رای به ملی شدن نفت گرفت امری که ملی شدن درجهان همگانی شد از مصر کانال سوئز تا اندونزی ملی شدن نفت... ، بعد از این بود که نحاس پاشا نخست‌وزیر مصر مصدق را به قاهره دعوت و کانال سوئز ملی شده که قبلا تحت سلطه انگلیس ها طبق قراردادی بود... ، که معروفست مصدق را از فرودگاه تا میدان بزرگ شهر جمعیت روی دست بردند و یک خیابان بزرگ را به نام مصدق نمودند . ولی در ایران که بعد از ملی شدن و انقلاب اسلامی خیابان پهلوی را دانشجویان دانشگاه نام مصدق نهادند بعد از چند روز فلسفی واعظ درباری آنرا عوض نمود و نام آن " ولی عصر " شد. و اما قبل از این در تاریخ ۷ مارس ۱۹۶۷ آقای "گاستون فورتیه فرانسوی به مناسبت سالگرد درگذشت دکتر مصدق مقاله ای تحت (معاصر کوروش کبیر) در روزنامه لوموند منتشر نموده و خلاصه شده آن که می نویسد — که "حتی مرگ که پیروزی نهایی اش بود حق وی را ادا نکرد" در واقع موردی نمیتوان یافت که مردی با خداوندان نفت پنجه در افکند، و به مرگ طبیعی جان بسپارد ، او مرد در صورتیکه با رسالیان درازی را که بر کسی معلوم نیست بردوش داشت ، در واقع گذشت سال و ماه بر او اثری نداشت ، توگویی او معاصر کوروش کبیر است ، در زمان قدرتش رقبای وی خود را روبرو با مساله ای یافتند که در ایران سابقه نداشت ، مصدق شرافتمند و پاکدامن بود ، نه خرید او امکان داشت و نه بدنام کردن و به لجن کشید نش میسر بود، با اینحال به استهزایش پرداختند . او را مرد پیژاما پوش نامیدند، گفتند "رهبری که روی تخت کوچکی آهنی اشخاص را می پذیرد نباید جدی گرفت . اینها " حقانیت شرکت نفت ایران و انگلیس تایید را نمی کردند!!" علاوه بر این برای او افسانه هایی می ساختند، — تا او کوچک و دلچک معرفی شود — بدون تردید کسانی که این افسانه ها را می ساختند خود یک کلمه از آنها را باور نداشتند و به عمق این به اصطلاح کم‌دی ها باور نداشتند ، آنها با ایران فساد پذیری که یک قرن قبل از آن قرارداد هایی را که به او تحمیل کرده بودند سروکار نداشتند ، بلکه با " کوروش کبیری " روبرو بودند ، با ملتی که باشعور شناسی و ظرافت سیاسی و نیرومندی در زمانه او روبرو بودند — زیرا که مصدق معلومات حقوقی خود را که به هنگام جوانی در فرانسه و سوییس آموخته بود به این ظرافت چند هزار ساله

افزود). . . حوادث بعدی درسالهای بعد از جنگ دوم جهانی- باز شدن فضا - ملی شدن صنعت نفت تا انتخابات فرمایشی مجلس موسسان تا افزایش قدرت شاه ۳ و کودتای ننگین ۲۸ مرداد که بارشوه هایی که به خانواده پهلوی دادند تافضای خفقان و... که قوام السلطنه به شاه گفته بود "توبلاخره کشور را به یک انقلاب خواهی کشاند" و کشاند ولی مصدق را با تمام تلاشها نتوانستند از تاریخ حذف کنند ، و حتی " نتوانستند لکه فسادى بردامن یکی از وزراى او... بچسبانند " دکتر سنجابی در همایشی در میدان بهارستان - باگذار این شرایط تاریخی راهی ناگذیر جز "جمهوری" نمانده بود . حتی فراتر که "حکومت مصدق بعد از قیام سی ام تیر که در واقع جنبش همگانی بیشتر از جوانان و محرومان بود برنامه دولتش بیشتر معطوف به حمایت این طبقات شد که گفته شد " نوعی برنامه سوسیال دموکراتیک بود" مهندس سحابی پانوشته ها- ارضاشاه همیشه به رییس شهربانی اش مجلس را طویله مینامید ۲ - از کتاب " فولاد قلب" زندگینامه دکتر مصدق " مصطفی اسلامیه - ۳ - مجلس موسسانی فرمایشی در ۱۳۲۷ که اختیارات شاه را افزود.

منبع: سایت ایران امروز ، ۲۷ اسفند ۱۳۹۴ - ۱۷ مارس ۲۰۱۶

ملی شدن نفت برآیند مشروطه دوم

به مناسبت ۲۹ اسفند روز ملی شدن نفت

محمود نکوروج

بعد از بردن رضاشاه و پایان دیکتاتوری او، همراه با اشغال کشور در جنگ دوم جهانی که برای کشورهای مثل ما آزادی آورد، اگرچه با فروپاشی ارتش شاهنشاهی که قائم به فرد بود فروپاشید و ما با قحطی و شورش‌های کور با شعار “ما نان می‌خواهیم روبرو شدیم و تعدادی کشته شدند” ولی روند حوادث از این به بعد دیگر شد.

رضاشاه اگر چه اقداماتی اندک در جهت توسعه تکنیک و تاسیس دانشگاه نمود و گروهی از دانشجویان را به فرانسه فرستاد که همه تکنوکرات شدند، به جز دو نفر که به مطالعه “علوم انسانی” پرداختند که فوراً بورسیه‌شان قطع شد، همان کاری که ناصرالدین شاه در مورد دارالفنون و امیرکبیر نمود که امیر به قتل رسید در حالیکه امیر خیال داشت “قانون اساسی بیاورد” (از آدمیت)، قانونی که بعد از مشروطه “هر که آمد غیر از آن نمود”.

امری که برای توسعه و پیشرفت سیاست و مدیریت جامعه در حوزه‌ی “علوم انسانی” لازم بود تا به “توسعه انسانی و رجال آگاه در سیاست و مدیریت جامعه برسیم، نه آنکه با رفتن او حتی ارتش حامی‌اش از هم فرو بی‌پاشد و جامعه با قحطی و خشکسالی و عدم مدیریت جامعه روبرو شود و در شورش‌هایی برای تنها “نان” تعدادی قابل توجه کشته شوند. (درواقع آمدن رضاشاه که با زمینه‌سازی “هرج و مرج‌هایی توسط بیست گروه ناشناخته انجام شد” (۱) با کمک علنی انگلیس‌ها توسط سیدضیا و آبرون سایید و رجالی چند چون تقی‌زاده که بعدها خود “می‌گوید از ترس رضاشاه به لندن می‌گریخته است” و ... انقلاب مشروطه را ناکام نمود. و ما قانونمدار نشدیم و همچنان علیرغم ظاهرسازی‌ها عقب ماندیم در حالیکه زندگی‌مان با واردات انبوه کالاهای مدرن مدرن شده بود. حتی در داخل در انتخابات‌هایی که انجام داد به رییس شهربانی‌اش سرهنگ درگاهی می‌گفت “درگاهی این را به طویله بفرست!!!” که شهربانی و ارتش او همیشه درانتخابات‌ها دخالت نموده وعادی بود.

به‌علاوه (در مورد تمدید قرارداد نفت که تمام تاسیسات آن بعد از شصت سال متعلق به ایران می‌شد، او به خاطر بی‌سوادی و عصبانیت از به درازا کشیدن جلسه‌های هیئت‌های انگلیسی با هیئتی از ایرانیان که تقی‌زاده – فروغی – وداورو... را دربر می‌گرفت “پرونده نفت را با عصبانیت در بخاری انداخته، قراردادی که در آن تمام تاسیسات شرکت نفت انگلیسی در جهان بعد از ۶۰ سال متعلق به ایران می‌شد، و بعدها خود گفت که “ما حاکمیت قاجارها را در سی سال قبل برای این قرارداد نفرین می‌کردیم و سی سال بعد مردم ایران مرا نفرین خواهند کرد”.

درنتیجه انگلستان از این بی‌سوادی بهره برد و در تمدید قرارداد فقط چند شلینگ اضافه کرد و مدت ۶۰ سال دیگر قرارداد تمدید شد. از کتاب “نفت – قدرت و اصول ص ۷۰”

به هنگام عقد قرارداد جدید در ۱۹۳۳ فروغی فیلسوف معروف ما – تقی‌زاده – داورو... روی زمین نشست و رضاشاه که حالا شاه شده بود، تنها روی صندلی، و فریزر نماینده شرکت به همچنین – سپس فریزر با تحقیر این گروه دولتمداران آن روز که روی زمین نشست بودند می‌گوید “اعلیحضرت همه موضوعات را بهتر می‌فهمند”، و رضاشاه با تایید ادامه می‌دهد “اینها نوک دماغ خود را هم

نمی‌توانند ببینند و من از اینجا می‌توانم تمام دنیا را نظاره کنم!!" از کتاب "نفت - قدرت و اصول - مصطفی علم" در زمان او بازداشت "۵۳ نفر" از افراد مختلف - پزشک و مهندس و روشنفکر و... به بهانه گروهی کمونیست انجام شد که شهربانی بیشتر آنان را که اصولاً کمونیست نبودند برای وحشت جامعه بازداشت نمود، "در حالیکه تنها ۱۲ نفرشان کمونیست بودند" (صدرالاشرافی) - و از منظری دیگر تنها سه نفرشان موثر بودند" (انور خامه‌ای) - بردن او - رضاشاه - از ایران شب هنگام بود که "گفتند آن شب هواپیماهای متفقین تهران را بمباران می‌کنند" و در خاموشی برق او را به راحتی بردند. و سران ارتش او همه گریختند. زیرا که تصور آن بود که کسانی که زمین‌هاشان را غصب کرده بود نگذارند او سالم بگریزد.

راه آهنی که با درآمد از قند و شکر از جنوب به شمال کشیده شد مورد استفاده متفقین در اولین فرصت قرار گرفت در حالیکه در همان هنگام بدو پیشنهاد شد "استان‌ها را به تهران متصل کند" (مصدق). بدینگونه بود که با این دیکتاتوری باز هم به "توسعه انسانی و ظهور شخصیت‌های برجسته و مدیر" نرسیدیم و پیوسته با "قحط الرجال" روبرو بودیم.

تنها به هنگام اشغال متفقین بود که ما آزادی را تجربه نمودیم. و بازگشت مشروطه را در واقع در اندک مدتی لمس کردیم، حاصل نهایی‌اش ملی شدن سرمایه ملی نفت بود که جهان سلطه بر نتابید و کودتای دوم را شاهد شدیم.

محمدرضا پهلوی جوان نوزده ساله‌ای که از سوییس آمده بود و حتی دیپلم هم نگرفته بود توسط فروغی فیلسوف که - نخست وزیر به سفارش رضاشاه به هنگام رفتن شده بود، از مجلس دوره سیزدهم رضاخانی برای سلطنت بعد از پدر - معرفی شد، مجلسی که بارها در هر انتخاباتی رضاشاه به رییس شهربانی‌اش "طویل" نامیده بود. "امری که اعتراضات روشنفکران و بسیاری را بر انگیخت و فروغی استعفا داد و چون گذشته خانه‌نشین شد".

در زمان اشغال ایران فضا باز شد و قبل از همه دانشگاه تهران اولین جنبش دانشجویی را در تاریخ ایران نشان داد و در یک راه پیمایی، قرارداد نفت را "حسین راضی" دانشجوی حقوق از "حزب ایران" آن روز در جلوی مجلس در میدان بهارستان پاره کرد، در این مقطع در حوزه‌ی اجتماعی به سرعت روشنفکرانی متشکل و احزاب زیادی اعلام حضور کردند، احزابی فراوان که در زمان اشغال فرصت برآمدن نموده و در هر فرصتی در خیابان‌ها راه پیمایی و میتینگ و اعتراض به دولتهای وابسته "کوتاه مدت" خود را نشان داده، کنشگرانی که هر صورت تاثیر خود را در صحنه سیاسی و اجتماعی گذارده و بر هشیاری جامعه افزودند.

معروف است که - در این زمان در کشور در حدود ۱۷۰ روزنامه و در حدود چندین حزب و نهاد مدنی و سیاسی از افراد و گروه‌های مختلف داشته‌ایم، به همچنین حزب توده طرفدار روسیه کمونیستی و حزب حلقه توسط سیدضیالدین طباطبایی از رجال انگلوفیل و بعد حزب دموکرات توسط قوام السلطنه تشکیل و انتخابات مجلس چهاردهم توسط دولت قوام السلطنه انجام شد. در همین مجلس بود که اگر دکتر طاهری از نمایندگان طرفدار سیدضیا و منتخب یزد سرفه می‌کرد نمایندگان باید رای مثبت می‌دادند و اگر عطسه رای منفی. در این مجلس بود که وقتی به هنگام سخنرانی (مصدق باسروصدا مانع شدند از مجلس خارج شد و در برابر آن بر روی چهار پایه‌ای رفت و به هنگام اجتماع جوانان و دانشجویانی که همیشه تعدادی آنجا آماده بودند با اشاره انگشت به مجلس گفت "آن جا دزدگاه است" و با اشاره به جمعیت که هر لحظه فزونتر میشد گفت "اینجا مجلس است" (امری که در آن لحظات انقلابی بود.

تحت تاثیر این انقلاب بود که حکومت ائتلافی از سوی قوام السلطنه مرکب از نمایندگان "حزب توده - حزب ایران و حزب دموکرات قوام" تشکیل شد که اولین حکومت ائتلافی در تاریخ ایران بود. امری که یادآور تلاش‌های احزاب قبل از مشروطه و حتی بازار و... و فراتر مراجع دینی چون "آیات خراسانی، نایینی، مازندرانی و... بود" و در این زمان آیاتی چون؛ برادران زنجان و میلانی از مشهد، حاج سیدجواد از قزوین، خوانساری و کاشانی و طالقانی از تهران و بسیاری دیگر که در حدود هفتاد نفر، که گفته می‌شد با جنبش ملی شدن نفت که در ادامه این فرایند بود همراه شدند.

در این مقطع بود که حزب دموکرات آذربایجان خود مختاری اعلام کرده در زمانی که هنوز نیروهای نظامی متفقین در ایران بودند. سپس در این رابطه قوام السلطنه نخست وزیر به مسکو برای گفتگو با استالین رفت و هنگام مذاکره با او در برابر ابهت او که پیپ خود را روشن کرده بود دست در جیب بالای کتش کرده سیگاری بیرون کشیده و بر لب می‌گذارد، که استالین فوراً گفته "حضرت اشرف هرگز سیگار نمی‌کشیدند؟!!" در جواب "موقعی لازم می‌کشم" و بالاخره با قول و قرارها امتیاز نفت شمال را وعده می‌دهد، مشروط به تخلیه حزب دموکرات آذربایجان و... تا هنگامیکه به ایران باز می‌گردد ملاحظه می‌کند لایحه‌ای دکتر مصدق به تصویب رسانده که "هر دولت مردی امتیازی به دولتهای خارجی‌ها بدهد محکوم به زندان خواهد شد" (نقل به مضمون).

بعد از مجلس چهاردهم در مجلس پانزدهم که با نمایندگانی از گروه‌های سیدضیا و قوام السلطنه انحصاراً بودند اجازه ندادند مصدق بدان راه یابد. انگلستان که برای تمدید قرارداد نفت لایحه‌هایی مکمل به مجلس پانزدهم داده و انتظار داشت به تصویب مجلس برسد. درعین حال که ما بعد از جنگ دوم جهانی میراث‌دار همان مردان رضاشاهی چون فروغی و علی‌اصغر حکمت، گلشاییان و ساعد و... شدیم که در برابر انگلیس‌ها جرات اظهارنظر نداشته و بعضی با رشوه و بعضی بیم از انگلیس‌ها باید قرارداد را تمدید می‌کردند. حتی فروغی به هنگام وزارت دارایی تمام هزینه‌های نیروهای انگلیسی در جنگ اول به علاوه "رشوه‌هایی که به وثوق الدوله و یارانش به عنوان کمک به روزنامه‌نگاران و... انگلستان داده بود از فروغی می‌گیرند و... (از کتاب "مساله نفت" اسلامیة)

تعدادی اندک از وکلا که از جبهه ملی آن روز؛ حسین مکی و مظفر بقایی، که از حزب دموکرات قوام جدا شده بودند در مجلس با نطق‌هایی که "جوانان حزب مردم ایران" که آن زمان هنوز در حزب ایران بودند، در مجلس تعدادی‌شان تندنویس سخنرانی‌هایی در رابطه با این قرارداد در دوره پانزدهم در مجلس بوده - در زمانی که هنوز ضبط صوت و کامپیوتر و... نبود - با نطق‌های نوشته شده توسط مهندسینی از حزب ایران در رشته نفت؛ مهندس حسینی، مهندس زیرک‌زاده و... مهندسینی که تا آخر همراه دولت مصدق بودند. این سخنرانی‌ها تا پایان مجلس پانزدهم ادامه یافت و اجازه ندادند که رجال و وزرای انگلوفیل با دولت‌های کوتاه مدت به پیشنهاد و تصویب "متمم قرارداد قبلی نفت" بپردازند. امری که انگلستان به دنبال آن بود.

در زمانیکه هنوز کنفرانس دولت‌های متفقین در ایران شامل؛ چرچیل، روزولت و استالین را داشتیم که حتی به فروغی پیشنهاد می‌شود "خودش رییس جمهور شود" او جرات نکرده و نپذیرفته و... این سخنرانی‌ها آن روز در مجلس به قدری طولانی شد که دوره‌ی مجلس پانزدهم به‌سر آمد. امری که در آن شرایط بر آگاهی‌های اجتماعی افزود.

در حوزه اجتماعی اگرچه بعد از جنگ دوم فعالیت سیاسی آزاد شد که جنگ برای ما آزادی آورد، منتها اولین حزب حزب توده بود که بعد از دوره خفقان و در زمان اشغال سربرآورد، که در بست در اختیار روسیه استالینی با روشنفکرانی پر ادعا که از یک سو تحت

حمایت سربازان روسی رژه می‌رفتند و در بودجه روزنامه‌های متعددشان بعدها معلوم شد "از شرکت پخش نفت توسط مصطفی فاتح و از سفارت روسیه هر دو پول و کمک می‌گرفته‌اند". (انورخامه‌ای و رضا مرزبان در سمیناری در پاریس)

البته همه اینها حتی بهترین شاعران ما چون محمد عاصمی، شرنگ، هوشنگ ابتهاج (سایه) و سیاوش کسرایی و... بودند که تا توانستند "رهبری نهضت ملی را با چماق" عامل امپریالیسم آمریکا" هر روز و شب با روزنامه‌های فراوان‌شان لجن مال می‌کردند" (بابک امیرخسروی پاریس) و بعدها بعضی وقتی به بهشت خیالی خود روسیه استالینی با امید و آرزوها رفتند به اشتباه خود پی بردند که دیر بود. "سیاوش کسرایی که وقتی به مسکو رفت پیام به هوشنگ ابتهاج (سایه) داد که "فریب خوردیم" و خود به کمک حقوق بشر از مسکو به اتریش گریخت و در آنجا فوت نمود" (نقل از خبرگزاری‌های خارجی).

در این مقطع خلیل ملکی و انورخامه‌ای، جلال آل‌احمد و تعدادی دیگر از حزب توده انشعاب نمودند و در حوزه‌ی احزاب ملی و جنبش دانشجویی "محمد نخب بود که این جنبش را با گروه‌هایی از دانشجویان آغاز نمود" (مهندس سحابی خاطرات جلد یک). بعد در برابر تز "کمونیسم و مارکسیسم و.. که با فرهنگ و تمدن ما در تعارض بود" تز "نهضت خدایپرستان سوسیالیست" را که در کشوری مسلمان ارائه داد که به نوعی "سوسیال دموکراسی ایرانی" مبتنی بر اخلاق سرانجام می‌یافت، زیرا که از سوسیالیسم مارکس در هر کشوری جز استبداد ایدئولوژیک و خفقان گسترده بر نیامد. و در آن شرایط که در کشور ما از فساد و فقر و اختلاف طبقاتی که تبعات خود را داشت این "سوسیالیسم اخلاق‌گرا" رهایی‌بخش بود.

همه اینها در فقدان "توسعه اجتماعی و انسانی" بود که نداشتیم. حتی خلبانانی تحصیل کرده که به فرقه دمکرات وابسته روسیه پیوستند به هنگام حمله ارتش به فرقه با "قرارداد قوام السلطنه نخست وزیر با استالین" به روسیه گریختند، اعتراف نمودند "ما الاغ‌ها خیال کردیم آنجا بهشت است" (۲)، زیرا که "در آن کشور باگرسنگی و... روبرو شده که از گرسنگی باغلف بیابان "کوکو" درست کرده و خانم یکی از این افسران که حامله بود در جستجوی بیمارستان به یک بیمارستان دو اتاقه می‌رسند و..."

در هر صورت فضای باز بعد از جنگ ما را وارد دوره دیگری از تاریخ‌مان نمود با مردانی چون مصدق و قوام که در برابر دربار پهلوی توانستند روند حوادث را از گذشته‌های قبیلگی جداکنند که - قوام در برابر استالین با تکبر خاص او ایستاد تا استالین مجبور شد او را حضرت اشرف بنامد و قول و قرارها گذارد - و وقتی به تهران بازگشت دکتر مصدق دست او را برای قول‌هایش بست زیرا که با قانونی "دادن امتیاز از نفت و شیلات و... را از سوی هر دولتی با کسب رای مجلس قدغن نمود" (نقل به مضمون) در غیر این صورت زندان برای متمردان پیش‌بینی شده بود. دولتمردانی که رقابت‌هاشان به سود منافع ملی در درجه نخست به ویژه در برابر دربار پهلوی بود. به علاوه که مردم را به سیاست و مسایل ملی حساس می‌کرد و از آن جامعه خفته را بیدار نمود. در نتیجه در میتینگ‌های خیابانی هر از چندی در میدان بهارستان گروه‌هایی تظاهرات و اظهار نظر می‌نمودند. منجمله در ۲۵ مرداد ۳۲ در برابر کودتای اول که دکتر مصدق آنرا خنثی نمود. با سخنرانی دکتر فاطمی و چند نفر دیگر از نمایندگان مجلس و گروه‌های جبهه ملی و...

در آن مقطع مشاور شاه سیدضیا از رجال "انگلو فیل" بود و قوام السلطنه پای آمریکایی‌ها را در برابر روس و انگلیس با آوردن "موسسه اصل ۴" باز نمود، در زمستان سال ۱۳۲۸ گویا بود که "مستر بنت" رئیس اصل چهار با هیئتی عازم ایران در زمان دمکرات‌ها شدند، که هواپیمایشان نزدیک فرودگاه مهرآباد در یک روز برفی با کمال تعجب سقوط نمود. بعدها معلوم شد "احمد شفیق" شوهر

اشرف پهلوی به هنگام پرواز این هواپیما بر روی آسمان تهران فوراً خود را به برج فرودگاه رسانده و هدایت هواپیما را به عهده می‌گیرد!!!

و اما ادامه این تلاش‌ها و تضادها و فراتر رفتن‌ها که دکتر مصدق همراه با روزنامه‌نگاران و رجال سیاسی با اجماع و شعار "مردم ما را تنها نگذارید" به دربار رفته و متحصن شدند تا انتخابات دوره ۱۶ در آن مقطع منحل و تجدید شد و در حدود شش نفر از اعضای جبهه ملی آنروز "مصدق، بقایی، مکی، حایری‌زاده، کاشانی و عبدالقدیر آزاد، به مجلس دوره‌ی شانزدهم راه یافتند. بعد از نخست‌وزیری "سپهبد رزم آرا" که قرار شده بود "کسی نباید که مساله نفت را حل کند". او در یک سخنرانی توهین‌آمیز با اشاره به اعضای جبهه ملی اظهار داشت که "با ایرانی که نمی‌تواند یک لوله‌نگ بسازد شما چگونه می‌خواهید نفت را اداره کنید و...؟!!" که در واقع توهینی به همه‌ی مردم ایران بود.

و بعد چند روز بعد (در ختم آیت‌اله فیض که علم وزیر دربار او را از ستاد ارتش آن روز در میدان ارک بود به مسجد امام امروز می‌برد و در مسجد که از پشت سر مورد اصابت چند گلوله کلت محافظینش قرار گرفته، و از کنار او با گلوله‌ای از سلاحی ضعیف که گویا به کنار گوشش اصابت نمود از سوی خلیل طهماسبی از فدائیان اسلام بوده و... به قتل می‌رسد.

در این هنگام بود که در مجلس شانزدهم هنگامی که بحث نفت مطرح شد و جمال امامی از رجال انگلوفیل به مصدق با تمسخر گفت "تو که همیشه در مورد نفت و... اعتراض می‌کنی خودت نخست‌وزیری را قبول کن" زیرا که این پیشنهاد قبلاً یکبار به مصدق شده بود و او رد کرده. در این مقطع او جواب داد "مشروط به رای به ملی شدن نفت" که فوراً همه غافلگیر شده و رای گرفتند. در زمانیکه انبوه جمعیت در بهارستان در آن شرایط پر تنش و حساس حاضر بودند، و دانشگاه و بازار با شعار ملی شدن نفت و... به جلو مجلس گسیل شده، حضور و همراه با تظاهرات و حمایت مصدق که دربار پهلوی، با سیدضیا که منتظر رای به نخست‌وزیری‌اش بود مات و مبهوت شدند. حتی معروف است "سفیر انگلستان" به همچنین که انتظار نداشت، و هنگامیکه دکتر مصدق برای معرفی وزیرانش به دربار و خدمت شاه رسید شاه بعد از معرفی‌ها گفت "برای امنیت جان شما چند مامور همراه شما تعیین خواهم کرد" که مصدق با رد آن گفت "همانگونه که برای رزم آرا گذاردید؟!!" قبلاً دکتر مصدق در یک مصاحبه برنامه خود را عبارت از ملی کردن نفت و اصلاح قانون انتخابات اعلام کرده بود.

منتها "نفتی‌ها"ی انگلیس و امریکا بعد از جنگ در یک انتخابات که در انگلیس چرچیل از محافظه‌کاران و ژنرال آیزنهاور از جمهوری خواهان امریکا، بودند، قدرت سیاسی را در دست گرفتند. شرایط عوض شد و عوامل داخلی‌شان امیدوار چون در خانواده پهلوی دست از تلاش و کوشش نکشیده، و بالاخره فرزند رضاشاه را با پیامی که اشرف از پاریس آورد، تحریک به کودتای ناجوانمردانه با دلارهای نفتی که به اجامر و اوباش تا فواحش شهرنو دادند. و گرنه قبلاً در قیام سی‌ام تیر تسلیم دولت ملی مطابق "قانون" شده بود، با کودتایی مجدداً حاکم و مشروطه برای ۲۵ سال مجدداً تعطیل شد البته شاه چون همیشه ابتدا گریخت و کرومیت روزولت و زاهدی و... آن را ادامه دادند که کودتای اول شکست خورد. و در کودتای دوم که عامل خارجی کودتا کنار کشید و عوامل داخلی او را از رفتن باز داشته کودتای دوم را انجام دادند و... روند حوادث همچون گذشته‌های رضاخانی بازگشت. البته قبل از کودتا رییس شهربانی‌اش را که از سازمان افسران ملی بود با برنامه‌ای که بقایی ترتیب داده بود دزدیده و کشته بودند.

رهبر نهضت ملی در دادگاه چک "۳۶۰ هزار" دلاری را که در بانک ملی تبدیل به ریال شده و "دوستانش بدو رسانده بودند در اثبات کودتا نشان داد". خازنی رییس دفترش - و در جهان معروف شد که این کودتا با ارزان ترین هزینه در برابر کودتای شیلی و امثالهم توسط انگلیس و آمریکا و عوامل داخل انجام شد.. البته دلارهایی که به خانواده پهلوی و اعوان انصارش چون سپهبد بدنام زاهدی تا شعبان بی‌مخها دادند، فراتر از این چک بود. معروف است که قوام‌السلطنه در سالهای اول سلطنت محمدرضا در برابر "قانونی" که همه اختیارات منجمله انحلال مجلس را از خود کرد، گفت "تو بالاخره کشور را به انقلاب خواهی رساند" بعد از کودتا هم با اعدام‌ها که نمود صادق سرمد شاعر درباری در شعری بدو گفت "ای شاه پدر را جلوی پسر و پسر را جلوی پدر مکش" و به لندن گریخت. امروز بسیاری سکوت اکثریت طرفداران نهضت ملی را قبل از کودتا که در قیام سی تیر به حمایت دولت ملی پرداختند با بی‌اطلاعی علامت رضا از کودتا دانسته، در حالی که شرایط را افرادی برای کودتا با دلارهای آمریکایی فراهم کرده به علاوه که حزب توده هم آتش‌بیار معرکه در آشوب‌ها همیشه بود، که همه اینها بعد از شکست کودتای اول که عواملی منافع‌شان را از دست رفته یافته متحد شدند؛ از برادران معروف به رشیدیان تا لات‌های میدان امین سلطان - میدان سیداسماعیل - و طیب و طاهرو حسین، رمضان یخی و امثالهم که با دلارها به جمع نیرو پرداخته و....

"در کودتای اول در ۲۵ مرداد وقتی نامه عزل مصدق را که - امضای مشکوک شاه را داشته "سرهنگ نصیری ساعت یک بعد از نیمه شب به درب منزل مصدق برده واحد نگهبان منزل او به فرماندهی شادروان "سرهنگ ممتاز" او را به دستور مصدق بازداشت و در پارکینگ منزل تا صبح زندانی می‌نماید در زمانی که شاه چون همیشه در هر احساس خطری گریخته بود. در ضمن تظاهراتی - یک هفته قبل از کودتا که حزب توده یک راه پیمایی در حدود یکصد هزار نفری از کارگران کوره پزخانه‌ها را از جنوب شهر تا میدان بهارستان راه انداخته که بر وحشت مردم بویژه "طبقه متوسط" افزود، نیروهایی به شدت فقیر که با وعده و وعید تا با یک نهار و یا وعده به صاحبان کوره‌ها و... که بهترین ابزار برای حمایت وکلا و دولتهای وابسته همیشه بودند. به علاوه تلاش‌های مشکوک در بهم ریختن کشور توسط افراد توده‌ای تا ناشناخته‌ها تا پایین کشیدن مجسمه‌ها تا غارت مغازه‌هایی در خیابان استانبول و شاه‌آباد و میدان بهارستان و... که در خاتمه مصدق تیمسار متین دفتری دامادش را به ریاست شهربانی گمارد و او در اولین لحظه به کودتاچیان پیوست.

در مورد گروه‌های سیاسی طرفدار او که دولت از آنان خواسته بود که برای ایجاد امنیت سکوت کنند زیرا که دکتر مصدق کودتای اول را با کمک واحد نگهبان نخست وزیری خنثی کرده بود و عامل آمریکایی کودتا منتظر دستور جدید بود، و عوامل داخلی مخالف مصدق که بعضی حتی از یاران قدیمی "بقایی، مکی، حایری‌زاده و کاشانی" بودند به کرومیت روزولت گفته بودند: "صبر کن تا کودتای دوم را با همان اوباش و شعبان بی‌مخها و... انجام دهیم" و شاه هم از صحنه چون همیشه گریخته بود کودتا در غیاب او موفق شد.

در این زمان سفیر آمریکا "لویی هذندرسون" به خدمت مصدق رسیده که آقا "چرا مجلس را منحل کردید؟" پاسخ "برای اینکه شما به تعدادی از وکلا در حدود بیست تا سی نفر یکی صد هزار تومان که پول خوبی آنروز بود داده بودید" و مابقی وکلا هم در حدود چهل نفر از "فراکسیون نهضت ملی" بودند در آن مقطع استعفا داده بودند. و "عملا مجلس از اکثریت افتاده بود". (خازنی رییس دفتر مصدق)

و در نهایت شاه بعد از سه روز به هنگام بازگشت در حضور کرومیت روزولت گفت "من قدرتم را از خدا-آمریکا و... دارم. بعدا سروکار ما با "کنسرسیوم نفت" شد که همه دولتهای غربی حتی هلند و... بهره‌ای برده البته آمریکا ۵۰ درصد و انگلستان ۴۰ درصد به قیمت به اصطلاح روز چون در عربستان. مهم آن بود که حساب و کتاب فقط دردست خودشان بود نه ایران، همانند گذشته. بدینگونه بود که بعد فساد همه‌گیر شد و در تمام مناقصه‌ها شاهپورها و در معاملات بزرگ "اعلیحضرت!!" همه شریک بودند. فراتر نوعی "بورژوازی کمپرادور" نتیجه آن شد که چون همه کشورهای جهان سوم "درآمدهای اینها به ارز تبدیل شده و به خارج فرستاده می‌شد". (نقل از کتاب "جامعه شناسی فقر" جان گابون)

منبع: ایران امروز ، ۱۵ فروردین ۱۳۹۹ - ۲۴ مارس ۲۰۲۰

پانوشته‌ها:

۱- غلامحسین میرزا صالح مورخ

۲- نقل از کتاب "خاطرات عنایت‌اله رضا"

گفتگو با محمود نکوروح

به مناسبت سالروز ملی‌شدن صنعت نفت

۲۹ اسفند برای هر ایرانی نماد مشخص ملی‌شدن صنعت نفت بوده و تاریخ سیاسی ایران را با عملکرد دولت مصدق در راستای دفاع از منابع نفت پیوند زده است. اینکه مصدق تا چه حد در دولت‌های خود موفق بود و توانست امتیازاتی در راستای منابع ملی برای ایران کسب کند، بحث مفصلی است؛ اما سؤال اینجاست که با گذشت نزدیک به ۷۰ سال از این اتفاق، نگاه و تحلیل ما از مصدق تا چه حد واقعی است؟

چرا نام او در زیر سایه عناوین مختلف از جمله وطن‌پرست، شریف، ملی، خائن، ساده‌لوح و... پنهان می‌شود و دیگر توجهی به عمق عملکرد او در زمینه ملی‌شدن صنعت نفت و دیگر دستاوردهای او نمی‌شود. در سابقه دولت دکتر مصدق نیز صرفاً ملی‌شدن صنعت نفت وجود ندارد و ملی‌شدن شیلات و اقدامات دیگری نیز در دوران دولت او به سرانجام رسیده است که البته درباره دیگر کارهای او نیز نقد و نظرهای مختلفی وجود دارد؛ از جمله بحث ملی‌شدن شیلات که بر اساس پایان این قرارداد با شوروی شیلات ایران ملی شد و گویا در صورت نبود مصدق نیز این کار انجام می‌شده است.

برای بررسی نگاهی بی‌طرفانه به عملکرد دکتر محمد مصدق در زمینه ملی‌شدن صنعت نفت، **گفت‌وگوی شرق** با محمود نکوروح، از فعالان سیاسی قدیمی را می‌خوانید.

ملی‌شدن صنعت نفت به پیش از دهه ۳۰ بازمی‌گردد

در ادامه محمود نکوروح به عنوان شاهد عینی آن وقایع می‌گوید: «ملی‌شدن صنعت نفت تنها کار دکتر مصدق بود که تا آن زمان بین هیچ‌کدام از رجال سابقه نداشت. پیش‌زمینه‌های ملی‌شدن صنعت نفت به سال‌ها پیش از دهه ۳۰ بازمی‌گردد؛ در زمان رضاشاه قرارداد نفت با شرکت نفت انگلیسی باید تمدید می‌شد. اما رضاشاه به خاطر بی‌سوادی آن را در بخاری انداخته و اظهار کرد ما قبلی‌ها را به خاطر این قرارداد نفرین می‌کردیم و بعدها مردم من را به خاطر سوزاندن این قرارداد نفرین خواهند کرد. زیرا در قرارداد - جدید ۶۰ ساله - فقط چند شلینگ ناقابل به نرخ قبلی اضافه شد. درحالی‌که در قرارداد قبلی تمام تأسیسات شرکت بریتیش پترولیوم در جهان متعلق به ایران می‌شد. بعد از جنگ جهانی دوم که انگلیس‌ها رضاشاه را در نیمه‌شب با خاموشی برق بردند و انگلستان در جست‌وجوی تمدید قرارداد جدید توسط گس گلشاییان و دولت‌های انگلوفیل - برآمد. با امروز و فردای مجلس هم بالاخره ناکام ماند، تا روند حوادث با احزاب مختلف از چپ-میلیون تا درباری و فاشیست تا تظاهراتی از حزب توده و... و البته حضور نیروهای متفقین و اشغال ایران که در چنین شرایطی جنگ برای ما آزادی آورد! و روزنامه‌های فراوان تمام گروه‌ها و حتی غیر از گروه‌ها منتشر شد».

او ادامه داد: «بعد از سقوط رضاشاه، فروغی، محمدرضا جوان ۱۹ ساله‌ای را که در سوئیس هم نتوانسته بود دیپلم بگیرد و رضاشاه از دبیرستان نظام برای او دیپلم گرفت، با رأی مجلس سیزدهم که رضاشاه آن را طولیه می‌نامید و دوره‌اش نیز گذشته بود، به سلطنت رساند؛ امری که مورد اعتراض دانشگاه و بازار و... قرار گرفت. فروغی در زمان وزارت دارایی‌اش تمام هزینه‌هایی، چون رشوه به وثوق‌الدوله و... عوامل طرفدار استعمار انگلستان تا هزینه سربازان انگلیسی در جنگ اول در اشغال ایران را به انگلستان پرداخت و مصدق اعتراض کرد. اولین اقدام مصدق بعد از رفتن تدریجی متفقین، آزادی مطبوعات بود که رئیس شهربانی به خاطر فحش‌های حزب توده به آن معترض بود، پاسخ داد به من فحش می‌دهند نه به تو. شاه در سال ۱۳۲۷ مجلسی فرمایشی تشکیل داد و بر قدرت خود درباره انحلال مجلس با تصویب آن مجلس افزود. قوام به او هشدار داد که بالاخره تو کشور را به انقلاب خواهی رساند. مصدق هم گفت نیاز به انقلاب مشروطه‌ای دیگر است. قوام‌السلطنه که از ابتدا شاه را بچه می‌نامید و او را قبول نداشت، در مقابل حزب توده، حزب دموکرات را تأسیس کرد و دولت جدید را با ائتلاف حزب توده تشکیل داد. در این مدت او به روسیه استالینی رفت و قول‌وقرارهایی برای نفت شمال گذاشت و مصدق در مجلس پانزدهم با ماده‌ای که تصویب شد، کار او را طبق قانونی با زندان و... خنثی کرد. قوام بعد از بازگشت به تهران منتظر خدمت شد تا سی‌ام تیر که محمدرضا به او متوسل شد و بعد از قیام تاریخی مردم استعفا داد و شاه اختیارات خود را در حوزه نظامی بالاجبار به مصدق داد. طنز تاریخ آنجا بود که هنگامی که دکتر مصدق به‌عنوان نخست‌وزیر در دربار برای معرفی خود به‌عنوان نخست‌وزیر حضور یافت، شاه بعد از تأیید و... گفت دستور می‌دهم چند نفر برای حفاظت شما نگهبان بگذارند و دکتر مصدق با رد آن پاسخ داد: «همان‌گونه که برای رزم‌آرا گذاشتید؟!». او بیان کرد: «دکتر مصدق بعد از قیام سی‌ام تیر با برنامه معطوف به حقوق محرومین و... که در این قیام شرکت کرده و تلفات دادند، اعلام و اجرا کرد که نوعی سوسیال‌دموکراسی را تداعی می‌کرد. در دادگاه لاهه با وکالت -موسیو رولن- وکیل ایران توانست شرایطی به وجود آورد که رأی به نفع ایران صادر شود و جالب‌تر اینکه نماینده انگلستان به نفع ایران رأی داد و فراتر پرونده به شورای امنیت رفت و در آنجا بود که حق ملی‌شدن منابع برای تمام کشورها به رسمیت شناخته شد. از این مرحله ملی‌شدن‌ها آغاز شد».

ما از گذشته ها گذشته ایم

در این مجلس بود که جمال امامی با طعنه به مصدق گفت خودت نخست وزیری را قبول کن!

محمود نکوروح

گذشته هایی که چون تعمق کنیم " جنگی به دل نمی زنند" در جهان توسعه یافته که همه از فلسفه بافی ها گذشته اند ، بویژه از نظامات بسته سلطنتی که ماهواره هایی تبلیغ آنرا با آب و تاب کرده و بازگشت به گذشته رامطرح می کنند ، بانظامات دیکتاتوری وقانون شکنی ها که دوره اش گذشته است، البته قبلا انقلاب مشروطه راداشته ایم وادامه آن چون نیک بنگریم با دخالت های خارج و کودتاهای نامیمون منتفی شده است ... ، همه جا دخالت روس وانگلیس ، حتی تقسیم بین دو کشور که پی آمدهایش را پرداخته ایم . آنها توجه نداشتند دوره ی سلاطین وابسته به خارج " انگلیس وآمریکا" که با توطئه های فراوان بود گذشته ، درزمانیکه ما پیوسته با بدترین خفقان ها و سرکوبها روبرو بودیم ...!! (ازسلطنتی که ابتدا سیدضیا به سفارت انگلیس رفته وپول برای قذاق ها گرفته ، ورضاخان را به سلطنت می رساند وبعد با سید ضیا اختلاف پیدا کرده واورا عزل وقصد کشتن او داشته که سفیرانگلیس اورا تا مرز با اسب برده واولدلال زمین ها ی فلسطینیان تا بردن رضاخان که به ایران باز می گردد و ازیزد وکیل مجلس شده که مصدق آنجا او را به محاکمه کشیده و...) ناگفته نماند که "قبلا بیست گروه ناشناخته با اغتشاشاتی زمینه سازبرآمدن کودتای رضاخانی شده بودند، از غلامحسین صالحیار،وحتی فراتر تراشیدن " کاریسما به اصطلاح توسط فراماسون ها فروغی و کمیته آهن - حتی ازسوسیالیستها سلیمان میرزا اسکندری - تاسید محمد صادق طباطبایی انگلوفیل -میرزا کریم خان رشتی - عیسی ابوالحسنی ..عملکردی درجهت گذارازگذشته ها به اصطلاح نمودند که گذشته ها ی ازدست رفته بازتولید شود وشد - شاهی که مجلس را طویله می نماید وبه رییس شهربانی اش- سرهنگ درگاهی- وکلای مورد نظرش را بدینگونه میگفت "این را به طویله بفرست" شاهی که که قرارداد نفت را به خاطر بیسوادی دریخاری انداخته بعد با لغوقرار دادی که تمام تاسیسات شرکت " بریتیش پترولیوم" بعد ازشصت سال متعلق به ایران می شد، و.. درزمانیکه فروغی - داور - تقی زاده و...روی زمین نشسته واوروی صندلی ودربرابر" فریزر" نماینده شرکت نفت که میگوید " اینها فقط نوک دماغ خودرامی بینند ومن ازدورتر ها همه دنیا رادیده و...فریزرنماینده شرکت نفت آنرا تایید کرده " درنتیجه جزچندشلینگ درقراردادجدید نصیب ایران نشده ، و خود میگوید " مردم مرا سی سال بعد به خاطر این امر نفرین خواهند نمود همانگونه که سیسال قبل ی ها را مردم نفرین میکردند " از کتاب نفت -قدرت واصل " مصطفی عدل- ص ۷۰ تا ۷۳ -ازانتشارات اطلاعات . شاهی که با غارت زمین وده روستاییان درحدود ۴۰۰روستا و...باوحشت شبانه گریخت ، وارتش ضدملی او بهچنین . ودراصفهان وقتی درخانه کازرونی کارخانه دار معروف منزل گزید دکتر سجادی استاندار اصفهان میخواست به خدمت برسد میشوند که اعلیحضرت میفرماید " اعلیحضرت - قدرقدرت - آی زکی، درهرصورت بعداز همه اینها امروزراه حل نوعی " جمهوری" البته دموکراتیک است، که ما از موارد بالا گذشته ایم. بعد از بردن رضاخان ماشاهد " جنبش گرسنگان در میدان بهارستان بوده که عده ای زخمی وکشته شدند . همزمان نشست سران فاتح جنگ دوم جهانی - چرچیل - روزولت واستالین - به علاوه درمساجد و...که "درایران خون از دماغ کسی نیامد ومردم سپاسگذار بودند " -از"کتاب طوفان نزدیک میشود" وینستون چرچیل. دراین زمانست که با حضور متفقین سروکار ما ازندگی " کوپنی شد" باسقوط اقتصادی ، ورشکستگی که

شامل موارد متعدد و فقر گسترده گردید. فروغی برای محمد رضا فرزندشاه از مجلس سیزدهم زمان رضاشاه رای گرفت. سران متفقین به او پیشنهاد کردند خودش دولت را بدست گیرد و او البته وحشت داشت، حتی در زمان وزارت دارایی اش تمام مطالباتی که انگلیس ها به عنوان رشوه به وثوق الدوله... داده بودند پرداخت امری که مصدق گفت "خوبست به انگلیس ها باج هم بدهیم در مجلس بعد از غالب رجال انگلوفیل از مساعد - گلشایان - و... حضور داشته، و قوام السلطنه هم حزب دموکرات را تاسیس نمود و شاگردان دبیرستانی تا دانشجویانی را در برابر حزب توده سازماندهی کرده که دکتر بقایی و حسین مکی از آن زمان در حزب قوام آغاز نمودند فعالیت او تا مدتها ادامه داشت حتی در برابر - فرقه دموکرات آذربایجان و همانند او در کردستان، در برابر حسین علا که در سازمان ملل فعال برای فشار به روسها برای تخلیه ایران که این دو اولی نظرش به استالین و روسیه بود و دومی به سازمان مل - و دولتهای غربی، در مجلس چهاردهم که همه باندهای درباری بوده و در موارد مهم که نیاز به رای شان دربار داشت معروفست شبانه در خانه بسیاری هر کدام "پنج هزار تومان" که آنروز پول زیادی بود داده تا رای به امر مورد نظر دربار دهند، اگر دربار در موردی نیاز به رای مثبت داشت دکتر طاهری از یزد سرفه میکرد و اگر مخالف بود عطسه، در لژ تماشاچی ها هر روز لاتهای میدان چون - طیب - طاهر - و عوامیشان... شعار به نفع آن امر مورد نظر داده حتی روزی "شهید کریم پور شیرازی را که شعار مخالف داد و از میلیون بود دست و پایش را گرفته به میان مجلس با حضور نمایندگان پرتاب نمودند. کریم پور شیرازی شهیدی که در روزنامه "شورش" مرتباً خانواده پهلوی را نقد و افشاگری به ویژه اشرف پهلوی که در همه کارها دخالت مینمود/ در این زمان بود که شاه در برابر تروری از یک روزنامه نگار با انتخاب فردی مورد نظریه درج قانونی پرداخت که - حق ابطال انتخابات و مجلس و حتی دولت را شامل میشد که قوام السلطنه اعلام کرد "تو بالاخره کشور را به انقلاب میکشانی، و با گریز همیشگی خود کشاند. در این زمان بود که به دکتر مصدق نماینده تهران اجازه ندادند سخن گوید که او از مجلس خارج شده و روبروی مجلس چهارپایه ای در کنار "کیوسک روزنامه فروشی" و با اشاره به مجلس فریاد زد "آن جا دزد گاه است، و با اشاره به مردم "این جا مجلس است" - در شرایطی که چون همیشه دانش آموزان و دانشجویانی حتی بازاریانی جوان فضا را زیر نظر داشته که به جلوی مجلس گسیل شدند، در زمانی که "مصدق روی چهارپایه رفته. انقلابی که که از همان زمان "جامعه خفته و مرده زمان رضاشاه حتی قبل از آن را به صحنه کشید که سابقه نداشت. دبعد ها هم در همین مجلس بود که دکتر مصدق وقتی قوام از مسکو و قول و قرارها با استالین درباره نفت شمال بازگشت، با طرح لایحه ای در مجلس "هر کس در مورد نفت قراردادی با خارجی ها منعقد کند مدتی زندان و..." به تصویب رساند. ناگفته نگذارم که در دوره پانزدهم مجلس که میخواستند قرارداد نفت را با انگلستان تجدید کنند مکی و بقایی تحت تاثیر نظرات دکتر مصدق در مخالفت با آن قرارداد با سخنرانی های طولانی وقت تمام مجلس را گرفته تا وقت این دوره به اتمام رسید سرانجام دکتر مصدق همراه با گروهی روزنامه نگار بارفت و آمد به دربار تا تحصن بلاخره توانست در دوره شانزدهم نماینده مجلس شود، در این مجلس بود که جمال امامی با طعنه بدو گفت "خودت نخست وزیری را قبول کن، که قبلاً رد کرده بود ولی این بار بیکباره گفت "مشروط به تصویب قرارداد ملی شدن نفت" و مجلس در برابر انبوه جمعیت از دانشگاه و بازار... بدان رای داد، و در دربار سیدضیا که مشاور شاه بود و هر هفته چهارشنبه ها مهمان ناها در ضمن مشاور شاه و این بار منتظر نخست وزیری مبهوت شد و شاه هم به همچنین، ناگفته نگذارم که شاه درسی ام تیر اختیار فرماندهی کل قوا را در برابر قیام بیکباره مردم به مصدق داده بود. امری که برای آن بود که "ابوالقاسم خان بختیاری را برای جنگ و خونریزی به یکی اروستاهای شهر کرد فرستاده تا روستایی را مورد حمله قرار داده و او مجدداً

فرماندهی را از مصدق بگیرد که این جابجایی به خاطر "جابجایی واحد نظامی" ناکام شده، به مسافرت ابتدا به بغداد وبعد سوییس رفته و در جستجوی کاری بوده که ثابت پاسال به کمکش شتافته، از این مرحله است که در آمریکا آیزنهاور بعد از ترومن رئیس جمهور شده و تحت تاثیر چرچیل از انگلستان، کرومیت روزولت از لبنان برای ترتیب کودتایی به او ایران گسیل میشود و سپهد زاهدی راراهنمایی برای کودتایی میکند که بعد از شکست، عده ای عوامل انگلیس به میگویند و "باش ماهستیم و حمایت میکنیم" کودتایی که با هشیاری مصدق و افسر نگهبان درب خانه مصدق بابا زداشت سرهنگ نصیری در نیمه شب شکست خورد و در کودتای دوم که عده ای توده ای و... با اغتشاش و پایین کشیدن مجسمه ها و شعبان بی مخ ها - فواحش و او باش از میدان امین سلطان بابا زگشت شاه بعد از دوسه روز آمریکا پنجاه هزار دلار کمک نموده که بین شاه - زاهدی و امینی وزیر جدید نفت تقسیم شده، کودتایی که بعد خانم آلبرایت وزیر خاجه معذرت خواسته و بهمنچین رئیس جمهور بعد از او کلینگتون، قبل از این کودتا که شاه که چون همیشه در هربحرانی گریخته دکترو مصدق در غیاب شاه بیک رفرا ندوم دست زده، که هندرسون سفیر آمریکا بدو رجوع کرده و میگوید "چرا رفرا ندوم نمودی، پاسخ" برای این است که سفارت شما به بیست نفر از نمایندگان مجلس به هر کدام صد هزار تومان پول داده بودید، البته باقی وکلا از میلیون بودند. در چنین شرایطی بود که شاه چون همیشه گریخته و دکترو مصدق مجبور شد رفرا ندومی به ادامه شرایط "وزارت او" که اکثریت عظیمی رای دادند انجام دهد، منتها با کودتای فوق دکترو مصدق توسط "زاهدی - نصیری، باتمان قلیچ، و... خانه مصدق به توپ بسته شد در زمانی که چند نفر چون مهندس زیر کزاده از حزب ایران و... او را با نردبان از دیوار همسایه به منزل او برده، از این مرحله است که نقش شعبان بی مخ ها - فواحش و... در کودتا مشخص شده، در این مرحله است که او صبح بعد از کودتا به باشگاه افسران رفته و خود را "نخست وزیر قانونی ایران معرفی میکند" در این زمانست که شاملو در شعری سرود غرور گریه کرد، و اخوان در شعری سرود "سلامت را نمیخواهند پاسخ گفت، و سیاوش کسرای شاعر به مسکورت و با فشارهایی روبرو شد که تصور نمیکرد از آن جا بود که به "سایه" پیام داد چه اشتباه بزرگی کردیم و از طریق عناصری از جامعه ملل به اطریش گسل شد و آن جا بعد از مدتی از دنیا رفت، در چنین شرایطی بود که همه متوجه شدند راهی در نهایت جز رفتن به جمهوری نداریم، راهی که قبلا زنده یاد آیت طالقانی هم بدان اشاره کرده بود که "که باید در انقلاب" جمهوری را مطرح میکردیم، زیرا که مردم مسلمانند و رای می دهند. ۲/

منبع: سایت ملی مذهبی، ۱۶ اذر ۱۴۰۱

پانوشته‌ها:

۱- در مورد کریم پور شیرازی لازم به یاد آوی است، که اشرف پهلوی دستور دستگیری او را داد و وقتی بازداشت شد با کتک و شکنجه بسیار روبرو شد از او خواستند "معذرت بخواهد و گرنه آتشش خواهد زد" او معذرت نخواست و بلاخره با یک بشکه نفت که روی او ریختند او را به آتش کشیدند.

۲- نقل به مضمون از روزنامه آرمان در مصاحبه ای با آیت اله تبریزی

کودتای ۲۸ مرداد

چرا ۲۸ مرداد کودتا شد؟

محمود نکوروح

مرداد یادآور صفحه سیاهی در تاریخ ماست که نمی‌شود فراموش کرد، چه همه جهان سرمایه و تکنیک علیه ما عمل نمود در حالی که ملی کردن و دموکراسی حقمان بود، به علاوه پیامدهایش که هر کس تفسیری خاص از آن دارد چون انقلاب مشروطه که با کودتای رضاخان از یاد رفت. ولی اینها، تنها نبود که جهان کوچک شده بود و... و امروز. انقلاب‌ها در جهان عرب، برآمدن نسل‌های جدید، مناسبات نابرابر بین شمال و جنوب، نظام‌های بسته و زدرشد تا باندهای مافیایی که چون اسرائیل هیچ منطقی را بر نمی‌تافتند و هنوز هم بر نمی‌تابند که با ملت خود همانند اسرائیل رفتار می‌کنند که امروز دموکراسی جبر زمانه ماست و تنها راه حل همه اینها ضرورت نگاهی به تاریخ معاصر ایران و بازیگران وابسته تا ملی را ضروری می‌سازد، به ویژه برای نسل سوم انقلاب که در هر صورت آینده متعلق بدوست. چه ما اولین کشوری بودیم که انقلاب مشروطه کردیم، نفت خود را ملی نمودیم و....

در تاریخ معاصر ایران سه موضوع، مشروطه، نفت، مصدق برجستگی خاصی دارد، که این هر سه هنوز مساله روز است. در رابطه با سه مورد بالا، ملت ایران دو کودتای انگلیسی و انگلیسی-آمریکایی را تجربه کرده است، امری که وجدان تاریخی ایرانیان را جریحه‌دار نموده و باعث شد به «خود» و برنامه‌های بومی با همه تلاش‌ها بپردازد، در این رابطه نفت را مصدق با حمایت همه جانبه مردم ایران ملی کرد، دموکراسی و مردم‌سالاری را مردم ما برای یک دوره آزمودند و عدالت اجتماعی را عملاً در برنامه‌هایی که به سود محرومان بود تجربه کردند و اقتصاد بدون نفت با درایت وزیر دارایی‌اش «محمود نریمان» را در کارنامه خود باقی گذاشت و فراتر از آن صادرات هم تقویت شد. بدین گونه او در منطقه نمونه و الگو شد، امری که باعث شد دولت‌های استعمارگر در آن روز علیه‌اش به کمک عوامل داخلی کودتا کنند، چه او «به خاطر ملی کردن نفت باید می‌رفت - پیر سالینجر مفسر و مشاور رییس‌جمهور آیزنهاور - کندی - فورد» که بعد از او ملی کردن‌ها آغاز شد. بعد هم فضای بسته‌ای که تا انقلاب اسلامی ادامه داشت. انقلابی که با گل بر تفنگ می‌رفت تا پیروز شود با تسریعش توسط نامه‌گذاری به نام رشیدی مطلق در اطلاعات و بعد هم کودتای احمقانه نظامیان گارد شاهنشاهی و سپس «جنگ تحمیلی» به خشونت کشیده شد. باید به عقب برگردیم و ببینیم نسل پیشین میراث‌دار چه بود؟ مردم ایران با انقلاب مشروطه و اکتشاف نفت به دنیای مدرن ناخواسته پرتاب شده، زمانی که شهرنشینی را کم‌کم آغاز نمودند، امری که نیاز به فراتر رفتن از گذشته داشت، در دنیایی که سیاست و کیاست مبتنی بر «خرد» و محاسبه سود و زیان شده که حاصلش رعایت منافع ملی بود، اموری که برای ما هنوز ناشناخته و مغفول مانده است. سلسله قاجار سلسله‌ای کاملاً ایللیاتی بود و از زمان غافل، که هر کدام از شاهان قاجاری که به اروپا رفتند به راحتی عنان از کف داده و بیشتر تحت‌الشعاع ظواهر آنجا قرار گرفتند و وقتی باز گشتند بدون توجه به ریشه‌ها بیشتر از مردم فاصله گرفتند.

در جهانی که «دولت-ملت‌ها» در حال تکوین بود و قدرت روزبه‌روز بیشتر «جمعی» و مشروط به قوانینی می‌شد. بدین گونه حکومت‌گران فارغ از شناخت مناسبات حاکم بر جهان سر در لاک خود فرو برده، به ویژه که درآمد اندک نفت از همان ابتدا عامل رخوت بیشتر سیاستمداران و مدیران کشور بود- پول نفت همه ساله بین رجال مرکز تقسیم می‌شد و مابقی در فقر و بدبختی به سر می‌بردند، از فتحعلی شاه تا آخرینشان احمدشاه که ماهی ۱۵ هزار تومان حقوق می‌گرفت و همیشه اعتراض داشت که «کم است!».

نیروهای قزاق در قزوین مدت‌ها بود حقوق نگرفته، حتی کفش و لباس‌های کهنه سربازان انگلیسی را بدان‌ها می‌دادند، و پس از مدت‌ها، از پول نفت مقداری را برای آنها گذارده، که پس از آن به سوی تهران حرکت کرده و کودتایی با حمایت نظامیان انگلیسی انجام شد که رضاخان به سیدضیاء، عامل آنان گفت: «سید ما را به کشتن ندهی.»^(۱) هدف برای این نظامیان بعد از جنگ جهانی اول دفاع و مقابله با شوروی انقلابی در ایران بود، به علاوه امنیت چاه‌های نفت، که در جنگ اول و دوم به اعتراف انگلیس‌ها پیروزی‌شان مدیون «سوخت مجانی» از چاه‌های بی‌صاحب ایران بود؛^(۲) به این خاطر نظامیان انگلیسی سیدضیاء و رضاخان را علم کرده، در صورتی که وزارت خارجه انگلیس به سیاستمداران موجود که بی‌بهره از عرق ملی بودند نظر داشت، که مقداری پول بدانان پرداخته بود «وثوق الدوله و...» که تا مدت‌ها دعوا برای باز گرداندن آن به خاطر کودتا بود، که اگر مبارزات مصدق و مدرس و... نبود ما رسماً مستعمره انگلستان شده بودیم. از اینجا بود که یک روز مستوفی به اطرافیان خود گفت که «مواظب باشید تا سر در لجن فرو نروید که ما تا گلو فرو رفته‌ایم؟!» (خاطرات) روشنفکران انقلاب مشروطه و کلیه رجال و... از این کودتا به خاطر هرج و مرج باقی‌مانده از انقلاب مشروطه که به شدت مشکوک بود حمایت کردند؛^(۳) تا جایی که ایران عملاً مستعمره انگلستان شده و حاکمیت ملی از دست رفته بود - مصدق بعدها میراث‌دار چنین «شرایطی» بود که رضاخان هم یک میلیون پوند انگلیسی به حسابش در لندن با تمديد قرارداد نفت «۱۹۳۳» ریخته شده بود؛^(۴) که خود گفت: ما ۳۰ سال قبل، گذشتگان را برای این قرار داد نفرین می‌کردیم ولی به عددها آیندگان ما را نفرین خواهند کرد و چون در انقلاب اسلامی تعمق کنیم، بیشتر برای رهایی از این «لجن‌زار» بود که بوی نفت می‌داد. حتی رضاخان، تیمورتاش یار غار خود را به خاطر نفت از میان برداشت، که روزی از حاج مخبرالسلطنه هدایت نخست‌وزیر پرسیدند چه شد که تیمور تاش مغضوب شد؟ گفت: «من نمی‌دانم شاید در رابطه با نفت زیاد دخالت کرده بود» در جست‌وجوی مشتری بهتر بود تا گران‌تر بفروشد. البته نفتی‌ها هم به کسی وفا نکردند که وقتی خواستند بردندش.

روزی در جلسه‌ای از رجال که مصدق و رضاخان حضور داشتند، رضاخان گفت: «انگلیس‌ها من را آوردند اما نمی‌دانستند با چه کسی طرف هستند که مصدق گفت همان‌ها که آوردند روزی که نخواستند می‌برند» همان‌گونه که با کودتای ۲۸ مرداد شاه فراری را برگرداندند، و وقتی دوره‌اش به سر آمد «هایزر آمد و گفت برو» بدین‌گونه بود که شعارها مان در انقلاب اسلامی «استقلال - آزادی - جمهوری اسلامی» شد. مطالباتی که منظورمان از اسلام اخلاق و عدالت بود، دو امری که همیشه مغفول بود. بعد از جنگ جهانی دوم اوضاع آشفته‌تر شد، به قول دکتر مصدق «انگلستان دولت می‌آورد و می‌برد» بسیاری دولت‌ها عوض شدند، حتی روس‌ها از تخلیه ایران سر باز زده و با حمایت از فرقه آذربایجان و حزب توده که در سایه سربازان دولت شوروی در ایران رژه رفتند نماینده خود «سادچیکف» را به ایران فرستاده و برای انعقاد قرارداد نفت شمال تلاش می‌کرد، که شبی در سفارت شوروی که روزنامه‌نگاران را دعوت کرده بودند، سادچیکف حین سخنرانی مدعی شد که «دولت ایران باید امتیاز نفت شمال را به اتحاد شوروی آن روز بدهد»، در زمانی که هنوز محمد مسعود زنده و دکتر فاطمی در روزنامه او قلم می‌زد، و همه در آن میهمانی حضور داشتند، که با اعتراض دکتر فاطمی روبه‌رو شده که می‌گوید «ما نفت جنوب را هم از انگلستان می‌خواهیم، بگیریم» سادچیکف به صورت تحقیرآمیزی می‌گوید ما بالاخره نفت شمال را می‌گیریم، دکتر فاطمی در جواب می‌گوید «ما هم نمی‌دهیم»، امری که با مشاجره این دو میهمانی به هم خورده و روزنامه‌نگاران ایرانی قبل از شام سفارت را با اعتراض ترک می‌کنند؛^(۵) در چنین شرایطی بود که انتخابات دوره ۱۴ شروع گردید و نمایندگان از میلیون «دکتر مصدق» و جناح انگلوفیل «سیدضیاءالدین طباطبایی» در برابر هم قرار گرفتند با مجلسی

که هنوز بخش اعظمش برای خدمت‌گزاری به انگلستان شب‌ها سر و دست می‌شکستند- در این مجلس بود که دکتر مصدق بهترین نطق تاریخی خود را در برابر وابستگان نفتی انگلیس ایراد کرد- و وقتی سیدضیا رای اعتماد با یک رای اضافی گرفت، مصدق با حالت اعتراض که از مجلس خارج می‌شد، گفت «خاک بر سر این مجلس» و بعد از چندی لایحه «منع قرارداد با خارجی‌ان را بدون اجازه مجلس» به تصویب رساند، که در غیر این صورت جرم بود و شامل زندان و اخراج از خدمات دولتی می‌شد. قبلاً قوام‌السلطنه به استالین قول نفت شمال را داده بود که این امر دست او را بست. البته با سیاست‌های پشت پرده با آمریکا که در آن زمان اولین دولتی بود که بمب اتم داشت و از آن استفاده کرده بود، با هشدار آمریکا به شوروی آذربایجان تخلیه شد و بسیاری از افراد فرقه آذربایجان که به شوروی گریختند، آنجا به اتهام جاسوسی به سیبری تبعید شدند «کتاب اجاق سرد همسایه» تا آن زمان عوامل وابسته به خارج به ویژه انگلیس خودسرانه غالباً قراردادهایی با خارجی‌ان بسته بودند و منافع ملی مطرح نبود.

در همین مجلس بود که وقتی به رییس دولت وقت «سهیلی» با افشای فسادهایش نمایندگان رای اعتماد دادند، مصدق به خارج از مجلس در میدان بهارستان آمد، و در اجتماع مردم که به سرعت افزایش می‌یافت، فریاد زد «آنجا دزدگاه است، اینجا مجلس است»؛^(۷) می‌بینیم با چنین رجالی، هیچ‌کس به فکر «ملت» نبود که در انقلاب مشروطه بر استبداد شاهان قلم بطلان کشید. زیرا که هنوز بخش عظیمی از مردم ما هنوز از مشروطه درک درستی نداشتند، اکثریت در روستاها و وابسته به زمین و البته رعیت بودند. یعنی هنوز «دولت» به معنای خاص خود وجود نداشت که خود را در برابر مردم متعهد و مسوول بداند. همچنین «ملت» که بار حقوقی داشته و در برابر دولت طلب حق و حقوق شهروندی می‌نماید، از حق حیات تا حق اشتغال و آموزش و پرورش مجانی، اشتغال، بهداشت و درمان و مسکن و... که در انقلاب اسلامی هدف شد. فقر و قحطی بعد از بردن رضاخان چنان تشدید شده، بیکاری با جابه‌جایی جمعیت از روستا به شهر در حال افزایش مداوم بود تا جایی که در تظاهراتی در جلو میدان بهارستان «۱۷ آذر» عده‌ای با شعار ما نان می‌خواهیم، کشته و زخمی شدند «و کسی به فکر نبود». بخشی از روشنفکری ایران «خودباخته» به سود منافع اتحاد شوروی علیه منافع ملی بارها تظاهرات و آشوب در زمان دولت ملی راه انداخته و... جامعه منجمد، بدون انگیزه و هدف، گرفتار رکود و کساد در حوزه اقتصاد، و انفعال در حوزه سیاست و جامعه بود تا جایی که وینستون چرچیل نخست‌وزیر انگلستان و فاتح جنگ دوم جهانی در کتاب «توفان نزدیک می‌شود» نوشت: «ما به هر کجا رفتیم و اشغال نمودیم آنقدر از ما کشتند و یا ما از آنها کشتیم تا مسلط شدیم ولی در ایران بعد از اشغال دیدیم مردم شب‌ها در مساجد شکرگزاری کرده که خون از دماغ کسی نیامد!» تحقیر ملل شرقی برای غربی‌ها عادی بود، بدین‌گونه بود که بعد از جنگ جهانی دوم شاهد انقلاباتی استقلال‌طلبانه در بسیاری کشورها شدیم و ما مظفرانه آنها را راندیم. که با کودتا بازگشتند و ما نهضت مقاومت ملی را بنیان نهادیم. چنان نبود که نسل قبلی فاقد کنش و حرکت باشد. حرکت‌های امروز در لندن هم ناشی از تحقیر خارجی در مجموع بود. بعد از دوره چهاردهم که هنوز کشور در اشغال نیروهای اشغالگر متفقین بود و انتخاباتی به نسبت آزاد در تهران انجام شد، مصدق به مجلس راه یافت. در این مجلس بود که مصدق نماینده اول تهران در برابر سیدضیاء با نطق تاریخی خود که در رابطه با کودتای ۱۹۱۹ بود، خوش درخشید و از «منافع ملی» در برابر سیدضیاء از رجال انگلوفیل دفاع کرد.

انتخابات دوره ۱۵ را قوام السلطنه انجام داد که بیشتر نمایندگان از حزب دموکرات او انتخاب شدند و یا از حزب اراده ملی سیدضیاء، حزب توده و مصدق از خارج مجلس رهبری جبهه ملی را به عهده داشت، نخست‌وزیرانی طی مدت چند سال به سرعت عوض شده، دعوای نفت همه را سرگردان کرده بود. رجال باقی‌مانده از انقلاب مشروطه گاهی «خودی» نشان داده، از دهخدا تا بهار و در نهایت مصدق که روزی در کنار «سردر سنگی» کاخ مرمر با ۲۰ نفر از همراهان فریاد زد «مردم ما را تنها نگذارید» و با تحصن در دربار تقاضای «آزادی انتخابات» را کرد. چه تا آن زمان انتخابات‌ها توسط دربار این لانه فساد آزاد نبود، صندوق‌ها توسط ارتش از رای پر می‌شد، بعد هم زمین‌داران با رای مجانی رعیت‌ها اعمال نفوذ نموده البته باز هم با موافقت دربار، ارتش و نظامیان، مردم هم تماشاچی بودند و انتخابات چون گذشته با «دخالت‌های دربار - قوام و ارتش» انجام شد. در این مجلس بود که با یک اشاره اشرف خواهر شاه قوام از کار بر کنار شد، بقایی، مکی و حایری‌زاده از حزب دموکرات جدا شده و با جبهه ملی شدند، بقایی و مکی نطق‌های خود را که توسط تندنویسان مجلس که توسط تکنوکرات‌های حزب ایران مهندس حسینی و مهندس زیرک‌زاده تهیه می‌شد و توسط جوانان تندنویس مجلس که از نهضت خداپرستان سوسیالیست بودند، به آنها در مجلس می‌رسید، آنقدر جلسات را ادامه دادند تا دوره مجلس ۱۵ به پایان رسید و لایحه الحاقی که تمديد قرارداد ۱۹۳۳ بود و انگلستان داده بود، به مجلس بعد موکول شد.

دموکراسی را که هنوز عده‌ای برای مردم ما زود دانسته - فراماسون‌ها، عده‌ای متحجر قبلا ضدباورها تبلیغ کرده، معتقدان به ایدئولوژی مارکسیسم روسی متعلق به بورژوازی دانسته، در صورتی که عامل رشد در کشوری چون ما مرحله‌گذار با حضور «بورژوازی» است، قدرتمداران درباری با عوام‌فریبی، قانون‌شکنی‌ها به بهانه قانون و بارها ضددموکراسی عمل کرده، هرج و مرج را با اوباش و حزب توده و دربار پهلوی دامن می‌زدند تا مردم را خسته کنند، به علاوه ترورها که بیشتر مشکوک بود، «ترور رزم آرا به سود ملی شدن نفت شد ولی قرار نبود اصلاً مصدق نخست‌وزیر شود که در آن هنگام سیدضیاء در دربار منتظر رای اعتماد مجلس نشسته بود تا مساله نفت را حل کند. زیرکی مصدق در این مقطع انگلستان - عواملش چون سیدضیاء و دربار پهلوی را مات نمود، چه جمال امامی از رجال انگلوفیل در مجلس با سابقه‌ای که از مصدق داشت که یک‌بار پیشنهاد نخست‌وزیری را قبول نکرده بود، با طعنه در مجلس بدو گفت «خودت نخست‌وزیر شو» و او با شرط تصویب همزمان ملی شدن نفت با رای اعتماد به او پذیرفت در زمانی که سیدضیاء در دربار در انتظار رای اعتماد مجلس بود. ترور رزم‌آرا به روایتی توسط عوامل شاه در مجلس ختم آیت‌الله فیض از پشت سر به وسیله اسلحه کلت انجام شد، «پرونده آن بعد از مدتی در دادگستری مفقود شد» مردم ایران در برابر احزاب وابسته به خارج «حزب اراده ملی سیدضیاء - حزب دموکرات قوام‌السلطنه، حزب توده و... چند احزاب درباری چون سومکا، از دکتر منشی‌زاده تحصیلکرده آلمان با نگرش فاشیستی، حزب آریا درباری متعلق به افسر بازنشسته سپهر» بود که این دو حزب اخیر از ابتدا تعدادی چماق‌دار جیره‌خوار داشته و مزدور در بار بودند، که اینها از یک‌طرف و حزب توده از طرف دیگر هر روز خیابان‌ها را به آشوب می‌کشیدند تا مردم را خسته کنند، امری که قبل از کودتای رضاخان هم تکرار شده بود.

استعفای مصدق تا گرفتن مقام «فرماندهی کل قوا» از شاه با قیام سی‌ام تیر که از نسل دوم در این دوره است، نشانگر بلوغ تازه‌ای بود که خوش درخشید. چند حزب ملی داشتیم «حزب ایران - سوسیالیست - ملی - تکنوکرات که در ملی شدن نفت تا آخر با مصدق بودند - حزب پان‌ایرانیسم که بعداً منشعب شد به دوحزب - حزب ملت ایران از فروهرها» مصدقی - حزب پان‌ایرانیست پزشک‌پور - شاهی - «حزب مردم ایران - نهضت خداپرستان سوسیالیست» که تا آخر از دولت مصدق حمایت نمود، و حزب

زحمت‌کشان ملت ایران از اتحاد بقایی و خلیل ملکی که بعد از مدتی منشعب شد، به «حزب نیروی سوم خلیل ملکی که با ملیون و مصدقی‌ها ماند و... و دکتر بقایی به طرف دربار رفت، بعد با یارانش و افسران بازنشسته رضاشاهی» کانون افسران بازنشسته شاه بختی، سپهبد احمدی و... رئیس شهربانی مصدق «افشار طوس» را دزدیدند و کشتند. بعد که اینها غیر از بقایی که وکیل مجلس بود، بازداشت شدند، سرهنگ علمیه روزی برای گزارش نزد مصدق رفت و گفت «آقا اینها همه خیانت کردند چرا اینها را عوض نمی‌کنی» مصدق فریاد زد «آقا آدم ندارم» می‌بینیم بی‌کسی مصدق در سرزمین خود، در کویری که گون‌ها از تشنگی خشک می‌شدند چگونه شیر پیر بریتانیا را به بن‌بست تاریخی راند و از همان زمان انگلستان در سرایشیب سقوط قرار گرفت.

منبع: شرق ، ۲۶ شهریور ۱۳۹۰

پانوشته‌ها:

- ۱- نقل از کتاب رضاشاه خسرو معتضد.
- ۲- از کتاب توفان نزدیک می‌شود ، چرچیل.
- ۳- غلامحسین میرزا صالح ، مورخ.
- ۴- نقل از کتاب تاریخ جامع ملی شدن نفت ، خلیل‌الله مقدم.
- ۵- نقل از جلالی نایینی مدیر مرد امروز.
- ۶- از کتاب نطق‌های دکتر مصدق - کی استوان.
- ۷- بیش از این به کتاب «اسرار قتل رزم‌آرا» محمد ترکمان رجوع کنید.

۲۸ مرداد روزی که به قول شاملو "غرور گریه کرد" و اخوان شعر "زمستان را" سرود. ده ها کتاب و مقاله تا بحال در این رابطه نوشته شده است ولی بعضی باز این کودتا را نیازمند بررسی بیشتر به خاطر "ابهام"!! می‌دانند - روزنامه شرق ۱ و نیازمند انجام کارآکادمیک، تا مشکل اختلافات کاشانی و مصدق و یاران نیمه راهی چون بقایی و مکی روشن شود؟ "زیبا کلام - روزنامه آرمان ۱ و آقای رهامی مشکل را "محدود کردن احزاب و نهادهای مدنی و به حاشیه رفتن مردم می‌داند؛ اما برای مصدق نیز احترام احترام قائل است. آقای رهامی اعتماد - حداقل محدود کردن گروهها در دولت مصدق از جانب آقای رهامی بی انصافی است چه او حتی حزب توده را هم که بزرگترین مشکل ساز عصر او بود محدود نکرد "مهمتر" شاید نظرشان به "فداییان اسلام است که بعد ها زیر سایه سید ضیا رفت و فاطمی را ترور نمود و بعد هم مجمع مسلمانان مجاهد با شمس قنات آبادی و میراشرفی و روزنامه آتش و... که در ذیل خواهد آمد. معلوم نیست ایشان از کجا شعار "مرگ بر آیت الله بروجردی را" در زمان دولت مصدق آورده اند، که هرگز چنین چیزی نبود. حتی دولت او لایحه ای برای مجازات توهین کنندگان به مراجع به مجلس برد و به علاوه نقش کاشانی را با آن همه "اسناد متقن" ۱۱ که در رابطه با زاهدی و شاه مواضعش عوض و کینه توزانه شده بود، با ارتباط بین اردشیر زاهدی و مصطفی کاشانی و... که منجر به فوت "آقا مصطفی" شد و فعالیتهای لاتهای طرفدار او مانند "شعبان بی‌مخ" و "محق" قابل توجه است. همچنین کاشانی در مصاحبه با روزنامه الاخبار مصر تقاضای اعدام مصدق را هم داشته است رفتار سنجیده آیت الله زنجان با کاشانی قابل مقایسه نیست. او با تشکیل "نهضت مقاومت ملی" در برابر کودتا مقاومت کرد. التقاط اینها با هم و در یک طرف قرار دادن در برابر مصدق با همه مشکلات خارجی و دربار و نفتی های داخل و خارج هیچ توجیهی ندارد. بعد هم نوشته اند که "تعامل با دیگران و غریبهها..." شرایط آن زمان با امروز از زمین تا آسمان متفاوت است. شرایطی که امریکا در جنگ با ویتنام و کره بود با امروز که "غرب به خاطر بیداری جهان سومی ها باید منابع خام اینها را که پیشتر با قیمت ارزان غارت می‌کرد؛ به قیمت گزاف بخرد" مارسل گوشه، به علاوه رقیبی اقتصادی چون چین و ژاپن و کره و... دارد. امریکا بزرگترین وامدار جهان است و مابقی در حال افلاس اند "در نتیجه یکروز جامعه امریکا به کارتر رای میدهد که "شورشی علیه نظام سلطه بود." - کتاب بحران ایدئولوژی - و امروز جامعه امریکا به رنگین پوستی رای برای ریاست جمهوری میدهد که اختلافش با کنگره در رابطه با بیمه همگانی و... مشهود است - در حالیکه در زمان مصدق یک طرف چرچیل فاتح جنگ جهانی دوم بود و یک طرف آیزنهاور که اینها هیچ منطقی را به جز جنگ و کودتا و "زور" در رابطه با جهان سومی ها بر نمی‌تافتند. انقلاب اسلامی واکنش نهایی به این کودتا و همه ی شرایط بعد از دهه ها بود که قوام السلطنه به شاه در زمانی با پیش بینی گفت "تو بالاخره کشور را به انقلاب خواهی رساند" ۲ اکنون به آن روز لعنتی که "هنوز پی آمدهایش را می‌پردازیم" بازگردیم. پیامدهایی مانند گروگان گیری و... متأسفانه امروز بعضی با شک و شبیه بدین روز نحس می‌نگرند.

صبح بود و آفتاب تابستانی مثل همیشه گرم نبود. شرایط اما آکنده از خشونت بود. نسلی که برخلاف پدران پیوسته ساکت خود، در فضای باز و فعالیت حزبی "تشکیلاتی" شده بود. کنشگران با امید و آرزو افق آینده را روشن می‌دیدند. با اینحال مردم بعد از

دوسه روز که کودتای ناجوانمردانه و ناکام ۲۵ مرداد را دیده بودند باز هم فکر نمی کردند که کودتاچیان به ویژه عوامل داخلی به اصطلاح "دلوپسان آن روزگار" که موقعیت خود را در خطر دیده و جایی در میان مردم نداشتند دست از توطئه بردارند، به خصوص که کم کم خبردار شدند که عوامل امریکایی سرخورده شده و دستور آمده بود "کرومیت روزولت عامل سیا" باز گردد" منتها می دانستند که شکست کودتا آغاز کار است زیرا چند توطئه را تجربه نموده بودند. در این زمان با پیامی از طریق قبرس - در آن مقطع ارسال پیام با "تلکس" انجام میشد نه مانند امروز که در یک لحظه خبر رد و بدل می شود - امریکایی ها به کرومیت روزولت عامل سیا گفتند "باز گردد". منتها این تلکس متعلق به نیروهای انگلیسی که آن روزها در قبرس مستقر بودند قدری عمدا با تاخیر و تردید انجام شد؟! - عوامل داخلی - همان ها که وقتی "استوکس" نماینده دولت کارگری برای برسمیت شناختن "ملی شدن نفت" وارد تهران شده بود بعد از چندروز "دبه" کرد و از آن سرباز زد - گویا این دلوپسان که بیشترشان در مجلس فرمایشی و وکیل الدوله بودند "بدو گفته بودند مدتی صبر کنید ما دولت را ساقط می کنیم" مصدق کتاب "خاطرات و تالمات" .. از آن زمان بود که اتحاد روس و انگلیس علیه دولت ملی شکل گرفت. عملکرد حزب توده و عوامل انگلیسی گواه این اتحاد بود. بعد از ترور دکتر فاطمی توسط فداییان اسلام که حالا دیگر زیر نفوذ سید ضیا از رجال انگلوفیل قرارداشت ۳ و بهرام شاهرخ گوینده رادیو آلمان و جاسوس انگلیسها نیز به ایران آمده و بدانان پیوسته بود- مهندس سحابی ۴ - در چنین شرایطی دکتر فاطمی در گورستان "ظهیر الدوله" بر سر آرامگاه "محمد مسعود" که قبلا توسط عوامل حزب توده - باند "خسرو روزبه" انجام شده بود هنگامی که گفت "بدبختی ما آنست که در این جهنم قانون اجرا نمی شود" با گلوله های عبد خدایی از نوجوانان عضو فداییان اسلام ترور شد. کسی که پیشنهاد ملی شدن نفت را به دکتر مصدق داده بود و همینطور پیشنهاد تشکیل جبهه ملی بعد از اجتماع جلوی کاخ مرمر یا "سردرسنگی" نیز از سوی فاطمی بود. عامل قطع رابطه با انگلستان و پاسخ دندان شکن به نماینده روسیه شوروی برای قرارداد نفت شمال ۵ و کاشف توطئه قتل افشار طوس توسط بقایی و ارتشیان باز نشسته که زمینه ساز کودتا بودند نیز از فاطمی بود. فاطمی که دکترای روزنامه نگاری از دانشگاه سوربن پاریس نیز داشت در کودتای ناکام ۲۵ مرداد چند ساعتی بازداشت شد و "خانواده اش در غیبت او با بچه ۱۱ ماهه مورد تعرض سربازان گارد شاهنشاهی واقع شدند" روزنامه باختر امروز فاطمی بعد از همه اینها در ۲۶ مرداد ۳۲ در میتیگی در میدان بهارستان در برابر جمعیتی در حدود یک میلیون نفر فریاد کرد "تا دربار پهلوی در ایران است انگلستان در ایران نیاز به سفارتخانه ندارد" ۶ قهرمانی ملی که بعد از کودتا با ۴۰ درجه تب اعدام شد و قبلا در جلوی درب شهرداری اوباش درباری او را کارد آجین نمودند و... انقلاب واکنشسی به همه این نامردمی ها بود .. "دوروز بعد در روز ۲۸ مرداد" از صبح زود در خیابان های جنوب تهران از میدان گمرک - میدان قزوین - میدان شاه - میدان مولوی - میدان امین السلطان - میدان سید اسماعیل میدان خراسان و... دلار پخش می کردند. اوتوبوس هایی توسط افراد لمپن برای بسیج بیکاره ها در خیابان ها و همان محلات بسوی میدان توپخانه که امروز "میدان امام" نامیده می شود آماده شده بود. و تعدادی با چوب و چماق تا "چوب قیون" از میادین فوق الذکر به رهبری محمود مسگر از شهرنو با تعدادی فواحش که بعد از کودتا همه کاره در شهر نو شد - طیب و طاهر وحسین رمضان یخی از میدان امین السلطان با لات ولوتها و شاگردان میادین که بعد از کودتا با جگیر رسمی میدان امین السلطان و از هربار شتر والاغ عوارضی دریافت می کردند - اصغر شاطر از میدان غله انتهای خیابان ری و... باقر کچل (کسیکه بعد ها زمین های میدان خراسان را با درآمدهای آنروز مالک شد) از میدان خراسان با تعدادی حرکت کرده با شعار جاوید شاه با

گروههای ده بیست نفره به سوی میدان توپخانه آمدند. عده ای دیگر هم با شعار زنده بادمصدق به سوی میدان توپخانه آمدند. در میدان توپخانه بیکباره شعارشان عوض شده و تبدیل به جاوید شاه شد و با گروهی از شعار دهندگانی که فریب خورده بودند در جلوی دارالفنون درگیر شدند زیرا از ابتدا دارالفنون پایگاه حزب "مردم ایرانی" ها بود، ارگانشان روزنامه جوانان ایران با تیراژ بالا در تمام دبیرستان ها پخش می شد - از لاله زار محمد ارباب با لاتهای خود که بعد از کودتا صاحب چند کاباره معروف شد - از میدان ثریا خیابان گرگان زکی ترکه که بعد ها مالک زمین های آن منطقه شد، در این مرحله بیکباره نیروهای انتظامی از پلیس تا ارتش و فرملنداری نظامی و... که برای مهار آشوب ها به صحنه آمده بودند برخلاف معمول و غیر منتظره به این "اوباش ولومین ها" پیوستند و همه غافلگیر شدند. این "لومپنیسم" همیشه عملکردی ضد ملی داشته و در خدمت اختناق و استبداد و... بوده است، در این مقطع بود که لومپنیسم با قدرت پیوند خورد نماد برجسته ی اینها در تاریخ ما "شعبان بی مخ" بود که با پول دربار زورخانه ای در کنار پارک شهر درست نمود و برای میهمانان دربار شاهنشاهی و شاهپورها نمایشگاه ورزش باستانی شد و از دربار و دولت بودجه میگرفت، اینها بعد از کودتا طبقه ای با نفوذ شده و غالباً در "قاجاق" تریاک - در کاباره داری و... به راحتی فعال شدند طبقه ای که کم کم جزو میلیونرها گردیدند در زمانی که میلیون همان میلیارد امروز بود، "اینها کم کم از چنان اقتداری بر خوردار شده و با جمع آوری ثروت نامشروع از بسیاری کارهای نامشروع و حرام صاحب دم و دستگاه و روابط پیچیده و موقعیت اجتماعی خاصی شده بودند، چون منافع اینها مستقیماً با منافع رژیم کره خورده بود "روزنامه ایران ۱۲ - حتی شاه به هنگام تولد پسرش در بیمارستان منطقه مولوی با یکی از اینها دست هم داده بود" ماموران کلانتری های محله های بدنام بیش از آنکه از روسای خود حساب ببرند آدم اینگونه افراد شده بودند "و زندگی اغلب آنها از "باج گیری" از کسبه خرده پا میگذشت بعضی از اینها به هنگام انقلاب گریختند و بعضی لباس و رنگ عوض نمودند ۷. از طرفی از چند روز قبل تعدادی از افراد حزب توده با تعدادی - از ملی ها ناآگاهانه - در خیابان ها به پایین کشیدن مجسمه های شاه پرداختند و فضا را به شدت متشنج و وحشت آفرین نمودند. به ویژه وحشت طبقه متوسط از کمونیستها که در روزنامه های حزب توده مخالفتشان را با به اصطلاح "بورژوازی" ایران و دکتر مصدق به عنوان نماینده آنها اعلام می کردند. تا جاییکه بسیاری مغازه های خیابان های ناصر خسرو - استانبول - جمهوری - یوسف آباد - سعدی - فردوسی - خیام تا بازار تعطیل بودند. در چنین شرایطی بود که از صبح زود رادیو تهران از مردم و طرفداران نهضت ملی و احزاب ملی خواست که سکوت کنند تا "دولت منتخب" بتواند اوباش را به هر طریق مهار کند و امنیت را برقرار نماید، وگرنه همان ها که درسی ام تیر علیه "شاه و حکومت قوام" برخاستند آن روز را تکرار می نمودند و اجازه نمی دادند "دولت ملی سقوط کند" منتها ساعتی بعد این رادیو در برابر هجوم و کودتای تانکها و کامیون ها ی پرازسرباز سقوط کرد البته شاه از این مقطع مشروعیت خود را از دست داد. از ساعت ۱۲ ظهر در چهارراه قصر نیروهای زرهی وارد خیابان ها شده بعضی تا شمال خیابان سه راه ضرابخانه رفته و بعضی ایستگاه رادیو تهران قبل از پل سیدخندان را محاصره کردند و تعدادی برای حمله به خانه مصدق در خیابان کاخ و تعدادی برای آوردن "زاهدی و کرومیت روزولت به طرف مخفی گاه آن ها در شمیران رفته تا آنها را به خیابان ها بیاورند. و "او را به زور سوار زره پوش کرده به خیابان ها می آورند چه باور نمیکرد کار به همین راحتی باشد" سرهنگ مصوررحمانی ۸. چه رئیس ستاد ارتش یک افسر مهندس بود در حالیکه "در این موقع باید افسری ستاد دیده و رزمی باشد" سرهنگ مصوررحمانی. گروهی بسوی خیابان سوم اسفند پایگاه دژبان رفته تا زندانیان کودتای ۲۵ مرداد را آزاد کنند و کردند - درواحدی که تا سه راه ضرابخانه

رفت به فرماندهی سرهنگ قربان نژاد که از افسران حزب توده بود و در ضمن مترجم کتاب "جنگ کبیر میهنی" متعلق به مقاومت‌های روسها در جنگ دوم جهانی - در سه راه ضرابخانه این سرهنگ با کمیته مرکزی حزب توده تماس گرفته و از کیانوری دبیرکل حزب سوال می‌کند که "من میتوانم علیه کودتا عمل کنم و...". کیانوری جواب می‌دهد که "مصدق وزاهدی هردو از "بورژوازی" ایراند و برای ما فرقی نمی‌کند" افسر دیگری از گارد حفاظت رادیو میگوید "وقتی کودتاچیان برای اشغال رادیو آمدند خیال داشتیم همه را به مسلسل ببندم ولی فکر کردم چون حزب با مصدق مخالف است لابد با کودتا موافق است به علاوه دستوری هم از حزب نیامده بود" انورخامه ای کتاب "از انشعاب تا کودتا" ص ۴۱۹. واحدی که ایستگاه رادیو تهران را محاصره کرده بود با آمدن گروهی ضد ملی و درباری چون "مهدی میراشرافی مدیر روزنامه آتش واردشیر زاهدی و...". باحمایت افسران زرهی وارد اطاق پخش شده و میکروفون را گرفته در اختیار میراشرافی مدیر روزنامه "آتش" و سردبیرش "شمس قنات آبادی نماینده کاشانی" قرارداده - میراشرافی فریاد میزند "مردم انقلاب کردند - دکتر فاطمی را کشتند و... مردم به خیابان ها بریزید". واحدی که به سوی خیابان کاخ رفتند برای بازداشت یا قتل مصدق بعد از محاصره خانه مصدق درگیری بین نیروهای حافظ خانه مصدق و اینها آغاز شد - مهندس زیرکزاده و دکتر صدیقی و وزیر راه حق شناس... همراه او با اصرار که او را از مهلکه خارج نمایند ، و او ابتدا رد کرده و می‌گوید "شما به منزل همسایه با نردبان بروید ولی من در این اطاق میمانم تا با کشتن من داغ پیروزی بردل کودتاچیان بماند" دکتر صدیقی - درهمین حال شعبان بی مخ و احمد عشقی و امیر موبوراز طرفداران کاشانی با تعدادی لومپن های خیابان پامنار و مهدی قصاب در سه راه سیروس از طرفداران آیت الله بهبهانی آیت الله درباری بودند، با لومپن های آن محله در خیابان سیروس و سرچشمه گردهم آمده ، و در چهارراه مخبر الدوله تعدادی فواحش از رفیق های شاه - پری غفاری - خانم دولتشاهی و ملکه اعتضادی و... و تعدادی فواحش شهر نو به رهبری "پری بلنده" گروههایی بودند که بسوی مجلس در حال تظاهرات بسود شاه بودند تا طبقه متوسط آن روزی را که همیشه از طرفداران مصدق بودند از واکنش بازدارند در چنین موقعیتی مراکز احزاب ملی به آتش کشیده شد در جلوی دیدگان اعضای آنها که به خاطر "درخواست مصدق برای امنیت خواسته بود" عکس العملی نشان ندهند "از حزب ایران تا حزب مردم ایران - حزب ملت ایران و نیروی سوم" حتی بعضی که به روی بامها گریختند گرفته و از بام به پایین پرتاب نمودند به ویژه کلپ نیروی سوم که در خیابان انقلاب بود، در میدان بهارستان اعضای حزب ملت ایران فروهر مقاومتهایی کردند و.. گویا فروهر در این مرحله زخمی شد حزب ایران یکبار از سوی افراد حزب توده و یکبار از سوی اوباش کودتایی به آتش کشیده شد. حزب مردم ایران در خیابان ژاله توسط نیروهای اوباش حزب درباری آریا به درگیری و سپس با کمک سرباز و پلیسها آتش زده شد... در چنین شرایطی غروب روز ۲۸ مرداد شهر زیر دود و آتش. آسمان رنگ "خون" به خود گرفته ، به ویژه با مقاومت جانانه واحد حافظ خانه دکتر مصدق به فرماندهی "سرهنگ ممتاز" که از دوطرف تعداد زیادی شهید و کشته شدند و یکبار نیروهای کودتاچی راجه عقب رلندند ، در حالیکه تعداد تانکهای ارتش "۲۷ عدد" با دوتلنک این واحد قبل مقایسه نبود ، بدین خاطر به هنگام بردن مصدق با نردبان به خانه همسایه توسط زیرک زاده و... دکتر مصدق به سرهنگ ممتاز گفت "سرهنگ شیر مادر ت بهت حلال باد" دکتر مصدق با همراهان مدت ۲۴ ساعت در زیر زمین آن خانه پنهان بودند، در آخرین لحظات سرهنگ علمیه باز پرس افسران کودتا چی در کودتای اول ۲۵ مرداد به خدمت اورسیده و اظهار می‌دارد " آقا اینها همه خائندند " منظور نظامیان اطراف او تا کودتاچیان بوده است از سرتیپ دفتری که فامیل سببی او بود که در لحظات آخر به ریاست شهربانی منصوب

شد تا...، مصدق در جواب میگوید " آقا آدم ندارم چه کنم !!"، چند ساعت از ظهر گذشته بود که خانه مصدق به توپ بسته شد و او باش و اجامر برهبری شعبان بی مخ و... خانه او را غارت نمودند از فرش های تکه پاره شده تا میز و صندلی و سماور و ظرف و ظروف و... . ساعتی قبل رادیو تهران اعلام کرده - "از ساعت هفت شب حکومت نظامی است از خانه های خود خارج نشوید"، البته تا ده شب مردم در خیابان ها بودند ، در همین وقت "دو چرخه ای دوتر که" از خیابان ری حامل محمد نخشب و حسین شاه حسینی به سوی خیابان فرهنگ امیریه در حرکت بود ساعتی بعد در منزل آیت اله زنجانی - محمد نخشب از حزب مردم ایران - داریوش فروهر از حزب ملت ایران - خورگامی از حزب ایران و شاه حسینی از جبهه ملی به پیشنهاد محمد نخشب بنای نهضت مقاومت را گذاردند - و تعدادی " تراکت " کوچک با این عنوان که " نهضت ادامه دارد " تا ساعتها نوشته ، از ساعت های نیمه شب آیت اله وارد بازار تهران در سکوت شب غم انگیز شده ، از زیر عبا پشت درب هر مغازه یک تراکت می نهد، و مابقی تراکتهارا برای پخش در شهر هر کدام شرکت کنندگان در جلسه به فراخور نیروهای خود میبرند - فردا بازار در اعتصاب بود و نظامیان کودتای درب چندین مغازه را گل گرفتند از چند روز بعد روزنامه " راه مصدق " ارگان نهضت مقاومت ملی به طور مخفی در منزلی در چهار صد دستگاه خیابان پیروزی متعلق به افراد حزب مردم ایران منتشر شد ، یکی دوبار هم جابجا شد و... و بعد هم شانزده آذر آن سال که شهادت "سه آذر اهورایی" در دانشگاه رخ داد . در کرمان در تظاهرات او باش و اجامر رییس شهربانی شهر مورد حمله قرار گرفت رییس شهربانی "سرگرد سخایی" با طرز فجیعی به قتل رسیده جنازه اش را در خیابان ها کشیده حتی الت تناسلی اش را قطع کرده بودند بعد از کودتا وقتی دکتر بقایی طراح اصلی قتل افشار طوس رییس شهربانی کل کشور و نماینده از کرمان در آن شهر در جلسه این او باش و استا ندار منصوب کودتا و... حضور داشت یکی از قاتلین سرگرد سخایی اظهار داشت " ما با الگو گیری از رهبرمان دکتر بقایی "سرگرد سخایی" را چون رییس شهربانی کل کشور بدانگونه چون او کشتیم " بعدها منوچهر سخایی برادر او تصنیف " پرواز کلاغها در غروب را خواند"، در ساعت های غروب ۲۸ مرداد "دو نفر از شاگردان دکتر انور خامه ای که خیلی " پرولتر و انقلابی " بودند در این غارت شرکت داشتند" در خیابان استانبول با استاد خود روبرو شده که ایشان مطابق نوشته خودشان ۵۰ نفر شاگرد داشته که مارکسیسم را با تجدید نظر هایی بدانان می آموخته است ۹- میفرماید "وقتیکه از اینها سوال کردم چرا این کار را کردید جواب دادند - برای اینکه مصدق بورژوا بود !! " - از کتاب " از انشعاب تا کودتا ص ۴۴۱- بعد از چند روز در میدان خراسان منزل طیب حاج رضایی " محمد تقی فلسفی " واعظ درباری مدت ده شب منبر رفت ، همان جابود که گفت " رنبورها هم شاه دارند و انسان ها باید شاه داشته باشند " نیروهای مقاومت نارنجکی صوتی در شیروانی بام منفجر کردند که جلسه به هم خورد ، در چنین شرایطی قهرمان ملی کردن نفت به بند کشیده می شود. در این مقطع صادق سرمد شاعر درباری با شعری معترضانه به شاه می نویسد " ای شاه کشتار بس است پسرا در برابر پدر و پدر را در برابر پسر مکش " و به لندن می گریزد ، بعد از این کودتا تنفر و نومییدی فضا را گرفت و هر چه دیکتاتوری فشارش بیشتر شد زمینه برای یک انقلاب و نوعی رادیکالیسم و اکنشی بیشتر فراهم گردید چه " تکیه یه سر نیزه توان کرد لیک - بر سر سر نیزه نتوان نشست " عشقی . بعد از مدتی که دکتر مصدق در بیدادگاه نظامی محاکمه میشود در برابر سخنان دادستان سرهنگ آزموده بدو می گوید " مگر من ترا برای محاکمه افسران کودتای مامور نکردم و توبه خاطر ناتوانی و... عذر خواستی و...؟! " نقل به مضمون - در رابطه با درخواست دادگاه برای معرفی خود - دکتر مصدق ابتدا خود را " محمد مصدق نخست وزیر قانونی ایران معرفی میکند " در رابطه با سخنان نظامیان در بیدادگاه نظامی که کودتا را قیام مردم ایران اعلام

می‌کنند "چک دلاری به مبلغ در حدود ۳۷۰ هزار دلار که در بانک ملی همان روز برادران رشیدیان عوامل سفارت انگلیس و صاحبان سینماهای لاله زار و ایران که تبدیل به ریال آن روز شده بود را رومی کند " و در خاتمه دکتر مصدق در جلسه دادگاه خطاب به قاضی نظامی سرهنگ آزموده که بعد ها "آی‌شمین ایران" به خاطر اعدام ها نامیده شد میگوید "که طبق قوانین ایران، دیوان عالی کشور جای رسیدگی به قصور نخست وزیر و وزیران است."

وی برکناری خود را یک کودتا با نقشه خارجی خوانده و گفته که جز با رای عدم اعتماد پارلمان، فردی دیگر حق برکناری نخست وزیر را ندارد، و در صورت وقوع چنین عملی، این مرتکب است که باید به اتهام نقض قانون اساسی و نادیده گرفتن اراده مردم محاکمه و مجازات شود.

وی گفت: «کودتا یعنی برکنار کردن دولت از طرق غیر قانونی، و بنابراین کودتاگران مجرمند، نه من که برگزیده ملت و رئیس قانونی دولت هستم» ۱۰ آیا فرار شاه در لحظات آخر بیم از همین محاکمه نبود؟ به خاطر شراکت در کودتایی که چندین نسل را در دهه هایی به خاطر اختناق و استبداد و... فنا نمود دکتر فاطمی بعد از مدتی دستگیر شد و... در دادگاه نظامی وقتی رئیس دادگاه که سرهنگی بود از او پرسید "شغل؟" جواب "روزنامه نگار" پاسخ رئیس نظامی دادگاه "مگر روزنامه نگاری شغل است؟" دکتر دارد؟!!

درفر هنگ ما این اصطلاح "کودتا" از فرانسه گرفته شده یعنی "انقطاع جریان حاکم" ۱۳ به ویژه که بعد از سالها تبعات خود را به اعتراف دوست و دشمن در ایران و جهان نشان داده است، حتی فراتر دست اندرکاران، سیاست آمریکا را امروز به اعتراف و داشته است "خانم آلبرایت وزیر خارجه اسبق آمریکا که معذرت خواست، و فراتر- پرزیدت کلینتون در خاطراتش تلویحا به کودتا اشاره میکند حتی در روزهای اخیر رئیس جمهور آمریکا "اوباما" صراحتا کودتا را علت مشکلات منطقه و رابطه ایران و آمریکا و... معرفی می نماید - ولی انگلستان هر گز سخنی اشاره ای در این مورد تا بحال نداشته است، و امروز سناتور "رامنی" از جمهوری خواهان که تا مدتی قبل کاندیدای ریاست جمهوری حزب جمهوری خواه بود و... در مورد "کودتای ۲۸ مرداد" صریحا به زمامداران آن زمان از "جمهوری خواهان" اظهار میدارد "چرا گول انگلیس ها را باز در آن زمان خوردید و در کودتا نقش اصلی را داشتید" نقل به مضمون - و در فیلمی که از کودتا در اروپا و آمریکا چند ماه قبل پخش شد در آن گفته میشود "این کودتا در کشوری با دولت دموکراتیک توسط انگلیس و آمریکا در زمان جمهوری خواهان و محافظه کاران انگلیس انجام می‌شود در کشوری که در منطقه پر آشوب امروز میتواندست "الگو" باشد- تا مشکلات امروز منطقه پیش نیاید "استیون کینزنوینسند" کتاب "همه ی مردان شاه". آیا مرگ استالین فرصت تازه ای به انگلیس و آمریکا برای کودتا نداد؟، و یا چنانکه شایع شد "آمریکا و انگلیس با سکوت درباره ی تناقضات باقیمانده در ساختار قدرت در روسیه آنروز توافق روسهارا درباره کودتا نگرفته بودند؟" زیرا که روسیه طلاهای ایران را به دولت ملی مصدق نداد ولی به دولت کودتایی زاهدی بعد از مدتی کوتاه داد. اینها همه دلیل بر کودتای ننگینی است که به کمک همه کشورهای "امپریالیست" سرخ و سیاه و عواملی متاسفانه در ایران انجام شد که ما هنوز تبعات زیان بارش را می‌پردازیم. و فراتر- همه خاطرات های "گزارش گونه آن" توسط عوامل اصلی آن در تاریخ آمریکا و ایران و جهان که دیگر اینهارا نمی‌شود نادیده گرفت.

منبع: ایران امروز ، ۲ شهریور ۱۳۹۴ - ۲۴ اگوست ۲۰۱۵

پانوشت ها:

- ۱- آقای زیبا کلام نویسنده کتاب "ما چگونه ما شدیم" این ابهام حاصل آنست که علیرغم تحلیل ایشان "من وما نشده ایم" اگر شده بودیم ایشان امروز گرفتار ابهام نبود وبه دموکراسی رسیده بودیم
- ۲- شاه با انتخابات فرمایشی مجلس موسسانی تشکیل داد واختیار انحلال مجلس را از آن خود کرد"
- ۳- از کتاب "سیری در نهضت ملی -خاطرات شمس قنات آبادی
- ۴- از شاد روان مهندس سحابی از قول حاج مهدی عراقی از فداییان اسلام در زندان
- ۵- جلالی نایینی روزنامه نگار در مرکز تاریخ ایران
- ۶- من خبرنگار روزنامه مردم ایران و در ضمن دانش آموز دارالفنون در این مقاطع درمیدان و..بودم
- ۷- از کتاب " نهضت خدایپرستان سوسیالیست " مقاله "پدیده لومپنیسم" ص ۳۰۱- محمود نکوروح - انتشارات چاپخش
- ۸- نقل از کتاب " کهنه سرباز" ص ۳۹۵- از سرهنگ مصور رحمانی وابسته نظامی ایران در بغداد واز "سازمان افسران ناسیونالیست ایران"
- ۹- کتاب " تجدید نظر طلبی از مارکس تا مائو"
- ۱۰- نقل از "سایت فرارو"
- ۱۱- کتاب "خاطرات کاشانی ۵جلد" چاپخش - محمد ترکمان
- ۱۲- نصراله حدادی - پژوهشگر طهران قدیم. -

«بیست و هشت مرداد روزی که غرور گریه کرد» (۱) در حالی که با عملکرد جریان‌های وابسته به خارج غرور از یاد رفته بود، چون جریان‌های «حزب توده و شاعران وابسته بدان - رجال انگلوفیل - تا دربار پهلوی و...»

بدین‌گونه شاه و نظامش مشروعیت تاریخی‌اش را از دست داد. البته مشروعیت قانونی از ابتدا نداشت زیرا که در مجلس فرمایشی دوره سیزدهم که در زمان رضاخان انجام شده بود رای توسط «فروغی» گرفت، در حالی که بعد از بردن رضاخان فضا باز شده بود و باید انتخابات جدید انجام می‌شد، امری که مورد اعتراض فرهیختگان آن روز از همان ابتدا قرار گرفت. (۲) بعد هم با مجلس فرمایشی «موسسان» اختیار انحلال مجلس را که خلاف «قانون اساسی» بود در سال ۱۳۲۷ گرفت که دکتر مصدق گفت «اینکه همان دوره قاجار شد» و قوام‌السلطنه گفت «کشور را عاقبت با این کارت به انقلاب خواهی کشاند» و کشاند.

بدین‌گونه باز هم به عقب بازگشتیم یعنی به استبداد چند هزار ساله، که فضا بسته بود و از رشد و توسعه باز ماندیم و فراتر تحت استعمار جهانی با کنسرسیومی از نفت که حاکمیت ملی از یاد رفت و سرنوشت تنها «دارایی‌مان» میان اروپا و آمریکا تقسیم شد، و استثمار و تحقیر و دیکتاتوری و... که سرنوشت قرن‌ها پدران و نسل‌های فراوان را رقم می‌زد ادامه یافت تا جاییکه «تعطیل تاریخی نام گرفت». (۳)

تمام جهش‌های تاریخی در قرن بیستم از یاد رفت، جنبش تنباکو، جنبش مشروطه، برآمدن احزاب تازه‌پا، آزادی مطبوعات، ادوار جدید مجلس، اول و دوم و سوم و... حتی جنبش «ملی شدن نفت» که می‌شود مشروطه دوم بدان نام داد زیرا که مشروطه اول با دیکتاتوری رضاخان از یاد رفته بود با تحقیر روشنفکران بنام مشروطه، تقی‌زاده و داور زیرا که «اقتدارگرا» شدند، تحت تاثیر حکومت آلمان که مجله «کاوه» را منتشر نمودند. تقی‌زاده و داور و... حتی سلیمان میرزای چپ، که «باند آهن» را به سفارش «سرهنگ آبرون سایید» از وزارت دفاع انگلیس تا سیدضیاءالدین طباطبایی از رجال چند چهره انگلیسی تشکیل دادند. با روشنفکران رادیکالی که از همان اول بی‌توجه به زمان و مکان «توده‌ای» شدند و منافع ملی از یاد بردند و در دهه بیست بیشتر و رادیکالتر که از فضای بسته بهتر از این برنمی‌آید و نیامد، که هر که به انتقادشان پرداخت به راحتی «لجن مال» نمودند در روزنامه‌های معروف «بسوی آینده، شهباز و رهبر، مردم و...» با روشنفکرانی که شاملو، اخوان، سیاوش کسرای، محمد عاصمی معروف به «شرنگ» که شعرها (۴) علیه مصدق و نهضت ملی و بورژوازی که عامل اصلی توسعه و دموکراسی در شرایط ما بود، ساختند و پرداختند.

زیرا که اینها آرمانشهرشان روسیه استالینی و لنینی بود که «بورژوازی و خصوصی» نداشت که شادروان خلیل ملکی از آن معما پرده برداشت که گفت «این سرمایه‌داری دولتی است» که به مراتب از سرمایه‌داری لیبرال بدتر است که اگر آن با اقتصاد کار دارد این با روح و روان انسان به بهانه ایدئولوژی کار داشت. حتی دهقانان را در روستاها به جان هم انداخته و... (خاطرات اردشیر آوانسیان) و بسیاری از اعضایشان که بعد از کودتا گریختند گرفتار بدترین رفتار در روسیه شوروی شدند (کتاب اجاق سرد همسایه). در دهه بیست در زمان اشغال متفقین بدتر و شدیدتر علیه دولت ملی با وابستگی مالی به سازمان‌های اطلاعاتی روسی و از شرکت نفت BP اداره پخش بهره‌مند می‌شدند. (۵) با تبلیغات عریض و طویل که علیرغم تعداد اندکشان نیروهای خود را بزرگ و بزرگتر نشان می‌داند (محمود ژندی مدیر روزنامه بسوی آینده - آلمان).

بعد هم احزاب رجال انگلوفیل - سید ضیاء که افتخارش کسب مدال از دولت انگلستان بود (۶) که یک دوره «حزب حلقه» و دوره‌ای «حزب اراده ملی» و باندهای خاص خود در مجالس دهه بیست را داشت. و بعد هم نمایندگان وابسته به «حزب دموکرات» قوام السلطنه، بقایی، مکی، حایری زاده و کاشانی و... که وسط راه بریدند و علیه دولت ملی شدند. و جالبتر آنکه فرزندان این رجال توده‌ای می‌شدند، که من شخصا در دارالفنون قبل از دیپلم شاهد بحث و گفتگو بارها با این فرزندان در کلاس‌های تاریخ و ادبیات دکتر آدمیت که بحث‌های سیاسی آزاد بود، بودم.

اینها متأسفانه لکه‌های تاریخ ایران معاصر است با مدعیانی که روند حوادث را به جای روشنگری «تیره و تار» نمودند و تناقضات اجتماع را به نفع غرب سلطه‌گر آنروز دانسته و نادانسته دامن زدند که «از قبل گریه داشت» زیرا که با عملکرد اینها غروری نمانده بود، که زمینه‌ساز وحشت غرب به ویژه آمریکا و دولت آیزنهاور گردیده که با انگلیس و دولت چرچیل در برابر ما قرار گرفتند که امروز آمریکا حداقل گاهی معذرت خواست ولی انگلستان هرگز. خانم البرایت تا کلینتون و اواما که اشاراتی داشتند.

اینها تا جاییکه دکتر مصدق، این قهرمان ملی شدن نفت را تیترو روزنامه‌های حزب توده همراه باروزنامه‌های حزب سیدضیا و...، رعد، داد و... عامل امپریالیسم آمریکا بی‌شرمانه معرفی می‌کردند. که بعد از کودتا تازه فهمیدند و فراتر وقتی سیواوش کسرای به مسکو رفت و بعد در پیامی به سیواوش شجریان که بدانجا رفته بود گفت «به سایه بگو کلاه سرمان رفت که وعده‌های اینها همه اش دروغ بود» (۷). البته روشنفکران فوق بعدها خوش درخشیدند ولی بعضی علیرغم نظرات انقلابی به دستبوسی فرح پهلوی مفتخر شدند!! و بعضی در رادیوی کودتاچیان برای مردم ایران لالایی گفتند تا به خواب مجدد دهه‌ها رفتند و دریغ از یک اعتراف به گناه و اشتباه و حتی معذرت از قهرمان ملی شدن نفت که در آحمدآباد زندانی بود.

البته روشنفکران ملی، ملی مذهبی، خداپرست سوسیالیست، حتی مارکسیستهای ملی؛ مانند خلیل ملکی، انور خامه‌ای، جلال آل احمد و... را هم داشتیم که نهضت مقاومت ملی با پیشنهاد محمد نخبش به کمک آیت‌اله زنجانی حاصلش شد. که نمی‌شود گفت «مبارزه تعطیل گردید».

در سالهای گذشته وقتی در سمیناری در دانشگاه سوربن دکتر جمشید بهنام نویسنده کتاب «برلنی‌ها» در سمیناری با حضور دانشجویان دوره دکترا انگلیسی، آمریکایی، آلمانی، فرانسوی و... گفت «روشنفکران ایران اغلب غرب‌ستیزند» من برآشفتم و با اجازه‌ی رییس دانشگاه «بانریشارد» ایران‌شناس مشهور گفتم «چرا علل آن را نمی‌گویید؟» در زمانیکه در ایران کتاب «غرب زدگی» جلال آل احمد تیراژ بالا یافته بود، و خود پاسخ دادم «به خاطر آن بود که دوبار ما به دموکراسی و انتخابات آزاد و... رسیدیم و دولتهای سلطه‌گر غرب کودتا نمودند» و مهمتر که دکتر مصدق روزی گفت «انگلستان می‌گشت رذلت‌ترین‌ها و کثیف‌ترین‌ها را به قدرت برساند» (نقل به مضمون) که فوراً دانشجویان دکترا یادداشت‌ها برداشتند و حتی در رابطه با این کودتا، جان‌کندی رییس جمهور دموکرات بعدی در کتاب «سیمای شجاعان» نوشت، «ما در دنیا پول داده‌ایم و نفرت خریده‌ایم».

و اما کودتا چگونه انجام شد. کودتای اول در شب هنگام ۲۵ مرداد که ابتدا دکتر فاطمی، و دو وزیر دیگر بازداشت شده و به کاخ سعدآباد منتقل گردیدند و سپس سرهنگ نصیری با تانک و کامیون سرباز حکم عزل دکتر مصدق را در ساعت یک بعد از نیمه شب به درب منزل نخست وزیر برد و فوراً به دستور دکتر مصدق بازداشت و در گاراژ منزلش زندانی گردید: «بدینگونه در این مقطع غرور از دست رفته بازگشت» و کودتای اول شکست خورد. رادیو تهران آنرا اعلام کرد. کرومیت روزولت عامل آمریکایی کودتا به سوراخ خود خزید ولی دستور رسید باز گردد. و میتینگ بزرگی در میدان بهارستان توسط احزاب جبهه ملی، حزب ایران، مردم ایران، ملت ایران، نیروی سوم تشکیل شد. دکتر فاطمی در آن میتینگ گفت «تا دربار پهلوی در ایران است انگلستان نیاز به سفارت ندارد». در

این میتینگ بلندگوی پخش در دست من بود. و بعدها هزینه‌اش را که زندان و ... بود همچون جوانانی همفکر و کنشگر پرداختم. ولی مبارزه تعطیل نشد.

عوامل داخلی به کرومیت روزولت پیام دادند «بمان ما کودتای دوم را با اوپاش و اجامر و فواحش شهرنو و... که آماده داریم انجام خواهیم داد» برادران رشیدیان فرزندان دربان سفارت انگلیس.

از صبح بیست و هشت مرداد ابتدا یک چک به مبلغ ۳۶۰ هزار دلار بانک ملی به ریال تبدیل شد. و بعد هم دلارهای بیشتر که در خیابان‌ها پخش شد اوپاش و لاتها و مزدوران به نام «مردم» به خیابان‌ها ریختند. گروه‌های مشکوک از حزب توده که خود را برای انقلاب کمونیستی آماده می‌کردند، مجسمه‌ها توسط آنان پایین کشیده شد. اوپاش و فواحش با دلارها بسیج شده؛ که من همه را در جنوب شهر میدان امین‌السلطان - میدان‌شاه - میدان کاه فروش‌ها و میدان سیداسماعیل و... شاهد بودم، حتی در برابر دبیرستان دارالفنون روز بعد با اینها درگیر شدیم که نیروهای نظامی و پلیس بدان پیوستند. در لحظات آخر دولت دستور داد که نیروهای ملیون... عکس‌العملی نشان ندهند تا دولت شورش‌های مشکوک را که باعث وحشت مغازه‌داران خیابان‌های استانبول، لاله‌زار، نادری، شاه‌آباد، ناصر خسرو و بازار شده بود مهار کند. که ناگهان نیروهای نظامی و شهربانی به اوپاش و... پیوستند و این نیروها به کلوپهای احزاب و سینماها و... حمله کرده و... وگرنه همان‌ها که سی تیر مصدق را به قدرت برگرداندند بر میگردادند.

سرهنک قربانلو فرمانده نیروهای زرهی، تلنک، از حزب توده و نویسنده «جنگ کبیر میهنی» در لحظات آخر با کمیته مرکزی تماس گرفت که گفت «می‌توانم کودتا را خنثی کنم» جواب کیانوری «مصدق و زاهدی هر دو از بورژوازی‌اند برای ما تفاوتی ندارد». در آخرین لحظه خانه مصدق به توپ بسته شد و ۲۴ ساعت بعد مصدق آرام با چندن از وزرایش در باشگاه افسران خیابان «سرهنک سخایی» امروز، با عصا از پله‌ها بالا می‌رفت و عیش افسران خائن کودتاچی را با سخنانش بهم ریخت که گفت «من نخست‌وزیر قانونی ایران هستم و شما طبق قانون اساسی باید به اتهام کودتا در داگاه مردمی محاکمه شوید» و در دادگاهش با افشای «چک دلاری» به شاه پیام داد «نسلی تربیت کردم که روزی با گریه بیرون خواهند کرد».

منبع: ایران امروز ، ۲۹ مرداد ۱۳۹۶ - ۲۰ اگوست ۲۰۱۷

پانوشته‌ها:

- ۱- احمد شاملو
- ۲- حسین راضی از حزب مردم ایران - خاطرات
- ۳- آرامش دوستدار
- ۴- بابک میرخسروی عضو کمیته مرکزی حزب توده در سمیناری درپاریس
- ۵- انور خامه‌ای در کتاب «کودتا» و مرزبان - درپاریس در سمیناری...
- ۶- معتضد در کتاب «سیدضیا»
- ۷- فیلمی که در همه جا توسط BBC پخش شد.

کودتای ۲۸ مرداد و شرایط اجتماعی

محمود نکوروح

ضرورت این گفتمان آن جاست که بسیاری در مقایسه با قیام سیام تیر مکرر گفته‌اند «مردم کجا بودند؟» و بعضی با تردید که چرا دکتر مصدق مجلس را تعطیل نمود؟ و رفراندوم و... در نتیجه لازم آمد شرایط اجتماعی را در آن ایام معرفی کرده و... در عین حال که هنوز هم دوران حکومت دکتر مصدق برای نسل گذشته و حتی طبقه روشنفکر و دانشگاهی‌های امروز نوعی نوستالوژی است چه، ۲۸ مرداد روزی شد که «غرور گریه کرد» (شاملو) و اخوان شعر «زمستان» را سرود و شعرای دیگری مرثیه‌ها سرودند. روزی که بامدادش بیشتر «غروب آزادی» بود و آفتاب تابستانی‌اش مثل همیشه گرم نبود بلکه برای اهل نظر بیشتر زمستان بود به علاوه پی آمده‌هایش.

حتی شعری چون شاملو و سایه و سیاوش کسرای و محمد عاصمی که با نام مستعار «شرنگ» که در هر شماره روزنامه ارگان حزب توده به نوعی مصدق این قهرمان ملی رابه «عنوان عامل امپریالیسم آمریکا» نوازش می‌نمودند. در شرایطی که مردم هنوز جامعه نشده که «یک طبقه متوسط که یک طرفش را ثروتمندان یک طرفش را فقرا تشکیل می‌دهد» (روزنامه لوموند). روزنامه‌های به‌سوی آینده، مردم، شهباز، رهبر و... از حزب توده نه تنها مصدق حتی خلیل ملکی را تخریب می‌نمودند، با این کودتا اینها همه شوکه شدند. شوک بعدی سفر سیاوش کسرای به مسکو که در پایان خواهد آمد.

شرایط اجتماعی عبارت بود از باندهایی به نام حزب اراده ملی (حزب سیدضیا)، حزب دموکرات (حزب قوام)، فداییان اسلام تا فراتر انجمن‌های دانشجویی از مارکسیست تا مذهبی را دربر می‌گرفت. بزرگترین حزب «حزب توده» با روشفکران خاص خود، بعد سوسیالیست‌های خداپرست، بعد انشعاب از حزب توده، «حزب زحمتکشان تا نیروی سوم خلیل ملکی، انور خامه‌ای با «گروه اندیشه»، «حزب ایران» با تکنوکراتها و سوسیالیست، «حزب پان ایرانیست» بعدها منشعب حزب ملت ایران - (فروهر طرفدار مصدق و پزشکپور طرفدار شاه)، «مجمع مسلمانان مجاهد» آیت‌اله کاشانی و شمس قنات‌آبادی، تا احزاب درباری «حزب سومکا» دکترمنشی زاده، «حزب آریا» افسری اطلاعاتی به نام «سپهر» رهبرش، و احزاب فردی بودند چون «حزب استقلال» عبدالغدير آزاد، که نماینده مجلس بود تا احزاب کوچک فراوان. در عین حال که هنوز اکثریت در روستاها بود رجال سیاسی هر کدام یک روستا یا چند روستا داشتند. یعنی هنوز در دوره فئودالیت بودیم. دولت ائتلافی هم دوره‌ای داریم. در دولت قوام از حزب توده، حزب ایران و حزب دموکرات قوام، و بعدها جبهه ملی در عین حال که هر محله لایه‌های خود را دارد و بیشترین اینها در محله بدنام شهرنو و گاهی در انتخابات‌ها مورد استفاده سیاستمداران نامبرده تا وکلایی حتی احزابی قرار می‌گیرند. بدینگونه که «جنگ آزادی را به کشور ما هم آورده بود» (مائو) (۱) ولی در هر جامعه‌ای وضعیت خاص خود را داشت. در چنین شرایطی بود که وارد دوران ملی شدن نفت شدیم.

بعد از دو سه دولت‌های کوتاه مدت، دکتر مصدق در دوره ۱۴ مجلس هنگامی که نگذاشتند صحبت کند در میدان بهارستان جلوی مجلس با رفتن روی چهارپایه و با اشاره به مجلس که گفت «آن جا دزدگاه است» مردم را به صحنه کشید. اینجا بود که «حزب توده در برابر انقلاب ملی گرایی او بازی را باخت» و به او به عنوان نماینده «بورژوازی» ایران از هر دشنامی فروگذار نکرد و آتش توپخانه‌شان

یک لحظه خاموش نشد. دولتی که اولین دولت مشروطه است که مشروطه را پاسداشت. از همین زمان رجال روسوفیل و انگلوفیل همه به حاشیه رفته ولی متحد شدند.

روشنفکران فوق الذکر، که عجلانه مارکسیسم روسی را پذیرفتند. این شاعران در فقدان تحلیل شرایط اجتماعی می‌خواستند زایمان تاریخ را چون لنین جلو بیندازند؟! با حزبی که از کمک مالی شرکت نفت توسط مصطفی فاتح و سفارت روس بهره مند میشد. (۲) بعدها محمود ژندی مدیر روزنامه «بسوی آینده» که علیه مصدق لجن پراکنی‌ها می‌کردند گفت «ما فقط تبلیغاتمان گسترده بود» و زمینه ساز وحشت مردم و... زیرا که نوعی نظام فاشیستی استالینی را تداعی می‌کرد و بالاخره با تظاهرات فراوان علیه دولت دموکرت تا توانستند سم‌پاشی کردند. در برابر دربار پهلوی با نگاه به قطب دیگر، یک روز انگلستان و یک روز آمریکا و در ۲۸ مرداد فرار به دامن انگلیس و آمریکا. برای هر دو جریان «دولت ملی» با حقوقدانی برجسته مزید بر علل دیگر بود. از این رو عملا در برابر او متحد بودند.

خانه صلح محل حزب توده در خیابان فردوسی متعلق به سپهبد زاهدی عامل اولیه کودتا و خانه جوانان دموکرات حزب توده در خیابان سی‌ام تیر امروز با مالکیت ملکه مادر بود. تظاهرات حزب توده در هر فرصت علیه دولت ملی - و سرکوب توسط شهربانی و لشکر گارد با فرماندهی کل قوا، شاه، مکرر فحش و اتهام همه‌اش برای مصدق و دولت او در داخل و خارج توسط حزب توده. و شاه غیرمسئول و... تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. حتی در جشن خانه صلح در خیابان فردوسی یکبار کیانوری و طبری و بزرگ علوی از حزب توده با علی‌اصغر حکمت و عباس مسعودی و... از رجال آنگلو فیل روی یکدیگر را بعد از سخنرانی‌ها بوسیدند. ناگفته نماند که از اول شاه مشروعیت مردمی و قانونی نداشت زیرا که بعد از اشغال ایران بعد از بردن رضا شاه فروغی برای او که نوزده سال بیشتر نداشت از مجلس دوره ی سیزدهم که با انتخابات فرمایشی زمان رضاشاه تشکیل شده بود رای اعتماد گرفت. به همین دلیل تظاهرات شدیدی علیه فروغی و محمدرضا شد که فروغی مجبور شد از نخست وزیری استعفا دهد. چه، انتظار بود حداقل بعد از بردن رضا شاه که فضا باز شده فروغی فیلسوف و... یک انتخابات آزاد انجام دهد، بعد رای اعتماد از آن مجلس گرفته شود. البته او جزو «فراماسون‌ها» بود.

قوام‌السلطنه در برابر اینها پای آمریکایی‌ها را باز کرد و زمان مصدق وقتی مستر بنت رئیس اصل چهار در زمستان با هواپیما وارد ایران می‌شد احمد شفیق شوهر اشرف چنانکه گفته شد «خود را به برج فرودگاه رساند با راهنمایی او هواپیما در فضای برفی با تیمش سقوط نمود». یکبار هم قوام‌السلطنه به شاه در رابطه با انتخابات فرمایشی در سال ۱۳۲۸ برای تاسیس مجلس موسسان که اختیار انحلال مجلس تا... بدو می‌داد هشدار داده بود که «تو سر انجام کشور را بسوی یک انقلاب با این کارت خواهی برد» و برد. و دکتر مصدق در مجلس در رابطه با این مجلس گفته بود «ما بدینگونه به دوران قاجاریه باز گشته‌ایم» و تلویحا نیازمند انقلاب مشروطه‌ای دیگر و... بدین خاطر بود که برنامه او عبارت از «اصلاح قانون انتخابات و ملی کردن نفت شد، که جهان سلطه برناتافت و به کمک شاه و ارتش کودتا کرد.

حزب توده یک‌هفته قبل از کودتا راه پیمایی بزرگی از کارگران کوره پزخانه‌ها علیه دولت ملی به راه انداخت که طبقه شهری را بیشتر وحشت زده کرد و... کارگرانی از فقیرترین‌ها که یک روز قوام و یک روز سیاستمدار دیگری با یک نهار ارزان و یا امتیاز مالیاتی به صاحبان کوره‌ها از آنها استفاده می‌کرد.

در چنین شرایطی کودتای اول انجام و با هشیاری مصدق شکست خورد و مردم بعد از این کودتای ناجوانمردانه با شرکت در میتینگ میدان بهارستان با نیم میلیون نفر در تهران آنروز که جمعیت کمتر از دو میلیون بود به کودتا و عوامل خائنش واکنش منفی نشان دادند و فکر کردند تمام شد ولی؟! یعنی در تصور کسی نبود که کودتاچیان به ویژه عوامل داخلی که موقعیت خود را در خطر دیده و جایی در میان مردم نداشتند دست از توطئه بردارند. اینها با شایعه پراکنی آغاز نموده - به ویژه با فرهنگ بی‌اعتمادی شایع توسط افرادی از طرفداران سیدضیا از رجال انگلوفیل این دلوپسان و پیران قوم که نهضت را باور نداشتند می‌گفتند «همه اینها کار انگلیس‌هاست» حتی ملی کردن نفت و فراتر دکتر فاطمی را و... به خصوص که آشوب‌ها جنبه افراطی به خود گرفته و از طرفی کم کم خبردار شدند که عوامل امریکایی سرخورده شده و توسط تلکس دستور آمده بود «کرومیت روزولت عامل سیا باز گردد» چون کودتا در ۲۵ مرداد در واقع با هشیاری مصدق شکست مفتضحانه خورده بود.

منتها این تلکس متعلق به نیروهای انگلیسی که آن روزها در قبرس مستقر بودند قدری عمدا با تاخیر و تردید به ایران منتقل شد؟! - عوامل داخلی - همان‌ها که وقتی «استوکس» نماینده دولت کارگری برای به رسمیت شناختن «ملی شدن نفت» وارد تهران شده بود بعد از چندروز «دبه» کرد و از آن سرباز زد که بیشترشان در مجلس فرمایشی و وکیل‌الدوله بودند «بدو گفته بودند مدتی صبر کنید ما دولت را ساقط می‌کنیم». (مصدق، کتاب خاطرات و تالمات)

قبل از اینها ما اتحاد روس و انگلیس را بازهم در توطئه‌هایی شاهد بودیم از توطئه نهم اسفند تا ترور دکتر فاطمی را توسط فداییان اسلام که حالا دیگر زیر نفوذ سید ضیا از رجال انگلوفیل رفته بودند(۳) و بهرام شاهرخ گوینده رادیو آلمان و در ضمن جاسوس انگلیسها همزمان... که بعد از جنگ به ایران آمده و بدانان پیوسته بود. (مهندس سبحانی)(۴) در چنین شرایطی دکتر فاطمی در گورستان «ظهیر الدوله» بر سر آرامگاه «محمد مسعود» که قبلا توسط عوامل حزب توده، باند «خسرو روزه»، انجام شده بود و...، هنگامی که گفت «بدبختی ما آنستکه در این جهنم قانون اجرا نمی‌شود» با گلوله‌های عبد خدایی که نوجوانی از فداییان اسلام بود انجام شد، کسی که پیشنهاد ملی شدن نفت را داده بود. (دکتر مصدق) به همچنین پیشنهاد تشکیل جبهه ملی بعد از اجتماع جلوی کاخ مرمر همان جا که «سردر سنگی» نامیده می‌شد. به علاوه عامل قطع رابطه با انگلستان و پاسخ دندان‌شکن به نماینده روسیه شوروی برای قرارداد نفت شمال(۵) ... و کاشف توطئه قتل افشار طوس توسط بقایی با ارتش‌یانی باز نشسته که زمین ساز کودتا بودند و مهمتر دریافت دکترای روزنامه‌نگاری از دانشگاه سوربن پاریس، و... و رها شدنش از زندان کودتاچیان بعد از شکست کودتای ۲۵ مرداد و.. او در این کودتا چند ساعتی بازداشت شد و خانواده اش.....(روزنامه باختر امروز)

او بعد از همه اینها با آن کارنامه درخشان در ۲۵ مرداد ۳۲ در میتینگ در میدان بهارستان در برابر جمعیتی در حدود چند صد هزار نفر فریاد کرد «تا دربار پهلوی در ایرانست انگلستان در ایران نیاز به سفارتخانه ندارد». قهرمانی ملی که بعد از کودتا با ۴۰ درجه تب اعدام شد که پستی و دنائت رژیم پهلوی را می‌رساند. شوربخانه تاریخ ما همیشه اشباع از این نامردمی‌ها است، قبلا در جلوی درب شهربانی اوباش درباری او را کارد آجین نمودند و بعد هم کریمپور شیرازی را زنده زنده آتش زدند. انقلاب واکنشی به همه این نامردمی‌ها بود که انقلاب نبود، انفجار جامعه‌ای سرخوره بود.

در جامعه‌ای که اکثریت هنوز در روستا بود و به خاطر اصلاحات ارضی گروه‌هایی بدون پیش بینی در شهرها سرگردان که لشگر بیکاران در انقلاب بودند و نیروهای انقلابی شهری و.. که همه منتظر یک تغییر بودند علیه شاهی که چون پدرش اجازه نداد چند

حزب سیاسی و مردمی داشته باشیم. و در لحظات آخر هم که شادروان «امیرانتظام با رفت و آمدها بین بختیار و بازرگان نظر رهبری فقید را برای پرهیز از خونریزی و انقلاب به یک انتخابات آزاد بین این دو جلب کرده بود» (مجله مهرنامه شماره ۳۲). شاه با نامه کذایی توسط داریوش همایون در روزنامه اطلاعات فضا را به هم ریخت و خود با گریه گریخت، و نشان داد در فضای بسته خودساخته بچه بود و بچه ماند. چون جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی که در واقع نوعی عروسک بازی با آن هزینه‌های سنگین بود، و سرانجام حامیانش - انگلیس و امریکا - که جز چند روز راهش ندادند. بدینگونه بود که مهندس بازرگان گفت «انقلاب را شاه کرد».

بدین خاطر بود که قوام‌السلطنه او را اوایل سلطنتش تا مدتها «در گفتگوها بچه» خطاب می‌کرد تا مغضوب شد و لقب «جناب اشرف» ازش گرفته شد تا در سی‌ام تیر که بدو نیاز پیدا کرد که آنهم با شبه‌انقلابی از سوی نسل تازه روبرو شد و تسلیم گردید ولی در دهه‌های بعد همیشه با تکبر خاص خود که یکبار هویدا در مواجهه با خبرنگاران در رابطه با آزادی مطبوعات گفت «فکری هم به حال من بکنید» (مجله مهرنامه ۴۲). یعنی او هم آزاد نیست و گله داشت حتی علم در خاطراتش، اگر چه اینها خود مقصر بودند که یکی غلام خانه‌زاد و یکی چاکر جان‌نثار و... بود. که از نظر اینها در سیاست و مدیریت جامعه «یک شخص بیشتر نداشتیم و دیگران همچنان رعیت و نوکر او بودند» یعنی شاه، و شخص دوم و... نداشت. از گفته‌های امیر عباس هویدا در مجلس بیست و یکم در پاسخ به پزشکپور سالهای ۱۳۴۰- که با این سخن خود تیر خلاص را قبل از انقلاب اسلامی به خود زد. «شخصی که در جوانی از روشنفکران مارکسیست و تحصیل کرده در لبنان بوده ولی به هنگام قدرت یابی در دهه پنجاه ۲۱ مرداد ۱۳۵۳ بیکباره تعداد ۶۳ روزنامه را توسط وزیر اطلاعاتش دکتر کیان‌پور توقیف می‌نماید» (مجله مهرنامه شماره ۴۲).

معمای هویدا در همین جاهاست. راه را گم نکنیم سقوط شخصیتی اینها یکی از عوامل غقب ماندگی جامعه ما و تثبیت دیکتاتوری‌ها طی دهه‌ها حتی در بعد از مشروطه بود. «او در نهایت سرنوشتی در انقلاب نامیومون یافت زیرا؟» که «همان یکنفر- شاه» او را در زندان جا گذاشت و گریخت - که «نامردی نمود» فریدون هویدا برادر او در پاریس..! در چنین آشفته بازاری رد ناشیانه پیشنهاد رفراندوم «قانون اساسی اول» و بعد هم با رادیکالیسم کور و محاسبه نشده «گروگان گیری» که هنوز عوارضش را می‌پردازیم که در آمریکا کارتر رفت و ریگان آمد و.. چه، بخشی از گریز شاه و انقلاب حاصل وزیدن نسیم حقوق بشری کارتر بود. «بادامکاری که در شرایط خاصی با ظاهری غیرسیاست‌باز و غیرحرفه‌ای از ولایات به صحنه آمده بود در زمانیکه مردم آمریکا از عملکرد سیاست‌بازان خسته شده بودند. (کتاب بحران ایدئولوژی) (۱۷)

مدتی قبل از کودتا با جدایی یاران سابق جبهه ملی - بقایی، مکی، کاشانی، حائری‌زاده - و... بعدهم ترور سر تیپ افشارطوس رییس شهربانی مصدق از گروه افسران ملی توسط بقایی و گروهی افسران باز نشسته و... همه اینها زمینه‌ساز نگرانی بیشتر مردم بود و طبقه متوسط شهری را وحشت‌زده می‌نمود.

بالین اوضاع واحوال در دو روز بعد از کودتای اول گروه‌هایی از حزب توده و گروه‌هایی ناشناخته به دامن زدن اغتشاشات و ناامنی‌ها پرداختند بدین خاطر دکتر مصدق حضور نیروهای ملی و احزاب سیاسی را لازم ندانسته تا نظم را برقرار کند و متأسفانه در لحظات آخر با تعویض رییس شهربانی داماد خود «سرتیپ متین دفتری» را به جای او گمارد و او چند ساعت بعد به نیروهای نظامی کودتا پیوست که کسی انتظار نداشت. در روزی که از صبح زود در خیابان‌های جنوب تهران از میدان گمرک، میدان قزوین، میدان شاه، میدان مولوی، میدان امین‌السلطان و... دلار پخش می‌کردند. اتوبوس‌هایی توسط افراد لومپن برای بسیج بیکاره‌ها در خیابان‌ها و همان

محلات تا به سوی میدان توپخانه که امروز «میدان امام» نامیده می‌شود آماده شده بود. در این مرحله بیکباره نیروهای انتظامی از پلیس تا ارتش و فرمانداری نظامی و... که برای مهار آشوب‌ها به صحنه آمده بودند برخلاف معمول و غیر منتظره در جلوی چشمان ما به این «اوباش و لومپن‌ها» پیوستند که همه غافلگیر شدند.

این «لومپنیسم» همیشه در ادواری عملکردی ضد ملی داشته و در خدمت اختناق و استبداد و... بوده است حتی بعدها که در قوالب متعدد و ایدئولوژیزه رفته و عامل فسادهای گسترده شد. در این مقاطع بود که لومپنیسم با قدرت پیوند خورد. نماد برجسته ی اینها در تاریخ ما «شعبان بی‌مخ» بود که با پول دربار زورخانه‌ای در کنار پارک شهر درست نمود و برای میهمانان دربار شاهنشاهی و شاهپورها نمایشگاه ورزش باستانی شد و از دربار و دولت بودجه می‌گرفت. «اینها بعد از کودتا طبقه‌ای با نفوذ شده و غالباً در «قاجاق» تریاک، در کاباره داری و باج‌گیری از کسبه تا مدتها به راحتی فعال شدند، طبقه‌ای که کم کم جزو میلیونرها گردیدند در زمانی که میلیون همان میلیارد امروز بود. اینها کم کم از چنان اقتداری بر خوردار شده و با جمع آوری ثروت نا مشروع از بسیاری کارهای نامشروع و حرام صاحب دم و دستگاه و روابط پیچیده و موقعیت اجتماعی خاصی شده بودند. چون منافع اینها مستقیماً با منافع رژیم گره خورده بود.» (روزنامه ایران) (۱۲) حتی شاه به هنگام تولد پسرش در بیمارستان منطقه مولوی با یکی از اینها دست هم داده بود «ماموران کلانتری‌های محله‌های بدنام بیش از آنکه از روسای خود حساب ببرند آدم اینگونه افراد شده بودند و زندگی اغلب آنها از «باج‌گیری» از کسبه خرده پا می‌گذشت.» (۱۲)

لومپنیسم پدیده‌ای بود که حتی در حوزه‌های اجتماعی گاهی وارد سیاست هم میشد با «خرده فرهنگی» حتی در حوزه سیاست و جامعه که عوارض خود را دارد و داشت. (۷) (نمونه برجسته اش فحش‌های «رضاخان» حتی با وزیرانش و در ارتشش. (۱۴) از طرفی در حوزه روشنفکری در حزب توده هم «لومپن پرولتاریا» که من همه را در خیابان استانبول با تحریک مستضعفین روستایی «پرتقال فروش» هر شب با درگیری با دانش آموزان ملی و حتی با کسبه انجام می‌شد، تا اینکه دانش آموزی به نام «طالقانی» با زنجیر و چوب و... کشته شد - و بعد در انتخابات دوره شانزدهم در حزب ایران در دروازه غار برای تبلیغات انتخاباتی که با تاکسی گروهی از حزب ایران رفته بودند که شب با سر و کله شکسته باز گشتند با چوب و چماق توده‌ای‌های «لومپن» و البته مستضعف که به راحتی تحریک می‌شدند، و حتی در روستاها با همین تحریکات که شورش‌هایی سالها ادامه داشت. (خاطرات اردشیر آوانسیان)

از طرفی از چند روز قبل تعدادی از افراد حزب توده با تعدادی - از مردم ناآگاه و حتی لاته‌های مشکوک - در خیابان‌ها به پایین کشیدن مجسمه‌های شاه پرداخته و فضا را به شدت متشنج - وحشت آفرین نمودند به ویژه وحشت طبقه متوسط از بهره‌گیری کمونیستها که در حزب توده با روزنامه‌های چندی مخالفتشان به اصطلاح با «بورژوازی» ایران پیوسته بود که مصدق را نماینده آنها می‌دانست. تا جایی که بسیاری مغازه‌های خیابان‌های مرکز شهر تا بازار تعطیل شدند در چنین شرایطی بود که از صبح زود رادیو تهران از مردم و طرفداران نهضت ملی و احزاب ملی خواست که سکوت کنند تا «دولت منتخب» بتواند اوباش و اجامر را به هر طریق مهار و امنیت را برقرار نماید، وگرنه همان‌ها که در سی‌ام تیر علیه «شاه و حکومت قوام» برخاستند آن روز را تکرار می‌نمودند و اجازه نمی‌دادند «دولت ملی سقوط کند». منتها ساعتی بعد این رادیو در برابر هجوم و کودتای تانکها و کامیون‌های پر از سرباز سقوط کرد زیرا که بخت بد مرکز پخش رادیو در خیابان شمیران (شریعتی امروز) در کنار لشکر دوی زرهی و در دسترس نیروهای این لشکر بود. از ساعت ۱۲ ظهر در چهار راه قصر نیروهای زرهی به فرماندهی سرتیپ تیمور بختیار وارد خیابان‌ها شده بعضی تا شمال خیابان

سه راه ضرابخانه رفته و بعضی محاصره ایستگاه را دیو تهران را گرفته - و تعدادی برای حمله به خانه مصدق در خیابان کاخ و تعدادی برای آوردن زاهدی - کرومیت روز ولت، به طرف مخفیگاه آن‌ها به شمیران رفته تا او را به خیابان‌ها بیاورند که «او را به زور سوار زره پوش کرده به خیابان‌ها می‌آورند، چه، «باور نمی‌کردند کار به همین راحتی باشد» (سرهنک مصور رحمانی) (۸). چه رئیس ستاد ارتش یک افسر مهندس بود در حالیکه «در این موقع باید افسری ستاد دیده و رزمی باشد» (سرهنک مصور رحمانی). گروهی به سوی خیابان سوم اسفند پایگاه دژبان رفته تا زندانیان کودتای ۲۵ مرداد را آزاد کنند و کردند.

در واحدی «زرهی» که تا سه راه ضرابخانه رفت به فرماندهی سرهنک قربان‌نژاد که از افسران حزب توده بود و در ضمن مترجم کتاب «جنگ کبیر میهنی» متعلق به مقاومت‌های روسها در جنگ دوم جهانی - در سه راه ضرابخانه این سرهنک با کمیته مرکزی حزب توده تماس گرفته و از کیانوری دبیرکل حزب سوال می‌کند که «من می‌توانم علیه کودتا عمل کنم و...» کیانوری جواب می‌دهد که «مصدق و زاهدی هر دو از «بورژوازی» ایرانند و برای ما فرقی نمی‌کند؟!» افسر دیگری از گارد حفاظت رادیو می‌گوید «وقتی کودتاچیان برای اشغال رادیو آمدند خیال داشتیم همه را به مسلسل ببندیم ولی فکر کردم چون حزب با مصدق مخالف است لابد با کودتا موافق است به علاوه دستوری هم از حزب نیامده بود» انورخامه‌ای کتاب «از انشعاب تا کودتا» ص ۴۱۹. واحدی که ایستگاه رادیو تهران را محاصره کرده بود با آمدن گروهی ضدملی و درباری چون «مهدی میراشرافی مدیر روزنامه آتش و اردشیر زاهدی و...» با حمایت افسران زرهی وارد اطاق پخش شده و میکروفون را گرفته در اختیار میراشرافی مدیر روزنامه «آتش» و سردبیرش «شمس قنات آبادی نماینده کاشانی» قرار داده - میراشرافی فریاد می‌زند «مردم انقلاب کردند، دکتر فاطمی را کشتند و... مردم به خیابان‌ها بریزید».

واحدی که به سوی خیابان کاخ رفتند برای بازداشت یا قتل مصدق بعد از محاصره خانه مصدق درگیری بین نیروهای حافظ خانه مصدق و اینها آغاز شد - مهندس زیرکزاده و دکتر صدیقی و وزیر راه حق‌شناس...همراه او با اصرار که او را از مهلکه خارج نمایند، و او ابتدا رد کرده و می‌گوید «شما به منزل همسایه با نردبان بروید ولی من در این اطاق می‌مانم تا با کشتن من داغ پیروزی بردل کودتاچیان بماند» دکتر صدیقی مصاحبه من در منزلش - در همین حال شعبان بی‌مخ و احمد عشقی و امیرموبور از طرفداران کاشانی با تعدادی لومپن‌های خیابان پامنار و مهدی قصاب در سه راه سیروس از طرفداران آیت اله بهبهانی آیت اله درباری بودند، با لومپن‌های آن محله در خیابان سیروس و سرچشمه گردهم آمده، و در چهارراه مخبر الدوله تعدادی فواحش از رفیقه‌های شاه - پری غفاری - خانم دولتشاهی و ملکه اعتضادی و...تعدادی فواحش شهر نو به رهبری «پری بلنده» گروههایی بودند که به سوی مجلس در حال تظاهرات به سود شاه بودند تا طبقه متوسط آن روزی را که همیشه از طرفداران مصدق بودند از واکنش بازدارند.

در چنین موقعیتی مراکز احزاب ملی به آتش کشیده شد در جلوی دیدگان اقلیتی از اعضای آنها که به خاطر در خواست مصدق برای امنیت خواسته بود عکس العملی نشان ندهند و غالباً نبودند، از حزب ایران تا حزب مردم ایران، حزب ملت ایران و نیروی سوم، حتی بعضی از دانشجویانی که کلاس تقویتی داشتند به روی بام‌ها گریختند و بعضی را گرفته و از بام به پایین پرتاب نمودند. به ویژه کلوپ نیروی سوم که در خیابان انقلاب بود. در میدان بهارستان اعضای حزب ملت ایران فروهر مقاومت‌هایی کردند و...گویا فروهر در این مرحله زخمی شد. حزب ایران یکبار از سوی افراد حزب توده و یکبار از سوی اوباش کودتایی به آتش کشیده شد. حزب مردم ایران در خیابان ژاله توسط نیروهای اوباش حزب درباری آریا به درگیری و سپس با کمک حزب درباری سومکا و پلیس‌ها آتش زده شد...

حتی بعضی از اعضای جوان ما را که روزنامه می‌فروختند با کارد و قمه مورد حمله قرار داده بودند که قصاب محله با «ساطور» به دفاع از آنها پرداخت. البته جلوی دارالفنون و دبیرستانهای درگیریهایی با دانش آموزان و جلو بازار با بازاری‌هایی جوان شد. در چنین شرایطی غروب روز ۲۸ مرداد شهر زیر دود و آتش. آسمان رنگ «خون» به خود گرفته، به ویژه با مقاومت جانانه واحد حافظ خانه دکتر مصدق به فرماندهی «سرهنک ممتاز» که از دو طرف تعداد زیادی شهید و کشته شدند و یکبار نیروهای کودتاجی را به عقب راندند، در حالیکه تعداد تانکهای ارتش ۲۷ عدد با دو سه تانک این واحد قابل مقایسه نبود. بدین خاطر به هنگام بردن مصدق با نردبان به خانه همسایه توسط زیرک زاده و... حتی سرهنک ممتاز می‌گوید «من یقوت متوجه شدم که ۴ تانک من راننده‌هاشان رفته اندو غایبند.»

دکتر مصدق با همراهان مدت ۲۴ ساعت در زیرزمین آن خانه پنهان بودند، در آخرین لحظات سرهنک علمیه بازپرس افسران کودتاجی در کودتای اول ۲۵ مرداد به خدمت او رسیده و اظهار می‌دارد «آقا اینها همه خائند» منظور نظامیان اطراف او تا کودتاجیان بوده است از سرتیپ متین دفتری که فامیل سببی او بود که در لحظات آخر به ریاست شهربانی منصوب شد تا... مصدق در جواب سرهنک علمیه قاضی کودتاجیان ۲۵ مرداد می‌گوید «آقا آدم ندارم چه کنم!!»

چند ساعت از ظهر گذشته بود که خانه مصدق به توپ بسته شد و اوباش و اجامی به رهبری شعبان بی‌مخ و... خانه او را غارت نمودند از فرش‌های تکه پاره شده تا میز و صندلی و سماور و ظرف و ظروف و... ساعتی قبل رادیو تهران اعلام کرده «از ساعت هفت شب حکومت نظامی است از خانه‌های خود خارج نشوید»، البته تا ده شب مردم در خیابان‌ها بودند، در همین وقت «دوچرخه‌ای دو ترکه» از خیابان ری حامل محمد نخشب و حسین شاه حسینی به سوی خیابان فرهنگ امپریه در حرکت بود ساعتی بعد در منزل آیت اله زنجانی - محمد نخشب از حزب مردم ایران - داریوش فروهر از حزب ملت ایران - خورگامی از حزب ایران و شاه حسینی از جبهه ملی به پیشنهاد محمد نخشب بنای نهضت مقاومت را گذاردند. از شاه حسینی تعدادی «تراکت» کوچک با این عنوان که «نهضت ادامه دارد» تا ساعتها نوشته، از ساعت‌های نیمه شب آیت اله وارد بازار تهران در سکوت شب غم‌انگیز شده، از زیر عبا پشت درب هر مغازه یک تراکت می‌نهد، و مابقی تراکتها را برای پخش در شهر هر کدام شرکت کنندگان در جلسه به فراخور نیروهای خود می‌برند. از آنروز بازار یک هفته در اعتصاب بود و نظامیان کودتاجی درب چندین مغازه را گل گرفتند.

از چند روز بعد روزنامه «راه مصدق» ارگان نهضت مقاومت ملی به طور مخفی در منزلی در چهار صد دستگاه خیابان پیروزی متعلق به افراد حزب مردم ایران منتشر شد. یکی دوبار هم جابجا شد... و بعد هم شانزده آذر آن سالکه شهادت «سه آذر اهورایی» در دانشگاه رخ داد بعد از چند تظاهرات در ۲۱ آبان درروز ورود نیکسون تا محکومیت مصدق و انتخابات مجلس هیجدهم تظاهراتی از سوی طرفداران مصدق و غالباً جوان و... انجام شد که چند نفری زخمی از شاگردان دارالفنون شدند. در این انتخابات وزارت کشور را که در میدان ارک بود به آتش کشیدند و با اوباش درباری ساعتها به درگیری پرداختند که پلیس به کمک آنها آمد وعده‌ای بازداشت شدند.

غروب ۲۸ مرداد «دونفر از شاگردان دکتر انورخامه‌ای که «خیلی پرولتر و انقلابی» بودند در این غارت شرکت داشتند» در خیابان استانبول با استاد خود روبرو شده که ایشان مطابق نوشته خودشان ۵۰۰ نفر شاگرد داشته که مارکسیسم را با تجدیدنظرهایی بدانان می‌آموخته است (۹) می‌فرماید «وقتی که از اینها سوال کردم چرا این کار را کردید جواب دادند: برای اینکه مصدق بورژوا بود!!» (از

کتاب «از انشعاب تا کودتا» ص ۴۴۱) متوجه می‌شوید که هنوز سطح اندیشه چقدر پایین بود که «بورژوا و بورژوازی» کفر بود. در حالیکه «رسیدن به دموکراسی و سوسیالیسم ابتدا با برآمدن «بورژوازی» است» (کائوتسکی آلمان) و «روشنفکر چپ از بستر بورژوازی ظهور و علیه طبقه خود عمل میکند» (تاریخ اجتماعی هنر ۱۳) بعد از انقلاب سیاوش کسرایی شاعر حماسه‌سرا بامسافرت به مسکو توسط شجریان به سایه پیام داد که بازهم «رودست خوردیم همه‌اش دروغ بود» و بعد هم به کمک حقوق بشر از آن جا به اتریش گریخت و همان جافوت کرد.(۱۸)

بعد از چند روز در میدان خراسان منزل طیب حاج رضایی «محمدتقی فلسفی» واعظ درباری مدت ده شب منبر رفت. همان جا بود که مجدداً گفت: «زنبورها هم شاه دارند و انسان‌ها باید شاه داشته باشند». نیروهای مقاومت نارنجکی صوتی در شیروانی بام منفجر کردند که جلسه به هم خورد.(۱۱) درچنین شرایطی قهرمان ملی کردن نفت به بند کشیده می‌شود، در این مقطع صادق سرمد شاعر درباری با شعری معترضان به شاه می‌نویسد «ای شاه کشتار بس است پسر را در برابر پدر و پدر را در برابر پسر مکش» و به لندن می‌گریزد. بعد از این کودتا تنفر و نومییدی فضا را گرفت و هرچه دیکتاتوری فشارش بیشتر شد زمینه برای یک انقلاب و نوعی رادیکالیسم واکنشی بیشتر فراهم گردید چه «تکیه به سرنیزه توان کرد لیک - بر سر سرنیزه نتوان نشست» (احمد عشقی). درهمین ایام بود که فعالیتها مخفی و زیرزمینی شد.

در رابطه با درخواست دادگاه برای معرفی خود - دکتر مصدق ابتدا خود را «محمد مصدق نخست وزیر قانونی ایران» معرفی می‌کند. در رابطه با سخنان نظامیان در بیدادگاه نظامی که کودتا را قیام مردم ایران اعلام می‌کنند «چک دلاری به مبلغ در حدود ۳۷۰ هزار دلار که در بانک ملی همان روز برادران رشیدیان، عوامل سفارت انگلیس و صاحبان سینماهای لاله‌زار و ایران که تبدیل به ریال آن روز شده بود را رو می‌کند» چکی که طرفداران مصدق توانستند به آن در بانک ملی دست یابند و به مصدق در دادگاه برسانند. (خازنی رئیس دفتر مصدق در مصاحبه‌ای)

و در خاتمه دکتر مصدق در جلسه دادگاه خطاب به قاضی نظامی سرهنگ آزموده که بعدها «آی‌شمین ایران» به خاطر اعدام‌ها نامیده شد می‌گوید که «طبق قوانین ایران، دیوان عالی کشور جای رسیدگی به قصور نخست وزیر و وزیران است» (۱۰). وی گفت: «کودتا یعنی برکنار کردن دولت از طرق غیر قانونی، و بنابراین کودتاگران مجرمند، نه من که برگزیده ملت و رئیس قانونی دولت هستم،» (۱۰) وی برکناری خود را یک کودتا با نقشه خارجی خوانده و گفته که جز با رای عدم اعتماد پارلمان، فردی دیگر حق برکناری نخست وزیر را ندارد، و در صورت وقوع چنین عملی، این مرتکب است که باید به اتهام نقض قانون اساسی و نادیده گرفتن اراده مردم محاکمه و مجازات شود. آیا فرار شاه در لحظات آخر سلطنتش بیم از همین محاکمه به خاطر این کودتا نبود؟

در ۱۹۷۰ جان کندی در کتابی نوشت «ما کوشیدیم پست‌ترین‌ها و رذل‌ترین‌ها را در کشورهای جهان سوم حاکم کنیم» (نقل از «کتاب سیمای شجاعان») و دکتر مصدق یکبار در مجلس گفت «انگلستان می‌گشت تا رذل‌ترین و کثیف‌ترین‌ها را در کشور ما حاکم کند.» (از کتاب «سخنرانی‌های مصدق» کی استوان)

و البته مبارزه ادامه یافت، حتی در حوزه ی رجال و شخصیت‌های کابینه دولت ملی که در جبهه ملی دوم فعال شدند و الهیار صالح ابتدا سیاست صبر و انتظار را اعلام کرد که عملاً انجام شد «علیرغم طیف انقلابی و جوان که انتقادها بدو کرد» که به موقع از فرصت بهره گرفت به هنگامیکه رئیس جمهور آمریکا عوض شد و کندی فشار به شاه می‌آورد یک انتخابات آزاد انجام دهد، الهیار صالح سفیر

سابق ایران در امریکا به تنهایی در کاشان کاندیدا شد و با رای بالا انتخاب شد و در مجلس همان روز اول به افشاگری پرداخت و شاه را به خاطر تقلب در انتخابات رسوا نمود. بدینگونه که رییس هیئت نظارت انتخابات «جمال اخوی» خود انتخاب شده بود و شاه مجبور شد مجلس را منحل کند، و بعد هم مبارزات بعدی و... که یکبار اسداله علم وزیر دربار برای او پیام آورد که «نخست وزیری را قبول کند». و او اظهار داشت «مردم ایران یکبار تکلیف همه را تعیین کرده‌اند» یعنی «فرماندهی کل قوا متعلق به دولت مسئول است» که علم دست خالی بازگشت. بعد هم علیه امینی نخست وزیر و تلویحا شاه اعلام جرم به بهانه تعویق انتخابات از شش ماه به نه ماه نمود که امینی مجبور به استعفا شد.

آیا مرگ استالین فرصت تازه‌ای به انگلیس و آمریکا برای کودتا نداد؟ و یا چنانکه شایع شد «آمریکا و انگلیس با سکوت درباره ی تناقضات باقیمانده در ساختار قدرت در روسیه آنروز توافق روسها را درباره کودتا نگرفته بودند؟» زیرا که روسیه طلاهای ایران را به دولت ملی مصدق نداد ولی به دولت کودتایی زاهدی بعد از مدتی کوتاه داد. اینها همه دلیل بر کودتای ننگینی است که به کمک همه کشورهای «امپریالیست» سرخ و سیاه و عواملی متاسفانه در ایران انجام شد که ما هنوز تبعات زیان بارش را می‌پردازیم. و فراتر - همه خاطرات‌های «گزارش گونه آن» توسط عوامل اصلی آن در تاریخ آمریکا و ایران و جهان که دیگر اینها را نمی‌شود نادیده گرفت که متاسفانه امروز بعضی از هموطنان روزنامه‌نگار تا پژوهشگر ما به خاطر ملاحظات سیاسی گاهی در این موارد «ان قلت‌هایی» به خاطر انحلال مجلس - رفراندوم - آورده، تا شراکت عده‌ای را در کودتا موجه قلمداد کنند امری که دور از رسم اطلاع رسانی تا تاریخ نگاری است. چه (در نهایت در لحظات آخر کودتا - لویی هندرسن - خدمت مصدق رفته و میگوید «آقا چرا مجلس را منحل کردید؟» جواب «برای اینکه شما به بیست تا سی نفر از وکلا نفری یکصد هزار تومان رشوه دادید» (۱۴) البته از هفتاد نفر مابقی ۴۰ نماینده فراکسیون نهضت ملی بودند که استعفا داده و مجلس در واقع اکثریت نداشت (خازنی رییس دفتر مصدق) البته بعد از این کم کم شاهد برآمدن «جنبش عدم تعهد» که معروفست الهام‌بخش همه اینها مصدق بود که «ملی کردن‌ها را در دنیا آغاز کرد» (پیر سالیانجر تحلیلگر آمریکایی، مشاور کندی و فورد و... از روسای جمهور آمریکا در قرن بیستم...)

منبع: ایران امروز ، ۲۷ مرداد ۱۳۹۷ - ۱۸ اگوست ۲۰۱۸

پانوشته‌ها:

۱. بعد از جنگ جهانی دوم
۲. رضامرزبان در همایشی از چپهای مارکسیست درپاریس گفت که ما کاغذ روزنامه را از سفارت روس و بیشترین هزینه را توسط فروش تعداد باقیمانده روزنامه‌ها از شرکت سابق نفت می‌گرفتیم کمکی که روس و انگلیس با هم می‌کردند بدینگونه بود که مصدق دردادگاه آنها را «توده - نفتی» نامید.
۳. از کتاب «سیری در نهضت ملی - خاطرات شمس قنات آبادی
۴. از شادروان مهندس سبحانی از قول حاج مهدی عراقی از فداییان اسلام در زندان

۵. جلالی نایینی روزنامه‌نگار در مرکز تاریخ ایران
۶. من خبرنگار روزنامه مردم ایران و در ضمن دانش آموز دارالفنون در این مقاطع در میدان و همه جا بودم.
۷. از کتاب «نهضت خدایپرستان سوسیالیست» مقاله «پدیده لومپنیسم» ص ۳۰۱ - محمود نکوروح، انتشارات چاپخش
۸. نقل از کتاب «کهنه سرباز» ص ۳۹۵ - از سرهنگ مصور رحمانی وابسته نظامی ایران در بغداد
۹. کتاب «تجدید نظر طلبی از مارکس تا مائو»
۱۰. نقل از «سایت فرارو»
۱۱. من در آن زمان در این محله منزلمان بودم و همه این لات‌ها را میشناختم همین‌ها بعضی شان دور و برمغازه پدر من که آن جا بود صبح ۲۸ مرداد از اتوبوس و دلار و... صحبت میکردند که هر کدام چقدر به جیب زده‌اند.
۱۲. نصراله حدادی، پژوهشگر طهران قدیم
۱۳. من این واقعه را در محل از گروه‌بانان قدیمی شنیدم به هنگام خدمت افسری وظیفه و جالب آنکه مستشاران نظامی امریکایی که به ایران آمدند قبل از هر اقدامی امیرانی که کودتا کردند به خاطر بی‌سوادی و فساد مالی از ارتش بیرون و بازنشسته کردند.
۱۴. کتاب مصدق و کودتا مارک جی گازروویوسکی و مالکوم برون - ترجمه علی مرشد زاده، ص ۲۶۴ - ۲۶۵ قصیده سرا چاپ اول
- ۱۳۸۴ - ۱۰۵ به نقل از گزارش Wilberovertherow
۱۵. -ازهارنولد آردز ترجمه امین موید ص ۱۶۵-۱۶۲، چاپخش
۱۶. از محمود نکوروح -نقل از «کتاب روند سلطه گری» استغن ابروز ترجمه احمد تابنده ص ۲۳۹
۱۷. فیلم آن توسط bbc پخش شد.

هرچند که میان روسیه و انگلیس، دست کم طی یک قرن پیش از ملی شدن صنعت نفت، تخاصم و رقابتی شدید برای کسب منافع بیشتر در ایران، برقرار بود؛ اما این تخاصم، بویژه پس از سال ۱۹۰۷ و انعقاد قرارداد میان دو دولت استعماری، برای خاتمه دادن به اختلاف هایشان در آسیا، کاهش پیدا کرد و حتی در برخی موارد، جای خود را به همکاری و همسویی داد. به نظر می‌رسد باید یکی از دلایل مخالفت حزب توده، به‌عنوان بازوی شوروی در ایران، با دولت دکتر محمد مصدق را همین امر بدانیم؛ رویکردی که نشان دهنده هم‌راستایی روس‌ها و انگلیسی‌ها بر سر عدم حمایت و مخاصمت با دولت مصدق بود. این در حالی بود که امریکایی‌ها، در ابتدای کار، نسبت به دولت ملی موافقت‌هایی نشان می‌دادند و در خلاف مسیر انگلیسی‌ها گام بر می‌داشتند. این امر، باعث شد ایران، با وجود تحریم‌هایی که انگلیسی‌ها پس از ملی شدن صنعت نفت تدارک دیده بودند، بتواند فشارها را تحمل کند و حتی در برخی عرصه‌های مربوط به صنعت، بیلان مثبتی را از خود به نمایش بگذارد. در همان حال، تلاش‌هایی برای صادرات نفت، با وجود تحریم آغاز شد و ایران توانست یک کشتی نفت خام به ایتالیا بفروشد؛ هر چند این کشتی، در کرانه‌های خلیج عدن که در آن روزگار مستعمره بریتانیا محسوب می‌شد، توسط ناوگان انگلیس و بر خلاف موازین بین‌المللی، توقیف گردید.

دکتر محمد مصدق کوشید تا از اختلاف میان قدرت‌ها در موضوع ملی شدن صنعت نفت ایران، حداکثر بهره را ببرد. او تضادهای حاکم بر ساختار سیاسی آمریکا را می‌شناخت و می‌دانست که دموکرات‌ها، بهتر با کشورهای جهان سوم کنار می‌آیند، در حالی که جمهوریخواهان، اهل مدارا و دیپلماسی نیستند؛ موضوعی که می‌توان امروز هم در سیاست خارجی ایالات متحده تحت حاکمیت جمهوریخواهان، به عینه مشاهده کرد؛ سیاستی که هیچ راهکار منطقی را برنمی‌تابد و به دنبال افزایش تنش و بهره‌برداری از آن در سطح بین‌المللی است.

یکی دیگر از عوامل توفیق مصدق در موضوع ملی شدن صنعت نفت، شرایط حاکم بر بریتانیا بود. پس از پایان جنگ جهانی دوم، با وجود پیروزی در جنگ، وینستون چرچیل و حزب محافظه‌کار نتوانستند آرای مردم را کسب کنند و عرصه را به حزب کارگر وانهادند. این رویکرد، در واقع بیانگر خستگی انگلیسی‌ها از جنگ و سیاست‌های جنگی بود. حزب پیروز انتخابات در بریتانیا، به‌خاطر مشکلات اقتصادی کشور در راستای جلب نظر افکار عمومی، کارخانه‌های فولاد و زغال سنگ را ملی اعلام کرد؛ اقدامی که دستمایه دفاع مصدق از ملی شدن صنعت نفت ایران، در دیوان لاهه و شورای امنیت شد. افزون بر این، مصدق در سفرهای خارجی خود، به رفتار غیرانسانی و ظالمانه انگلیس با شهروندان ایران می‌پرداخت. این خیز بلند نخست‌وزیر ایران، باعث نگرانی انگلیسی‌ها شده بود؛ به‌طوری که به سفیر خود در واشنگتن دستور داده بودند با هر روش ممکن، از تأثیرگذاری مصدق بر امریکایی‌ها بکاهد. حربه گسترش نفوذ حزب توده، قوی‌ترین سلاح بریتانیا برای برانگیختن تردید آمریکا درباره ایران بود. شایعاتی درباره نقش چرچیل در تدوین این راهبرد وجود دارد؛ می‌گویند او بود که دوایت آیزنهاور را به مخالفت و تردید نسبت به مصدق واداشت.

در همان حال، امریکایی‌ها با ترفند بریتانیایی‌ها، به این نتیجه رسیدند که کمک‌های مالی آنها که در قالب برنامه‌هایی مانند اصل چهار به ایران اختصاص یافته بود، دست مردم را نمی‌گیرد و دولت از هزینه کردن صحیح آنها عاجز است. پاسخ مصدق به این رفتار محتاطانه این بود که «ما نیازمند وام و صدقه شما نیستیم؛ اگر می‌خواهید کاری انجام بدهید به انگلیسی‌ها بگویید دیون عقب افتاده خود را به ایران پرداخت کنند.» بعدها آیزنهاور با اذعان به نقش آمریکا برای براندازی مصدق، نوشت: «ما پول دادیم و نفرت ایرانیان را خریدیم!»

اردشیر زاهدی و کودتای ۲۸ مرداد

محمود نکوروح

اردشیر زاهدی، وزیر خارجه دوران پهلوی، سفیر پیشین ایران در بریتانیا و آمریکا و همچنین داماد سابق محمدرضا شاه پهلوی روز پنجشنبه ۲۷ آبان در ۹۳ سالگی درگذشت. نزدیکان خانواده زاهدی، با تأیید این خبر گفته‌اند که آقای زاهدی صبح روز پنجشنبه در ویلای شخصی خود در سوئیس درگذشته است.

اردشیر زاهدی متولد مهرماه ۱۳۰۷ در تهران بود. او از دو خاندان سیاسی نسب می‌برد. پدرش، سپهبد فضل‌الله زاهدی، نخست‌وزیر و چهره سرشناس نظامی و سیاسی در دوره رضاشاه و محمدرضا شاه بود، و پدر بزرگ مادری او، میرزا نصرالله خان مشیرالدوله، نخستین صدراعظم ایران در دوره مشروطه بود. زمانی که نوجوان بود، پدرش در مقام فرماندهی لشکر اصفهان، توسط قوای متفقین بازداشت و به خارج از کشور تبعید شد. اردشیر زاهدی پس از اخذ دیپلم از یک مدرسه آمریکایی در بیروت، در دهه ۱۳۲۰ برای ادامه تحصیل به دانشگاه ایالتی یوتا در آمریکا رفت و در رشته مهندسی کشاورزی تحصیل کرد.

آقای زاهدی در جریان وقایع روزهای ۲۵ و ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که منجر به سرنگونی دولت محمد مصدق شد، مشاور پدرش بود و شرح آن روزها را در کتاب خاطرات خود آورده است. او در دوران نخست‌وزیری پدرش رابط بین او و شاه بود. زاهدی در دو دهه آخر سلطنت محمدرضا شاه دو بار سفیر ایران در آمریکا، یکبار سفیر ایران در بریتانیا و از سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۰ وزیر خارجه بود. او در سال‌های گذشته خاطرات خود را در سه جلد منتشر کرد.

آقای زاهدی در سال ۱۳۳۶ با شهناز، دختر بزرگ محمدرضا شاه، ازدواج کرد ولی پس از هفت سال از وی جدا شد، با این حال همچنان دوست نزدیک و محرم اسرار محمدرضا شاه پهلوی باقی ماند.

عباس میلانی، پژوهشگر و استاد دانشگاه استنفورد آمریکا در توثیتی نوشته که اردشیر زاهدی «۴۰۰ جعبه با چند صد هزار سند و عکس تاریخی مربوط به زندگی سیاسی خود و پدرش را حفظ و وقف دانشگاه استنفورد کرد.»

اردشیر زاهدی فرزند سرلشگر زاهدی کودتاجی اصلی ۲۸ مرداد البته به فرماندهی کرومیت روزولت از عوامل "سیا"، سازمان جاسوسی آمریکا بود که از سوی آمریکا در زمان ریاست جمهوری "ژنرال آیزنهاور" و دولت "وینستون چرچیل" در انگلستان، که هر دو سابقه نظامی‌گری داشتند، برای این مأموریت تعیین شده بود؛ البته بعد از گریختن محمد رضاشاه همانند عادت همیشه که به هنگام بروز هر بحرانی می‌گریخت. اردشیر زاهدی همان پیرمردی که چند روز قبل از سوی رادیوهای خارجی مرگ او اعلام شد، در اشغال رادیو تهران که با مهدی میراشرفی مدیر روزنامه آتش شرکت داشت. میراشرفی روزهای اول انقلاب در اصفهان اعدام شد. به او یک کارخانه بزرگ ریسندگی و بافندگی از سوی دربار به رسم پاداش بدو داده شده بود و پاداش اردشیر در این کودتا از سوی شاه، ازدواج با شهناز دختر او و سفارت ایران در آمریکا شد. اردشیر در اولین فرصت و یکی دو سال بعد از کودتا، جشن بزرگی با دعوت تعدادی از رجال آمریکا در عید نوروز با غذاهای ایرانی در سفارت گرفت. اما این جشن مورد هجوم حدود شصت نفر از دانشجویان ایرانی در

آمریکا به رهبری صادق قطب‌زاده قرار گرفت. میهمانی در اثر هجوم به هم ریخت و دانشجویان با دخالت پلیس همه بازداشت شدند تا بعد از چند ساعت با دخالت خانم روزولت آزاد گردیدند. بعدها خانم آلبرایت وزیر خارجه و بعد کلینتون و فراتر اوباما هر کدام به گونه‌ای از نقش آمریکا در کودتا معذرت خواستند. ولی انگلستان هرگز معذرتی و... نخواست. زیرا که در آن مقطع هنوز خیال می‌کردند به خاطر وسعت مستعمرات شیری بوده که آفتابش غروب نمی‌کنند ولی معروف بود که مصدق این شیر را با ملی کردن نفت شکست؛ زیرا که از آن به بعد "ملی کردن‌ها در جهان آغاز شد" (پیر سالینجر روزنامه‌نگار و مشاور کندی و...) و انگلستان مجبور شد در کنسرسیوم نفتی که تاسیس شد بیشترین سهم را به آمریکا بدهد. آمریکا ۵۰ درصد و انگلستان ۴۰ درصد حتی کشورهای دیگری چون فرانسه و... از اروپا سهم بردند.

و اما کودتا؛ در زمانیکه واحدهای نظامی نگهبان خانه مصدق قهرمان ملی شدن نفت در برابر هجوم تانکها و کامیون‌های پر از سرباز کودتاچیان سقوط کرد و.... زیرا که از ساعت ۱۲ ظهر در چهار راه قصر نیروهای زرهی به فرماندهی "تیمور بختیار" وارد خیابان‌ها شده بعضی تا شمال خیابان سه راه ضرابخانه رفته و بعضی محاصره ایستگاه رادیو تهران قبل از پل سیدخندان و تعدادی برای حمله به خانه مصدق در خیابان کاخ و تعدادی برای آوردن سرلشگر زاهدی و کرومیت روز ولت از سازمان سیای آمریکا، به طرف مخفی‌گاه آن‌ها به شمیران رفته تا او را به خیابان‌ها بیاورند. "او را به زور سوار زره‌پوش کرده به خیابان‌ها می‌آوردند، چه باور نمی‌کردند کار به همین راحتی باشد" (سرهنگ مصور رحمانی). چه رئیس ستاد ارتش یک افسر مهندس بود در حالیکه "در این موقع باید افسری ستاد دیده و متخصص و رزمی باشد". گروهی هم به سوی خیابان سوم اسفند پایگاه دژبان رفته تا زندانیان کودتای ۲۵ مرداد را آزاد کنند و کردند. در واحدی که تا سه راه ضرابخانه رفت به فرماندهی سرهنگ قربان نژاد که از افسران حزب توده بود و درضمن مترجم کتاب "جنگ کبیر میهنی" متعلق به مقاومت‌های روسها در جنگ دوم جهانی - در سه راه ضرابخانه این سرهنگ با کمیته مرکزی حزب توده تماس گرفته و از کیانوری دبیر کل حزب سوال میکند که "من میتوانم علیه کودتا عمل کنم و...". کیانوری جواب میدهد که "مصدق وزاهدی هردو از "بورژوازی" ایرانند و برای ما فرقی نمیکند!!" افسر دیگری از گارد حفاظت رادیو میگوید "وقتی کودتاچیان برای اشغال رادیوآمدند خیال داشتم همه را به مسلسل ببندم ولی فکر کردم چون حزب با مصدق مخالف است لابد با کودتا موافق است به علاوه دستوری هم از حزب نیامده بود" انورخامه ای کتاب "از انشعاب تا کودتا" ص ۴۱۹.

واحدی که ایستگاه رادیو تهران را محاصره کرده بود با آمدن گروهی ضدملی و درباری چون "مهدی میراشرافی مدیر روزنامه آتش و اردشیر زاهدی و... با حمایت و راهنمایی اردشیر زاهدی "با کمک افسران زرهی وارد اطاق پخش شده و میکروفون را گرفته در اختیار میراشرافی مدیر روزنامه "آتش" و سردبیرش "شمس قنات آبادی نماینده کاشانی" قرارداد - میراشرافی فریاد میزند "مردم انقلاب کردند - دکتر فاطمی را کشتند و... مردم به خیابان هابریزید". واحدی که به سوی خیابان کاخ رفتند برای بازداشت یا قتل مصدق، بعد از محاصره خانه مصدق، درگیری بین نیروهای حافظ خانه مصدق و اینها آغاز شد. مهندس زیرک‌زاده و دکتر صدیقی و چند نفر دیگر و... همراه مصدق با اصرار که او را از مهلکه خارج نمایند و او ابتدا رد کرده و می‌گوید "شما به منزل همسایه با نردبان بروید ولی من در این اطاق می‌مانم تا با کشتن من داغ پیروزی بر دل کودتاچیان بماند". (دکتر صدیقی) در همین حال شعبان بی‌مخ و احمد عشقی و امیر موبور از طرفداران کاشانی با تعدادی لومپن‌های خیابان پامنار و مهدی قصاب در سه راه سیروس، از طرفداران آیت‌اله بهبهانی که آیت‌اله درباری بودند، با لومپن‌های آن محله در خیابان سیروس و سرچشمه گردهم آمده، و در چهارراه مخبر

الدوله تعدادی فواحش از رفیقه‌های شاه و تعدادی فواحش شهر نو به رهبری "پری بلنده" گروه‌هایی بودند که به سوی مجلس در حال تظاهرات به سود شاه بودند تا طبقه متوسط آن روزی و... را که همیشه از طرفداران مصدق بودند از واکنش بازدارند، و به نسبتی بازداشتند. زیرا که مصدق از آنها خواسته بود ساکت باشند تا بتواند کودتا را خنثی کند.

در چنین موقعیتی مراکز احزاب ملی به آتش کشیده شد. در جلوی دیدگان اعضای آنها که به خاطر "درخواست مصدق برای امنیت و حفظ آن خواسته بود عکس‌العملی نشان ندهند"، از حزب ایران تا حزب مردم ایران، حزب ملت ایران و نیروی سوم، حتی بعضی که به روی بام‌ها گریختند اوباش گرفته و از بام به پایین پرتاب نمودند. به ویژه کلپ نیروی سوم خلیل ملکی که در خیابان انقلاب بود. در چنین شرایطی غروب روز ۲۸ مرداد شهر زیر دود و آتش آسمان رنگ "خون" به خود گرفته، به ویژه با مقاومت جانانه واحد حافظ خانه دکتر مصدق به فرماندهی "سرهنک ممتاز" که از دو طرف تعداد زیادی شهید و کشته شدند و یکبار نیروهای کودتاجی را به عقب راندند، در حالی که تعداد تانک‌های ارتش با دو تانک این واحد قابل مقایسه نبود و بعد هم رانندگان‌شان رفته بودند. دکتر مصدق با همراهان مدت ۲۴ ساعت در زیرزمین آن خانه همسایه پنهان بودند، در آخرین لحظات سرهنک علمیه بازپرس افسران کودتاجی در کودتای اول ۲۵ مرداد به خدمت او رسیده و اظهار می‌دارد "آقا اینها همه خائند" منظور نظامیان اطراف او تا کودتاجیان بوده است. از سرتیپ دفتری که فامیل سببی او بود که در لحظات آخر به ریاست شهربانی منصوب شد تا... مصدق در جواب می‌گوید "آقا آدم ندارم چه کنم!!"، ننگی که هرگز خانواده پهلوی، انگلیس و آمریکا به عنوان دولت‌های کودتاجی و حتی روسیه که نمی‌توانند در تاریخ جهان به عنوان دولت‌های سلطه‌گر و... رها شوند. چند ساعت از ظهر گذشته بود که خانه مصدق به توپ بسته شد و اوباش و اجامر به رهبری شعبان بی‌مخ و... خانه او را غارت نمودند از فرش‌های تکه پاره شده تا میز و صندلی و سماور و ظرف و ظروف. ساعتی قبل رادیو تهران اعلام کرده "از ساعت هفت شب حکومت نظامی است از خانه‌های خود خارج نشوید"، البته تا ده شب مردم در خیابان‌ها بودند.

در همین وقت "دوچرخه‌ای دوترکه" از خیابان ری حامل محمد نخشب و حسین شاه حسینی به سوی خیابان فرهنگ امپریه در حرکت بود ساعتی بعد در منزل آیت‌اله زنجانی، محمد نخشب از حزب مردم ایران، داریوش فروهر از حزب ملت ایران، خورگامی از حزب ایران و شاه حسینی از جبهه ملی، به پیشنهاد محمد نخشب بنای نهضت مقاومت ملی را گذاردند و تعدادی "تراکت" کوچک با این عنوان که "نهضت ادامه دارد" نوشته و پخش کردند. فردا بازار اعتصاب شد و نظامیان کودتاجی درب چندین مغازه را گل گرفتند. روزنامه "صبح امروز" از سوی نهضت مقاومت تا برآمدن جبهه ملی دوم به نسبتی مخفی منتشر شد. که در آن این شعر "سالها می‌گذرد که "یکی ظلمت افسانه‌ای دردآلود - خیمه افکنده به سر منزل صبح - تا که خفاش فراموش کند زشتی قبح". در ساعتی غروب ۲۸ مرداد دو نفر از شاگردان دکتر انور خامه‌ای که خیلی "پروولتر و انقلابی" بودند در این غارت شرکت داشتند. در خیابان استانبول با استاد خود روبرو شده که ایشان مطابق نوشته خودشان ۵۰ نفر شاگرد داشته که مارکسیسم را با تجدیدنظریه‌ای بدانان می‌آموخته است - می‌فرماید "وقتی که از این‌ها سوال کردم چرا این کار را کردید جواب دادند - برای اینکه مصدق بورژوا بود!!" (از کتاب "از انشعاب تا کودتای ۴۱") در چنین شرایطی قهرمان ملی کردن نفت به بند کشیده می‌شود. بعدها سیاوش کسری از حزب توده سفری به مسکو کرد از آن جا توسط شجریان به سایه پیغام داد "کلاه سرمان رفت همه‌اش دروغ بود" و بعد به سختی با کمک حقوق بشر به اتریش گریخت و در آن جا فوت نمود. ۲۴ ساعت بعد دکتر مصدق وارد ساخمان "باشگاه افسران" در خیابان

سوم اسفند شد زاهدی و نظامیانی به استقبالش آمدند؟! و مصدق نخست وزیری خود را اعلام نمود. منتها نظامیان تابع دربار و شاه بودند که هنوز در گریز و غایب بود. بعد از مدتی که دکتر مصدق در بیدادگاه نظامی حضور یافت. "بعد از معرفی خود، در رابطه با ادعای قیام مردم" چک دلاری به مبلغ در حدود ۳۷۰ هزار دلار که در بانک ملی همان روز برادران رشیدیان عوامل سفارت انگلیس که تبدیل به ریال آن روز شده بود رو می کند. شاهد رسوایی دولت های قانون شکن غربی و شرقی و سلطه گر شده و... آیا مرگ استالین فرصت تازه ای به انگلیس و آمریکا برای کودتا نبود؟ و یا چنانکه شایع شد "آمریکا و انگلیس با سکوت درباره ی تناقضات باقیمانده در ساختار قدرت در روسیه آنروز توافق روسها را درباره کودتا نگرفته بودند؟" زیرا که روسیه طلاهای ایران را به دولت ملی مصدق نداد ولی به دولت کودتایی زاهدی بعد از مدتی داد.

منبع: ایران امروز ، رادیو فردا ، ۳۰ آبان ۱۴۰۰

انقلاب ۱۳۵۷ و بعد از آن

حکم حکومتی و انتخابات، تناقضی که در سرزمین ما اگرچه بیشتر سیاسی است تا اجتماعی، قانونی و... ولی درمجموع یکی از موانع اصلی دموکراسی و حکومت قانون است، البته از بستر فرهنگ و جامعه ما هزلران تناقض میتوان دستچین کرد وگرنه اینقدر مسائل بدیهی و کوچک به معضلات بزرگ تبدیل نمیشد، "حکم حکومتی" امری که در قانون اساسی نداریم، طراح آن آقای کروبلی در دوره ی ششم مجلس شورای اسلامی در برابر قانون جدید مطبوعات بود، که بزرگترین ضربه را به دموکراسی زد و حالا مدعی ریاست جمهوری است، که اگر در مواردی بقول بعضی مثبت هم باشد متعلق بکسی است که برای بالای مردم انتخاب شده باشد و بندرت میتواند از آن بطور موقت استفاده نماید، تا فوراً با قانون راه حلی برای معضل پیش آمده ابداع نمود. زیرا که قانون اساسی متعلق بکشوری است که از مرحله "حکم و دستور" گذشته است و هر امری نیاز به قانون دارد. البته این یک فرهنگ است که هرکس خود، پا از گلیم خود دراز تر نمیکند. از ابتدای انقلاب تعدد مراکز تصمیم گیری ما را با مشکلات عدیده روبرو کرد تا حتی دولت موقت را به استعفا واداشت امریکه نشان میداد بی قانونی بیشتر منشأی از بالا و میان دست اندر کاران دارد. امروز هم با نهادهای موازی که هیچکدام پایبند به قانون نیستند، به اضافه نهادهای به اصطلاح قانونی!! ولی بی توجه به قانون چون شورای نگهبان، تشخیص مصلحت، شورای انقلاب فرهنگی، که اینها هر کدام برای خود جایگاه تصمیم گیری قائلند و... نتیجه، عدم شکلگیری نهادهای قانونمدار، عدم شکلگیری طبقات اجتماعی، توسعه نایافتگی، و بجای طبقات اجتماعی باند های مافیایی توسط نوکیسه گان بی پرستی، بجای اقتصاد لیبرال و یا نیمه دولتی در کشوری فقر زده، اقتصاد دلالی، بجای دولت و دولتمداران مسئول، نودولتان بی ریشه و غیر پاسخگو، بجای برنامه ریزان حزبی سناریوسازان، بجای ضوابط، روابط فامیلی باندی و... که اینها همه از علائم عقب ماندگی اجتماعی، فرهنگی، و... هر کشوری است که در آن فقر، بیکاری، و... نهادینه میشود و شده است. عدم موفقیت اصلاح طلبان این "نوخاستگان" که از بستر حکومت اسلامی برآمدند در زمان خود، نشانگر آنست که "ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم" در کشوری که مدعی داشتن قانون اساسی است عده ای براین تصورند که حکومت میراث پدری شان است، اینهمه بی قانونی حاکی از عقب ماندگی ما در بسیاری حوزه هاست، که میخواهیم گره ها را با یک حکم کلی باز کنیم، ازینرو گره بر روی گره میزنیم که باز کردن آنها روز بروز پیچیده تر میشود. با نگاههای گذشته نگر از سوی پیران قوم وضع بدتر میشود که شده است. درحالی که در قانون اساسی باتمام تناقضات راه حل ها را به نسبتی گشوده میبینم. البته گذار از نگرش های قرون وسطایی سهل و آسان نبوده و نخواهد بود، امری که هنوز در حوزه های مختلف آثار خود را نشان میدهد، در حوزه های سیاست، فرهنگ، حقوق، و حتی فلسفه و تاریخ که در کشور ما عوارض و بازتابهای آن از عوامل اصلی نرسیدن به دموکراسی، حقوق بشر، بوده و هنوز هم با وجود چندین حرکت اجتماعی، هست. نگرش های حکومت مدارانه که هنوز میخواهد امور متفاوت را با یک حکم، بدون توجه به علل آن حل کند، در زمانی که شرایط اجتماعی نیازمند تحلیل و بررسی علل و راه حل های علمی است، و مبنای با گذشته فرق نموده، و... اینها جز آنکه بتعمیق بحران ها بیفزاید عملی انجام نمیدهد. جبرهای زندگی شهری، مطالبات طبقات جدید، که به رابطه دولت - ملت برای حل بحران ها معطوف است، هنوز در فرهنگ بخشی از جامعه ما بویژه در حوزه ی سیاست و قدرت ناشناخته و یا با سیاسی کاری مغفول است. ازینرو ما در حالیکه بخاطر زندگی شهری، جهانی شدن، رشد ارتباطات و... ملت میشویم و نیازمند دولت

وقانون ، مسائل ابتدایی مان تبدیل به معضل های پیچیده ولا ینحل میگردد . در زمانیکه از ظهور " دولت – ملت " ها سه قرن میگذرد ، و – تضاد بین طبقات – به رابطه – بین نیروها – تبدیل شده و دولت متعادل کننده روابط اجتماعی گردیده ، که اولین گام آن دموکراسی و مشارکت مردم در تمام امور است و...، سرنوشت ما بدست بخشی از " پدر بزرگانی " که متعلق به سه نسل قبل هستند افتاده ، نسلیکه در زمان خود هم از زمان عقب تر بود وازدرک انقلاب مشروطه غافل و بیشتر با استبدادیان نزدیک ، جاییکه در نهایت مانع از جمهوری رضاخان شد و به سلطنت او رای مثبت داد ، واگر جنگ جهانی دوم حادث نشده بود و مصدقی عملا دموکراسی را برای مدتی اندک با انتخابات و نطق های کوبنده خود بویژه زیرکی یک سیاستمدار ملی ، در وجدان تاریخی ما نهادینه نکرده بود ، ما هنوز اندر خم یک کوچه بودیم . واز درک تناقضات میان ساختارها ورشد اجتماعی غافل ، تناقضاتی که البته ترازیک است . وپیش بینی آینده آن برای همگان به نسبت زیادی غیر ممکن ، در دنیا ییکه " غرب توسعه طلب " از فرصتها بهره برداری کرده وبا طرح " خاورمیانه بزرگ " مدعی آوردن دموکراسی است !! وروند حوادث را بسود خود ، با انزوای دولتهای زیر سلطه ، در حال تنظیم است و... زیرا که این حکومتها غالبا بخاطر سیاستهای غیر دموکراتیک در برابر عرصه عمومی هم منزوی بوده ، ودر برابر هرتهاجمی چه فرهنگی وچه سیاسی ویا نظامی ، دستشان خالیست . نمونه حکومت صدام و یاحتی امروز مبارک و... چنین روندی را " دموکراتیزاسیون " در یکی دوقرن قبل جهان طی نموده که حاصل آن امروز دموکراسی های صنعتی است و... برای توضیح بیشتر از قرن نوزدهم ، فرد تاریخی وتجربیدی که از سوی راست محافظه کار تبلیغ میشد با حقوق معین به رشد وتحکیم مناسبات جمعی بنام " ملت " میپردازد . ازین بستر ابتدای دیکتاتوری هایی مدرن چون بیسمارک در آلمان و دیزاییلی در انگلستان بوجود آمد ، دولتهایی که زمینه ساز ، تقسیم کار اجتماعی شدند و تحت فشار نیروهای کارگری به برنامه تامین اجتماعی هم بنسبتی پرداختند فرایندی که به توسعه تکنولوژیک منجر شد . کم کم شاهد طبقات اجتماعی ورشد تکنوکراسی شدیم در سایه رشد تولید ونیاز بازار مصرف بعلاوه ی اختلاف طبقاتی ، بتدریج " پدیده طبقه " جای خود را به " دینامیسم اپوزیسیون " داد . محافظه کاران سعی میکردند با نگاه به گذشته بنوعی " شوونیسم وناسیونالیسم " در قالب سنت ها و باورها ویک دشمن فرضی برترانند ، نظامیگری وصنایع نظامی را تقویت کنند و. کردند ، که حاصلش در دراز مدت در حوزة خارجی امپریالیسم ودر داخل دموکراسی بود ... لبرال ها و بورژواها تلاش مینمودند بنوعی لیبرال دموکراسی برسند ، ونیروهای کارگری و تکنوکراسی متوجه تجدید نظر در برداشتهای لیبرالی ، که به برابری حقوق معطوف میشد ودر نهایت به حقوق متعدد " حق اعتصاب ، حق دانستن ، تامین اجتماعی و... " تا نوعی سوسیال دموکراسی در نظامی پارلمانی ونظرات " ژان ژورز " ، – پدر سوسیال دموکراسی فرانسه – علیرغم مارکس ومارکسیستها که به دیکتاتوری پرولتاریا وانقلاب نظر داشتند ، که لنین در جامعه عقب افتاده روسیه آنرا برای مردم روس ایدالیزه وبمرحله عمل در آورد که حاصل نهایی آن حکومت استالین وجنایات آن بعلاوه ی " فنودالیسم صنعتی " بود ، ولی در غرب اینها حاصل رشد تکنولوژی وانقلاب صنعتی در برابر دیکتاتور های مدرن چون دیزاییلی – انگلستان – و بیسمارک – آلمان بود که بستر اولیه آن " شهر " و شهر نشینی " باصطلاح بورژوازی بود . زمینه ها ییکه کنشگر انقلابی را به کنشگر اصلاح طلب بعد از انقلابات چندی تبدیل کرد . از نظر مارکس ، این بورژوازی محور کنش هایش – سود – بود در حالیکه با فشارهای طبقات دیگر چون کارگران وروشنفکران و تکنوکرات ها ووکلا و... مامشاهد ظهور طبقه متوسط وایدئولوژی های حقوق بشری طی چند قرن شدیم " از مارسل گوشه فیلسوف سیاسی " در زمانیکه تاره جامعه شهری ما که در اقلیت بود در حال حضور و ظهور در مناسبات قدرت بود " انقلاب مشروطه " انقلابی که هنوز در گامهای اولیه آن با وجود اکثریت شهر نشین متوقفیم . در قرنی که دنیا بسرعت جلورفت وما

تازه تحت تاثیر مارکسیسم روسی والقائات حزب توده ، ویا سنتهای متعلق به گذشته وزندگی قبیلگی بیهانه دین ، بخاطر اختناق دوران شاه از شرایط اجتماعی خود غافل بودیم . وبر بحران های دوران گذاردن جامعه ای عقب افتاده ، با انقلابیگری افزودیم . بحرانیکه بیش از همه از " توقف تاریخی ویا فقدان اندیشه " که حاصل عدم درک زمان وتعریف حقوقی انسان بود ناشی میشد که به فاشیسم منجر میشد وشد . ازینرو با وجود شهرهای بزرگ ، مدنی نشدیم وانقلابمان بیشتر روستایی وعقب افتاده بود تا شهری ومبتنی بر مطالبات مدرن ، که قانون اساسی مان با تمام تلاش ها پراز تضاد شد . چه شهر " Cite " اصولا با مدیریت وسیاست " Police " تعریف میشود ، سیاست ومدیریت با فلسفه وحقوق ، که در بستر این دو قدرت وحکومت ، طی قرن ها باتنازعات فراوان هدف اصلی جماعات انسانی بوده است . " از هانا آرنست در کتاب اسان مدرن " ولی در کشور ما هنوز " حقوق سیاسی ، جرم سیاسی ، فعالیت سیاسی و... برسمیت شناخته نمیشود . چه در شرق این امور " قدرت وسیاست " از قدیم الایام آسمانی ، جبری و... در یک نظام سلسله مراتبی که خدا را در فرد زمینی متجسم ومتمرکز میکرد ، بود . ودیگر محل منازعه ای جز در میان قبایل نبود . در چنین نظامی فرد رعیت بود ، تا اینکه زندگی تکراری همه را خسته کرده و عامل انقلاب وشورش های فراوان گردید در این جوامع که تدریجا شهر نشین میشدند بیک " تناقض تراژیک " بخاطر جان سختی های ساختار ها رسیده بودند که هنوز تن به تغییر ننمیداد ، هنوز در ذهنیت تاریخی شان فره ایزدی ویا جایگزین اسلامی آن بنام های مختلف ادعای مطلق العنانی داشت . در حالیکه در کشورهای توسعه یافته با انقلابات متعدد دی قدرت مشروط ، غیر متمرکز ، و فرد بعنوان " شهروند " برسمیت شناخته شده بود . با کوچک شدن جهان ورشد ارتباطات ، وتفاسیر مدرن از باورها ، مدرنیته وحقوق بشر بر همه جا بال گشوده بود و... ، اگر چه امروز بسیاری سعی میکنند این اصول را بومی ، سیاسی و... کرده وراه گریزی تعبیه نمایند ، در صورتیکه در ادیان الهی هم جهانی شدن ، کرامت انسانی و... مبنای خدا باوری بوده است ، وامروز دین و اخلاق از انحصار یک گروه خارج شده به اخلاق در حوزه های مختلف چون اخلاق مدنی ، اخلاق سیاسی ، و اخلاق زیست محیطی و... تقسیم وکامل شده است ، در هر صورت با ارزش های مدرن که مبنای آن دموکراسی وعدالت است به توسعه دست یافته اند ، این روند تدریجی برای خدایان قدرت در دناک ولی بخاطر آگاهی های جمعی در دنیای امروز ، غیر قابل چشم پوشی است . چه در دوران مدرن پدیده ای بنام " ملت " سر بر آورد که بر " حق " استوار بود ، و " دولت " بعنوان نماینده و تأمین کننده حقوق یکایک افراد طبق یک " قرار داد اجتماعی " برای مردم حاکم گردید . قانون و نظامات مختلف سیاسی از همان بستر " فلسفه وسیاست " با نوآوری هابخاطر مشکلات جدید " شهر وکشور " به روند حوادث شکلی خطی داد ، ولی هدف را " اقتدار ملی " که با - امنیت اجتماعی - و - امنیت فردی - فراهم میاید معرفی نمود ، اگرچه یکی از اقتصاد ناشی میشد ودیگری از فرهنگ ، که سوسیالیسم ودموکراسی حاصل مجموعه این دوست . فرایندی که اولین مرحله آن " انتخابات " است که هر کس " شهروند " محاسبه شده ودر یک پروژه اجتماعی " دموکراسی " وارد صحنه میگردد ، از این منظر هر فرد یک خرده مکانیسم قدرت بوده ودر جامعه وشهر یک " میکروسوسیال " که در صورت بی توجهی بدان به نیروهای ضد شهر تبدیل میگردد ، فساد وهرج ومرج ، نتیجه جبری آن است ، در این مرحله هدف " توزیع قدرت " در نهاد های تخصصی وحقوقی است ، علیرغم گذشته که هدف " تمرکز قدرت " بخاطر پراکندگی مردم در روستا وقبیلہ و... بود ، و نا کار آیی آن « در شهر " به واکنش های غیر قابل پیش بینی منجر میشد ، حتی امروز فراتر رفته ، بخاطر گستردگی وافزایش جمعیت در شهر ومجموعه اقمار " vill " ، راهکارهایی جدید ابداع شده است ، تا قدرت هرچه بیشتر نامتمرکز ، وتعادل اجتماعی افزونتر گردد ، ازینرو متوجه نهادهای متعدد مردمی وغیر حکومتی تا نیروی جایگزین ، برنامه جایگزین ، مدیریت جایگزین و.انتخابات های متعدد در

حوزه های مختلف از ریز و درشت تا شوراهای کوچک شهری و NGO ها ، با زمان محدود ، ، بوده ، و در قوانین اساسی مواردی بعنوان " حقوق سیاسی ، جرم سیاسی ، عمل سیاسی و... تا حقوق اپوزیسیون . " و... پیش بینی و معرفی میشود . زیرا که با کوچک شدن جهان ، بارش ارتباطات و اطلاعات ، هدف امنیت اجتماعی و فردی شده است ، که با دخالت همگان در نظام تصمیم گیری میسر است ، چنانچه این دخالت بهر دلیل مخدوش شد ، امنیت فردی و جمعی بخطر میافتد ، در جهانی که امنیت تمام جهان بهم وابسته است ، ازینرو دموکراسی و مشارکت فرد فرد افراد از اهمیت خاصی برخوردار میگردد ، امروز جهان شاهد جابجایی جمعیت ، شهر های " مولتی ناسیونال " ظهور با ندها و گروههای قانون گریز و قانون شکن بطرق مختلف و انسان های سرخورده و روان پریش بوده که " پناهندگان جهان سومی " نامیده میشوند و در کشور های بسته بهر بهانه ... بی نظمی هایی غیر قابل پیش بینی و حتی فروپاشی را باید در انتظار بود . " نمونه های فراوان در دنیای امروز و دیروز داریم حتی در تاریخ معاصر ایران در یکقرن اخیر ، که انقلاب اسلامی حاصل قانون شکنی های پدر و پسر پهلوی بود ... تا جاییکه آیت اله خمینی بارها " به میزان رای مردم است " تکیه کرد . مشکل امروز ما در این انتخابات فقدان " آلترناتیو " آقای خاتمی است ، که باتمام مشکلات و انتقادات مردم ایران بدو ، هنوز کسی راه حلی برای بن بستهای مورد ذکر ایشان که " غالبا خود بدانها اعتراف نموده است ، چون اختیارات رییس جمهور " ، مشاهده نمیشود ، راه حل عملی آن بیش از همه نیاز به معرفی افرادی شایسته و مشخص در حوزه " جامعه مدنی " دارد که کم نیستند ، متأسفانه یا غیر خودی اند ، و یا بدتر از اینها درحاشیه ، مایوس و منفعل ، البته بعضی مشکلات را هم آقای خاتمی معرفی نکرده است ، که مردم خود میدانند ، و... در عین حال که تجربه خاتمی ، بالا رفتن آگاهیها و مطالبات مردم ، راه حلی جز دموکراسی و یک انتخابات کاملاً آزاد باقی نگذاشته است . امری که برای بهانه جویان بین المللی و نفتخواران هم تنها عامل خلع سلاح شان است .

انقلاب ۲۲ بهمن و آمدن آنها یی بود که از همان ابتدا به خاطر شرایط روز به محاق رفت و گرنه رهبر انقلاب بیش از همه اصرار به تدوین قانون اساسی و فراندن آن و... داشت ، جنبش دوم خرداد نوعی با زگشت بدین آرمانها بود که هنوز هم میتواند مطمئن نظر باشد ، ولی باید دید چرا هنوز در زمینه اجرا مغفول و در شعارها مبناست ، و تازه ما نیاز به برداشتن مرزبندی هایی شده ایم که اصطلاح خودی و غیر خودی حاصل آن است و در روزنامه ها مورد اعتراض ، و مجدداً نیازمند طرح شعارهای " ایران برای همه ایرانیان " شده ایم !! روزنامه شرق - سرمقاله - خشایار دیهیمی ۱ - و یا با تحلیل هایی که " اگرچه حقایق را بیان میکند " ولی راه حلی از روی درماندگی است ، " روزنامه شرق مقاله قوچانی ۲ " " آزموده را آزمودن خطا نیست ؟!! " - بویژه در کشوری که ادای دموکراسی را میخواهد در آورد ، انتخابات میکند بانظارت استصوابی !! رییس جمهورش با تمام اختیارات " تدارک چی " است و... در کشوری که هیچکس مسئول و پاسخگو نیست ، و وای بحال ما که همیشه میان انتخاب بد و بدتر سرگردانیم ، و یا تجربه ها را تجربه میکنیم !! با قانون اساسی پر از تناقض ، که قدرت را یکجا متمرکز و مسئولیت را جایی دیگر تدارک دیده ، و رای مردم را فقط برای یک تدارک چی لازم ، و مقبولیت او را با بازی با کلمات بجای مشروعیت نهاده ، و... حقوق بشر تعلیق به محال نیست ؟!! ، اگر چه برنده جایزه حقوق بشر هم دارد که خانمی حقوقدان است در کشوری که زن نصف مرد حق دیه و شهادت دارد !! ، و همه اینها را روزی بحساب فرهنگ و تمدن باستانی و قدیمی خود میگذارد و حالا بحساب باورهای ما ، در کشوری که مدعی اند بنیانگذار حقوق بشر در دوهزار و پانصد سال قبل بوده اند !! . در سرزمینی که خیلی چیزها " تابو " است ، تابوهایی که هر روز در چهره هایی جدید ظاهر میشوند حتی در نام " آمریکا " که یکروز همه مثل اسم جن از آن میگریختند و یکروز همه کاندیداها افتخارشان شکستن این تابو !! است ، اگرچه این تابوها در حال فروریزی و شکستن ، و تابوسازی در حال رکود و ناباوری است ، در جامعه ای که هیچ چیز و هیچکس

را باور ندارد حتی خود را ، و این آغاز فاجعه است . چه کسی مسئول است ؟ چه کسی پاسخگوست ؟ اینها همه حاصل خلف وعده ها و قانون شکنی هاست .

ولی بالاخره یک ملت با این انفعال و سکوت که روشنفکر و غیر روشنفکر هر دورا در بر میگردد ، هزینه اش را جمعی میپردازند . تا کی؟! همه را بحساب " مردم وبی ملتی " ۳ ناید گذاشت فکری بحال " بی دولتی ، بی مسئولیتی ، بی نظمی سیاسی وقانونی " باید کرد در زمانیکه در حدود دویست سیصد سال از ظهور " دولت – ملت " ها در صحنه سیاست و جامعه میگذرد در کشوری که یکصدسال قبل انقلاب مشروطه کرده است ، حالا ما با دولتهایی روبرویم که مدعییند که " ما بعد از انقلاب بیست تا انتخابات داشته ایم " ولی هرکدام ببهانه های مختلف عملکردشان را که تجزیه تحلیل کنی نشان از بی دولتی ، بی مجلسی ، بی نمایندگی و...است ، وگرنه اینهمه مشکلات که اگر اظهار کنیم نامش سیاهنمایی میشود و...!! چه کسی باید سفیدش کند جز دولت ؟ ودولت تعریف ووظایف خاص خود را دارد ، ملتی که انقلاب کرد ، قانون اساسی نوشت وبارها خالصانه در انتخابات ها شرکت کرد ، هشت سال از انقلاب وکشور دفاع نمود وحماسه آفرید و...بنا براین در یک قرن حضور ووجودش را با ثبات نموده ، وامروز هم حضورش بیش ازهمیشه ضروری است و...ولی بد بختانه به " دولت " بمعنای خاص خود هنوز نرسیده است ،ونه دولت ، حتی یک انتخابات واقعا آزاد از او دریغ میشود !! مشکل ما بعد از صد سال مبارزه وچندین انقلاب وظهور طبقات جدید و... هنوزشاهد " وضعیت بی دولتی " است . ودولتمردانی که بی توجه به بحران بی اعتمادی که حاصلش بحران مشارکت وبحران های متعدد است ، بازهم در حال چانه زدن ومحدود کردن انتخابات با نظارت استصوابی ویا بهره گیری از تناقضات قانون اساسی ویا روش های فراقانونی و...هستند وخیال میکنند با این قانون شکنی ها ببهانه شرع ودين میشود برای همیشه ملتی را از حقوق اساسی خود محروم کرد ، شور ملی آفرید ، و در شرایط حساسی که خود بدان اذعان دارند ، استقلال وامنیت اورا حفظ نمود . البته آگاهی های جمعی امروز باعث شده که مردم ایران از حداقل ها " حتی شرکت در انتخابات " بهره گرفته وبهر طریق معادلات قدرت را بهم زده واجازه ندهد قدرت همانند گذشته در انحصار یک گروه باقی بماند زیرا " استقرار دموکراسی بیشتر حاصل تضاد نیروهاست " تضادی که جبرا حاصل شده ، فضا را باز کرده وزمین ساز پلورالیسم وکثرت گرایی میگردد وبرای دولتهای استبدادی راه گریزی باقی نمیگذارد و

منبع: گویا نیوز ، ۱۰ خرداد ۱۳۸۴

پانوشتها :

- ۱-روزنامه شرق ، شنبه ۱۷ اردیبهشت ، مقاله بی پرده بااصلاح طلبان ، خشایار دیهیمی
- ۲- روزنامه شرق،دوشنبه ۱۹ اردیبهشت ۸۴، مقاله " ما و هاشمی " قوچانی
- ۳-روزنامه شرق ، ۲۱ اردیبهشت ۸۴ مقاله ، " وضعیت بی ملتی ، بحران مشارکت وبحران رقابت در انتخابات " محمد قوچانی

انتخابات و تناقضات دوران گذار؟

محمود نکوروح

انتخابات این دوره بعد از سی سال که از انقلاب می‌گذرد ویژگیهای خاص خود را داشته و با تناقضاتی همراه است. اگر روزی انقلابیون جوان با یک ایدئولوژی شعارهایی رادیکال می‌دادند که در جامعه ما مفهوم نبود، امروز بدون آن ایدئولوژی‌ها این شعارها چون عدالت و برابری تکرار و عامل هیجان و برای جذب رای بوده، در صورتیکه برای کسی تعهدی هم ایجاد نمی‌کند و بعد فراموش شده. این شعارها همه "چپ" است، ولی در عمل هر کس "راست" بوده و در جستجوی منافع. که معروفست انتخاباتی است حتی در مورد "آزادی" که می‌بینیم سانسور و استبداد ادامه دارد.

اینجا طبقاتی بر آمده‌اند که دقیقاً دنبال منافع بوده. در حالیکه در سخن بشدت مسلمان ولی بدنبال پول، که یکی از عوامل تورم همین‌ها بوده. بهمچنین در سیاست و مدیریت جامعه که بی‌اعتمادی واغتشاشات را دامن می‌زند. اگر بحث اسلامی نبود می‌شد قبول کرد که معمول است، ولی برای مستظهرین بدین و تقوا مشکل‌ساز است.

روزگاری صحبت از "سوسیالیسم" کفر بود که مبلغ آن مارکسیستها بودند ولی هر جا فقر بود "سوسیالیسم و سوسیالیست" بوده است (۱)، همانطور که سخن از "جمهوری" گناه نابخشودنی بود، البته از سوی روحانیت، که رضا شاه می‌خواست جمهوری بیاورد، و مراجع تقلید مخالفت نمودند، و قرار شد "شاه" شود، و در مجلس موسسان که روحانیون به سلطنت او رای موافق دادند، مدرس در آن جلسه بهنگام رای غایب بود. او واسطه روحانیت با رضا شاه بود، ولی مصدق گفت که "در زنگبار هم کسی چنین چیزی ندیده است که یک نفر هم شاه باشد هم نخست وزیر وهم فرمانده کل قوا" (۲) که بعداً هزینه‌اش را پرداخت، تا آن زمان روحانیت نگاهش به قدرت به عنوان مصلحت و "حفظ بیضه اسلام" بهر قیمت معطوف بود، ولی با تجربه رضاشاه که این پیوند را گسست، کینه تاریخی بدش ماند و در انتظار فرصت نشست، تا اینکه روشنفکرانی بخاطر مطالبات مدرن علیه قدرت سر بر آوردند و کم کم در اثر کودتایی سرکوب گردیدند. و با روحانیت همدرد و در سیاست، هم عقیده و همدست شدند که انقلاب اسلامی و "جمهوری اسلامی" حاصل آن بود. و گر نه در اسلام جمهوری نداشته‌ایم، حتی فراتر از آن در برنامه‌ها رادیکال شدند.

پیوند دانشگاه و حوزه از اینجا شروع شد دو نهادی که در عمل تناقضی عریان داشتند، که یکی قرن‌ها بعنوان تکفیر و ارتداد و تخصص بسته بود، که دیگری با آزادی و روشنگری تحقق می‌یافت، حتی وقتی وارد دین هم شد دین و برداشتهای دینی را "دموکراتیزه" کرد، که بسیاری همان زمان هم بر نتافتند.

اگر قرن‌ها عدالت و آزادی در کلام بود، اینها آزادی و عدالت را "تئوریزه" کرده، و در جستجوی مدلهایی برآمدند، اگر قبلاً بحث "پرولتاریا" بود که ما نداشتیم، این بار سخن از "مستضعفین" شد که اکثریت جامعه را دربر می‌گرفت. حتی آزادی بیان، آزادی احزاب، و... همه جزو هدفهای انقلاب شده بود. و مستضعفینی که بیشتر در حوزه فرهنگ بودند.

با انقلاب، کم کم روشنفکران به کمک رادیکالیسم کور توسط جوانان تحریک‌پذیر و تحریک شده، به حاشیه رانده گردیدند "گروگانگیری"، مستضعفین حاکم بادر آمدهای نفتی استکبار یافته، در عمل متوجه "خلافت" اسلامی گردیدند، ولی از اسلام هم صدها تفسیر وجود دارد. که امروز ما با تعدد مراکز تصمیم‌گیری روبرویم، که علیه هم و حتی منافع ملی عمل نموده. بالاینحال همه را

یا با "زر" یا با "زور" ساکت کردند. کاری که در تمام تاریخ ماشده است در مورد عدالت و اخلاق هم همین طور "نظر و عمل" جدا گردید. بدین خاطر گرفتار بحران معنویت شده‌ایم. که "اخلاقی عمل کردن درد سر دار شده است" (۳) (نقل به مضمون) در حالیکه دنیا بخاطر دلزدگی از عملکرد سیاستمداران چپ و راست در جستجوی نوعی "معنویت" است که شاید جامعه "انصاف مدار" (۴) گردد. تا "اومانيسم" از یاد رفته در برابر سودباوری جان تازه گرفته، و زندگی با حقوق بشر "زیست اخلاقی" (Bieuethique) یافته. تاکینه‌ها و قهر اجتماعی از سیاستمداران را به نسبتی ترمیم کند که برای ما بر عکس شده است که هدف از جمهوری اسلامی نوعی قانون و نظم اخلاقی و ارگانیک بود.

روحانیت ما یکپارچه نبوده، و حتی کسانی در ادواری همراه با جنبشهای اجتماعی و مقاومت‌های مردم ایران بوده‌اند. ولی از ورود در قدرت پرهیز کرده‌اند. (آیات زنجانی) قبل از انقلاب هم برنامه همین بود.

ما روزی همه این خرابی‌ها را از استعمار خارجی می‌دانستیم که مصدق گفت "انگلستان سعی می‌کرد پست ترین‌ها، کثیف‌ترین‌ها، رذل‌ترین‌ها و... را در این مملکت حاکم کند؟" (۵) امری که توسط کندی هم بعد از کودتای ننگین بیست و هشت مرداد، دهسال بعد تکرار کرد که ما "در دنیا کثیفترین و رذلترین‌ها را حاکم کرده و نفرت خریده‌ایم" (۶) و ایران یکی از اقمار آمریکا در دنیا بود. نفرتی که حاصلش انقلاب اسلامی، و حکومت روحانیون و... بود که روحانیون حاکم هم چقدر رعایت کردند؟! پس باید "قدرت" را تحلیل می‌کردیم.

آیا در ایران همیشه قدرت با "لومپنیسم" و فساد در هم تنیده است، حتی در حکومت دینی.

از نظر تاریخی روحانیت سیاسی همیشه گروهی از مریدانشان متعصبین و لوطی‌ها و لومپنها بوده‌اند. در تهران شعبان بی‌مخ، احمد عشقی، امیرموبور که در کودتای ننگین بیست و هشت مرداد مشهور شدند از مریدان آیت اله کاشانی بودند. آیت اله بهبهانی در سه راه سیروس عده‌ای از همین لات‌ها را مثل "مهدی قصاب" داشت که در تمام حرکت‌های ضدملی منجمله "نهم اسفند" شرکت داشتند.

البته انقلاب اسلامی از همه اینها مستثنی بود، بجای آنها بیشتر روشنفکران مذهبی و حتی مارکسیست از زور در ماندگی با جنبش همراه بود. هدف "جمهوری اسلامی" بود تناقضی که لاینحل ماند.

شاید می‌شد حل‌اش کرد و از ابتدا مشخصاتش را در قراردادی معین نمود ولی در قرارداد "قانون اساسی" هم این تناقض از ابتدا خود را نشان می‌داد که سیاست نشناسان با همه ادعاها بعنوان روشنفکر بی‌سیاستی کردند و در تنظیم این قرار داد و در مجلس خبرگان اول فرصت از دست دادند، که همه از بیم کودتایی و... دیده‌ها فرو بستند، و یا می‌خواستند سوار مرکب "قدرت" توسط روحانیون شوند، هم آنها که از فرنگ آمده بودند و هم آنها که در داخل فعال بودند، که اولاً "اسب سواری بلد نبودند" که اسب را از ابتدا با "خود بزرگ بینی" رماندند، ثانیاً خیال می‌کردند میدان برای اینها تنه‌است، که از ابتدا هر گروه "انحصارگری" پیشه نمود، در حالیکه روحانیت از اول بزرگترین رقیب بود، زیرا که آنروز "جامعه" را داشت.

در هر صورت کم کم "جمهوری" از یاد رفته، که جمهوری ویژگیهای خود را داشته که از اهم آن انتخابات آزاد و دموکراسی و... است و متعلق به جامعه مدنی، که مهندس بازرگان تلاش کرد پسوند "دموکراتیک" را بدان اضافه کند ولی موفق نشد. از ابتدا هم کسی

بدان پایبند نبود. در نتیجه اولین قانون قانون "قصاص" شد که از روحانیت هم هر کس بر آن "ردیه" نوشت به حاشیه رانده شد (آیت اله گلزاده غفوری)

در هر صورت روزی روحانیون مخالف رای زنان بودند، ولی در انقلاب طرفدار شرکت زنان در انتخابات‌ها شدند، زنان در انقلاب به بعد یکی از نیروهای طرفدار انقلاب گردیدند، ولی بعد از سالها که همه کم کم گرفتار بی‌مهری با قوانین عصر حجر شدند... اکثریتی از بانوان مخالف شده، که نتیجه آگاهی به حقوق و انحراف انقلاب از شعارها بود. روندی که در مورد همه اقشار مردم ایران تکرار شد.

ابتدای انقلاب عنوان "لیبرال" چماق بود هنوز هم برای بعضی هست. ولی امروز آنها که اول انقلاب شعار "مرگ بر لیبرال" می‌دادند و در نمازه جمعه‌ها تا توانستند استکبار، ثروت اندوزی و لیبرالیسم را کوبیدند، امروز پولدار شده و به کمک استادانی طرفدار "اقتصاد آزاد و لیبرال" شده‌اند. اینها از سیاست و قدرت به ثروت رسیده، غلیغم آنکه در دنیا از اقتصاد و ثروت به سیاست و قدرت می‌رسند.

امروز طبقات جدیدی با شکافهای گسترده فقیر و غنی هم داریم و قشر جدیدی با درآمدهای رانتي که تضادها را دامن می‌زنند. در نتیجه بعد از سی سال نظریه پردازان لیبرال در پیوند با گروههایی از آقازاده‌ها و انفلاپی‌ها که به کارهای اقتصادی پرداخته، تا "سلطان قند و شکر و..." شده مشهود است، برج‌های سر به فلک کشیده ساخته، شرکت‌های بزرگ تاسیس کرده، در معاملات اسلحه و نفت و... همه جا حاضرند حتی به عنوان "کمسیونر". رقمها بیشتر بالای میلیارد، ارزی حتی در اروپا و آمریکا هم نمایندگی‌هایی دارند. و حالا نیاز به تئوری و تئوری سازان و توجیه فسادهاشان که کم سر و کله استادان "لیبرال" پیدا شده است. برنامه‌های حکومت از ابتدا تحت الشعاع فشارها و منافع همین‌ها بود و هنوز هم هست. در ابتدای انقلاب دکتر سامی وکیل مجلس اول بود از سوی جاما در مجلس از رجایی نخست وزیر که نماینده طیف رادیکال بود پرسید "برنامه شما چیست؟ و..." در جواب مرحوم رجایی با عصبانیت جواب داد "برنامه من؟ قرآن است" و...

اینک در حوزه قدرت طبقه‌ای که مرکب از آقازاده‌ها، فداییان اسلام سابق، که همه به بهانه اسلام بر کرسی قدرت سیاسی و اقتصادی تکیه زده‌اند هنوز در اقتصاد حاکمند، و بعد هم حکومتی از بدنه، با اتکا به خرافات در واکنش بدان طبقه با عوام‌فریبی‌هایی که هر دو فسادشان "اظهر من الشمس" است. والبته طاهرا "عدالت خواه" که بخاطر طبقاتی زیر خط فقر هنوز خریدار دارد. در چنین شرایطی که ارزش‌های اخلاقی از دست رفته، خدای یکی "ثروت" بهر قیمت، و خدای یکی "قدرت" بهر صورت، که با بند و بستها در حال افزایش است، این دوجریان که اینک یکی در نقش پوزیسیون حاکم و یکی در نقش اوپوزیسیون و مخالف عمل می‌کنند، بدیگران اجازه ورود به این نقشه‌ها نداده، تا در قدرتند نقش‌شان برای جامعه تراژیک و وقتی بر قدرت‌اند عملکرد و شعارهاشان "کمدی" است. البته جامعه در برابر سنت و واپسگرایی بی‌تفاوت نبوده، روزی در کشور ما گروههایی با "الهیات رهایبخش" الهیات تنزیهی، و برنامه اقتصادی "سوسیالیسم" به مبارزه با این روند پرداختند.

امروز هم در برابر "الهیات تشبیهی و انسان وارگی خدا" (۷) که حاکم شده، و حاصلش استبداد دینی گردیده است، حضور دارند، هدف الهیات تنزیهی دولت مدرن، انسان باوری و... بود. که ما در تاریخ و فرهنگمان با همه ادعاها هرگز نداشتیم.

با اینحال روند حوادث با درآمدهای نفتی کلان بسود عده‌ای که حاکمند ادامه دارد، تا جاییکه از درون مجموعه خودی‌ها گرفتار تناقضات و تصادها شده که با بحران‌ها و بحران‌سازی‌ها هیچکس توان پیش بینی ندارد.

بعد از سی سال حکومت اسلامی، شکاف فقیر و غنی مساله روز شده، با الهیات تنزیهی می‌شد به انسان خود باور، خودبنیاد، حکومت مدرن عرفی رسید، امری که خلاف نظر سنت گرایان بوده و هنوز هم هست که در الهیات تنزیهی "دولت از دین" جدا می‌شد، ما بدولت مدرن و پاسخگو و... می‌رسیدیم، می‌توانستیم از نظام سلسله مراتبی قدرت رها شده و بگسلیم چه در نگاه سنت گرایان همه چیز بیهانه اسلام و جهان بینی توحیدی، در یک نظام سلسله مراتبی که راس آن خلیفه و ولی است به آسمان وصل می‌شد، اجازه هیچ حرکت تازه‌ای نمی‌دهد، در این هرم انسان خلیفت اله جایی ندارد، می‌تواند مقلد باشد. که هنوز صغیر بوده و نیاز به قیم دارد. بویژه که امروز این نظام زر و زور و باور مردم، و آدمهایی شیفته "قدرت و ثروت" دارد همانگونه که نظام قبلی بطریقی دیگر داشت ازینرو انتخابات اگر سالم باشد فرصتی است که می‌شود شاید راهی جست.

با اینهمه امروز تحول از درون جامعه آغاز گردیده، و روشنفکران و مدعیان ناآگاه و رمانتیک را به ریشه‌ها و تیشه‌های ویرانگر رسانده. یک صد سال نسلهای متعددی در انتظار یک انقلاب بودند، عده‌ای مارکسیست شدند، عده‌ای همه چیز را از مذهب می‌خواستند، انسان خداگونه، خدا گونگی انسان، ایدآلهایی که بر باد رفت، دیده‌ها باز شد، انسان خداگونه چون بقدرت رسید شیطان شد، چه بسیار عرفا در قدرت طاغوت گردیدند. بعد معلوم شد این شعارها "انسان خداگونه و..." از کلیسای قرون وسطا بوده است، و... مارکسیستها هم با فروپاشی شوروی و... بخود آمده. بخشی از انفعال جامعه ایران امروز حاصل این "شوکهایی" تاریخی است، که در روشنفکری انقلابی که حالا پا به سن گذارده است تجزیه تحلیل می‌نماید، تا جاییکه در مراسم سالگرد طالقانی مجتهد شبستری با نگاهی جدید و هر موتیکی به "دین" از سوی صاحب نظران مدعی و بعضی "سوررالیست" دعوت شده بود، تا با آنچه در یافته روشنگری نماید. که مشکل را "الهیات تشبیهی" معرفی کرد، سپس عمیق تر رفت که گفت در این نگاه مفهوم "خدا تقلیل یافته" و "خدا معناست" و معنابخش، بدینگونه که "اگر یکتاپرستی دچار آفت انسان‌وار انگارانه، درباره خدا شود، زمینه مساعدی را برای ستم فراهم می‌کند"... "خدا اگر انسانوار انگارانه شود بجای آنکه برای انسان معنا ده شود ظرف می‌شود" امریکه در تاریخ ما پیوسته در یک کمال اخلاقی بخاطر "نظم ارگانیک" در جامعه در حال گذار تجویز و القا شده بود، ولی این امر بعد از انقلاب بتدریج با "امریمعروف توبه فرمایانی که خود توبه کمتر می‌کنند" نتیجه معکوس داده است، چه "انسان امروز بیک تفکر اسقلالی رسیده و مزاحم نمی‌پذیرد" ازینرو بی اعتماد و تنها شده و در جاهایی از زور تنهایی "شام غریبان گرفته است. (۸) زیرا که دردوران مدرن "اتمیزه" گردیده و با این شکستها در خود فرو رفته است "پوچی و نیهیلیسم" حاصل آن است.

در نتیجه آنچه ریشه بحران‌های جهانی، و داخلی است گریز از این "مزاحمت ساختگی" توسط بنیاد گرایان یا متعصبین یا بهره برداران سیاسی است که به بحران معنویت انجامیده و.. بویژه در "کشورهایی که ادعای مذهبی دارند" (دریدا - فیلسوف) حتی دردنیای مدرن فراتر رفته با "بحران هرمنوتیک روبرویم" (ویسمن فیلسوف آلمانی) که از فلسفه کهن، ایده و ایدالیسم گذشته‌ایم. ولی تناقض جامعه و ساختارها، و دینامیسم حاصله از تناقض ایندو بارشد اطلاعات و تکوین جامعه مدنی هیچ قدرتی را راحت نمی‌گذارد. که راه حل پلورالیسم است، و با رشد ارتباطات گریزی از آن نیست.

ازینرو در کشور ما در عین استبداد معلوم نیست چه کسی حاکم است "بحران در ساختار قدرت" و ادامه جنگ سنتی‌ها و به اصطلاح مدرن‌ها در همان حوزه که این - بحران - قدرت پیش بینی را از همه سلب کرده است.

انسان امروز بیشتر نظرش به "عین و واقعیت پیچیده" معطوف و علم و راه حل متوجه گردیده تا جاییکه از خود غافل شده است (الیناسیون). بنظر من انسان نه خدا بوده که در فرهنگ وحدت وجودی ما بود، و نه خداگونه، که ما با بسیار مدعیانی در تاریخ و فرهنگ روبرویم که در عمل بسیار ضد آن عمل کردند، چه فرعون یک پدیده تاریخی است که بویژه در کشورهای شرقی هر از چند گاهی ظهور می‌نماید.

و جالبتر آنکه دولت حاکم معلم "اخلاق!!" برگزیده که مبارک است، معلم اخلاق روحانی و نماینده مجلس هشتم از طرف آقای مصباح و موسسه ایشان یک دهه به آمریکا رفته و حالا باز گشته، در آمریکا روانشناسی و فلسفه آموخته و... آیا علم دارد ایدئولوژی را اداره می‌کند؟ یا در کشور ما علم در خدمت سیاست و قدرت بطرز بسیار ابتدایی قرار گرفته است؟! که بیشتر بحران زاست و گرنه راه حل، بهره گیری از تجارب دیگران که علم غیر از این نیست. حتی کانت فیلسوف اخلاق گرا که به استعلای انسان نظر داشته و... امروز طرفدارانش در حوزه اندیشه به "نئوکانتیسم" که مبتنی بر تجربه است متوجه گردیده.

جریه می‌تواند در مورد مسایل اقتصادی و اجتماعی راه‌هایی برای عبور از بن بست‌ها باشد که بدون عوامفریبی امروز مدلهای فروان "سوسیال دموکراسی" دارد، که برنامه و عمل و البته با مدلهای موفق است. در برابر تز "لیبرال‌ها" که بر اقتصاد بازار اصرار می‌ورزند که "سوسیالیسم اخلاقی کردن سرمایه داری است" (دکتر مصطفی رحیمی) و دموکراسی و آزادی هم که یکی از وعده‌های فیل از انقلاب بود اگر عمل شود در همین قلب می‌گنجد. بویژه که آقای خاتمی اعلام می‌کند "دفاع از آزادی مردم عین عدالت است، همچنانکه همواره بر عدالت اقتصادی تاکید کرده‌ایم" که سوسیال دموکراسی اگر نیک بنگریم غیر از این نیست، بعلاوه "باید اصلاح طلبان از حالت تدافعی بیرون آمده و حالت تهاجمی بخود بگیرند" البته کاش زودتر گفته و عمل می‌شد، ولی هرگز دیر نیست. فارغ از اینها آیا "مدرنیته" دارد خود را نا آگاهانه تحمیل می‌کند؟ یا با نوع "بدلی‌اش"؟! که بخشهایی از جامعه که به درآمدهای رانتی وصل است یا آنها که به قدرت فرهنگی متصلند، بر نمی‌تابند، قدرتی که به بهانه دین و فرهنگ ما را از رفتن باز داشته که هنوز در حوزه سیاست عقب مانده‌ایم در حالیکه دین یعنی "اخلاق" و اخلاق یعنی "مسئولیت" که امروز از هر دو خبری نیست، اگرچه برای یک طبقه هنوز در کلام و شعار و سیاست بکار می‌آید. ولی جامعه با همه مشکلات راه خود می‌رود چه بسیار خانواده‌ها که با وضع معیشتی بد فرزندشان را به دانشگاه فرستاده، درعین حال که بعد از تحصیل می‌دانند اول بیکاری اوست. که بقول خودشان "پارتی ندارند" با اینحال آینده متعلق بهمین‌هاست که با همه سختی‌ها در حال آموختن‌اند.

با چنین شرایطی وارد انتخابات دهم ریاست جمهوری می‌شویم که پیش بینی آن زود، و با تردید کاندیداها روبروست، کاندیداهایی که در هر صورت نوعی راست و چپ را از نظر اقتصادی نشان می‌دهد درعین حال که گاهی افرادی تظاهر به اخلاق و دین می‌کنند. برای توضیح بیشتر وارد حوزه اجتماعی شده. که هر حرکتی متأثر از جریانات درون جامعه است.

با افزایش نیروهای محروم اجتماعی، نقش فرودستان در انتخاباتها بر جسته تر شده و شعارها و گفتگوها تحت فشارهای اجتماعی بر محور "اقتصاد" می‌گردد، در عین حال با افزایش تورم و بی‌برنامگی بازهم با شعارهای "یارانه نقدی و..." که هنوز هیچ‌ماخذ علمی ندارد، خطر ادامه شرایط فعلی، و اغتشاش در سیاست و اقتصاد ادامه دارد. سعی می‌شود جامعه را دو قطبی کرده، از یکسو

روشنفکران در جستجوی فضای باز و ناامید و منفعل، و از یکسو طبقات محروم متوجه شعارها که تعهدی ایجاد نکرده بلکه برتورم می‌افزاید. در نتیجه آمار تحریمی‌ها به بهانه‌های مختلف افزایش یافته که معلومست بسود کیست؟

ادامه وضع موجود، اگرچه گروهی با تجزیه و تحلیلهایی به کاندیداتوری "آقای نوری" که از ابتدا می‌دانند قبول نمی‌شود، و بعد یک جنبش اجتماعی، که از این جامعه با این آیه‌های یاس که مدتهاست در گوشش کرده‌اند فعلا توقعی بیجاست، و گروههایی با توجه به آقای خاتمی عقیده دارند "نقد را ول کنیم ونسیه را بچسبیم؟! " ولی چنانکه گفته‌اند "سیلی نقد بهتر از حلوای نسیه است". البته اگر آقای خاتمی قبول کند و بعد هم اگر اجازه دهند که هنوز معلوم نیست. مگر آنکه بسیج عمومی چون دوم خرداد انجام شود که نیاز به برنامه مشخص و عدالت طلبانه دارد که ما از شعار و کلام و... گذشته‌ایم. درضمن آقای نوری هم هنوز صحبتی نکرده. بنظر من تردید آقایان از شناخت شرایط وساختار قدرت است. و هنوز امیدی که (۱- توان مدیریتی در شرایط کنونی که همه چیز بهم ریخته است ۲- تناقضات قدرت اگر تابحال "مکتب و تخصص" بود امروز رقابتهای مالی هم بدان افزوده شده،) به حل آرام مساله و یا اصلاحات وجود ندارد مگر فشارهای اجتماعی همه را به اصلاحات ناگزیر نماید.

از سویی با نوعی "رادیکالیسم سیاسی" که از بدنه قدرت و... و از موضع ظاهرا چپ با "توزیع منابع" همچون گذشته وعده می‌دهد، روبرویم که خیال دارد انتخابات را با عدم حضور نیروهای اصلاح طلب، ملی مذهبی و دانشگاهیان و روشنفکران و... ببرد. اوپوزیسیون راست "مدرن" با اقتصاددانان لیبرال به توجیه "اقتصاد بازار" برای عبور از انسدادها پرداخته، امری که قبلا با چاپ اسکناس بی‌رویه، بر آمدن طبقه جدید و رانتی، و شکل‌گیری باندهای مافیایی را با فضای بسته مدتها تسهیل نمود، حاصلش دولت کنونی با شعارهایی به سود طبقات محروم که هنوز هم دنبال شعارند و حالا در انتظار کمکهای نقدی، به علاوه شعارهایی که از اول انقلاب کلیشه‌ای و مکرر است. در صورتیکه در لیبرالیسم "چاپ اسکناس"، دخالت دولت و نقض غرض بود. و این امر عده‌ای را به ثروتهای کلان رساند و شکافهای طبقاتی را افزود.

معلوم نشد چرا این استادان لیبرال در آن زمان در فضای بسته ساکت بودند. در صورتیکه لیبرالیسم از ابتدا در برابر حاکمیت کلیسا در حوزه اندیشه، حقوق و سیاست سر بر آورده و بر آزادی‌ها پای فشرد. و بعد از رشد و توسعه شهرنشینی کم کم به "دموکراسی، جامعه مدنی، بخش خصوصی"، "انباشت سرمایه و اختلافات فاحش طبقاتی" منجر شد. البته در تکنیک "انقلاب صنعتی اول و دوم و سوم و نظام کارگر و سرمایه دار" که به نظرات مارکس و بعدها به سوسیال دموکراسی سر انجام یافت، چه "جامعه مدنی بدون توجه به بخش فرودست جامعه همیشه در معرض خطر است" (از روزنامه لوموند - اکتبر ۱۹۹۸). این روند در قرن هجده و نوزده با شورشها و انقلابهای فرهنگی و فیزیکی روبرو شده بود. می‌شود اینها را بیشتر در صدا و سیما با مدعیان "اقتصاد بازار" اگر حسن نیت باشد به بحث آزاد گذارد.

در هر صورت چپ و راست جمهوری اسلامی متاسفانه مثل همه چیز ما "استثنایی" و شعارها با عملش جداست. البته قهر از صندوق‌ها هم به سود جامعه امروزی ما نیست و بعد از سی سال باید بخود بیاییم. وحدت اصلاح طلبان هم هنوز بین اما و اگر است، در صورتیکه با شرایط اقتصادی امروز نباید از طرح "برنامه شفاف عدالت محور" غافل بود که آزادی نوعی "حق" در رابطه با عدالت و اخلاق بوده. که همه اینها می‌تواند نتیجه نوعی "اخلاق اجتماعی" باشد که بر باورها متکی است. منتها عدالت در مفهوم نیست بلکه نیاز به مدل دارد که در دنیا تجربه شده، امروز "عدالت اجتماعی" بنام "سوسیال دموکراسی" در بسیاری کشورهای اروپایی در

حال اجراست البته عده‌ای معتقدند که "سوسیال دموکراسی تابو نشود" ولی وقتی ما مرتبا با عنوان "لیبرالیسم" برای توجیه غارت روبرویم، و آزادی را تنها با شروع آزادی اقتصادی میسر می‌دانند؟! در برابر این توجیه فکری غارت، و برای حل مساله عدالت که قرن‌ها ما را بخود مشغول داشته جز طرح "سوسیال دموکراسی" برای طبقه تحصیلکرده راه حلی علمی مانده است؟ اگر هست پیشنهاد نمایند.

کشور ما مدت یک قرن از عنوان "عدالت اجتماعی" فراتر نرفته، تا آنکه دولت کنونی با شعار "نفت سر سفره" حاکم شده، بعد هم انکار این شعار. ولی مرتبا دم از دین و اخلاق می‌زند تا به خرافات کشیده شده. در واقع "سوسیالیسم" اخلاقی کردن سرمایه داری است (دکتر مصطفی رحیمی) و در شرایط اجتماعی ما "سوسیال دموکراسی" نوعی "کیمیایگری" است که قطب لیبرال، قطب دمکرات، و قطب سوسیال را بهم پیوند می‌زند "مارسل گوشه". درحالیکه این امر در ایران ناشناخته نیست که از انقلاب مشروطه بسیاری بدان نظر داشتند که شفاف و علمی است و روی آن کار شده حتی روزی "حزب سوسیال دموکراسی" هم داشته‌ایم که رسولزاده تاسیس کرد اگرچه زود بود - یا "فکر دموکراسی اجتماعی - آدمیت - که ناپخته بوده ولی به مبانی و علل آنهم در یک دوره پرداخته گردید که گفته شد "سوسیالیسم و دموکراسی دو جلوه از یک حقیقت حکومت مردم بر مردم است" (محمد نخشب از خدایرستان سوسیالیست). یعنی چنان نیست که روشنفکران در سابقه تاریخی خود در جستجوی راه و برنامه نبوده‌اند. که در نهایت "سوسیالیسم یعنی برنامه اقتصادی" (خلیل ملکی از نیروی سوم) حالا بهر نامی ولی در هر صورت یک برنامه اقتصادی که به "عدالت توزیعی" معطوف بوده، ولی مرتبا بتاخیر افتاده، تا شکاف فقیر و غنی بیشتر شده، و حالا بخاطر بی اعتمادی به شعارها "وجه نقد" و پول نفت مطرح گردیده، و ابهام برای همه، حتی طراحان و دولت دولت کنونی با وضعیت فعلی و نگرانی‌های مختلف برای آنانکه دستی در سیاست دارند...

در انگلستان دوبار اقتصاد از ورطه ورشکستگی نجات یافت یکبار بعد از جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵) که حزب کارگر در انتخابات پیروز شد، که شاهد ورود دولت "حامی" طبقات محروم شدیم (Etat Providence) که همه چی در جنگ از دست رفته بود، و دولت لیبرال با بحرانهای اقتصادی روبرو بود؛ ملت انگلیس بعد از جنگ به چرچیل برنده جنگ رای نداد به برنامه حزب کارگر رای داد، و یکبار بعد از دولت تاجر، حزب کارگر، تونی بلر با نوعی "سوسیال دموکراسی مدرن" که هم بخش خصوصی بر جاماند، و هم طبقات فرودست جامعه به رفاه و شکوفایی اقتصادی دست یافت. یعنی با اقتصاد مخلوط، منتها سرمایه داری رانتی نبود بلکه تولیدی و بعد تجاری. که جایگاه اجتماعی و کارکرد مشخص بود.

در شرایط فعلی ما نیاز به یک دولت "آشتی ملی" بخاطر طبقات مختلف داریم که شاید ایدالیستی است. ولی کار ما باید امروز با توجه به طبقات جدید اجتماعی، تکنوکراسی، شهرنشینان شمال و حاشیه نشینان جنوب، روشنفکران و دانشگاهیان و آنها که با این تورم "زیر خط فقر چهارده میلیون نفر" قرار گرفته‌اند بوده مهم منافع ملی و مصالح جمعی است.

وحدت حول یک برنامه بویژه در میان روشنفکران که تعادل اجتماعی در شرایط کنونی نیاز جامعه است تا شکاف فقیر و غنی به نسبتی پر شود، ما نیاز به اصلاحات ریشه‌ای داریم. هم در سیاست و اقتصاد و هم در قوانین. وگرنه باز به بهانه عدالت با حکومت "آنچنانی" که قبل از همه بجنگ تخصص و مدیریت می‌رود، روبرو خواهیم شد.

در این میان نظریه پردازان "لیبرال" در کشور نفتی، با اقتصاد بی در و پیکر رانتی مرتباً نسخه پیچیده که راه حل "اقتصاد بازار" است در صورتیکه از ابتدای انقلاب اقتصاد بازار به بهانه انقلاب در انحصار باندهای باقیمانده از "بازار سنتی" قبل از انقلاب، مجری بوده است و نیاز به نسخه پیچی ندارد، همانها که بخشی از تورم، فساد اقتصادی، حاصل رابطه اینان با عوامل قدرت بوده است، میلیاردرهای امروز که هنوز هم انحصار واردات و صادرات در دست اینان است. تضاد اینها با مدیران دولتی است که هردو در ایجاد وضعیت امروز نقش داشته‌اند. تضادی که در پشت سیاستهاست. امروز دیگر دعوای ایدئولوژیک نیست دعوای منافع است. همین‌ها که تلاش دارند که نرخ دلار بر جا بماند، وگرنه در تمام دنیا بعد از جنگ نرخ دلار به حال اول بازگشته. منتها بودجه به دلار نفتی متصل شده و تورم ریشه‌اش اینجاست، اگر عده‌ای هم ورشکست می‌شوند باندهایی هستند که پولهای کلان به جیب زده‌اند. در شرایطی که همه جا دلار در حال سقوط بود دلار در کشور ما بازهم بالا می‌رفت.

در جهانی که لیبرالیسم از آزادی سیاسی و فلسفی کم کم به آزادی اقتصادی و تجارت اسلحه، جنگهای منطقه‌ای، باندهای دلال و... رسیده است. بحران‌های حاصله در نظامات سرمایه داری، حاصل فضای بی در و پیکر اقتصادی بوده که در قطب "لیبرالیسم و سرمایه داری" امروز به ورشکستگی انجامیده، سرنوشت دلار دنیا را به بحران اقتصادی کشانده است. در نهایت دخالت دولت در اقتصاد به "ملی کردن‌ها" روی آورده است. تا جاییکه چون دوران ۱۹۲۹ سالهای رکود به اقتصاد "کینزی" و دخالت دولت روی آورده‌اند، برای توضیح بیشتر ((این بانکها را یک روز دولت به کمک سرمایه داری‌ای که به فساد کشیده شده بود تاسیس کرده بود، و بعد از مدتی به بخش خصوصی واگذار نموده. امروز این فساد با وامهای بی حساب و کتاب تکرار گردیده، دولت سهام اینها را بخاطر ورشکستگی خریده یعنی اجباراً. "جورج بوش: با دوپست میبیلارد دلار به نجات بانکهای خصوصی پرداخت") پس مساله دخالت دولت نیست که گاهی وظیفه اوست.

منتها ما دولت به معنای خاص نداشته، حکومت بر همان ساختار هرمی داریم. اگرچه نهادهایی علی الظاهر مثل دولت، مجلس، و... داریم ولی با دولت کنونی معلوم شد همه بی‌اختیارند. باید انتخاباتی باشد که دولت و ملت به نسبتی در این فضای پرتنش متولد و با هم کنار بیایند. که این رابطه مبتنی بر "حقوق بشر و مدیریت علمی" است. در کشوری چون ما که تولید صفر است "اقتصاد بازار" چاره درد نیست. وگرنه بازهم رای اکثریت جامعه که هنوز از حداقلها محرومند از دست خواهد رفت.

برای مشکل فرودستان قبل از همه باید برنامه داشت که روزی رایشان را "دهه بیست" با "دو تومان" و یا یک نهار می‌خریدند، و امروز با رقمهایی بالاتر و وعده‌های کاذب. آقای خاتمی وزارت رفاه را برای همین کار ایجاد کرد ولی چنانکه باید و شاید فعال نشد. در ضمن صدا و سیما در دست مخالفین ایشان بود.

مشکل دانشگاهها، بیمارستانها، اشتغال، بهداشت و درمان همه نیاز به دخالت دولت مسئول و برنامه‌دار در اقتصاد نفتی دارد. تا دانشگاههای ما که یا "می‌خواهند چون مکتبخانه‌های قدیم شود یا دکان پول در آوردن" بتواند بمعنی واقعی دانشگاه بوده و استاد و دانشجو احساس امنیت کند. چون بسیاری کشورهای توسعه یافته، و یا حتی نفتی برای دانشجو مجانی باشد. نمی‌شود از دانشجو انتظار داشت به این شرایط امروز واکنش نشان ندهد. که بیشترین آن در "قهر انتخاباتی" خود را نشان می‌دهد. افکار عمومی امروز اکثراً تحت تاثیر روشنفکران است. باید برای اینها جایی در ساختار قدرت فرهنگی، سیاسی و... تعبیه کرد تا انفعال اجتماعی از میان برود. شورای انقلاب فرهنگی از ابتدای انقلاب دولتی بود و هنوز هم هست سرانجامش فرهنگ امروز ماست.

در حالیکه فرهنگ در آزادی رشد می‌نماید. از ابتدا هم قرار نبود به بهانه "عبور از بحران" سیاست و اقتصاد و... در انحصار یک گروه باشد.

دانشگاههای ما امروز برای فعال شدن نیاز به امید، آزادی و رهایی از فشارها داشته تا شادابی یافته، و برای همه باید درهایش باز باشد، تا به کنش اجتماعی، فرهنگی، و سیاسی کشیده شده، و در انتخابات‌ها شرکت کند. دانشگاه و دانش بدون آزادی دانشگاه و دانشجوی میسر نیست، مکتبخانه است که گرد یک محور چرخیده و هر چه استاد گفت باید بدون چون و چرا بپذیرد، یعنی فکر نکند. که نقض غرض است، بشود چون "حوزه‌ای بزرگتر از قم".

انفعال جامعه روشنفکری به سود هیچکس نیست، در دنیایی که تلاش می‌شود نسل جوان امیدوار شده تا به توسعه برسند، می‌بینیم در میان نسل جوان نه آرمانی، نه امیدی، ازینرو شعار "حال غنیمت است" به مشکلات افزوده که با زور هم چاره ساز نیست، به این نسل باید حیات مجدد داد، روشهای گذشته نتیجه‌اش منفی بوده، بعلاوه "فرهنگ تنفر و انفعال، نگاهی به اعتیاد، و حوادث در روزنامه‌ها... بکنید. اینها می‌تواند از هم اکنون همانگونه که آقای خاتمی گفت "در جهت گیری‌ها مشخص شود" بعلاوه که "ایران متعلق به همه ایرانیان است" (۹).

روشنفکران هم باید دست از تلاش و کوشش نکشیده که "آینده متعلق بدانان است"، و هنوز بخش زیادی از مردم در امور سیاسی و اجتماعی بدانان نگر بسته. امروز با شرایط اجتماعی و فرهنگی ما نیاز به فلسفه بافی نداشته، سوسیالیسم یعنی "برنامه اقتصادی" (۱۰) معطوف به عدالت و برابری، دموکراسی هم "یک متدولوژی و روش است" از انتخابات آزاد تا دولتهای نمایندگی، به معنای واقعی (۱۱). اگر چه عده‌ای سعی می‌کنند که برابری را در برابر آزادی و آزادی اختصاصی و بخش خصوصی قرار دهند و مانع دموکراسی (۱۲). در حالیکه "آزادی مطلق از آزادی شهروندان نشأت می‌گیرد و آزادی بدون برابری فرصتها به شکل حمایت از امتیازات در خواهد آمد، و یکی از هدفهای مهم و شاید مهمترین هدف تعمیم دموکراسی، روشن کردن و توان بخشیدن به فراگرد تصمیم گیری و مفهوم دادن به آن می‌باشد، این برهان در نهایت منتهی به تصمیم گیری مشترک و خودگردانی می‌شود" نقل از رجال بزرگ سوسیال دمکرات اروپا (۱۳).

توضیحات فوق برای طبقه روشنفکر و نخبگان بیشتر فرهیخته که احساس مسئولیت کرده بود، که در برابر تبلیغات استادان لیبرال و مورد حمایت در نشریاتی که نظراتشان مرتباً منتشر می‌شود، بی‌کار ننشسته و روشنگری کنند، بویژه که اقتصاد ما تک محصولی و نفتی و متعلق به همه است، اقتصاد نفتی از ابتدای انقلاب برای خودی‌ها و بازار و آفازده‌ها با رانتهای کلان همراه بود و در هر تبدیلی از "دلار بریال" میلیارد‌ها تومان به جیب یک طبقه می‌رفت (۱۴)، که طبقه جدید بعد از انقلاب شد، همان‌ها که اختلافات طبقاتی را دامن زدند تا راست مرتجع به بهانه "عدالت" حاکم شد ولی بر بیعدالتی‌ها افزود، در چنین فضایی کم کم "کالا وارگی انسان، مصرف زدگی جامعه، و از دست رفتن اخلاق اجتماعی و واضحت‌ر "انحطاط" افزونتر شده، بعد از سی سال از انقلابی که هدف نهایی‌اش "اخلاق و عدالت و آزادی" بود. اصلاحات نیاز زمانه ماست، ولی بیش از همه در "سیاست و حقوق و اقتصاد" که هر سه در اختیار یک گروه که بیشتر امروز ناشناخته است، که البته توسط دولتی که اعتماد عمومی را داشته باشد. نه گروههایی که از مدرک قلابی تا رشوه و فساد جزو پرونده‌شان است.... در ضمن با تجربه دو انتخابات قبلی حفاظت و نظارت از صندوقها باید توسط "مردم و احزاب سیاسی" باشد وگرنه دربر همان پاشنه خواهد چرخید که تا بحال چرخیده است..

منبع: ایران امروز ، ۲۶ شهریور ۱۳۸۷ - ۱۶ سپتامبر ۲۰۰۸

پا نوشتها:

- ۱- نقل از کتاب "سوسیالیسم‌ها" از رنه سدی - ترجمه هوشنگ نهاوندی
- ۲- نقل از سخنرانی‌های دکتر مصدق - کی استوان
- ۳- نقل از سخنرانی دکتر ملکیان در منزل عبدالله نوری
- ۴- از "از جان راولز" بیش از این به کتاب "بحران ایدئولوژی محمود نکوروح رجوع کنید.
- ۵- از کتاب نطق‌های دکتر مصدق - کی استوان
- ۶- از کتاب سیمای شجاعان ۱۹۷۰ - از ژان کندی
- ۷- از سخنرانی محتهد شبستری در حسینیه ارشاد "سالگرد طالقانی" ۱۳۸۷
- ۸- در راه پیمایی در پاریس بهنگام حضور پاپ در شب با شمع ۱۱ سپتامبر که شام غریبان مارا در محرم تداعی می‌کرد.
- ۹- از سخنرانی آقای خاتمی در خوزستان در ۲۴ شهریور نقل از کارگزاران
- ۱۰- از شادروان خلیل ملکی که در سالهای ۳۸ - ۳۹ وقتی از کنگره سوسیالیستها باز گشت گفت "سوسیالیسم یعنی برنامه اقتصادی" و نه بیشتر که تا بحال از آن بعنوان ضد مذهب چون جمهوری وحشت داشتند
- ۱۱- از مارسل گوشه در مرکز پژوهشهای علوم اجتماعی - پاریس
- ۱۲- دکتر "غنی نژاد" اسناد دانشگاه
- ۱۳- از کتاب پیوند بازادی "از رهبران سوسیال دموکرات اروپا، ویلی برانت، اولاف پالمه، برونو کرایسکی" ترجمه از عبدالرضا هوشنگ مهدوی

بازگشت به عقب راه حل نیست!

محمود نکوروح

"آب را گل نکنید" که زمان سخت شده فرسوده / نیمی از راه شده پیموده / آرزوها همگی افزوده / باید جهانی نوساخت که نو را لطافتی دگر است.

امروز افرادی اندک با ماهواره‌ها و رادیوها خیال دارند بتهای کهنه و شکسته را بازسازی کنند، غافل از اینکه تاریخ به عقب بر نمی‌گردد. جامعه امروز ایران با جوامع یکصد سال و حتی پنجاه شصت سال قبل با دانش آموختگان رشته‌های مختلف در دکترا و مهندسی فراتر رفته و به شدت با گذشته متفاوت شده است. باید آن را جامعه‌شناسان و روانشناسان تحلیل نموده و مطالبات‌شان را که به‌روز و مدرن است اندک اندک اعلام نمایند و راه حل برای فراتر رفتن ارائه کنند. ما از سلاطین مستبد گذشته گذشته‌ایم. در جهان کوچک شده که به سرعت در حال جلو رفتن است، نه تنها در سیاست و مدیریت بهینه، بلکه با تکنیک‌های فراتر از دنیای اندیشه حتی با فیلسوانی چون افلاطون و کانت و هگل و... رد شده‌ایم، "زیرا که با شکستن" ماده "دنیا وارد تکنیک شده، و رشد تکنیک با اختراعات متعدد زمان نمی‌شناسد". اینها در واقع در بستر حاکمیت جمهوری‌های مدرن درخشیده‌اند که در هر حوزه‌ای ستاره‌های خود را دارد.

جامعه امروز را به‌ویژه روشنفکران و تحصیل‌کردگانش را با تبلیغات تلویزیونی و رادیویی که بیشتر سیاسی است نمی‌شود نادیده گرفت و با تفاوت با گذشته‌های دورتر که بیشتر، در دوره‌ای که رضاشاه خودش می‌گوید "سی سال بعد مردم من را نفرین می‌کنند". کسی که سواد یومیه نداشت و مجلس را طویله می‌نامید و هر کس را می‌خواست به مجلس بفرستد به رئیس شهربانی‌اش سرهنگ درگاهی می‌گفت "این را به طویله فرست". او برآمده از سیاست‌های انگلستان مستعمراتی آن روزگاران بود. و البته با تایید آبرون ساید افسر انگلیسی که در جستجوی یک قلدر برای حفاظت از مرزهای ایران وابسته به انگلستان در برابر روسیه ...

نامردی او تا آن جا بود که تیمورتاش که مورد اعتمادش بود و تحصیل کرده دانشکده افسری مسکو، روزی به او می‌گوید اگر تو به من در کودتا کمک کنی من کودتا خواهم کرد. بعدا که تیمورتاش در جستجوی مشتری بهتر برای نفت به آلمان و مسکو... رفت. انگلیس‌ها کیفش را دزدیده و با کاغذ پاره‌هایی که نشان از کودتا داشت به رضاشاه می‌رسانند و او بدون تحقیق او را می‌کشد و خانه و زندگی‌اش را مصادره می‌نماید.

از حاج مخبر السلطنه هدایت نخست‌وزیر آن زمان که می‌گوید در کار نفت زیاد دخالت کرده بود. مهم آن که خانواده او در این زمان در بدر شده که بعدها دختر او حکم بازداشت شاه را از یک قاضی در اطریش گرفته تا او را بازداشت کند. و اشرف حاضر می‌شود، ده هزار دلار به او بدهد و... که با شانس بد شاه را خلع و به تبعید می‌برند. در نتیجه او در تعقیب رئیس شهربانی درگاهی و معاونش به بغداد رفته و در آنجا در مسافرخانه‌ای هر دو را در کنار متقل تریاک بازداشت کرده به تهران می‌آورد. معاونش که آمپول‌های هوا را به مخالفین از طرف رضاشاه می‌زده.

محمدرضا پسر رضاشاه هم که همیشه در هر حادثه‌ای درحال گریز بود و با یک کودتای “آمریکایی انگلیسی” که در غیبت او بود انجام شد بازگشت. حتی در ایتالیا با کمک مالی ثابت پاسال چند روز زیست. این کودتا که با توطئه آیت‌اله کاشانی با شعبان بی‌مخ‌ها و مهدی قصاب از مریدان آیت‌اله بهبهانی درباری و فواحش شهرنو و لات‌های میدان امین سلطان، چون طیب و طاهر و ... موفق شد و بعد هم فساد شاهپورها در ارتش و اشرف و بیش از همه خود شاه در هر معامله کوچک و بزرگ حتی معروفست کمیسون

می‌خواست. اینها را غالب تجار و پیمانکاران ارتش گذشته همه شاهد بوده و می‌توانید از پیران آن زمان در مناقصه‌ها و قراردادهای و... جويا شوید. بعد هم جزیره بحرین را با رشوه از آمریکایی‌ها با یک "فراندوم قلابی" فروخت، که چنین حقی مطابق قانون نداشت. تبلیغات سیاسی در این موارد "آب در هاون کوبیدن است" باید پذیرفت ما از این شرایط بسیار فاصله داریم.

ناگفته نگذاریم سید ضیا بعد از بردن رضاشاه به ایران بازگشت و از یزد وکیل مجلس شد و در مجلس استیضاح او توسط دکتر مصدق سروصدای فراوان کرد با اینحال در رای اعتماد با یک رای اضافه وکیل مجلس شد. در مجلسی که اگر دکتر طاهری نماینده یزد سرفه می‌کرد رای منفی به دولت می‌دادند. و اگر عطسه می‌کرد رای مثبت. سید ضیا بعد از آن مشاور محمدرضا شد و فراتر نشان لردی از دولت بریتانیا گرفت. (معتضد مورخ رضاشاه و نفت)

در مورد نفت که به قرارداد جدید با انگلستان نیاز داشت قراردادی قطور که بعد از مدت ۶۰ سال تمام تاسیسات آن در تمام دنیا به ایران تعلق می‌گرفت با طولانی شدن گفتگوها و بی‌سوادی او قرار داد را به بخاری انداخت، و در زمان تجدید که تقی‌زاده، داور، فروغی و... روی زمین نشسته و او روی صندلی در برابر فریزر نماینده شرکت نفت که او بدو گفت "اعلیحضرت بهتر از همه می‌فهمد" پاسخ داد "اینها هیچ چیزی را نمی‌فهمند و جز نوک دماغ خود را نمی‌بینند ولی من تا دورتر ها و... همه را می‌فهمم و می‌بینم و چون قرارداد در بخاری سوخته شده بود بالاخره تجدید قرارداد برای شصت سال دیگر با چند شلینگ اضافی بسته شد و... و رضاشاه خود اعتراف کرد که "ما قبلی‌ها را به خاطر این قرارداد سی سال قبل نفرین می‌کردیم و سی سال بعد مردم به خاطر این قرارداد مرا نفرین خواهند کرد" از کتاب "نفت - قدرت و اصول - ص ۷۰" (مصطفی علم - مترجم غلامحسین صالحیار)

در مورد خط راه آهن که گفته می‌شود ابتدا مالیاتی به فروش قندوشکر بستند بعد با این پول از بندر شاهپور در خلیج فارس در جنوب به بندر انزلی در شمال کشیده شد. دکتر مصدق اعلام کرد خوبست "استانها را به مرکز متصل کنند" که ترتیب اثر نداد، و در جنگ دوم جهانی از آن برای ارسال اسلحه و مهمات به روسیه استفاده شد؟! در خلع رضاشاه توسط انگلیس‌ها، او ابتدا به اصفهان رفت و در منزل کاررونی‌ها مسکن گزید وقتی دکتر سجادی استاندار اصفهان برای گذارش به خدمت خواست برسد از پشت درب شنید که رضاشاه درحال قدم زدن "می‌گوید اعلیحضرت، آی زکی - قدر قدرت، آی زکی!!!"

و اما فرزندش که در سوییس مدرکی نگرفت، رضاشاه برای او مدرک دیپلم از مدرسه نظام گرفت. فروغی برای سلطنت او از مجلس سیزدهم که از مجالس رضاخانی بود برخلاف قانون رای اعتماد گرفت و اعتراض همه روشنفکران و سیاست‌شناسان بر آمد، انگلیس‌ها به فروغی فیلسوف پیشنهاد ریاست جمهوری دادند نپذیرفت. در این زمان نیروهای روسیه علیرغم نیروهای آمریکا و انگلیس که ایران را ترک کرده و نیروهای روسیه ماندند و فرقه پیشه‌وری و غلام یحیی و حزب توده را زیر حمایت گرفتند. زمانیکه اعتبارنامه پیشه‌وری در مجلس رد شد، و بالاخره قوام‌السلطنه به مسکو رفت و قول فروش نفت چاه‌های شمال را به استالین داد. از سویی حسین علا نخست وزیر به شورای امنیت رفت و درخواست رای عدم حمایت استالین از فرقه پیشه‌وری و... را داد، که با حمله ارتش در ۲۱ آذر انجام شد.

به هنگام بازگشت قوام از مسکو دکتر مصدق لایحه‌ای به تصویب رسانده بود که "هرکس قرار داد فروش نفت با خارجی‌ها ببندد به چند سال زندان محکوم خواهد بود" که موضوع قرارداد با روس‌ها منتفی شد. در مجلس چهاردهم بود که وقتی باندهای سیاسی و

قوام و دربار نگذاشتند سخن گوید به بیرون مجلس در بهارستان آمد و چهارپایه روزنامه‌فروش دکه روزنامه‌فروشی را گرفت و بر روی آن گفت و در برابر مردمی که هر لحظه افزون می‌شد فریاد زد «اینجا مجلس است». از این مرحله کم کم روندها رویداد دیگر شد. در این زمان قوام حزب دموکرات را در برابر حزب توده تاسیس کرده بود و بسیاری کارمندان ادارات وکلای مجلس، دانش‌آموزان دبیرستان‌ها تا دانشجویان را متشکل نمود منتها با یک تهدید اشرف که استعفا بدهد، بیکباره بسیاری وکلای آن دوره از او روگرداندند و او استعفا کرد و به حاشیه رفت تا سی‌ام تیر که چندروزی نخست وزیر شد و بعد در برابر جنبش جوانان استعفا داد و شاه هم فرماندهی قوا را به مصدق داد.

در سال ۱۳۲۷ محمدرضا با انتخاباتی چون مجلس سنا اختیارات خود را افزود چون ابطال انتخابات و... "که در همان زمان قوام‌السلطنه بدو پیام داد تو عاقبت کشور را به یک انقلاب خواهی رساند و رساند و دکتر مصدق گفت "با این عمل ما به قبل از انقلاب مشروطه بازگشته‌ایم" تلویحا یعنی نیازمند انقلاب مشروطه‌ای دیگر.

و اما در مجموع در زمان زندگی محمد رضاشاه "دیواری از دروغ و ریا و پنهان کاری بدور شاه کشیده شده بود، گفته می‌شد که حتی شهبانو که از حقایق اطلاع بیشتری داشت پروای گفتن به شاه را نداشت. بدین سان بود، که امیر عباس هویدا، روشنفکر آزاده‌ای که سابقا عقاید مترقی داشت به کمک سازمان‌های اطلاعاتی به صورت استاد اعظم توطئه سکوت درآمد. هنگامیکه اشخاص نادری جرات می‌کردند وضع را با شاه مطرح کنند بی‌درنگ عصبانی می‌شد و حتی پرخاش می‌کرد و می‌گفت دولت من خلاف اینها را می‌گوید شما شایعات و مزخرفات میهمانی‌های شبانه را تکرار می‌کنید". (سریع القلم، کتاب اقتدارگرایی در عصر پهلوی) و فراتر در لحظات آخر زندگی اش علم وزیر دربارش بیست نفر از رجال آن زمان را دعوت کرده تا با او به گفتگو بنشینند. بعد از چند لحظه از حضورش باز گشته و به او می‌گوید "اینها را مثل یک توالی باسیفون که باید سیفون را کشید".

در مجلس بیست و یکم یک روز پزشکپور رهبر حزب پان‌ایرانیست به هویدا گفت "تو شخص دوم مملکتی چرا اوضاع اقتصادی و... بدینگونه است؟، با پرخاش بدو پاسخ داد "مملکت یک شخص بیشتر ندارد ما همه نوکر اویم" مردی که شاه در انقلاب در زندان گذاشتش و با گریه گریخت.

برادر هویدا در کتابی در فرانسه نامردی‌های محمدرضا را اعلام و به رخ او کشید. در زمان فرار او به انگلستان خواست ورود کند بدو اجازه ندادند در حالی که آنجا ویلایی چون در فرانسه داشت و بالاخره بعد از درگیری‌ها به قاهره گریخت که قبلا به انور سادات دو میلیارد وام داده بود و آن جا به دیار باقی شتافت.

منبع: ایران امروز ، ۲۳ اذر ۱۴۰۰ - ۱۴ دسامبر ۲۰۲۱

راه حل جمهوری است

محمود نکوروح

درزمانیکه درجهان سرورکار ما از جامعه مدنی به جامعه دانش محورتا "توسعه و... یوده ، درایران با وجود ماهواره هایی که امروزبیشترکارشان یاد آوری وتبلیغ رژیم های سلطنتی - رضاشاهی ومحمد رضاشاهی است ،درواقع دیکتاتوری ها یی که یکی را انگلیسها آوردندویکی را آمریکایی ها - که، دوره هاشان گذشته ، به علاوه دوره ابر قدرتی این حامیان شان ، هم امروز بابرآمدن چین وژاپن و... گذشته است ، که درانگلستان که یک روز معروف بود "آفتابش به خاطر مستعمرات در دنیا غروب نمیکند" ، وامروزنخست وزیرش - هندی ، شهردارش پاکستانی است ؟!!، وتورم درآن هرگزدرآن چون امروز "چهل پنجاه درصد" نبوده است. همین ها که درایران قبل از مشروطه کشور ما را بین ایران وروسیه تقسیم نمودند ، اینک بایدآآوری شان که باید گفت "آب را گل نکنید - که زمان سخت شده آلوده-وجهان ردشده اذفرموده ی های مطلق شما!! . راه حل همه اینها امروز "جمهوری "است. تا مردم خود تصمیم گیرنده علیرغم گذشته باشند .

ناگفته نماند - که قبلا بیست گروه ناشناخته زمینه سازبرآمدن کودتای رضاخانی شده ، وحتى فراتر با مطلق کردن خود "تقی زاده وتعدادی دیگر..." ونظرات خود بعنوان "روشنفکر" ، تا تراشیدن " کاریسما درادواری- شاه - دیکتاتوروعملکرد " فراماسون ها - کمیته آهن - ازسوسیالیستها سلیمان میرزا اسکندری- چپ - سید محمد صادق طباطبایی-میرزا کریم خان رشتی - شیخ ابراهیم زنجانی - عیسی ابوالحسنی ..عملکردی درجهت گذارازگذشته به اصطلاح نمودند که گذشته ها ی ازدست رفته بازتولید شد وشاهان وابسته حاصلش شد ، زمینه ساز برآمدن این وابستگان - بیست گروه ناشناس که اغتشاشاتی ایجاد نموده وفضارا دردوره ای آماده کرده برای دیکتاتوری رضاخان بعد از مشروطه و... " از غلامحسین صالحیار.. به علاوه فیلسوف بزرگ ما فروغی که محمدرضارا با رای مجلس سیزده رضاشاهی به سلطنت رساند وهزینه برآمدن محمدرضاشاه را که انگلیس ها به چند نفرمتنغذین پرداخته بدانان پر داخت ، که مصدق گفت:

بدنیست برای آوردن دیکتاتورباج ازصندوق دولت بدهیم !! ومحمدرضا درابتدا با مجلس فرمایشی بر قدرت خود افزود ، که احمد قوام گفت " توبالاخره کشورا به انقلاب خواهی رساند ، و رساند.

البته درابتدای قرن رضاخانکم کم.با غارت زمین وده روستاییان و...تاکستن شاعرانی - عشقی - فرخی یزدی و... بعد ازمدتى بافشار متفقین درجنگ دوم جهانی درنیمه شبی ؟!!ازترس مردم ازصحنه گریخت وفراتر همانها که آورده بردندش ، وفرزندش قبل از انقلاب ، که البته درهر بحرانی میگريخت ، درزمانیکه ازجبهه ملی دکتر صدیقی تا آیت الله مطهری بدو گفتند " مروتا انقلاب نشود، که خودخواهانه گفت " میخواهند مرابه زورنگهدارند؟!! به انگلستان رفت که بدو ویزا ندادند ، که اظهارداشت " من دوست انگلستانم؟!!پاسخ -انگلستان دوست ودشمن ندارد ، انگلستان منافع ملی دارد .

فردی که از طریق عراق قبلا به ایتالیا دربرابر تظاهرات مردم به کمک " ثابت پاسال صاحب شرکت بزرگ پپسی کولا گریخت . وبعد از کودتا ی مشترک " انگلیس وآمریکا توسط سرلشگرزاهدی " توسط شعبان بی مخ ها ، تاآیت اله کاشانی با حمایت انگلیس وآمریکا با توطئه های " کرومیت روزولت " که بارها درمنازلی مخفی شد، تا در ۲۸ مرداد با کودتای ننگینی دولت ملی دکتر مصدق

ساقط شد وبعد از چندروز محمدرضا شاه وارد شد ، وقهرمان ملی نفت به بندکشیده شد ، باحمایت مشترک انگلستان " چرچیل " و آمریکا " آیزنهاور رییس جمهور " درشرایطی که من دانش آموز دارالفنون بودم وعضو حزب مردم ایران ومدیرروزنامه ارگان حزب بانظواهرات ها درخیابان ها وشرکت درقیام " سی ام تیر خونین " به نفع دولت ملی مصدق ...بازداشت درشهربانی انتقال به زندان لشگردوی زرهی چهارراه قصر خیابان شمیران درحمام شکنجه همراه حیدررقابی سراینده " تصنیف مراببوس " به علاوه ۲۰۰ نفر دیگر از استاددانشگاه تابازاری و...همراه با آیت اله زنجانی از " جبهه ملی " درمحلی که دکتر فاطمی وزیر خارجه مصدق بازداشت بود . وبعد ناجوانمرده اعدام شده ، درحالیکه قبلا توسط " فداییان اسلام ترور شده وهنوز تب داشت ومجروح بود ، به علاوه آنکه قبلا هم مورد حمله " شعبان بی مخ ها قرار گرفته بود.

درجهانی که گذار ازجامعه سنتی حتا مدنی به جامعه دانش محور- سرنوشت غالب جوامع مدرن امروزی شده بود که در رابطه با " جهانی شدن با دانش واطلاعات گسترده " میشد آنرا تبیین نمود، اگرچه ممکن است جهانی سازی که روندی دیگر را طی میکندمانع آن باشد که موقتی است . روندی که امروز با بحران های متعدد روبروست زیرا که کشورهایی از جهان سوم تلاش میکنند بارشدوتوسعه بدان بییونند . منتها ازبحران مالی تا بحران ساختاری و...که با جنگهای منطقه ای هم نتوانستند از آن برهند ، بد ینگونه درآمریکا بعد از یکی دوقرن تحقیر رنگین پوستان به رییس جمهور ی رای دادند که ازقاره ی سیاه بود - اوباما. قبلا هم در۱۹۷۸ به " بادام کاری " رای دادند که بر نیویورک فاسد شوریده بود . " جیمی کارتر - نقل ازکتاب غولهای بیمار ۱ که جهان سیاست وسلطه امروزبشدت بیمار است.. بااینحال این بیماری بسود کشورهایی چون مابود، اگر فرصت را ازدست نداده باشیم که پیوسته داده ایم ، واینک اگر هشیارشده دریابیم.

غرب امروز درعین بیماری نوعی تناقض ساختاری را تجربه میکند که بعید نیست باردیگر شاهد جنبشی چون " ۱۹۶۸ " دانشجویان در فرانسه دربرابر ژنرال دوگل -ویاجنبش بیتل هارا درآمریکا دربرابر " جنگ ویتنام " شاهد باشیم ، زیرا که گروههای مستبد وراست درسیاست وکیاست دست بالا را گهگاه داشته ، فیلسوفان عقیم شده ، روشنفکران سرخورده " Desenshmentments ۲ - " گردیده ، " پست مدرن " جایگزین مدرنیته شده - مارسل گوشه پاریس، ومدرنیته به کشورهای آسیا وآفریقا صادر ، بحران ساز ، انسان صبور وساکت این دوقاره را به کنش واداشته است که طلب حقوق شهروندی منیماید ، حتی " شهروند جهانی ، که البته مورد سوء استفاده درکشورهایی قرار گرفته ، که دربنیاد گرایی یا " بشر مادی " ۳ خودرا نشان میدهد ، عقب گردی که بیشتر کینه جویانه است وازابتدا مورد سوء استفاده غرب دربرابر تجاوزروسیه درافغانستان در گذشته ها وبعد دخالت دیگران وامروز " پاکستان وعربستان بلبرآورن طلبان " درد سر ساز برای همه شده است . دربرطن این پدیده های ی اجتماعی چون تعمق کنیم ، بانوعی پدیدار شناسی تاریخی امروزروبرویم که رنگ مذهب .اگر چه داشته ولی کاملا سیاسی است ، که دوباره دین را پوستین وارونه پوشانده اند چون - داعش وطالبان و...، که دومی هردو گذشته گرا و...است به بهانه " خدا " عملکردی شیطانی داشته که تاریخ شرق همیشه زیان آنرا داده است .

امری که شرق را بد وشیطانی نشان میدهد . درحالیکه آگاهی شرق امروز بحث دیگری است . که در قرن بیستم شاهد جنبش های ضد استعماری ، ضد سلطه ، ودموکراتیک گهگاه بوده ایم .

ولی امروز القانده وداعش و...یک جنبش انحرافی بازهم برآمده از عربستان درد سر آفرین درمقطعی دربرابر روسیه، واینک مزاحم ملل بر خاسته که بهار عربی را البته موقتاً به پاییز تبدیل کرده است، و..

با واکنشی ناسیونالیستی و رادیکالیسم مذهبی - عقیدتی !!، با نگاهی جدید که نمیشود دردنیای امروز نادیده اش گرفت که حرکت آن از ابتدا... بسود اسلحه فروشها بود، اگرچه انبوه توده های محروم را یدک میکشید در لجن زاری با اقتصادهای رانته و... که مورد حمایت باندهایی در غرب بوده واست. ولی امروز دوره اش گذشته است. آیا تروریسم " وهابیگری و داعشی و... " در منطقه همان جنگ تمدن هاست که تجارت اسلحه بر روی آن سرمایه گذاری کرده بود؟ آیا همه اینها سیاسی است؟ در عصری که حتی فوتبال هم سیاسی شده است و حتی اقتصادی که باشگاههایی مهم تا دولتهایی بر روی آن سرمایه گذاری میکنند؟ و هزار اما و اگر که در هر صورت بحران های ساختاری بیش از همه غرب سلطه گر را دربر گرفته است. آیا ریشه بحران در داخل نظام سلطه نیست که آنرا از درون میخورد؟ فساد بانکها که همه را در دوره ای در ۱۹۳۰ کلافه نموده بود - آمریکا. و سپس دردنیایی که " اقتصاد " محور شده، و انسان که بیش از همه فرهنگی است تا اقتصادی، که فراموش گردیده است.

این انسان " مادی " ۳ بارها در اوج قدرت سیاسی و اقتصادی " شیطان " شده، حاصلش دوجنگ جهانی و... بوده، منتها امروز صنعت فرهنگ به یاری اش آمده است اگرچه تیغ دولبه است. و غیر قابل پیش بینی که مها راین صنعت آسان نیست. نظام دیجیتال بیش از همه غرب وحشی وحشی را رسوا مینماید و کرده است. بعد هم نظامات استبدادی شرقی حتی " چین و روسیه " را افشا مینماید که خواب قرنهای آنها را بهم ریخته است. مهمتر " جنون قدرت " پوتین در اوکراین که در قرن بیست و یکم در اوکراین و " آدم کشی ها " نمیشود نادیده اش گرفت. متأسفانه متحد

آیادر وجدان تاریخی غرب و شرق توطئه گرانی بفکر بهره برداری از خاطره ی جنگهای صلیبی افتاده، باباز تولید کینه ها و... آیا واقعا اقلیتی " صیهونیست " دست و پای نظام سلطه را بسته است؟ امری که خلاف قوانین جهانی " دوکشورکلیمی - مسلمان " قرارداد هارا زیر پا گذاشته است، و بدتر با حکومتی " که البته امروز انهم با بحران و نسل عصیانگر جدید در برابر حکومت نتان یاهو و ملاهای کلیمی روبروست، و بالاتر از همه ترامپ " که تمام قوانین بین المللی را زیر پا گذاشت، شارلاتانی که به کمک روسیه قدرت را گرفت و امروز در دادگاه و تحت محاکمه، و فراتر در آمریکا " آزادی اسلحه که با همه کشتارها بلندیایی از جمهوری خواهان طرفدار آن با همه تلفاتهای روزنه که مکرر است. " آیا " قدرت " بدانگونه که تابحال در جهان و جوامع جهانی بود تمرکزش غیر ممکن شده است، زیرا که " شهر و جامعه امروزی " منطق خاص خود را داشته که اجازه نمیدهد هیچ پدیده ای " مطلق " شود که امروز با رشد ارتباطات سروکار ما با " میکرو مکانیسم " های قدرت است " حقوق بشر ". که ماکرو مکانیسم ها در برابر آن درمانده اند. شکست جمهوری خواهان، جنگ طلبان در آمریکا که در انتخابات رییس جمهور او با ما حاصل آن بود. بعد هم کارشکنی ها برای بیمه محرومین تا ممنوعیت اسلحه که .. که راه حل کنترل آن بود که سنا رای منفی در برابر پیشنهاد او با ما داد و او پاسخش " شرم بر شما - آیا اینهمه کشت و کشتار را نمیدیدند - البته منافع افرادی از جمهوری خواهان پشتش بود و.. امری که با حکومت " بایدون " فعلا پایان یافته است.

با این حال امروز در دموکراسی های موجود هر شهروند بخشی از قدرت را برای خود، بابیان خود، با اندیشه خود تا قلم خود حتی با " ثروت خود" اعمال مینماید .

به همین دلیل دموکراسی هم بدون توجه به عدالت توزیعی و برابری دراصل ناقص است . راه حل " دموکراسی اجتماعی است " آلن تورن جامعه شناس^۴

"از قرون پانزده و شانزده ما شاهد شکلگیری جامعه شهری، ومدنی بوده، از زمانیکه رنسانس نظام کلیسایی را تدریجا متزلزل نمود ه بود. وانسان را از کلیسا و خرافات ها رها کرده ونه تنها انسان بلکه «خدارا» که ابزار سیاست وقدرت شده بود،

امروز شهروند زیر پوست «شهر» مناسبات گذشته را عملا به کناری راند ه، حتی فلسفه های " کلی " و گذشته گرا را به حاشیه کشیده است در اولین فرصت بازی ها را بهم میزند و خواب راحت قرن ها را در کشورهایی در منطقه بهم زده و میزند، تحلیل این امر نیاز به نگرش علمی وتوجه به تجارب گذشته کشورهای دموکراتیک " نسبی " دارد. چه آن ها از قرن شانزده وهفده با " اختراع چاپ " آغاز نمودند و... مارسل گوشه، در زمانی که نوعی آریستوکراسی محافظه کارانه هنوز ویژگی های " اومانیسم " مدرن را بر نمیتابید، طبقه ای که بانگرش های متفاوت در فلسفه " ارسطو " و حتی بیشتر بهانه مسیحیت هنوز انسان را " حیوان سیاسی " در نهایت دیده، از طرفی نوعی نظام زمینداری " فئودالیت " با بند وبست با شاهان قدرت سیاسی رامونوپل خود کرده واجازه نمیداد انسان مدرن متولد شود. در چنین بستری تدریجا بورژوازی شکل گرفت، فیلسوفان روشنگری توانستند چون کانت وهگل و... بر نابالغی انسان قلم بطلان کشند. خود مختاری او را تدریجا تایید نمایند. منتها " بعد از این تولد که با صنعت نشر و اختراع ماشین چاپ، رمان وتاثر بیشتر انتقادی انجام شد "، بیشتر انسان فرهنگی را به حاشیه راند " مارسل گوشه فیلسوف سیاسی - انقلاب دوم - حتی کسیرر - که باشکستن ماده به تکنیک رسید وساخت قطار - اتوبوس - هواپیما - ماهواره و... در آمریکا. " از هانری ویسمن فیلسوف آلمانی - پاریس، منتها همه اینها با رشد تولید و اقتصاد بازار نظرش به استعمار واستثمار معطوف شد واومانیسم اولیه از یاد رفت. در برابرش روشنفکران ومعترضینی در ادواری سر بر آوردند که نظامات نمایندگی چپ و راست در ادواری حاصل آن بود.

ناگفته نماند که - بعد از جنگ اول جهانی ما شاهد استعمار و ساختن شهرک هایی در کشورهای زیر سلطه غرب شدیم امری که از چندین قرن قبل آغاز شده بود، شهرهایی که امروز در نظامات استبدادی منفجر شده اند که میراث دار فقر وجهل بوده و در بحران ساختاری نفس می کشند، با این حال با تبادل فرهنگی و رفت وآمدها، دوجنگ جهانی وجنگ های منطقه ای دموکراسی، مدرنیته وارد این کشورها شده وبه طریقی امروز دموکراسی هایی را بعضی تجربه میکنند که عادی شده است وبعضی در حال گذار. نمونه بارز آن هندوستان است که امروز بزرگترین دموکراسی جهان بوده، در کنار آن پاکستان با تمام مشکلات که وها بی ها برایش ایجاد نموده اند که بیشتر از منظر جامعه شناختی مناسبات قبیله ای است تا مذهبی، که کرامت انسان از یاد رفته است، حتی گفته شده واکنشی در برابر مدرنیته است، ولی دوره ای نظامیان که همیشه مورد حمایت غرب بودند دیگر دوام نیاورده، ژنرال مشرف که بالاخره روزگاری کنار رفت تا محاکمه او که دوره کودتاها و دوره ی نظامیگری گذشته است ومتاسفانه امروز با حمایت طالبان فضا را برهم زده و... حتی در ترکیه که نظامیان کودتاچی را در چند دهه قبل به محاکمه کشیده شدند وامروز دیگر شده است. باید این روند تغییرات با سرعت زمان را در نظر گرفت.

حتی در ساختار قدرت در کشورهایی مثل ما که - با جوامع غالباً بسته در شرایطی - که جهان و همه کشورهای دیگر از گذشته فراتر رفته اند. و برای " بازمانده ها " راه رهایی قانونمداری ، مردمسالاری است منتهی ما از ابتدا با دیکتاتوری های سلطنتی تافراترو بدتر گهگاه به عقب بازگشته ایم .

در هر صورت جوامع پوست انداخته و دیگر نمیشود گفت « تماشاجی است » که بازی را گاهی بهم میزند و تا بحال دوسه بار زده است اگرچه ادواری قفل کرده است ، از انقلاب مشروطه تا جنبش ملی شدن نفت و به علاوه همه این ها آثارش در جهان سوم و شرق روزگاری از هم گسیختگی های اجتماعی بود همانند فروپاشی " شوروی " گورباچوفی که " یخ ها آب میشد ". " Glassnoste " و امروز میراث دارپوتین که در اوکراین به ویرانی شهر ها و مشغول است ، در حالیکه بعد از دو جنگ جهانی " این جنگها را به " جهان سوم - آسیا " برای فروش اسلحه آورده اند " بوش کتاب " جنگ جدید "

بخش دوم - در هر صورت امروز رشد تکنولوژی و توسعه انسانی ایدئولوژی های مطلق نگر را به کناری زده ، جبرهای اجتماعی غیر از گذشته شده ، روند حوادث از دست حکومتها بیرون رفته است البته غیر از، تاجاییکه به ظاهر هم شده انتخاباتی انجام داده ، تا بحران های ساختاری را شاید به نسبتی حل کنند . زیرا که ساختارهای گذشته که برای نظم اجتماعی لازم بود خود بحران ساز شده ، توان مقاومت در برابر رشد نسلهای بعدی را نداشته ، حتی همزمان فرصت بازسازی و اصلاح نیافته ، در عصر " رسانه سالاری " که هر فرد با " یک کامپیوتر یک ملت شده است " مارسل گوشه " در چنین شرایطی سروکار ما با " جامعه اطلاعاتی " است که اطلاعات دیگر فلسفه نیست با نسل های جدید و تلفن همراه و ، رشد آگاهی ها و دانش آموختگان در رشته های مختلف ، با اطلاعات علمی که چون نیک بنگریم امر واقع است ، که بخاطر سرعت زمان تازه و جدید است و نیازمند تحلیل و تعلیل ، و ارائه طریق هایی در رابطه با " حال و آینده " اگرچه پیش بینی اینها هم مشکل و شاید غیر ممکن است . حتی امروز " تاریخگری " در بحران است که فیلسوف تاریخ چون هگل دیدگاههایش با " پادزهر " آن روبروست . که اوبیشتر نظرش به تجلی روح مطلق " جمع " در دولت معطوف بود در یک نظام سلسله مراتبی " Heteronomi "، که فرد در آن جایی نداشت " ولی امروز همه بر کوچکتر شدن دولت نظر دارند.

در کشورهایی که سروکار ما با " فرد حقوقی Individu " قانونا شده است که از یکسو " خصوصی Particulier " است در اندیشه ، و از سوی " کنشگر اجتماعی Actuer social " و فرد اجتماعی شده - آلن تورن جامعه شناس . زیرا که برای استحکام قانون فرد باید احساس امنیت قانونی نماید . البته باندهای مافیایی که امروز در نظامات سرمایه و تکنیک تا رانتی حاکمند بر نمیتابند . باندهایی که امروز تبدیل به " گولهای " شده ، گولهای غلات ، گولهای تجارت اسلحه ، گولهای نفتی و حتی گولهای دارو که گاهی نوعی " اپیدومی " را شایع کرده بعد با داروی آن منافع کلانی به جیب می زنند .

در حالیکه امروز دیگر جهان سوم در تولید صنایعی سنگین و اولیه با دستمزد ارزان قدرت رقابت را از آنها در بعضی جاها گرفته است . و منابع خام را هم به قیمت بازار به آن ها میفروشد ،

به علاوه آنکه باندهای غالب در آمریکاهم به گونه ای دیگر به " Magurite moral " اکثریت اخلاق گرا معروف شده که پایگاه اصلیشان کلیساست ، آیدار عمل شاهد بازگشت قرون وسطا در مناطقی به خاطر بحران های تازه میشویم، در حالیکه در سخن غیر

از این است . " علت سقوط کلیسا هم جدایی نظر از عمل بود " لاکهارت ۶ " که آنچه در کلام میبافت در عمل غیر از آن نمود ، امریکه در کشورهای مسلمان هم گاهی داریم .

پیچیدگی جهان امروز از انجا ناشی میشود که نظام دیجیتالی افکار و تمدن هارا نزدیک و درهم تنیده است " گیدنز - جامعه شناس ۵ " مهم فهم روح زمان است " هگل - که دست اندرکاران و فیلسوفان جدید را میطلبند . به علاوه که جهان با شکافتن ماده و کشف انرژی که روند حوادث را دیگر کرده است . تا جایکه به سلطه بر آسمان ها نظر داشته ، که " تکنیک انسان هارا عوض نموده است " ژاک لول فیلسوف

با این حال دنیایی در ظاهر بهم پیوسته ، و تمدن هایی با تحریکاتی از هم گسسته حتی در برابر هم ، و نظریه پردازانی که بیشتر اتش بیار معرکه بوده گذشته ، یا واقعا پژوهشگرانی که نادانسته القاء ایده و فتنه میکنند " جنگ به اصطلاح تمدن ها " که در اطراف ما عملا ادا مه دارد ، با محرکینی مشکوک و البته " بومی " که سلاح های جدید نیاز به " گوشت دم توپ " برای آزمون و خطا دارد . امری که " مدت هاست جنگ سوم میان شرقی ها شروع واز حیطه غرب خارج شده است و اسلحه اش را غرب تامین میکند " نیکسون ۷ در جهانی که ما با کلانشهرهای " مولتی ناسیونال " با التقاط فرهنگها و تمدن ها روبرویم ، کدام یک قابل قبول است ؟ ، و نیاز به تشویق و تایید از سوی مادر دارد که " هیچ ایده ای مطلق نیست " که ما در زمان عدم قطعیت زندگی میکنیم " ادگار مورن فیلسوف ۸ - به علاوه که القاء ایده ها مرتبا ادامه دارد . و مادر برابر جریانهایی که دردوشاخه موازی اکثریت جهان را با خود میبرد ، در رفتن و ماندن گرفتار تضاد و تناقض بر جا ی مانده ، که گروههایی بر نمیتابند ، حتی تعارض نسلها " پدر بزرگان ونوه ها " در آخر قرن مزید بر علت بوده و است . که هنوز گاهی پدر بزرگان حضور فرزندان ونوه هارا به رسمیت نمی شناسند .

در برابر جریان هایی جهانی که یکی فرهنگی ، و بتبع آن اجتماعی ، و بالاخره " - علمی - " بوده ، که آخری باعث انقلاباتی در تمام حوزه های بالا شد . چه " یکدوره اندیشه و وظیفه اش تحصیل منطقی آزمون نظریه های علمی بوسیله مشاهده و تجربه شده بود " پوپر - فیلسوف ۹ . ولی این بار از تجربه فراتر رفت ، که معضلات جدید بود ، در نتیجه " ایده " باید " دینامیسم تبدیل به ثوری راداشته " که باید کاربردی میشد . ۱۰

در زمانی که ازدوران نوگرایی و ابداعات تازه فراتر رفته ، تا تخصص گرایی و رشته های مختلف علمی ، تکنیکی تا معرفت شناسی در مسیری " مثبت " که قرار دارد ، حاصلش جامعه اطلاعاتی و آگاهی هادرنهایت شده است . پروسه ای که با " بحران ایدئولوژی " ۱۱ و پایان اتوپیاها و حتی تاریخ و تاریخگیری روبرو شده . و بورژوازی با رشد تولید و سرمایه داری و توسعه و... غیر از گذشته شریک داخلی جسته و... یا هر کشوری برای خود وارد نظام تولید و سرمایه می شود که تحلیل دیگر میطلبند .

روزگاری جریانی دیگر در جستجوی " بازار و منابع خام " بود ، و برای کسب این دودنبال " دلال " در سیاست و مدیریت هر کشوری بود تا جایی که کم کم در بخشی از جهان " دولت میبرد و میاورد " مصدق در خاطرات . اینها همه باعث شد که بشریت بنوعی آگاهی های تازه در رابطه با این روند دیگر شده ، به علاوه به حقوق مدرن و " مدرنیته " آگاهی یافته تا خود باور شده ، که دوران پست مدرن نام گرفت . چه مدرنیته هم عوارض خود را ببار آورده بود . زیرا که برای عده ای مطلق شده ، در حالیکه " مدرنیته " نافی مطلق گرایی ها بود . " حتی مطلق کردن خود " ۱۲

مدرنیته باهمه محاسن برای ما جز نگاهی از "بالا" و سلطه نداشت، حتی واکنش بدان هم بخاطر "ناآگاهی" مصیبت زا و بیشتر بسود آن بود. چه ناشناخته با آن درگیر بودیم، برای جهان مدرن هم همه ی پی آمدهایش مثبت نبود. اگرچه آغازی بی پایان داشته و دارد.

در این قرن مادر جامعه ای زندگی میکردیم که تقریباً بیش از تمام جهان در آن مناسک و مظاهر دینی جاری بود، دعوت به اخلاق، معنویت و خدا هر روز در هر گوشه و کنار تقریباً در حال برگزاری بود. که هدف "خودسازی" بود، ولی نتیجه درسیاست و کیاست غیر از آن شده بود که انتظار میرفت. بیش از همه سروکار ما با خرافات و فساد و... شده بود. چه در برابر فقر و جهل «اخلاق» ازدست رفته بود، برای تداوم اخلاق و قانون نیاز به رعایت حقوق فرد و جمع بود، از طرفی عده ای دردورانی میخواستند "ملت سازی" کنند که از مبانی روز غافل بودند.

برای ما بسیار ی مفاهیم هنوز ناشناخته بود و گروههایی اندک در تلاش برای "آگاهی" به رفت و آمدها به شرق و غرب پرداختند. که بنظر من باز هم درک نشد یا "شرایط" اجازه نداد.

مانیاز به انقلابی در مفاهیم داشتیم که مصادیق جدید خود را به ما تحمیل کرده بود، چه زمین و زمان، فضا-انسان و... از نگاههای کلی گذشته، مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته و در خدمت انسان درآمده بود. که تا بحال انسان در برابر آن تسلیم بود.

روندی که ادامه داشت و پی آمدهایش جهانی را روز بروز کوچکتر میکرد، که انقلابهای اجتماعی و صنعتی حاصل آن بود. برای ما فهم این روند "روح زمان" قبل از همه مسئله بود، که بنظر من فهمیده نشد، گروهی نظرشان به مدرنیزاسیون ۱۳- و گروهی به حکومت "با مشت آهنین ۱۴" و گروههایی به "انقلاب ۱۵" تادیکتاتوری صالح معطوف شد.

در حالیکه مدرنیته، دموکراسی و... حاصل نوعی "دینامیسم فرهنگی" بود که انسان جرات میکرد به "خود" و گذشته و آینده بیندیشد. بتواند برای آینده برنامه ریزی کند، جمعیت تشکیل دهد و برای برنامه اش تبلیغ و فعالیت کند.

زنجیرهای گذشته گسسته، حیات مجدداً یافته، و در دراز مدت در حوزه ای خصوصی حداقل "خود مختار" شود، تا در نهایت با دیگری و دیگران تفاهم و تعامل یابد که "جامعه مدنی" حاصل آنست. که در آن قانون و قرارداد حاکم بوده. و اخلاق قبل از همه رعایت قانون باشد.

بشریت با این تفاهم و تعامل توانست سرعت زمان افزوده، با "حرکتی تازه" که بعد از قرون وسطا در غرب بخاطر "آگاهی" باعث شد بسرعت مسیر توسعه و پیشرفت را طی کند.

در حالیکه در شرق هنوز حرکت را "دینامیکی" و انقلابی دیده، که بعد مشکل آفرین شد. که همه در جستجوی معجزه بودند، حتی روشنفکرانی که تحصیل کرده ی غرب و به اصطلاح در آمریکا و انگلیس و فرانسه بودند با مطلق کردن خود و نظرات خود بعنوان "روشنفکر"، در کشوری که انقلاب مشروطه و چند حرکت دیگر برای آزادی و دموکراسی کرده بود، منتها با دخالت خارجی ها در هر صورت ناکام مانده. ..

آزادی مورد نظر شرقی در ناکجا آباد بیبانه "عرفان و..." است که هرگز متحقق نخواهد شد، و در هر صورت "خواهی رفتنی" است که بیداری ندارد، عرفان واقعی همان معرفت و شناخت است که امروز فراتر رفته، سروکار ما با "شناخت شناسی" است. که در نهایت در آزادی به حقوق و سیاست مدرن میرسد.

مدرنیته جبری بود که تنها در قرن بیستم یکی دوتا از زمامداران ما بیشتر درک نکرده که مبانی اش دموکراسی ، آزادی بیان و قلم و در نهایت انسان بود ، که خود را تدریجاً تحمیل میکرد ، و آنکه فهمید یکی مصدق بود که برای آزادی تا آخر ایستاد ، و موانع آنرا که دربار و استعمار بود خلع ید نمود ، ملی کردن نفت تا ملی کردن قدرت که با انتخابات آزاد میسر بود ، بهمین خاطر دنیای سلطه با همه عواملش در برابرش ایستاد. چه اگر اوموفق میشد امروز مسایل منطقه بدینگونه نبود ، حتی آثارش در روسیه استالینی و اعراب قبیله ای موثر بود که انقلابی در این منطقه بود . امری که در نهایت امریکا در کودتای ۲۸ مرداد سلطه نامشروعش را همراه انگلستان پذیرفت و معذرت خواست " خانم البرایت وزیر خارجه - کلینگتون رییس جمهور آمریکا، ولی انگلستان هرگز ۱۶ در شرق در این ایام با گروههای کوچک و بزرگ راه حل جز دموکراسی نبود . منتها عوامل خارج و داخل مانع تراشی ها کرده و بارها اجازه ندادند . حاصلش " رادیکالیسم کور " و انقلاب و خشونت گردید .

البته غرب هم بعدها با " رشد افزون " گرفتار تناقض های تازه شد .

تناقضی که جوامع غربی با همه ادعاها امروز هم گهگاه گرفتار آنست ، بخاطر فساد مالی ، بلندهای مافیایی ، غارت بانکها که آمریکاییان بیک آفریقایی تبار بیکباره واکنشی رای میدهند . که انسان در سودباوری و... خلاصه شده بود ...

تناقضی که کم کم " توسعه و پیشرفت " را در برابر هم قرار داده ، که توسعه به تکنیک و سرمایه معطوف است ، و پیشرفت به انسان ، آزادی و فرهنگ ، راه حل رابطه دیالکتیکی بین این دوست ، و گرنه در این میان " انسان " در برابر مناسبات بازار فراموش میشود و شده است . تا جاییکه گروههایی از دانشمندان فریاد زدند " رشد بس است " ۱۷ بدینگونه بعد از دو جنگ جهانی و... وارد دوران " پست مدرن " شدند . که اخلاق در برابر مناسبات مادی از یاد رفته بود . البته اخلاق مدنی که هر کس بطور برابر حق دارد ، در برابر قانون تادربابر سرزمین و کشور که همانند شرکت سهامی است باقرار دادی که هر کس در هر جا باشد متعهد و مسئول است .

این روند را باید متوجه بود چه آنکه شاه بود و مدعی شناخت غرب؟!، چه آنکه و زیر بود ویا... که همه متکی به درآمد نفت و البته وابسته به خارج بودند . وابستگی مابخاطر نفت و اقتصاد نفتی باید بسود منافع ملی مدیریت میشد نه غارتگرانی که در فضای بسته درآمد ها را بین خود تقسیم کردند ، .

روشنفکران ما از ابتدا در انتظار تولدی تازه و رهایی از گذشته بودند ولی " نوزاد " مان همیشه تحت تاثیر فشارهای درونی و بیرونی سقط شده است . و پیوسته میان خوف و رجا بسر بردیم . حتی گروههایی گذشته ها را بجای نقد توجیه نمودند ، که بیشتر حاصل تماس با دیگران و دنیای پیشرفته بود ، اگر چه هزینه هم کم نداشت . که حاصلش باز هم دموکراسی نبود . زیرا که " مهم فهم مساله بود " که درک نشد . به ویژه که هنوز قدرت " شاهان " نگاهش به عقب بود ، اگر چه گاهی ظاهراً مدرن ولی به خارج وابسته بود . باروشنفکران رمانتیکی در حوزه ی ایدئولوژی ، تا مارکسیسم ، تا سکولار ولایتیک با " اوتوپیا هایی " که متعلق به ما نبود ، بدین خاطر در هر جنبش اجتماعی غالباً روشنفکران از جامعه عقب ماندند . زیرا که از تحلیل شرایط غافل مانده که البته بیشتر تخصصی در حوزه های مختلف شده بود ، از جامعه شناسی تا روانشناسی و ... که " هر روشنفکری حداقل باید در دوحوزه اندکی تبحر داشته باشد " لوموند دیپلماتیک " بدینگونه روشنفکران همیشه غافلگیر شدند .

عزیمت گاه مردم ایران را به این دوران و " پروسه " میتوان از زمان صفویه محاسبه نمود بابر آمدن " ملاصدرا " که گفت " ماده در ذات خود دارای حرکت است ، ولی سیاست و جامعه بعد از دو قرن هنوز اندر خم یک کوچه بودند که " کوچه تاریک بود و راه

سخت و پر سنگلاخ ". بویژه که دوران " رمانتیسیم " هم گذشته در جهان فراتر رفته و درک آن مشکل و... زمان زمان رالیسم انتقادی بود که تاریخ ورق خورده بود و ما خواهی خواهی جزیی از جهان دیجیتالی شده بودیم در شهرهایی که چون نیک بنگری " مرکز خلاقیت ها و در هر صورت دانشگاهها ورشد تحصیلکردگان جدید حتی فراتر " شهرداری ها بود " ۱۸

منبع: سایت ملی مذهبی ، ۲۸ فروردین ۱۴۰۲

..

پانوشتها :

- ۱- از کتاب فرایند ایدئولوژی، آلبرتوزونکی، ترجمه پیروز ملکی ، ص ۷۸
- ۲- فیلسوف سیاسی ، مارسل گوشه، پاریس
- ۳- از محمد نخشب تئوریسین " سوسیالیستهای خداپرست " در کتاب " بشر مادی "
- ۴- آلن تورن ، جامعه شناس در کتاب Qu est la democrati
- ۵- نقل از کتاب جامعه شناسی گیدنز
- ۶- نقل از کتاب " جنگ حقیقی " ریچارد نیکسون ، رییس جمهور سالهای ۱۹۸۰ امریکا ، ترجمه ثقه الاسلامی
- ۷ - جامعه شناس فرانسوی
- ۸- از کتاب منطق اکتشاف علمی ، ترجمه احمد ارام
- ۹- کانت ، " اندیشه یا تئوریک است ویاپراتیک
- ۱۰- از کتاب " بحران ایدئولوژی، ترجمه محمود نکوروح ، انتشارات چاپخش
- ۱۱ - از کتاب " مدرنیته چیست ؟ " آلکسیس نوز
- ۱۲- فراماسون ها
- ۱۳ - تقی زاده
- ۱۴- مارکسیستها
- ۱۵- کلینتون رییس جمهور امریکا در اواخر قرن بیست ، در کتاب خاطرات
- ۱۶- پژوهشگران ایتالیا
- ۱۷- از کتاب " در جستجوی هویتی تازه " محمود نکوروح
- ۱۸- شهردار پاریس ، دلانوئه در دوره ای گذشته، در نشریه شهرداری پاریس ۲۰۱۰

چرا انقلاب اسلامی شد؟

پیش زمینه‌های تاریخی- انقلاب مشروطه ابتدا با کودتای رضاخان و حمایت انگلستان از یاد رفت و در زمان حضور سران متفقین جنگ دوم " استالین - چرچیل و روزولت" در ایران " و بردن او، فروغی فیلسوف بزرگ ما محمدرضا را به سلطنت رساند، و او هم بعد از چند سال با انتخاباتی فرمایشی مجلس موسسانی تشکیل داد، و بر اختیارات خود منجمه " انحلال مجلس شورای ملی و تصویب قانون و اختیارات جدید و... " افزود، که در آن زمان قوام السلطنه گفت "توبالین کارت ما را به انقلاب خواهی رساند و رساند" و مصدق گفت "اینکه همان دوره‌ی قاجارشده " تلویحا نیاز به انقلاب مشروطه‌ای دیگر. بعد هاهم کودتایی علیه دولت ملی به کمک اوباش و اجام نمود که از همان اول چون پدرش مشروعیت نداشت ۲۸ مرداد. و اما گریز پدر - با بیم از آنها که اموال چون باغ و زمین شانرا غصب کرده بود، را از دست داده، به همین دلیل هردو را آورندگانشان به راحتی بردند، زیرا پایگاه اجتماعی نداشتند. در شبی که اعلام کردند تهران بمباران میشود، نیمه‌های شب، با قطع برق و اعلام اینکه "تهران بمباران میشود. در شبی که افسران ارشد و... در تاریکی شب همگی گریختند.

دربردن هر دو منظارگر بودم که اولی را در تاریکی و نیمه‌های شب و دومی با چشم گریان که - هایزرازا آمریکازمان کارتر گفت برو، زیرا که که از ابتدا متکی به مردم نبودند. متأسفانه باگروگان گیری " کارتر رفت و ریگان آمد!! در حالیکه در آخرین لحظات محمد رضا شاه جبهه ملی را به تشکیل کابینه دعوت نمود و دکتر صدیقی در حضور سه شاهد از او خواست چون همیشه نرود و به نوشهر و یا کیش برود که پاسخ داد " می‌خواهند من را نگهدارد و عازم انگلستان شد و گفت " من دوست انگلستانم " بدو اجازه ندادند و گفته شد انگلستان دوست و دشمن ندارد، انگلستان منافع ملی دارد. برای توضیح بیشتر. این کودتاها - اولی روشنفکران و مبارزان مشروطه را ناکام گذشت با " اغتشاشات ساختگی که بیست گروه ناشناخته انجام دادند و زمینه را برای کودتا فراهم کردند " ۱۰ بابر در رضا شاه در زمان اشغال و جنگ دوم سربازان نیروهای روس - انگلیس - آمریکا با فضای باز و احزاب چندی روبرو شدیم که جوانانی " کنشگر اجتماعی " گردیده و در واقع " جنگ این بار با همه مصیبت‌ها " قطعی حتی نان و فقر و ورشکستگی و... تا. آزادی برای ما آورد، در دهه بیست احزاب متعدد سیاسی - حزب ایران - حزب مردم ایران - حزب توده با خرابکاری‌ها - حزب پان ایرانیست پز شکپور شاهی - و منشعبین حزب پان ایرانیست فروهرها مصدقی - که بعد از کودتای ۲۸ مرداد نهضت مقاومت ملی را تاسیس نمودند و به هنگام بازداشت در زمان تیمسار بختیار فرمانده حکومت نظامی فروهر سیلی محکمی بدو نواخت و بعد او را بشدت مورد ضرب و شتم قرار دادند و نخشب چون ریز نقش بود " گفت آن بچه برود و رفت و بعد از یکی دوبار بازداشت به آمریکا رفت و آن جا بعد از مدتی مبارزه با ایرانی‌ها علیه سلطنت پهلوی دوم همراه با دکتر شایگان، چمران - ایراهیم یزدی - قطب زاده و... بعد هم متأسفانه با سخته فوت نمود " " ... بعد از بردن رضا شاه گروهی واکنشی توده‌ای شدند و گروههایی ملی که برآمدن دولت ملی حاصل این " آگاهی‌های اجتماعی و سیاسی " بود.

آنها که "توده‌ای شدند و نگاهشان به همسایه شمالی که چون نیک بنگریم همه‌اش آشتباه بود" انور خامه‌ای ۲ بعد از انشعاب از حزب توده، و فراتر "سپاهش کسراپی حماسه سرا که وقتی بعد از سالها به مسکوفت به سایه و شاملو و اخوان و... پیام داد که "باز فریب

خوردیم که همه‌اش دروغ بود، و توسط حقوق بشر از آنجا به اطریش گریخت و آن جامرد^۳ و مهمتر آنکه تعدادی از نیروهای نظامی منجمله خلبانانی از مشهد و... علیرغم " عرق میهنی " بدنبال تجزیه ایران از استان‌های خراسان تا آذربایجان و کردستان بسود همسایه شمالی در زمان استالین بودند که بعد از پیوستن به فرقه دموکرات آذربایجان به هنگام فروپاشی باگذار از مرز ایران به آن طرف، به قول خودشان بامشکلات عظیمی روبرو شده، به اعتراف خود" این الاغ‌ها خیال میکردند آنجا بهشت است " عنایت اله رضا خلبان خاطرات و... فراتر " حزب توده که - اینها با تظاهرات خیابانی در زمان دولت ملی تا توانستند با تبلیغات و روزنامه‌هاشان کارشکنی نمودند و با پلیس و ارتش شاهنشاهی درگیر، منجمله در ۲۳ تیر ۱۳۲۳ در تظاهرات بزرگی در جلوی مجلس. با دکل بزرگ که به هنگام خواندن قطعنامه نفر اول از آن بالا رفته با خواندن ماده اول آن از داخل مجلس با گلوله باران گارد شاهی سقوط و فوت نمود، نفر دوم با خواندن ماده دوم به همچنین تا نفر سوم و... در واکنش دخالت یک واحد از پلیس با همراهی در حدود پنجاه نفر، و درگیری با باطوم و آجر که در دنبال افراد توده‌ای یک وانت سنگ و آجر همراه بود، در نتیجه در حدود بیست نفر کشته از افراد حزب توده و ۳۰ نفر از پلیس با سنگ و آجر مجروح، بعلاوه قتل سرهنگ فرمانده شان- نوری شاد با آجر بر سرش جلوی مسجد سپهسالار کشته شد، همراه با فحاشی روزانه روز نامه‌های حزب توده علیه دولت تازه کار مصدق - روزنامه به سوی آینده، سردبیر محمود ژندی هربامداد - روزنامه شهباز هر شب، باشعار " مصدق جنایتکار عامل امپریالیسم آمریکا؟! " - در این زمان کاغذ این روزنامه‌ها " از سفارت روسیه علنا، و خرید روزنامه‌های بازگشتی توسط سفارت انگلیس بود " که مصدق آنها را در دادگاه " توده نفتی - در پاسخ به دادستان نامید...، از ابتدا دهه بیست وضعیت همراه با اغتشاشات، جنبش گرسنگان، زندگی کوپنی که یکروز صبح در دولت قوام رادیو اعلام کرد- کوپن‌ها از درجه اعتبار ساقط است، و باورشکستگی و سخته آنها که بسیار داشتند "، همراه سرکوب ارتش و کشتار اینها، تا دولت مصدق اولین دولت منتخب مردم را تضعیف نموده و منجر به استعفا شد و کسی که از این آب گل الودماهی میگرفت شاه تازه کار و مورد حمایت آمریکا؟!، و قوام السلطنه نخست وزیر شد با شعار " کشتیبان را سیاستی دگر آمد " ۲۶ تیر، بعد از چند روز سکوت گورستانی. درسی ام تیر...، بیکباره نسل جوان و دوره گردها و کسبه بازار منفجر شده، سرهنگ قربانی که مامور ارزش بود برای سرکوب وارد تهران شد جبهه مبارزان دانش آموزان دارالفنون و مدارس دیگر از خیابان اکباتان تا میدان بهارستان - و جبهه دوم از بازار و کسبه سرچشمه به رهبری شادروان عباس قهرمانی، مورد هجوم نیروهای شهربانی با فرماندهی " شاهپور علیرضا " برادر بزرگتر و مغضوب شاه که بعدها هواپیمایش در اطراف گرگان سقوط نمود و خود و سگش کشته شدند، که گفته شد توطئه دربار بود. همه اینها نشان داد که ما " برای اولین بار از گذشته‌ها و فضای قرن‌ها سکوت قبرستانی گذشته‌ایم.

در قسمت اول در خیابان اکباتان - بهارستان گروه اول - دانشجویی از دبیرستان نظام، بالباس شخصی البته به نام امیر بیجار با لباس شخصی که مورد حمله سربازی باسرنیزه قرار گرفته شروع به نوشتن شعار به دیوار وزارت فرهنگ سابق نمود " از جان خود گذشتیم - با خون خود نوشتیم - یا مرگ یا مصدق " و سپس مورد حمله سرهنگ اعزامی از گیلان " قربانی " و مغز او از پشت سر و پاشیدن آن بر دیوار با این عمل، جنایتی که تا مدتها مورد نظارت خبرنگاران داخلی و خارجی با تحیر و نفرت بوده اولین زلزله و واکنش اجتماعی به ویژه نسل جوان که در میدان حضور داشت، در این مقطع من شاگرد دبیرستان دارالفنون و همراه با همسالان و همکلاسی‌ها در چند دبیرستان در خیابان ناصر خسرو در جلو حسن عینکچی و پسرش عینک فروش در ناصر خسرو- پیرمردی کور که گدایی میکرد به یکباره چشمانش باز شده با گرداندن عصایش در هوا با شعار پیروز باد مصدق و... که در اولین حمله نظامیان منجمله

پیرمرد کور- پسر عینگچی. و یخ فروش کنار خیابان و تعدادی دیگر مورد حمله یک دسته پلیس قرار گرفته تا فراتر روبروی وزارت فرهنگ قدیم در اکباتان که ما بودیم، دسته‌ای دیگر که عده‌ای آن جاکشته شدند و من با عده‌ای از همکلاسی‌هایم به کوچه‌ای بن بست که مورد حمله قرار گرفته که درب خانه‌ای بعد از چند خانه دیگر توسط پیرزنی باز شد و ما بدان جا هجوم آوردیم. در این حرکت واکنشی در حدود سی نفر کشته شدند و مصدق یک بعد از ظهر به قدرت بازگشت و مجلسیان که اعتصاب کرده توسط مهندس حسینی نماینده اعلام نمود مصدق پیروز شد به خانه‌هایشان برگردید "، "شب هنگام تهران بدون پلیس و حکومت نظامی که به جای آنها جوانان کشیک دادند و پلیس اعلام کرد" تنها شبی بود که در تهران برای اولین بار دزدی نشد، شب هنگام دکتر مصدق به ابن بابوی رفت و هزینه قبر و کفن و دفن اینها را پرداخت " شاه حسینی، و شاه فرماندهی ارتش را به مصدق داد که گفته شد " شاه باید سلطنت کند نه حکومت " و به بغداد گریخت از آنجا بکمک " ثابت پاسال ثروتمند و مدیر " پپسی کولا" به ایتالیا و روم گریخت...

و در واقع حزب توده که زمینه ساز کودتا شد و بعد مرثیه خوان گذشته که "غرور گریه کرد" شاملو، اخوان با شعر " سلامت را نمیخواهند پاسخ گفت. و..... شاعرانی معاصر و مدعیان روشنفکری ما را که همسایه شمالی استالینی فریفته که در میانه راه عده‌ای متوجه شده و هشدارها دادند که این " سرمایه داری دولتی است که به مراتب از سرمایه داری لیبرال خطرناکتر است " خلیل ملکی حزب نیروی سوم و منشعب از حزب توده و بعد حزب زحمتکشان دکتر بقایی- زیرا که سرمایه داری روسیه توسعه طلب جز غارت اقتصادی کاری دیگر نکرد و نداشت که خلیل متوجه شد و از ۵۳ نفر معروف انشعاب نمود، از نظری سرمایه داری دولتی که فراتر از سرمایه با جان و روح انسان در فضای بسته کار دارد که هنوز برای جامعه روسیه " دموکراسی و حتی سوسیالیسم " یک آرزو بود و البته ادامه دارد. و امروز با باندهای مافیایی " نومانکلاتورها " روبروست. و آن روز " فتودالیسم صنعتی " نامیده میشد - - به علاوه میراث دار اینها بی پروایی پوتین در اوکراین در قتل عام مردم که حدود ۵۰۰ هزار نفر کشته شدند و متأسفانه متحد..... تا جریان نهضت ملی شدن نفت به رهبری دکتر مصدق که برای اکثریت جامعه بویژه نسل جوان غرور آفرین بود، که در آن در فضایی فراتر از ایدئولوژی‌های مارکسیستی، استالینی اندک مدتی در حاکمیت " قانون و حقوق " سرعت با لید. زیرا که علیرغم گذشته آزادی‌هایی را بعد از فرار رضاخان حتی " در اشغال متفقین " در بیان و نظر و تا نقد و تحزب و... تجربه شد که سابقه نداشت، که در واقع هر حزب برای جامعه ما نوعی دانشگاه بود و " مسئولیتهایی که در نهادها و نهادهای سازهای در احزاب سیاسی تجربه نمود که توسعه و پیشرفت کشور را از عقب افتادگی‌ها تضمین می‌نمود و نشان داد " که هر کشوری که حزب نداشت هرگز به توسعه و. پیشرفت نخواهد رسید " در نهضتی که با کنشگران دبیرستانی و دانشگاهی و حتی جوانان بازار و... بیکباره بعد از جنگ و بردن دیکتاتور اول فراهم و آغاز شد در میدان بهارستان بارها با " میتینگها " فارغ از بیم و اضطراب‌ها سرعت گرد آمده و اعتراض نمودند. زیرا که دموکراسی و مجلس ملی را بعد از قرن‌ها تجربه میکردیم که سابقه نداشت دولتهای نفتی و وابسته را علیرغم نسلهای گذشته در دیکتاتوری رضاخانی پایان یافته، با کنشگرانی و جوانانی که به اصطلاح " به روز " On line بودند. حتی زمان شادروان مصدق در مورد جراید و روزنامه‌های فحاش توده‌ای بسوی آینده و روسوفیل - آتش و فرمان انگلوفیل - که روزی رییس شهربانی بدولت مصدق مراجعه و اطلاع داده تا توقیف شوند پاسخ میشنود آزاد باشند " روزنامه‌های که از کمکهای انگلیس و روسیه بهره میبردند که کاغذ روزنامه را سفارت روس میداد و بازگشتی‌ها را سفارت انگلیس می‌خرید " مصاحبه رضا مرزبان روزنامه نگا رچپ - در پاریس.

بستر برآمدن روشنفکران ملی و دینی تا حتی با تکیه به باورهای مردم ایران متوجه "سفارش عدالت تا قسط" درقرآن کریم و برنامه اقتصادی "سوسیالیسم برپایه خداپرستی" در مقابله با کار مارکس و حزب توده که از این بعدها در فرانسه مورد توجه قرار گرفت و چپهای "اخلاق گرا" نام گرفتند " کتاب نهضت خداپرستان سوسیالیست". ۴ و مستضعین و محرومین ایران در برابر تهاجم مارکسیسم و لیبرالیسم را بهداشتی نمودند... زیرا که قبلا (مصدق نظام وابسته نفتی را به چالش کشیده، هنگامی که سخنرانی‌اش را در مجلس مانع شدند - بیرون مجلس بروی چهارپایه‌ای رفته و فریاد زد "مجلس اینجاست" و با اشاره‌ی انگشتش به مجلس ادامه داد " آن جاذزدگاه است"). مجلسی که همه از رجال انگلوفیل و باندهای سیدضیاء و قوام السلطنه تا دربار شاه ... بودند. امری که چون نیک بنگریم " پیشنهاد ملی شدن نفت " انقلابی درحوزه‌ی سیاست وجامعه بود که مارا فراتر ازتحقیق‌های دیکتاتورهای وابسته به غرب به ویژه انگلستان میبرد و بیش از همه " حاکمیت ملی را که با بردن و آوردن دولتها هر از چندی با پیشنهادی سرگردان میکرد. در زمانی که قحطی و ورشکستگی را در اشغال متفقین تجربه مینمودیم.. در مجلسی که نماینده یزد دکتر طاهری اگر سرفه میکرد رای مثبت به لایحه‌ی مورد نظر دربار و شرکت نفت انگلیسی میدادند و اگر عطسه میکرد رای منفی، نمایندگانی که برای منافع دربار و شرکت نفت با لایحه‌هایی که باید تصویب میشد، شب قبل مبلغی درب خانه هر کدام از وزرا میبردند، و مردم هنوز به حساب نمیامدند. و در روستاها که فقر بیداد میکرد رای‌شان با یک نفر یا مبلغ ناچیزی توسط زمین داران وخوانین خریده و... بادولت ومجلسی وابسته و... در چنین شرایطی بود که جنبش ملی شدن نفت در برابر استعمار نفتی تا قدرت غیرقانونی دربار مستبد رهایی بخش بود، و در واقع " مشروطه‌ای دیگر" که از یاد رفته بود و مردم با دیکتاتوری‌های... بعد از مشروطه در واقع تحقیر میشدند، تا بالاخره که نسل عوض شده، و فراتر ازقرنها خواب و غفلت که در واقع نوعی "جهش" در برابر نسلهای گذشته بود که معتقد بودند " هر کاری میشود کار انگلیس هاست" و فراتر بعد از توطئه‌های دربار در سیام تیر که واکنش دوباره مردم را از دانشجو و دانش آموز و بازاری را در برابر دربار به کنش واداشت تا مصدق بابرنامه "سوسیال دمکراسی" به خاطر طبقات پایین در این جنبش که بیشترین تلاش ها را کردند به اجرا گذاشت " شادروان مهندس سبحانی... بدین خاطر بود که دنیای سرمایه و تکنیک و عواملش احساس خطر کرده و برنتابید. و امیدها برباد رفت. - و این نسل را برای مدتها گیج نمود تا نظریه‌های جنبش و انقلاب و الگو گرفتن از انقلابهای جهانی همراه با نوعی رمانتیسم انقلابی فارغ از رالیسم اجتماعی -فرهنگی - تاریخی و... که بعدها عوارض خود را داشت. که در همان مجلس در جایگاه تماشاچیان دانشجوی معترضی را اوباش درباری دست و پایش را گرفته به میان مجلس پرتاب کردند ۳ و هر جنبش اجتماعی را سربازان گارد شاهنشاهی از درون آن مجلس به خاک و خون کشیدند. در شرایطی که اکثریت در فضای بسته هنوز در روستا بود و با اقتصاد کشاورزی - خانخانی - رعیتی و... درخواب قرن‌ها همچنان درسکوت قبرستانی زندگی میکرد.

در چنین شرایطی هرگونه "چه باید کرد؟" هنوز در زمین نبود. زیرا که شهرش هم پراز روستاییان بود"دولت آبادی. درصورتیکه باید به زمین میامدیم. وجهانی جدید میساختیم. که دنیای بعد از جنگ به سرعت ساخت. بعدها در کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد ۳۲ توسط دستورات " کرومیت روزولت از ایران - سرلشگر زاهدی - و سپس محمدرضاشاه که چون همیشه در خارج بود، با شرکت اوباش و فواحش انجام شد این کنشگران فورا در نهضت مقاومت گردهم آمدند و مبارزه را ادامه دادند در چنین اوضاع و احوالی در فضای بسته و خفقان قرارداد با کنسرسیوم نفت مرکب از آمریکا و انگلیس و فرانسه و حتی هلند " به قیمت از دست رفتن حاکمیت ملی" و.. البته با رشوها به شاه و زاهدی و عوامل دیگر کودتا دادند بدینگونه، تا بعد از دهه ۳۰ که زاهدی عزل شد و در دهه چهل

در دولت امینی که اینها در زمان او و البته تحت فشار دولت کندی از دموکراتها افشاشده که گفت " ما پول داده‌ایم و نفرت خریده ایم" کتاب سیمای شجاعان جان اف کندی رییس جمهور آمریکا "درچنین فضایی بیکباره باترور کندی ماهم با اعدام‌ها و سرکوبها که نوعی "فرهنگ تنفر" تا انتقام و انقلاب و... روربروز بیشتر توسط "ساواک" انباشته شد و زمینه ساز انقلاب گردید. تا جایی که شاعر درباری در رابطه با اعدام نوشت "ای شاه بس است پسرا جلوی پدر مکش - ویابرعکس پدر را جلوی پسر مکش". و اما انقلاب - تا بالاخره رهبری فقید در دهه چهل بعد از نصیحت‌ها به شاه که حداقل "قانون اساسی را رعایت کن" و ازسویی (هویدا نخست وزیر وقت در جواب سوالی "پژشکپور" در مجلس که به او گفت "تو شخص دوم مملکتی با این همه فساد و گرانی و.. و پاسخ شنید "مملکت یک شخص بیشتر ندارد و همه نوکر اویم" !!

در زمانی که این پدر و پسر علیرغم قوانین مشروطه از ابتدا فراتر رفته و با کودتا هم مشروعیت قانونی نیافته و... امری که امروز رضا پهلوی باید بدان توجه داشته باشد؟! "و ضرورت. جمهوری را بعد از قرن‌ها توسط مردم و نخبگان متوجه شود. امری که رهبری انقلاب با درک این موضوع بعد از مدت‌ها تبعید در ترکیه و عراق درپاریس در میان خبرنگاران "جمهوری پیشنهادی‌اش را - چون جمهوری فرانسه اعلام نموده و در ایران راه حل را نظام "جمهوری اسلامی با رفراندوم" اعلام نمودند و فرمودند من طلبه آخوندها را میشناسم "مجله چشم انداز شماره... - که بازرگان و کاتوزیان توجه نکرده در جستجوی مجلس موسسان که جایش ایران نبود بودند. امری که هشیاری او را نشان میداد. و عوارضش کویا فهمیده بود که در نهایت واکنشی به روند حوادث بعدی و جنگ بی سرانجام و فرمود "شاه باید برود" که با استقبال همگان روبرو شد.

با همه حرف‌ها در لحظات آخر شاه جبهه ملی را دعوت توسط دکتر صدیقی به تشکیل کابینه نمود منتها شاد روان دکتر صدیقی در حضور سه شاهد "دکتر امینی - دکتر سیاسی - ویک استاد دیگر" خواست که او چون همیشه در لحظات بحران نگریزد، حتی معروفست "آیت اله مطهری از اوخواست نرود" که او چون همیشه در لحظات بحران میگریخت، و او چون همیشه سر باز زد و بسوی اروپا و انگلستان پرواز نمود، با اظهار اینکه او دوست انگلستان است که پاسخ شنید "انگلستان دوست و دشمن ندارد انگلستان منافع ملی دارد. بعد از کشتارها قبل از انقلاب در شهرها که "من خود یکی را با پانصد نفر که در خیابان امیر کبیر بر زمین ریختند" ۷

شاهد بودم تا کشتار در زمان شریف امامی و میدان ژاله... انتشار نامه جعلی در روزنامه اطلاعات - و آتش زدن سینماها و رستوران‌ها و بانکها و کودتای ناشیانه لشکرگارد و. آمدن هایز و گریه شاه - انقلابی که با گل بر سربازان پیروز شده به ویژه در میدان‌های شهر "ژاله... و در ۲۲ اسفند به خون کشیده شد که قرار نبود... درحالی که امام قبل از شاه فقط یک میکروفون خواسته بود حتی برای همه ادیان "۸ و فراتر "آیت اله مطهری در دانشکده الهیات که گفت "اگر به حکومت رسیدیم حتی با مارکسیست‌ها آزادانه به گفتگو مینشینیم"، و هنگامیکه من سوال کردم "کدام مارکسیستی را قبول دارید که با شما در دانشگاه به گفتگو بنشینید؟" ۹ فرمود "انور خامه‌ای" افسوس که اوایل انقلاب ترور شد. کسی که بیش از همه مورد اعتماد رهبری انقلاب بعلاوه "ایدئولوگ انقلاب" یعنی "جمهوری اسلامی" بود. هم او بود که دولت تکنوکرات بازرگان را معرفی کرد. تروری که پی آمدهای خود را داشت و بدتر از همه ترور ناجوانمردانه شهید دکتر کاظم سامی که از حضورش برای آینده‌ی ایران با اعتماد آیت اله منتظری میترسیدند، از گروه جاما که همه "تکنوکرات بودند در حالیکه ۴ وزیر در کابینه اول - کابینه بازرگان" داشتند و همراه با انقلاب و... شهید دکتر سامی کسی که طرح انقلابی ملی را درباره روابط مریض - پزشک - به ویژه مسئولیت مالی و... تا دولت که انقلابی در حوزه پزشکی و بیمارستانی بود..

قبلا این نصیحت " حداقل قانون اساسی را رعایت کن " توسط بسیاری افراد و گروههای دیگر چون احزاب سیاسی قبل از کودتا که در جبهه هایی چون " جبهه ملی و... " جمع شده بودند مکرر بود. که متاسفانه گوش شنوایی نبود، زیرا که در دربار پهلوی در این مقطع فقط سفارشات سفرای انگلیس و امریکا شنیده میشد. کسبیکه بحرین را با دریافت مبلغ ناچیزی از آمریکایی ها برای استقرار نیروهای نظامی در واقع فروخت. حاصلش انقلاب اسلامی شد که با تز "جمهوری اسلامی" بر دوران پادشاهی و دیکتاتوری مهر باطل زد که چون نیک بنگریم یک گام جلوتر از همه ی تاریخ گذشته ما بود که تکیه بر اخلاق قبل از همه داشت به علاوه که در ادواری عدالت محور بود. چه عدالت و برابری همه برآمده از گفتمان اخلاق است. سفارشی که همه ادیان توحیدی اگر تعمق کنیم غیر از آن سخنی ندارند. خصوصا "در اسلام که بیش از همه بر کرامت انسان به ما هو انسان نظر دارد آیت اله " محقق داماد "۱۰ - امری که در دوره تجدد هم در واقع بدان رجوع میشود "حجت الاسلام فیجی ۱۱ - که بعد از تجدد - غرب به حقوق بشر در کشورهای خود متوجه شد منتها برای جهان سوم نه و... غارت و استعمار و استثمار با دولتهای دست نشانده تا... ادامه داشت. در نتیجه "مردم به خدا و مسجد در دورت شاهان پناه بردند " آندره فونتن روزنامه لوموند- پاریس ۱۲ پیامی که از سوی گروههایی متاسفانه درک نشد. حتی با خودی هایی که در مجلس به نخست وزیر منصوبش ۹۹ نفر رای منفی دادند ولی اعتراضی نکرد. ۱۳، با انقلاب اسلامی که در هر صورت بسیاری مردم به خود آمدند منتها اکثریت هنوز در روستا بود و غافل از "خود و زمان" که تا این زمان هرگز تعریفی نداشت و مکان که بدتر هنوز فراموش شده که در جستجوی " کخدای خوب " بودند، زیرا که فضا چون دوره قاجار و صفویه همیشه بسته بود. البته اینها عوارض خود را در آن شرایط انقلابی داشت. منتها امام در هر مورد به " رای مردم " سفارش داشت. و مردم که بیش از همیشه از هم گسسته بودند که " میزان رای مردم است ". مدعیان روشنفکری مان با- وقت ناشناسی " گروگان گیری " نموده - تا - فرصت سوزی های گروههایی " رادیکال " که عجله داشتند با تشویق روشنفکران رمانتیکی برآمده از دهه ۴۰ واکنشی که از انقلاب کوبا -چین و فراتر روسیه لنینی مارکسیستی الهام میگرفتند، با (پیران قومی که از انقلاب مشروطه خاطره خوشی نداشتند) - نسلی که همه اینها را اگرچه از سرگذراند که چون تعمق کنیم بخشی به خاطر " فقر تحلیل " تباه شد که نباید میشد. درجهانی که نشان میداد " حق " برای غیرقائل نیست، اگرچه شعار حقوق بشر هم میداد و میدهد در کویری که مردمانش هم باز مامدارا نش رابطه شان بر عدم تفاهم استوار بود کاش حداقل چنین نبود. "گروگان گیری اگرچه همه ی ما را خوشحال نمود و شاید غرور گذشته را باز گرداند، ولی در آن شرایط بیشترین زیان را برای انقلاب و جامعه داشت که ازدولت تاشورای انقلاب همه ردنمودند " ۱۴ زیرا که در آن مقطع دولت "تکنوکرات بازرگان " برای کشوری عقب مانده که نیاز به توسعه داشت توسط آیت اله مطهری معرفی شده بود، و با این عمل استعفا داد و البته پذیرفته نشد و روند حوادث دیگر شد. در این زمان ابراهیم یزدی از همراهان امام در جلسه ای که در وزارت خارجه ترتیب داد تمام سران احزاب از چپ و راست برای نظرخواهی دعوت کرد "از مجاهدین - حزب توده ایران - فدایی خلق - مردم ایران و... که در نهایت اعتراض به حزب توده به خاطر وابستگی به سرآمد - رهبری فقید انقلاب که از فرانسه آمده بود استعفای بازرگان را چندین بار نپذیرفت تا روزی که ظهر هنگام بدو گفت اندکی صبر کند و.. سپس افزود " وضوداری جلو به ایست و خودش در نماز ظهر بدو اقتدا نمود و بعد تعدادی روحانیون حاضر در دفترش بدو پیوستند " ۱۵ یعنی من ترا انقدر قبول دارم. و بعدها روزی به خاطر بیاناتی مورد اعتراض ابراهیم یزدی که بدو نزدیک بود قرارگرفت جواب داد " تو نمیدانی من گرفتار چه متحجربینی هستم؟! " انقلابی که متاسفانه به خاطر ادامه جنگ و... با جام زهر قهرمانانه پایان یافت، امری که در وصیتنامه مکرر است و من که در پاریس بارها با

ایشان تماس گرفته بودم در ایران تماس‌ها گاهی میسر میشد و یکبار قبل از رفتن به جماران به حضور رسیده سوالی نمودم فرمود ". چرا همه کارها را از من میخواهید؟ ولم کنید مگر من همیشه دولت تعیین کرده‌ام؟! " که نارضایتی ایشان را نشان میداد، ایشان اولین آخوندی بود که در برابر یکی دوتا سوال مذهبی در پاریس به من گفت "خودت عقل داری چرا از من میپرسی؟"

منبع: شرق ، ۲۵ بهمن ۱۳۹۷

پانوشته‌ها:

- ۱-منتشره در روزنامه‌های "شرق و ایران"
- ۲-درفیلمی که در خارج پخش شد
- ۳-کریمپور شیرازی دانشجوی حقوق و روزنامه نگار که بعد از کودتا توسط اشرف به آتش کشیده شد چون بیش از همه او را افشا میکرد
- ۴-کتاب "نهضت خداپرستان سوسیالیست" محمود نکوروح
- ۵- در زمان حکومت امینی در دهه چهل در مبارزه با فساد که رییس شهربانی تیمسار مقدم بازداشت و در بازجویی گفت "فقط ۱۵درصدمبالغ به من تعلق گرفت و مابقی متعلق به شاه شد"
- ۶-در دهه چهل در جواب نماینده مجلس محسن پزشکپور
- ۷-درخیابان ری
- ۸- مهدی غنی در مجله چشم انداز
- ۹- من در کلاسهای ایشان غالبا حضور داشتم
- ۱۰- به نقل از "آخوند خراسانی و ..."
- ۱۱-استاددانشگاه
- ۱۲-در اوایل انقلاب
- ۱۳-گفتند "ما ولایت ارشادی ایشان را قبول داریم
- ۱۴-این اعتراض در همان زمان از من در روزنامه شرق در ضمیمه‌ای ویژه منتشر شد"
- ۱۵-از ابراهیم عینکچی که همان زمان با گروهی از نهضت آزادی و جاما به خدمت رهبری می رسند.

روشنفکری دینی و مباحث اندیشه‌گی

جهانی شدن و تجزیه دو روی یک سکه

آرماتنه مائل

ترجمه: محمود نکوروح

چگونه فرهنگها در مقابل این سلطه اقتصادی - روانی مقاومت می کنند؟

برای بیان سئوالات حاصل از سیستم ارتباطات بین المللی یک مفهوم کلی اخیراً خود را به همگان تحمیل کرده است. این مفهوم Globalisation جهانی شدن است، اندیشه ای که در اصل مربوط به یک جغرافیای اقتصادی است و حالا تئوریسین های آن همه جا آن را تبلیغ میکنند. یعنی القاء میکنند که امروزه همه جا را یک فضای کاملاً تولیدی - اقتصادی به بهانه بازار جهانی فرا گرفته است.

این تفکر بدین منظور القاء می شود تا بقبولانند که تحت فشار تکنولوژیهای پیشرفته و جدید وسایل ارتباطات جهانی و کلیه تولیدات و محصولات آنها باید همسان - همگون و یکی شود. در بخش ارتباطات و تولیدات آنها تقریباً موافقت همگانی با ایجاد یک سیستم جهانی فراهم است همانگونه که یک میدان تبلیغاتی توسط وسایل ارتباطی در سراسر اروپا و ژاپن و استرالیا و به صورت گسترده تر در ایالات متحده آمریکا برقرار است و این امر محرک و مشوق و خدمات سیاسی - صنعتی اواخر قرن حاضر بوده است. اتحاد گروه های واریز - تایم و اخیراً اتحاد گروه های ویاگم و پارامونت در راستای همین هدف بوده است.

بین المللی شدن این اندیشه یعنی «فراملی اندیشیدن و جهانی فکر کردن آنقدر سریع انجام گرفت که نه تنها توضیح این پدیده را تفسیر نکرد، بلکه آن را تا سطح بحثهای محرمانه ای فرو کشاند که فقط از آن مشروعیت شرکتهای فراملیتی که بدنبالش بودند حاصل میشد، و چنین هم شد. ولی دنباله حساس و انتقادی این بحثها را از یاد نبرد و توطئه بزرگی که در طرف دیگر این پدیده قرار داشت از نظرها بیشتر مخفی نمود. اینک این بازار جهانی که در مورد آن سروصدای زیادی راه می اندازند دو مکانیزم و منطق خاص را در پی آورده است که یکی از آنها است جهانی شدن و دیگری تجزیه عمومی عالم است زیرا که این همگانی شدن بازار و کالا تکه تکه کردن ملتها و اقوام را طبیعتاً بدنبال می آورد، این امر جوامع بزرگ را که تابحال از قطعات کوچک تشکیل میشده اند تحریک میکند که بدنبال جدایی از نظر مرزهای منطقه ای و شرایط فرهنگی خاص و قومی خود و به لحاظ ارزشهای محلی سلیقه ها و عادات مخصوص و در نهایت به دنبال مانتالیسم مناطق خود بروند امری که براساس یک برنامه فراملی و جهانی مرتباً در حال القاء به مناطق کوچک است.

جهانی شدن و محلی و منطقه ای شدن امروز دوروی یک سکه یعنی دو صورت از یک پدیده است. بدین گونه که از اوایل دهه ۸۰ دینامیسم و پویایی این امر در بطن خود یک حرکت متناقض دیگر را برغم خرده فرهنگهای محلی و خاص آغاز نمود. از سویی تنش میان فرهنگهای «عام و خاص به خاطر جمعی کردن آنها و از سوی دیگر ظهور یک نیروی گریز از مرکز به علت ایجاد یک بازار جهانی تحت فشار تولیدات انبوه بر پیچیدگی واکنشهای گسترش یابنده در برابر این تفکر و عملکرد افزود.

بتدریج که سیستم جهانی ارتباطات جوامع مختلف را در بر میگرفت و با تولیدات و شبکه های بین المللی همه جا را بهم وصل میکرد و فرهنگها بالطبع به سطحی از کمال و تعالی و رشد دست می یافتند همزمان با آن جوامع بسیاری توانستند با ارائه فرهنگهای سنتی

و محلی جوابهای مخصوص و مخالف را در برابر این جهانی شدن عرضه کرده و با توسعه ارتباطات بر این تعارضات فرهنگی یفزایند که خود بیانگر نوعی مقاومت و مخالفت بود. این جوابها در اشکال تصنعی در هماهنگی های ناشیانه برنامه ها به وسیله مجریان محلی در کجروها و بسیاری خصوصیات دیگر خود را ظاهر می ساخت. در هر جا ما با نوعی بازگشت به فرهنگهای خصوصی و منطقه ای سنتها و بازتابهایی که روز بروز افزایش می یافت روبرو بودیم تا این که تشدید آن به ظهور ناسیونالیسم ها و بنیادگراییهایی انجامید. از سالهای ۱۹۹۰ عکس العمل های انتقادی و اعتراضی نسبت به روابط میان فرهنگها و تأثیر تأثر آنها مخصوصاً در برابر استراتژی ایالات متحده آمریکا، صندوق بین المللی پول بانک جهانی و حتی شرکت های فراملیتی حدت و شدت بیشتری یافته که امروز این عکس العمل ها دقیقتر شده و به درونگرایی دولتهای ملی منجر شده است.

اندک اندک این امر انگیزه مطالعات دستجمعی درباره تنشهای ناشی از رویارویی نگرشهای عام و خاص (جهانی و محلی شده، مطالعاتی که به تجزیه و تحلیل روابط بین المللی با هر کدام، بطور جداگانه می پرداخت. حاصل این کار به ایجاد یک زمینه آزاد برخورد آراء و عقاید و مبادله دانش و اطلاعات شد که در آن کلیه تئوریهای تکامل یافته تاریخ معاصر به بهترین وجه و به طور همزمان فرصت بروز و ظهور یافت و در سایه این تئوریها بسیاری نکات تازه که تاکنون در پرده ابهام بود روشن گردید. در ژوئن سال ۱۹۹۲ در کنفرانس ریودوژانیرو درباره حفظ محیط زیست و توسعه در بحثهای مختلفی که انجام شد اعلام گردید. چنانچه ما به حساب بازیگران اصلی بین المللی ترسیم و به نرمهای تازه و ایده های نوینی که در ارتباطات جهانی مطرح میشود نپردازیم کاری از پیش نخواهیم برد و از سوی دیگر بدین نتیجه رسیدند که بازسازی جوامع مدنی جز در سایه تکامل و تعیین اصول حدود دخالت دولتها در امور مردم حاصل نمی شود، اینک در قرن بیستم باز هم مشکل بتوان بدون توجه به اختیارات دولت یک جامعه دموکراتیک تشکیل داد همان طور که در قرن نوزدهم انگیزه سوسیالیستها همین مسئله کنونی بود که میگفتند اگر دولت زیاد قوی باشد ما را سرکوب خواهد کرد اگر ضعیف باشد ما را به زندان خواهد افکند.»

نکته اول روشن نشده از این گفتگوها و دینامیسم ها - ضرورت راه اندازی یک شبکه گسترده اجتماعی از بخشهای مختلف خصوصی - غیر دولتی که شامل تمام وسایل ارتباطی - تکنیکی از رادیو گرفته تا ویدئو فیلم ماهواره و حتی کامپیوتر در زمینه تحقیقاتی به صورت مستقل و خودکفا - از نظر کیفی بالا که گردانندگان اصلی آن در ضمن بدون واهمه بتوانند وظایف خود را انجام دهند. مخصوصاً در اوضاع و احوال کنونی که ما با بحران دولتهای آرمانی و ایدئولوژیک روبرو هستیم بزرگترین آزادی و اختیاری که اینها باید داشته باشند ایجاد یک فضای، ثالث فضایی که میان منطق سرمایه و بازار و منطق قدرت دولتهای حاکم به صورت واسط قرار گرفته و بتواند میان عملگرایی اقتصادی و کالا و واقعگرایی دولتهای شعاری و تبلیغاتی با بازتاب دادن اعمال و رفتار آنان تعادل برقرار کند.

نکته دوم درک مبادله نابرابر میان فرهنگهای حاصل از تولیدات انبوه فرهنگ صنعتی با فرهنگهای مردمی و سنتی است، در مشاهدات و تصویرها و گفتگوهای رادیویی و تلویزیونی محلی و منطقه ای که به شدت تحت الشعاع هزینه های ملی و بومی است هویتهایی که نشان دهنده سنتها و عادات محلی است از نظر کیفی بعضی وقتها دراماتیک و اندوهگین و از سوی دیگر ایدئولوژیک اند که نوعی تعهد و وظیفه را همراهی و القاء میکند این موارد در آمریکای لاتین مخصوصاً بسیار مورد توجه است در تمام موارد فوق این نابرابریها کاملاً محسوس و مشهود است.

سومین نتیجه روشن شده، تردید در موفقیت الغاء، مدرنیته تئوریه‌های مدرنیزاسیون خطی که بیانگر نوعی خاص از نوگرایی و حتی کمی ساده تر از مدرنیته معمولی و مصطلح است با آگران‌دیسمان و تبلیغ این امر که مدرنیزاسیون الهام بخش تجربی صنعتی شدن دنیای غرب بوده است، بگذریم از این که این موعظه ها و تبلیغات هیچکدام حقیقت و از حد شعار و حرف فراتر نمی رود چه امروز تمام اشکال سیاسی و اقتصادی تجدد و نوگرایی و حتی توسعه صنعتی غرب با بحرانهای نداشته خاص خود روبرویند.

تاریخ تکامل انسان، فرضیه های بسیار حساس است. و ظریفی در رابطه با توضیح روابط میان فرهنگهای ملی و فراملی منطقه ای و جهانی و حتی خاص و عام و بازتابهای اینها بر روی هم ارائه میدهد که بیانگر ناسازگاری اینها در مجموع اصطلاحات و عناوینی گنگ و مبهم که در ترجمه ها گاهی مطرح میشوند و سعی میشود اینها را به طریقی بهم پیوند دهند مثل کلمات قدیمی و جدید و یا التقاطی از واژه های متعلق به چند زبان کهنه و نو و ... تا به آنجا می رسد که با نوعی دستکاری های ناشیانه در برزیل به نام «سنت مدرن» و یا «نوگرایی سنتها» و به حساب خود در برابر جهان بینی های قدیمی و عرفانی و آرمانگرایانه استعمار شدگان و استعمار کنندگان هر دو به یکباره قد علم میکند و آنها را به کنار میراند و خود به عنوان جهان بینی و ایدئولوژی و به صورت خط راهنما برای نژادها و تولیدات صنعت فرهنگی با تکیه بر بازار بازاری که خودش هم به خوبی با فرهنگهای ملی و محلی جوشیده و پذیرای آنها شده و آنها هم در کشوری مثل برزیل حضور این را توجیه میکنند برای مثال، وحدت مدرن و سنت التقاطی ظریف از فرهنگهای تولیدات انبوه صنعتی و فرهنگهای مردمی را معرفی میکند که با برنامه هایی متأثر و مخلوط از افکار ماقبل صنعتی به مرحله تولید رسیده است. تمام اینها نشانگر آن است که یک جامعه مستعد انحراف، سقوط و واپسگرایی با وسایل و ابزارهای پست مدرن و تئوری های جدید چگونه راحت به بهانه تشبه جویی و تقلید از دنیای سرمایه داری صنعتی و در ضمن یکی شدن با آنها تباه، ساقط و خراب میشود.

مدل امروزی توسعه جهانی با نوع سلسله مراتب جدید بر روی کره زمین میان کشورها و گروههای اجتماعی موافقت و مساعدت دارد. این امر با منطق درونی خود محرک جدایی قطعات کوچک، فرهنگی، قومی و اقتصادی در جوامعی است که از این به بعد پیوندهای اقتصادی شان با مجموعه اولیه و منطقه اصلی در حال قطع شدن است. چه دنیای آینده اطراف ما در شهرها و نواحی بزرگ تجاری - اقتصادی به صورت مراکز بزرگ با شبکه ها و انشعابات گسترده شکل خواهد گرفت. این روند جدید را که اقتصادگرایان معروف جهانی «دوره جدید تجزیه اقتصادی جهانی» نام نهاده اند و معتقدند که با جهان بینی جدید تجاری همراه خواهد بود تحت سلطه سه قدرت بزرگ آینده ایالات متحده آمریکا، ژاپن و اروپا قرار خواهد گرفت. این قطعه قطعه شدن در حال گسترش بنوبه خود حتی در جوامع بزرگ و صنعتی، لحظه ای از منشعب کردن قطعات کوچکتر باز نایستاده با ایجاد بازارهای آزاد و خصوصی لوازم و وسایل ایمنی الکتریکی و الکترونیکی آن را در برابر تجاز غیر تثبیت و تأیید و حمایت می نماید. همان قدر هم در مقابل مفاهیم «اقلیت گرایی - قوم گرایی» در جوامع بزرگ که با ایدئولوژی برابری گرایی با کل جامعه مرتباً سر بر می آورد و با شهرکهای جهانی، اقتصادی به مقابله می پردازد، به ضدیت بر می خیزد.

چهارمین نکته روشن شده که در ضمن با کمی جنجال و سروصدا همراه است، مربوط می شود به انعکاسات جدید روی مصرف کنندگان که میشل سرتو ترجیح میدهد آن را «عملکرد و حاصل کاره ماشین های ارتباطات بنامد. خلاصه آنکه میگویند باید مصرف کنندگان ماشینهای ارتباطات را با برنامه هایی آنچنان مشغول کرد که رابطه آنها با گذشته شان بکلی قطع شود. دقیقاً باید با همین

نحوه تفکر مبارزه کرد بخاطر یک دلیل ساده زیرا که این تفکر بوسیله گروههایی در بحثها دنبال و تبلیغ میشود که این امر برای آنها طبق یک هدف و برنامه است مصرف کننده در ایدئولوژی و مفهوم نئولیبرالیسم اقتصادی در جامعه جهانی معرف یک هسته مرکزی برای فراهم کردن مشروعیت است. این تفکر در پی یک مصرف کننده بی اهمیت نیست بلکه دنبال یک مصرف کننده صاحب اختیار و آزاد، سات که دارای قدرت انتخاب آزاد در یک بازار آزاد باشد.

در مبارزه نئولیبرالیسم اقتصادی در برابر هرگونه دخالت و کنترل بازار و مجریان آن، آنچه تدریجاً در حال شکل گرفتن و سربرآوردن است. نوعی نئوپوپولیسم «عوام گرایی جدید است که برای جلب مردمان لحظه ای از موعظه و تبلیغات باز نمی ایستد و تا استقرار یک نظام پارلمانی مصرف کنندگان در یک دموکراسی مبتنی بر بازار» دست از تلاش برنمی دارد یعنی نوعی «عوامفریبی» تردید نکنید و هرچه میخواهید تصور خود را از این پدیده وسعت بدهید، و هرچه می خواهید در ذهن این پدیده را بزرگ کنید، زیرا که قدرت مصرف مصرف کننده تحت ارزش حاضر و ناظر و در ضمن حاکم کنونی در پهنه وسیع عرضه و تقاضا حد و مرز نمی شناسد ولی خطر اینجاست که این قدرت از حد یک مفهوم جبری و تجربه ای و ایدئولوژیک به اصطلاح «مصرف کننده فراتر رفته و بدون توجه به موارد سود و زیان خود یک ساختار خاصی را به جوامع دیکته کند. «همانند تز ساختارگرایی در سالهای ۶۰ - ۷۰ میلادی و ما را بطرف یک جبر جدید ساختاری و القایی بنام مصرف کننده و بنیان یک اسطوره جدید بنام آن بکشاند که دیگر نتوانیم از آن رهایی یابیم. یعنی همین مصرف کننده فراموش کنند که در چه جامعه ای با چه تاریخی و فرهنگی و با چه نیازهایی زندگی میکند و خطر زمانی بیشتر می شود که احساس کنیم این امر ما را بطرف یک فردگرایی جدید همانگونه که تجربه گرایان گذشته فرد و منافعش را هدف اصلی انسان و جامعه و تمام نهادها قرار میدادند بکشاند. آیا باید هنوز هم بحث را درباره روابط میان نیروهای فرهنگی و اقتصاد سمعی - بصری ادامه دهیم و مبادله نابرابر جریانهای فرهنگی را بیشتر بررسی کنیم. اگر چه قدرت اصلی را در این میان مردم یعنی در یک آشفته بازار فرهنگی - اقتصادی که علی الظاهر زیر نظارت مردم است دارا باشند؟ بلی، زیرا این بحث است که به ما اجازه می دهد تا تمام سؤالهای مطرح نشده از ابتدای ابداع واژه «ارتباطات را مطرح کنیم خوشبختانه نگرشهای انتقادی جدیدی در این مورد به کمک ما آمده اند که آنها بیشتر به مفهوم قدرت و ضد قدرت و بررسی این دو نظر دارند زیرا که ساختار جامعه اگر چه از نهادهای کنترل کننده و شاخه های متعددی که انجام هر عملی را حداقل باید مورد تأیید قرار دهد تشکیل شده است. با این وجود دوز و کلک ها و تاکتیکهای فراوانی هست که هر انسان معمولی میتواند به راحتی از زیر کنترل و تأیید و تکذیب همین نهاد بگریزد راهنمای فرار قانونی و غیر قانونی و پیش بینی نشده و غیر قابل رویت آنقدر هست که آزادی هر انسان عادی و معمولی را از این قید و بندها براحتی فراهم میکند. انسان معمولی که هدف تمام مؤسسات اقتصادی رام کردن او در جهت مصرف بیشتر است. انسان عادی و معمولی = که در حد بسیار پایین میاندیشد و در حد بسیار بالا مصرف میکند.

روشنفکران و دوزخیان روی زمین

حاصل این نگرشهای جدید ایجاد تعادلی بود. از میان تجزیه و تحلیلهایی که بیشتر به ایستارها و اجبارهای اجتماعی در مطالعه آثار قدرت می پرداختند. با یادآوری یکی از بزرگترین اشتباهات که بعد از این به بررسی آثار قدرت پردازند، نه آنها که آن را تحمل و یا تحمیل میکنند. نتیجه آنکه نخست با این نگرش جدید ما اجازه مییابیم نه تنها عملیات زمینه سازی نفوذ و گسترش ارتباطات را

تجزیه و تحلیل کنیم بلکه نظری به تاریخ شکل گیری تولید انبوه فرهنگی بیفکنیم از زمانی که بنیادهای علوم اجتماعی مدرن در قرن نوزدهم بوجود آمدند نوعی تنش دوگانه سازی و جدایی میان فردگرایی و جمع گرایی میان حق انتخاب آزاد فرد و اجبارهای اجتماعی که در نهایت انعکاس آنها به جامعه باز می گردد، ایجاد گردیده است که این تنش هنوز میان فرد و جمع و دیدگاههای مرتبط با آن وجود داشته و همه جا باز هم زنده و حاضر است.

با وجودی که درک یک موضوع بدون بررسی و بدون در نظر گرفتن تمام جوانب و موارد دیگر مشکل است ما به تجزیه و تحلیل جامعه جهانی می پردازیم و در رابطه با آن بالاجبار به بررسی زمینه های فرهنگی و تکامل تاریخی آن و برای فهم بهتر به روابط میان جامعه و ارتباطات جهانی کشیده میشویم و سرانجام به یک سؤال میرسیم: در این دوره که تغییرات بزرگ اجتماعی در حال انجام است روشنفکران این دوره چه شده اند؟ با سر برآوردن بینشهای ضد ارتباطات جهانی روشنفکران در مورد شناساندن وجود واقعی خودشان تا حدی موفق شده اند خودی که تابحال یا انسان معمولی و عادی همسان و یکی شده بود. اگر چه این امر مورد اعترافشان بود چرا که بدینگونه بوسیله فلاسفه منفی باف تحقیر می شدند. حداقل چیزی که ما می توانیم بگوییم آنست که با بحران ایدئولوژیهای عدالتخواهانه و رویارو با نابرابریها و توفق همگانی با جایگزینی این فکر که (غیر ممکن است همگان بطور مساوی از توسعه و ترقی اجتماعی بهره مند شوند و حتی بالاتر از آن که این امر دیگر بصورت جبر تاریخی هم مورد قبول کسی نیست بحث درباره نقش انتقادی و سلبی روشنفکران و رابطه های این امور با دوزخیان روی زمین و مستضعفان و محرومین و ... یک چیز بی معنی و بیهوده است. چه ما دیگر در زمانی نیستیم که کمیسیون مشهور سه جانبه از رادیکالیزه شدن هر چه بیشتر روشنفکران معترض وحشت داشت روشنفکرانی که تابحال دانش اجتماعی شان را بخاطر تصحیح روند جریانهای عمومی و همگانی و مقابله با آنها بکار می گرفته اند. بحران ایدئولوژی و آرمانگرایی و مدلهای تغییرات اجتماعی رابطه نیروها را بسود همین آخربها تصحیح و تثبیت خواهد کرد و تا حدی کرده است و نتایج تمام این تحولات ایدئولوژیک تضعیف ایده ای است که در یک دوره تاریخی بوسیله ما روشنفکران وارد کارزارهای اجتماعی شد و يقول فیلسوف «ژیل دولو»، «جوامع تحت کنترل» نام گرفت تضعیف بوسیله مکانیسمهای خودبخود برآمده، کنترل کننده فنی اجتماعی که آرام آرام و با یک محدودیت کوتاه مدت، با دورانی سریع اما مداوم و نا محدود، متفاوت با اصول ثابت و ایستای قدیمی که جامعه را برای همیشه متوقف میخواست جامعه را اندک اندک به زیر سلطه مؤسسات اقتصادی بردند. امروز تمامی روشنفکران متوجه تخصص و عملگرایی شده اند. این ابزارگرایی و مقید نگریستن که همه را وادار کرده بدنبال اثبات گرایی موجود و تئوریهای واقعگرایی علمی و عملی بروند، رویارویی ها را از مسیر اصلی خود برگرداند تنش ها و تضادها را خلع سلاح کرده و در آغاز یک حرکت تازه همه را متوجه راه حلهای تکنیکی و فنی نموده است. ما چه بخواهیم و چه نخواهیم دوره دربند کشیدن و مسخ افکار و ارواح جوامع به اصطلاح آگاه و مطلع آغاز شده است و ما را مجبور میکند متفاوت از گذشته بیندیشیم، متفاوت از افکاری چون آزادی و دموکراسی.

آزادی سیاسی هرگز محدود نخواهد شد و حق عمل به خواست و اراده را ممنوع نخواهد کرد ولی آنچه ما را به فکر و می دارد، آن است که چه روشی و چه اجباری است که در این زمانه، خواست و اراده ما را بدون اینکه خود بخواهیم و متوجه بشویم دارد کانالیزه میکند؟

منبع : فرهنگ و توسعه ، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۴ ، شماره ۱۷

پانوشته‌ها:

۱. نقل از مرزهای اقتصاد جهانی – مجله Marierde Voir
اسدارانود و هربرت شهید در لوموند دیپلماتیک مارس ۱۹۹۴ مقاله امپراطوری ارتباطات.
- کتاب مشهور قانون - ترجمه فارسی دکتر شریعتی (مترجم).
- ۴ - کمیسیون سه جانبه کمیسیونی مرکب از سران کشورهای سرمایه داری جهانی ایالات متحده ژاپن و اروپا و کانادا که برای اطلاع بیشتر میتوانید به کتاب و دکاکولا و بحران ایدئولوژی ص ۱۸۰ مرجوع کنید. (مترجم).

قرن بیست و یکم: قرن دموکراسی

مترجم: محمود نکوروح

مارسل گوشه نخستین فیلسوفی است که بحث سرخوردگی روشنفکران (Desenchantment) را در جهان مطرح کرد. از دیدگاه لوموند هفتگی، مارسل گوشه یکی از برجسته ترین اندیشمندان تاریخ معاصر است که متأثر از ارزشهای چپ بوده ولی از چپ گرایان معروف حزبی و مطلق نگر فاصله گرفته و با کار و تحقیق روی دموکراسی در جهان، بنیادگرایی، مذهبی، طبقات اجتماعی مشغول میباشد که در جامعه امروز جایگزینی ندارد. از وی کتاب هایی چون سرگشتگیهای جهان، "شرایط تاریخی"، "انقلاب" قدرت‌ها و مذهب" درون دموکراسی" به چاپ رسیده است.

گوشه در گفت و گو با گیلوم سرینا (Guillaume Serina) از اندیشمندان زمان - پرسشهایی را پاسخ گفته که خلاصه آن را در اینجا می خوانید:

آیا به نظر شما در جهان امروز دموکراسی در حال تحقق است؟ انتخابات در عراق و افغانستان برای دست اندر کاران آن موفقیت آمیز بوده است؟ آمریکایی ها در نوامبر اخیر بسیار مو قوی تر از معمول در انتخاباتشان عمل کردند در طول سال مردم اروپا نیز مستقیماً در شکل گیری نهادهای اجتماعی شان فعال بودند، آیا با این وجود در جهان توسعه یافته، "دموکراسی" واقعاً محقق شده است؟

من مطمئن نیستم که این مشکل کاملاً حل شده باشد؛ اگرچه در جهان پیشرفتهایی را در زمینه تحقق دموکراسی شاهد هستیم که نمی شود منکر شد ولی هنوز راضی کننده نیست. با تمام حرف ها هنوز جایگزینی برای ایده دموکراسی وجود ندارد چه روح دموکراسی تنها شکل قابل تصور از حکومت مردم بر مردم است که سایه خود را بر تمام نظامهای سیاسی به عنوان تنها راه حل افکنده است از این به بعد باید راه حل ها را در وضعیتهای خاص هر جامعه ای تحلیل کرد مشارکت بسیار بالای مردم در انتخابات عراق بیانگر آن نیست که دستیابی به یک نظام دموکراتیک در آینده سهل و آسان خواهد بود ولی درباره دموکراسی در افغانستان هنوز راه سخت و دردناک است چه آنجا حاکمیت اصول دموکراتیک هنوز نیاز به زمان دارد. آنچه ممکن است آن است که باید ذره ذره این اصول را در فرهنگ و عاداتشان وارد کرد دموکراسی کمک هر جایی نهادینه خواهد شد اگرچه بعضی جاها با مشکلات فراوانی همراه است؛ ما در یک روند جهانی جبری قرار داریم مشکل اروپاییان با اینها فرق دارد برای آنها دموکراسی دستاوردی ثابت و جا افتاده است آنجا دموکراسی در پناه قانون اساسی نهادینه شده است و همین برای آنها راضی کننده است؛ شاید دموکراسی بتواند در عمل و نظم، قانونی حاکم باشد ولی انتظار همه شهروندان را برآورده نکند.

آیا این امر طبیعی است یا باید دموکراسی را در کشورهایی که تاکنون هرگز دموکراسی در آنها وجود نداشته است، تحمیل کرد؟

تحمیل دموکراسی؟! غیر ممکن است اما با اعمال فشارهای اجتماعی میتوان در این جهت حرکت کرد زیرا دموکراسی امروز یک روند جهانی به نظر میرسد و اصول آن بر دو پایه استوار است:

پذیرش این اصل از سوی همه که قدرت ناشی از رأی آزاد مجموعه شهروندان به وسیله گفت و گوهای فردی است. آیا در دنیای امروز چیزی در برابر آن داریم؟

همچنین من کشوری را در جهان را نمی شناسم که شهروندانش تأمین حقوق فردی شان را خواستار نباشند و بخواهند که شکنجه شوند و بدون هیچ دلیل قانونی وجود نه به زندان افتند و یا آرزومند بهره مندی از حقوق برابر نباشند یعنی اینها همه با روشهای دموکراتیک امکان پذیر است اما پرسشهایی در رابطه با امکان اجرای آن در هر جا وجود دارد. این چیزی نیست که بتوان با یک هواپیما از آسمان به زمین، ریخت یا یک قانون اساسی برای اجرا با یک دستور کار و برنامه آن را مستقر کرد. دموکراسی نیازمند یک اصل اساسی در جامعه است البته با پیچیدگی های بسیار که استقرار آن مستلزم یک نظام حقوقی که عادلانه و بدون فساد و تبعیض عمل کند بوده همراه با نهادهایی حافظ قانون با وجود یک قوه اجرایی نسبتاً مقتدر به اضافه یک سازمان اجتماعی که به نخبگان اجازه و آزادی ارائه طریق می دهد حضور یک طبقه متوسط که عملاً بستری برای تخصصهایی راهنما و علمی تدارک میبندد از سوی دیگر دموکراسی در شرایطی غیر از اینها نیز محقق شده است. برای نمونه (هند) آیا مدلهای مختلف دموکراسی وجود ندارد؟ البته این تفاوتها ناشی از شرایط اجتماعی هر جامعه ای است. که تحقق آن گاهی با خشونت همراه است. این نگاه، تجزیهات دموکراتیک حکومت آمریکا گاهی به شدت مبهم و غیر شفاف است. ادعاهای ایدئالیستی آمریکا با توجه به اهداف آن در برخورد با شرایط واقعی استقرار آن در آسیا، خاورمیانه و آفریقا تصحیح میشود این شرایط متفاوت در هر زمان با یک روند اجتماعی و بده بستانهای خاص در هر جا و هر موقع به مدلهای مختلف می انجامد.

ما اکنون یک تجربه بزرگ برای ارزیابی تفاوت هایی که درون پروسه دموکراسی و روند دموکراتیزاسیون وجود دارد، در اختیار داریم. مسلماً نمیتوان ادعا کرد مردمی وجود دارند که برای دموکراسی ساخته نشده اند این امر نه اخلاقاً پذیرفتنی و نه در عمل شدنی است. مسئله عملیاتی کردن روندی است که کم و بیش برای همه ایدئال است امروز در هیچ جای جهان هیچ کشوری را نمی توان یافت که حکومتی استبدادی و فاسد را بر نظامی شرافتمند که به حقوق مردم احترام میگذارد ترجیح دهد.

آیا ما اکنون میتوانیم یک دموکراسی جهانی را تصور کنیم؟

باید دو چیز را از هم جدا کرد دموکراسی در این قرن برای همه قابل درک و فهمیدنی است در قرن بیست و یکم ما جهانی دموکراتیک را تجربه خواهیم کرد در عین حال که نمی توان آن را در همه جا به یک اندازه گسترش داد و اما حکومت جهانی سخن دیگری است.

آیا امکان تحقق حکومت جهانی و کامل به صورت فدراتیو از تمام دموکراسی ها به شکلی واحد وجود دارد و با این امر مطلوب و خواستنی است؟

دموکراسی ها به وسیله قیودی که روابط میان آنها را شکل می دهند مشخص میشوند. دموکراسی نمیتواند رژیمی بسته و درونگرا در حوزه در از حکومت اقتصاد "Autarcique" باشد. دموکراسی ها تلاش میکنند روابط میان خود را بهبود بخشند از این زمان است که جهان مرکب از نظامهای دموکراتیک بوده و این مجموعه در جست و جوی جامعه ملل سازمان مللی جدید و... تا چه میزان این نزدیکی پیش خواهد رفت؟ چنین امری افقهای ناشناخته دلفریب فردای جهان ماست

آیا در دولتهایی که مذهب قوی بر آن تسلط دارد ما شاهد تعارض مذهب با دموکراسی که گام اول آن انتخابات آزاد است خواهیم بود؟

پرسش پیچیده ای است باید دید ما از عبارت "مذهب قوی چه برداشتی داریم میتوانیم دو نمونه افراطی را در جهان مثال بزنیم ایالات متحده آمریکا جایی که مذهب قوی است ولی مانع از آن نمی شود که دموکراسی در آن جامعه امری پذیرفته شده و غیر قابل انکار باشد و عربستان سعودی جایی که مذهب قوی در برابر دموکراسی نقش ایفا میکند این نمونه ها نشان از آن دارند که مسئله در قدرت و نیروی خود به خودی مذهب نیست، بلکه در طریقه ترجمه و پیاده شدن مذهب در زندگی اجتماعی معنا می شود.

جامعه ای که توسط مذهب سازماندهی شده و سازمانی مذهبی بر آن حاکم است با اصل دموکراسی روبرویی میکند. در این شرایط قدرت نشأت گرفته از آمیخته ای از سنت و اعتقاد به حکومت خداوند است، قدرت دیگر بنابر تعریف خود، از حقوق شهروندان نیست زیرا مشروعیت خود را از قوانینی بالاتر و عالی تر میگیرد اما جامعه ای که از مومنان تشکیل شده است می تواند دموکراتیک باشد کافی است آن شهروندان مومن به توافق رسیده باشند که سیاست امری مربوط به زندگی شهروندان نه خداوند ایالات متحده جلوه گاه چنین مذهبی و میباشد. به عبارت دیگر این مذهب نیست که مسئله ایجاد می کند، بلکه برداشتی است که از مذهب ارائه میشود. دموکراسی با ایمان شهروندان منافاتی ندارد، بلکه با سازمان مذهبی جامعه برخورد میکند یک سازمان مذهبی این همان است بستری است که ادعای بنیادگرایی بر روی آن شکل میگیرد.

درباره آمریکا به مسئله جالبی اشاره کردید. آیا منظور شما این است که جامعه امریکایی به سوی سکولاریزه شدن پیش می رود؟ روشن تر بگویید.

به بیان بهتر باید گفت در آمریکا نوعی مذهب سکولار و ملی رشد کرده است که جوهر رنگ اصلی آن نقش ایالات متحده در جهان است و آن را سرزمین بزرگ انتخابات دموکراتیک میخوانند و مأموریت جا انداختن و سهیم کردن تمام جهان در این ارزش و قانون مهم را برعهده دارد. آنچه پیش از این از یک حس مذهبی برمی خاست اکنون به سمت یک امر سیاسی بر می گردد؛ نوعی تحول که هرگز خالی از خطر نخواهد بود و در عین حال نام انقیادگرایی مذهبی بر آن ننهاده اند.

آیا بنیادگرایی اسلامی واژگون جهانی شدن است؟

به یک معنا میتوان این را گفت رشد بنیادگرایی پاسخ بیرنگ به همه روابط بین المللی امروزی است که درون جهانی شدن فرورفته اند. جوامعی که هنوز سنتی باقی مانده اند و به قوانین و ساختارهای مذهبی خود وابسته اند احساس میکنند در برابر یک تهاجم جهانی قرار گرفته اند که فرهنگ اقتصادی - علمی - ل سیاسی آن همه آداب و سنتهایشان را که با آن مأنوس بودند، غرق میکند و از آنجا آرمان دوباره بر پاساختن دنیای و متلاشی شده خود را در دل میپروانند شوک جهانی سازی" در راه خود با این واکنش ها درگیر خواهد بود.

یعنی هر چه جهانی سازی بیشتر شود بنیادگرایی نیز بیشتر خواهد شد؟

این رابطه مکانیکی، نیست تمام اینها مربوط به جوامعی است که در مقطعی خاص و در حال گذار حضور دارند با آینده نگری هایی متفاوت با دیدگاههایی به روز و یا واپسگرا، آنها می توانند همراه با جهانی شدن و پیشرفتهای آن با حفظ میراث های بنیادی و ملی حضور داشته باشند. هندوستان از این نظر می تواند مورد توجه باشد بنیادگرایی هندو و ناسیونالیسم آن، مانع بهره گیری این کشور از جهانی شدن نیست، این حرکتی بسیار پیچیده است. شدت این بنیادگرایی ها احتمالاً در به هماهنگی با روند توسعه جهانی کاسته خواهد شد. اما با ن شکستهای پروسه جهانی شدن در جوامعی که به واسطه چنگالهای جهانی سازی متلاشی شده اند، بی آنکه بهره ای از توسعه و پیشرفت نصیبشان بشود جنبش ها و حرکت های بنیادگرایی تقویت و تشدید می شود. راهبردهای سیاسی در این حرکت ها با یکدیگر متفاوت است برخی به بازسازی چارچوبی ن مذهبی در بنیان جامعه و با نفوذی دراز مدت میاندیشند و برخی دیگر در انتظار به دست آوردن قدرت، هستند، قدرتی که تحمیل ن قوانین مذهبی از بالا را تضمین نماید تروریسم اقدامی حداقلی و راه حلی از سر ناامیدی برای این نوع حرکت هاست. نباید به برداشتهای کلیشه ای تن در داد باید با صورت برداری از موقعیت ها، خطوط قدرت و گوناگونی دست اندرکاران به مسئله نگاه کرد. در این جهانی سازی، ایده های جهانی نقش و ارزشی ندارند روند گسترش خردمندانه ی پیشرفتهای اقتصادی و علمی غرب، روندی انکارناپذیری است ولی هر چه بیشتر جهانی شدن را ضروری ببینیم، همان قدر نیازمند شناختی کامل تر و دقیق تر از جهان هستیم که با احتیاط بر تمام گوناگونی های ملیتی، منطقه ای و محلی بنگرد.

شما گفتید چند سالی است که مسیحیت در حال خروج از دینی بودن خود" است، آیا این امر واقعیت دارد؟

این امر مربوط به تاریخ امروزمین ماست. در غرب غربی که هرکارش جهانی می شود خروج از مذهب هم جهانی شده است؛ از مذهبی که بیشتر به جزییات احکام و شرع " متوجه است. در مسیحیت امروز این خروج بیشتر محسوس است. من مشاهده میکنم که این روند تمام نشده و هنوز ادامه دارد، ما می توانیم در دنیای مسیحیت سه روند را از این زاویه ببینیم: ۱- در اروپا این روند از مدتها پیش آغاز شده به طوری که به ظاهر چون یک استثنا خود را نشان میدهد. در آمریکا یک روند متمایز از آن را میبینیم یعنی آغاز نوعی ضدیت با مذهب اروپایی ها، پوریتانیسم که معطوف به جهانی دیگر و اصولگر است، خصوصیت آمریکایی این است که دین خود را از سیاست جدا میداند و همانند اروپایی ها در امور دنیوی به سوی ماتریالیسم گرایش دارند اما در امور خصوصی متفاوت از اروپایی ها دینی و بنیادگرا هستند ۳ - در جهان پیرامونی مسیحیت جهان سوم در آمریکای لاتین آفریقا یا آسیاء "مسیحیت"، فرهنگ غالب بر زندگی اینها بوده، بویژه با برداشتهای جدید یهودیت و مسیحیت در زندگی فردی در حال جوشش است. آنها به نوعی از مذاهب قدیمی خارج میشوند و با برداشتهای تازه به مبانی جدید دست می یابند. نباید اکنون به سرعت نتیجه گیری کنیم که خروج از مسیحیت برای مذاهب سنتی، دیگر به همین صورت وجود ندارد ولی در بعضی جاها هماهنگ با رشد مدرنیته با توسعه تکنیک علم خواسته ها و نیازهای اقتصادی - اجتماعی، خروج از مذاهب سنتی امکان پذیر میشود امری که شاید پیش بینی نشده بوده و شاید خروج از دین به حساب آید روندی که کم یا زیاد در صورت درک نشدن دردناک و تنش، راست، ولی در هر صورت روندی جهانی و جبری است. بستگی به آن دارد که ما چه تعریفی از دین داشته باشیم تعریف باز یا بسته، یعنی در دنیایی که آگاهی ها روز به روز افزایش مییابد و همه کس حق دارد در ۷ رابطه با فهم خود استنباط و اجتهاد کند .

در سال ۲۰۰۵ ما با یادبودهایی جنگ جهانی دوم را یادآوری می کنیم، به نظر شما این امر مهم است؟

شکی نیست که این امر مثبت است تقدیر از حرکت ۱۹۴۵ و امیدهایی که کم به همه روابط بین الص استعمار کشورها پایان داد پیشرفت بزرگی است که درون ج بود، پیشرفتی که به گسترش روح دموکراسی فرورفته اند جواه در جهان انجامید و توتالیتاریسم را به هر سنتی باقی مانده اند ساختارهای من شکل در عمل و در اصول متزلزل کرد و شکست داد پایان کمونیسم و فروپاشی آن وابسته اند، احساس بدون جنگ انجام گرفت. دموکراسی ها تحت فشار ایده های خود پیروز شدند برابر یک تهاجم . چیزی که ارجحیت خود را نسبت به گرفته اند که فرهنگ حکومت های نظامیان موجه نمود یادآوری علمی سیاسی آن تحولات پس از جنگ در شصتمین سالگرد سنتهایشان را که ه آن از نظر من زبان خاصی ندارد، اما این بودند فرق میکند خطر وجود دارد که در این هیاهوی، تبلیغات آرمان دوباره برپاست حقیقت تاریخی در پای مصالح امروز ذبح یا متلاشی شده خو فراموش شود. خطر آن هست که وجدان تاریخی در خدمت ضروریات امروز و سیاست های روز تحریف شود.

یعنی حافظه تاریخی با حقیقت تاریخی در برابر هم قرار دارند؟

اینها را میتوان در برابر هم قرار داد حقیقت تاریخی میتواند با نوعی حافظه تاریخی کمرنگ یا حتی دروغین فراموش شود واقعیت تاریخی در برابر حافظه تاریخی، امری پیچیده است. فیلسوفی به نام پل ریکور اصطلاح کارکرد حافظه تاریخی " را به کار برده است. این عبارت به نظر من ضعیف می آید، چرا که ابهام آمیز است. ما یک وظیفه برای حافظه داریم و یک کارکرد تاریخی کارکرد همواره در موضع ضعف است چرا که جامعه انسانی دچار کاهلی و سستی است. پس پرداختن به وظیفه حافظه تاریخی ساده تر به نظر می رسد.

یکی از خطراتی که معنویت جامعه انسانی امروز را تهدید میکند آن است که از ۱۹۴۵ آغاز تاریخ را تلقی میکنند و همه حوادث پیش از آن را به پیش از تاریخ و دوران بربریت (وحشیگری) نسبت میدهند جهان امروز ما سعی دارد آن را از گذشته خود ببرد تا جایی که مقام این عصر را " ۱۹۴۵ " آغاز رهایی انسان تصور کرده یا مبارزانی برای قلع و قمع وحشی گری ها قلمداد می نماید در جاهایی که مردمانی را استعمار میکردند و یا ستم هایی که بر زنان روا می داشتند و... با چنین تبلیغاتی این خطر وجود دارد که ما به فهم تاریخ آن روز دست نیابیم. ما باید بیش از گذشته از وضعیت مردمان آن روز پرسشگری کنیم پرسش هایی که همه را به زمینه های اتفاقات آن روز آشنا کند یعنی این همه از هیچ به وجود نیامده است، این وقایع طبیعی و یا جبری نبوده است فرهنگ به دست آمده از میراث های گذشته ما همراه است با فراموشی غرض ورزانه تاریخی - ساخنگی که به آن معنا داده است.

آیا این نتیجه طبیعت فراموشکار انسان نیست؟

خیر ما در برابر پدیده کاملاً تازه ای قرار داریم، کردار نخستین جامعه انسانی احترام عمیق و حتی افراطی به گذشته ها و سنت بود. این درست است که ما در پیوند با گذشته قرار داریم اما آن را نمی شناسیم. ما با این دستاوردها راضی هستیم امروز ما دارای دانشهایی هستیم که با آنها می توانیم به آثار پی ببریم با آنکه رابطه زنده امروز را با گذشته از دست داده ایم و شکاف بین دیروز و امروز را که همواره در حال افزایش است تجربه میکنیم. ما امروز در زمان حالی زندگی میکنیم که برای فهم خود نیازی به گذشته احساس نمی کند. ما کوچکترین سفالینه ها و ویرانه ها را حراست میکنیم از آنجا مثل آثار باستانی نگه می داریم، اما این آثار از آنچه ما هستیم به ما چیزی نمیگویند. این که از کجا آمده ایم؟ در چه شرایطی بودیم؟ این همان چیزی است که امروز ما فراموش کرده ایم.

منبع: لوموند هفتگی ، ۲۳ آوریل ۲۰۰۵ (۳ اردی بهشت ۱۳۸۴)

چشم انداز ایران ؛ آبان و آذر ۱۳۸۴

جهانی شدن ، چپ مدرن و سوسیال دموکراسی

محمود نکوروح

واژه چپ و راست اگرچه متعلق به فرهنگ و تمدن ما نیست ولی در دوران مدرن با انقلاب کبیر فرانسه جهانی شد، همانگونه که بسیاری ایده‌ها و ارائه طریق‌ها در سیاست و جامعه جهانی شدند و عامل انقلابی در جوامع و فرهنگها گردیدند. اصطلاح مدرن هم از ما نبوده زیرا که مربوط به انسان خود بنیاد با خرد خود بنیاد و تبعات این امر که با تولید و رویارویی با طبیعت بوده تا "خود مدرن" را یافته و جهانی جدید را بسازد ، تا جاییکه می‌گوید "من می‌اندیشم پس هستم" و کم کم فرا تر رفته و می‌گوید "من تولید می‌کنم پس هستم" و مواردی دیگر چون "من کشف می‌کنم پس هستم" و امروز در همه جا می‌گوید "من مصرف می‌کنم پس هستم" تا "من احساس می‌کنم پس هستم" و "من اعتراض می‌کنم پس هستم" و... راهم داریم. یعنی رابطه تولید و مصرف را زیربنای رشد و توسعه قرار داده است. که البته موارد منفی و مثبت انهم مشکلات محیط زیست و. تا جهانی شدن سرمایه و تکنیک و استعمار تا امپریالیسم اطلاعاتی، که هرکس بنوعی شهروند آن بوده ، در تمدنی که عدم شناخت آن فاجعه بار است "تمدن فرا صنعتی". روندی که بنام "توسعه" ادامه دارد و هرکه از آن غافل است انهدام تدریجی خود را ذره ذره شاهد است. یعنی بقول عوام "از جیب می‌خورد" از منابع طبیعی که البته پایان ناپذیر نیست. منابع طبیعی که در کشورهای زیر سلطه چون ما "قاتق نونمان نشد ولی بالای جانمان شد" چه با نوعی سرمایه داری دلال روبرو شدیم که بموازات انباشت سرمایه با بتدو بست ، رابطه‌ها و قاجاق و... عامل افزایش طبقات فرودست و رشد عوامفریبی و انباشت نفرت هم شد که هر حرکتی باضافه ناکامی اش در تاریخ معاصر ، حاصل این امر است. زیرا انسان بعنوان "من" اجازه نیافت متولد شود و بطریقی اظهار وجود کند ، بویژه که در نهایت با سیاستهای پوپولیستی "فرد" و حقوق او در برابر جمع رنگ باخت جمعی که ظاهرا یکدست و گوش بفرمان بود ، سیاستهایی که سایه خود را بر اقتصاد ، جامعه تا فرهنگ انداخته که به نیروهای ضد فرهنگ و اخلاق و... پروبال می‌داد که اینها مانع اصلی توسعه و شکلگیری طبقه متوسط بودند طبقه‌ای که با تولید بخود متکی است ، بدینگونه دموکراسی مرتباً بهانه‌های مختلف بتاخیر افتاد حتی بهانه عدالت و برابری که بدون دموکراسی بفاشیسم منجر می‌شود. فاشیسمی که با اقتصاد نفتی و رانتی با وجود جنبش‌های اجتماعی چندی تشدید گردید. اقتصاد دی که بهانه "بازار" و آزادی اقتصادی با فساد و رشوه و... گره خورده بود. چه از ابتدای انقلاب مشروطه با شکلگیری گروههای جدید اجتماعی و جابجایی جمعیت از روستا به شهر و فقدان دولت مسئول "با ضعف و شکنندگی حقوق مالکیت عمومی روی دارایی‌های مشترک بودجه که از فروش نفت بود ، و ضعفی که به میزان زیادی از ضعف حقوق شهروندی و ساختار رانتی و رانت جویی حاکمیت سیاسی در ضمن ناشی می‌شد" تمايلات توسعه طلبانه دستگاههای اجرایی و گروههای همسود و قدرتمند که در راس آن دربار بود ، هیچگونه حد و حدودی نمی‌شناخت. نتیجه آنکه گروهی با خیال راحت غارت می‌کردند و مابقی معیشتی حداقلی را تجربه می‌نمودند. در چنین شرایطی بود که ذهنیت نسلهای بعدی را واره‌ای بنام "انقلاب" که البته وارداتی بود بخود مشغول کرد. علی‌الخصوص که این انقلاب در همسایگی ماهم اتفاق افتاد که هدفهایش "عدالت و برابری اقتصادی" بود که برای مردمانی چون ما جاذبه داشت و..... اگرچه از همان زمان عده‌ای از تبعاتش بخاطر بی‌توجهی به مفهوم "انسان" و حقوق او که به توتالیتاریسم و سرمایه داری دولتی سرانجام می‌یافت ، وحشت داشتند و الحق هشدارها بخاطر حکومت استالین دادند "خلیل ملکی - انور خامه‌ای مردم ایران شاهد دوکود تا هم گردیدند که مانع توسعه پایدارشان شد. اگرچه تبعات موارد بالا

انقلاب مشروطه و برآمدن نیروهای چپ و... هم گردید که بیشتر از چپ جهانی الهام می‌گرفت که یکروز نگاهش "انترناسیونالیستی" بود و منافعی ملی را فدای منافع جهانی و قطب مدعی آن "شوروی" می‌کرد و زمینه ساز استبداد تازه ای شده و سپس سکوت ممتد تا برآمدن نسلی دیگر و تکرار گذشته. و یکروز گروهی منشعب شده و بخود متکی شدند که در ایران بخاطر مبانی فکری پایگاه اجتماعی نیافت "مارکسیستهای ملی"، و چپ بومی هم داشتیم که مبانی عقیدتی خود و نظریه پردازان داخلی را داشت که آزادی و عدالت و اخلاق را در پیوند با هم می‌دید "نهضت خدایپرستان سوسیالیست". در مجموع چپ بخاطر مظلومان قرن‌ها و حکام خود کامه زمینه داشت چپی که ویژگیهای خود را داشت که بیش از همه از زمینه‌های فرهنگی و تاریخی بهره می‌گرفت ولی در نهایت از گذشته جدا می‌شد، گذشته ای که انسان فی‌نفسه در آن معنی نداشت. این امر قبل از همه نیاز بیک انقلاب فرهنگی داشت تا انسان در بستر "اندیشه" متولد شود تولدی زمینی که در امور "مادی و معنوی" کنش و واکنش نشان دهد. علیرغم گذشته که اندیشه و تولد و... در رابطه با "وجود و فارغ از موجود" در فرهنگ و تمدن مابود. ازینرو "فقر" نهادینه "وارزش تلقی می‌شد" از گزارش سازمان ملل در کتاب جامعه شناسی فقر - جان گابن - وزندگی بر روی زمین "هبوط"، و ادبیات مان بیشتر حول محور پند و نصیحت و توجیه آنچه بود تکراری و بدون تاثیر اجتماعی بود. در حالیکه با تولد "انسان" بر روی زمین بود که هر کس توانست "خود" را بشناسد و بشناساند، در این رابطه کنش نشان دهد جهان را کشف کند و حتی در صدد سلطه بر آن برآید... زمانی انسان گام بوادی توسعه و پیشرفت نهاد که خواست "موجود" را دریابد، موجودی که چه بسیار ادواری فراموش بود. در ایران انسان قرن‌ها در آسمانها در جستجوی مبانی وجود، که در توان آن بطور کامل نبود، اگرچه به نسبتی به "شهوداتی" رسید که تبعات اجتماعیش منفی و ضد اجتماعی بود، که ازاین امر چه بسیار دیوان و پتیاره‌ها و اهریمن صفتان بهره برداری‌ها کرده و بر بی‌اعتمادی‌ها افزودند، ازطرفی این امر بخاطر افراط به از خود بیخودی "alienation" و توهم را ه یافت و... چه اقتصاد کشاورزی و خشکسالی و عدم ثبات مردمانی متزلزل بار آورده که سرنوشت خود را بدست تقدیر می‌سپردند و از تغییر وحشت داشتند، از چنین بستری همیشه افرادی از پایین ترین لایه‌های اجتماعی بیکباره سر بر آورده با ادعای نجات بخشی نوعی خود کامگی عوامفربانه حاکم کرده و شاید عامل تغییراتی آمرانه از بالا شده که با اولین تند باد حوادث از میان رفته است و با تاسالها سلسله‌ای مستبد را میراث دار خود کرده که بر فشارها افزوده تا باز ایلی و خود کامه‌ای دیگر عنان قدرت را بدست گرفته و... در حالیکه در جهان پروسه ای بنام "توسعه" که هنوز ادامه دارد بر مبنای خود سازی و خود یابی و زیست جمعی خود بپاره کردن بندهای دست و پاگیر سنت و جماعت پرداخته، سرعت زمان و فلسفه مکان و بسیاری مفاهیم دیگر را گرفتار تغییر نمود. بدین خاطر بشریت به مدیریت و بر نامه متوجه شد و در این رابطه ابداع و ابتکار "ایدئولوژی‌ها" و سپس متدولوژی‌ها و علم و تکنولوژی و... از ابتدا افلاطون هم که در جستجوی ایده اولیه بود بیشتر هدفش اداره شهر و نه پرواز در آسمانها بود. بهمین دلیل با اعتراضات فراوان بخاطر توزیع قدرت در شهر روبرو شد "سوفسطاییان"، در حالیکه ما هنوز در حوزه تولید و اقتصاد بزمین وابسته بوده و از "خود" و نیروی آن غافل. چه ایده اولیه مان قابل تبیین نبود و بیشتر متوهم و متوجه "آسمان" و نه "انسان" و نه "زمین" و نه زیست جمعی مان در مجموعه‌ای بنام شهر. ازینرو بیشتر "ام‌القراء" بود و نه شهر که مرکز بروز خرده فرهنگها در رابطه با حقوق و منافع و ستیز گروههای اجتماعی است که بالاجبار به قرار دادن نهادهای مدنی و حافظ حقوق بعلاوه قانون منتهی می‌شود. و نه به علم و شناخت هر پدیده و علل و حتی نظم و قانون حاکم بر جهان وهستی که مبتواتنست مارا هم حداقلی به نظم و قانون و در نهایت تکنیک و روش زیست جمعی مان که ضرورت هر دوره بطریقی بود متوجه کند.

در جهان این امور بموازات رشد شهر نشینی، توسعه، مدرنیزاسیون و مدرنیته که اولی "تکنیک محور" و دومی "انسان محور" بود انجام گردید اموری که بیش از همه "هویت" انسان امروزی را گرفتار بحران نمود زیرا که انسان ماشینی "در عصر جدید با" هویت شغلی، تخصصی و... بیشتر سروکار داشت تا هویت‌های تاریخی، فرهنگی و... اموری که در جامعه پذیری - ملت سازی و دولتمداری، روابطی حقوقی را بجای روابط عشیره ای و قدیمی، حاکم می‌کرد و کرد. آنها که این موارد را کم و زیاد رعایت کرده توسعه یافته و آنها که اصلاً مورد توجه قرار ندادند، کم کم در حاشیه و عقب ماندند، چه اینها موتور حرکت بود که روز بروز ملل مختلف را از گذشته‌ها جدا می‌کرد. فاصله شمال و جنوب ازین امر ناشی می‌شد که بسیاری در جستجوی رهایی هنوز از شناخت خود و جهان غافل بودند. و در انتظار نیروهای غیبی فرصت‌ها را از دست می‌دادند. در حالیکه ما نیاز به اندیشیدن بحال و روز خود داشتیم که امروز "سوژه" فاعل شنا یا ذهن فعال، نام گرفته که بخاطر ساختارهای بسته و پوسیده نداشتیم، از بدعت و نوآوری در حوزه‌های مختلف از زبان تا اقتصاد و سیاست و حقوق و... وامانده‌ایم.

پیش زمینه‌های تاریخی

ما همیشه از قرون گذشته در تاریخ مان با همزمنی یک طبقه سروکار داشتیم که نظام تکوینی و جبری را بنظام سیاسی و قدرت حاکم پیوند می‌داد "مغان و...". ازینرو "فلسفه" نداشتیم و برایمان جای چون و چرا نبود. امری که هابرماس در سالهای اخیر که به ایران سفر کرد در جواب خبرنگاران که "در ایران چه دیدی" اظهار نمود "جاییکه فلسفه در آنجا نبود". با ورود اسلام می‌توانستیم بخاطر تغییر در جایگاه و قدرت و با توجه گر، بیشتر تاثیر گذار باشیم. در صورتیکه اگر تاثیری بود همان ساختارها و همان طبقات حاکم بطریقی شریک با قدرت غاصب شدند (برمکیان و بنی عباس) ۱ - از طرفی در ایران بیشتر اشعری گری حاکم شد که از ما نبود تا اعتزالی و خردگرایی بطور نسبی تا جاییکه بیشتر ادبا و عرفای ما از خانه گریزان بودند از سویی خدای حاکم خدای خشونت و مجازات کننده و برآمده از فرهنگ عرب که نام جهنمش و روش‌های تنبیهش موثر بر تن هر بنی بشری راست و زهره از هر جاندار می‌گرفت، در حالیکه اسلام پیام آور "خلیقت الهی" انسان هم بود که کسی بدان نپرداخت. حتی مسلمانان و اعراب که می‌توانست برایشان رهاییبخش باشد، در دوران مدرن هم می‌توانست مبنای نوعی فلسفه حیات بوده که مدرنیته و اومانیسم و عدالت و دموکراسی و... به نسبتی از آن برآید، چه مدرنیته هم ابتدا از بستر کلیساها در قرن پنجم میلادی با تردید گروهی از طلبه‌ها سر برآورد. ۲ - ولی برای ما تردید از ابتدا کفر و زندق و... بود که بر استبداد فرهنگی و استنباطات عده‌ای قلم بطلان می‌کشید که توجه گر شرایط حاکم بودند در صورتیکه با تعمق در متن و روش هرمنوتیکی می‌شد فراتر از استنباطات گذشته رفت و "خود" جدیدی و هویت تازه‌ای را آفرید و برصغارت تاریخی خود که یکروز تحت سلطه شاه یکروز مراد و یکروز... بود قلم پایان کشید. امری که از نظر بعضی "امپریالیسم فرهنگی" و غیرقابل تشکیک و تردید در درستی و سلامت، و برای گروهی هنوز هم مایه مباهات بوده و هست. که اینان با تجربه حکومت‌های رضاخانی پدر و پسر از وابستگان بنظام دیکتاتوری گذشته بوده و هنوز هم در انتظار بیهوده بسر می‌برند. و گروهی خالصانه بی توجه بشرایط زمان و مکان آنرا باز هم "اگر نه صراحتاً" ایدالیزه می‌نمایند.

دموکراسی بیشتر مبتنی بر نوعی فلسفه سیاسی است که در رابطه با انسان بیشتر فردگرا و "حقوق اندیش" است. ولی نظام قبیله ای که در صدر اسلام "تکلیف اندیش" بود سایه خود را بر هر نوع تفکری می‌افکند و اجازه نمی‌داد، و حتی بارها با خشونت اجازه نداد این خلیفه خدا متولد شود، تا جاییکه اسلام چون "پوستینی وارونه شد" ۳ - پوستینی که قدرت و سیاست

با ساختار قبیله گرا بر تن آن کرد تاجاییکه خانواده پیامبر بعد از چهل پنجاه سال توسط همان مردم و قبائل قتل عام شدند ، و . امپراطوری عرب حاصلش شد که در آن مصالح و وحدت قبیله ویا امپراطوری اصل " مرجع " بود. از ابتدا هم بخشی از ارائه طریق های قرآن بقولی " بازتاب نیاز زمانه خود بود " ۴- بویژه که نژاد سامی هنوز خشن بود ازینرو پیامبر اسلام ص- با " نام خدای رحمان ورحیم شروع نمود " ودر ایران تمدن باستانی و امپراطوری که مبنی بر زور و خیره سری " یکنفر " بنام شاه بود آنرا تحت الشعاع قرار داد بدین جهت فردوسی شیعه " از خداوند جان و خرد سخن می گفت " . چه امپراطوری و سلطنت هر نوع مبتنی بر سلطه و زور است که آیت اله خمینی در ابتدای انقلاب گفت " محال است که پادشاهی عادل باشد " ودرابطه با نوع جمهوری در برابر خبرنگار لوموند در پاریس فرمودند " جمهوری ما نه مانند جمهوری های شرق و شوروی و نه مانند آمریکاست بلکه مانند جمهوری فرانسه است " نقل بمضمون - ازینرو بعد از انقلاب ماراهی جز انتخاب جمهوری که ویژگیهای خود را با معرفی رهبر انقلاب داشتند ا شتیم. امری که با استقبالی بیسابقه مردم و با نود و هشت درصد رای در رفراندوم روبرو شد. که گذار از سلطنت به جمهوری خواسته یی تاریخی از ابتدای قرن بود. البته این امر ویژگیهای خود را دارد که هنوز بخاطر شرایط فرهنگی و سیاسی ما البته کامل نیست. تاریخ ما از گذشته های دور در چارچوبهای " فقه " متوقف و اجازه فراتر رفتن و اجتهاد آزاد نمی داد و ما با خرد محدود و تقلیل گرا " Raisondedeductive " روبرو بودیم چه " متفکران مسلمان همیشه فقه سیاسی خود را با عقلانیتی دنبال می کردند که این عقلانیت معطوف بنظم سلطانی بود " ۵- بعلاوه " موانع بازنگری در اجتهاد شیعه را تاحدی بایستی در سلطه و سنت و ساختار قبیله گرایانه ای جست وجو کرد که همواره قواعد گذشته را باز تولید می کرد ۶- . از سویی بعد از قرون اولیه هجری ما در اسلام شاهد نوعی استحاله توسط متکلمین و فقها شد یم ۶- - که مبتنی بر غلو در موارد متعدد بصورت " یک نظام کلامی و بیشتر توجیه گرو تکلیف اندیش " بود. ازینجا عرفان و خانقاه پناهگاه شد که شاید در آن بتوان خرد را از هر چارچوبی رها کرد و " خود " جدیدی را آفرید که کنش لازم را در مقابل " زور " نشان دهد. ولی اقوام ایرانی گرفتار " مراد " و دیگر شیفتگی شدند که حاصلش فرهنگ مرید و مرادی و باز هم نقض غرض بود زیرا که خود را در دیگری " مراد " متجسم کرده و از مسئولیت رها می شد اگرچه خدای عرفان خدای عشق بود ولی ذهنیت بیمار گونه ای را برای عوام ایجاد نموده که از کار و فعالیت باز مانده ، تا جایکه فرد را بیشتر از خود بیخود می کرد و برنا فرد گرایی و بی مسئولینی می افزود. در حالیکه این فرد است که " گاهی با ابداع خود در رابطه با شرایط ایده ای را طرح و اظهار وجود کرده که می تواند رها ییبخش و یا جنبشی اجتماعی را سبب شود و یا با کنش های متعدد اجتماعی ، سیاسی ، فرهنگی ، مسیر تاریخ را عوض کرده و " از آلن تورن جامعه شناس - ما در این زمان هنوز جماعتی با هوینی سنتی و تاریخی بودیم. بدینگونه در قرن چهارم هجری علامه حلی بر اجتهاد با رعایت اصول متوجه شد ولی باز هم اصول کلی بود و " هر کسی از ظن خود یار آن " و راه گریز در کلام برای متولیان قدرت فراهم بود امری که هنوز فردی و گاهی توجیه گرا و احوال اجتماعی و سیاسی که ببهانه یک " کلی جبری " برای انسان که " جزیی " و مجبور بود گریزنا پذیر ، کلیی که راس آن به آسمان وصل می شد ازینرو شاه یکروز خدا و یکروز سایه خدا بود تا اینکه اسلام شیعه حکومت غیر معصوم را حکومت " جور و ستم " معرفی نمود و بعدها در جستجوی حاکم عادل که سالبه بانتفاء موضوع بود " کلان انسان لیطغی ان راه استغنی ، قران کریم " انتظار پیشه نمود بویژه. که تجربه صفویه و قاجاریه و حکومتی ایلی که دست بدست می شد انفعال اجتماعی را بیشتر دامن می زد ، که اینها همه باعث شد ما بخود نپردازیم چه از منظر عرفان " من - خود " شیطان بود ، زمانه ها گذشت و ما همچنان گرد خود می چرخیدیم تا اینکه بتدریج گرد هم آمدیم و شهری شدیم که مسائل تازه ای ایجاد نمود که جبر زمانه نام گرفت.

ورود به دوران مدرن

زندگی شهری روابطی اجتماعی را طلب می‌کرد که در آن انسان "جزیی" خود یک کل بود و نیازمند تعریف و شناخت که هرگز کسی و منجمله "قدرت خود کا مه" آنرا برسمیت نمی‌شناخت و اجازه نمی‌داد که او "من و ما" شود و با حضور خود فضای تازه ای را حاکم کند که در این فضا رشد و تعالی اوتسهیل و امنیت خاطر برای اوتضمین گردد، یعنی در یک "متافیزیک حضور" انسان بدون محدودیت به خلق مجدد خود و نیای تازه معنا و تعریف هستی پرداخته، با نگرشی دیگر و تلاشی همد فمند خدای خود بر روی زمین گشته و روند حوادث را بسود خود تنظیم نماید تا بیش از این گرد خود با تفکرات قدیمی نگردیم. شاهد خودکامگی قدرت و جنگهای قبیله ای نباشیم. تا دیگران برایمان نسخه نیچند.

عده ای با رفت و آمدها بسایر نقاط جهان بخاطر رهایی از داخل، خود را شناختند که تحقق آن نیاز زمانه شان بود که "متدولوژی" خاصی داشت. ازین بعد نام روشنفکر یافتند که بخاطر کنشهای متعدد جمعی و سیاسی و فرهنگی بچالش با وضعیت حاکم روبرو شده، امری که کم کم طبقه جدیدی را حاصل می‌داد، اگر چه با درد ورنج همراه بود ولی به نسبتی ساختارهای گذشته را متزلزل کرد. از طرفی از بستر طبقه فوق‌الذکر دارای "هژمونی" افرادی خوش درخشیدند و با افشاء تناقضات در استنباطات، که گاهی توجیه قدرت بود، با بیان "فقدان معصوم" بر هرگونه خودکامگی قلم بطلان کشیده و "هاله تقدس قدرت را پاره پاره نمودند" و با اجتهادات جدید روشنگری‌ها کردند - نایینی - اسدآبادی - خراسانی و. طباطبائی و بهبهانی و... این روند به انقلاب مشروطه منجر شد که می‌نواند در ایران آنرا "پروژه اجتماعی شدن" نامید، که توده‌ها را بویژه "جامعه شهری" بصحنه کشیدند، مبارزه‌یی که با تمام تلاشها از منظر سیاسی نا کام ولی از منظر اجتماعی نمی‌توان بر تمام موارد قلم بطلان کشید. چه ما میراث دار نوعی پروتستانتسم دینی و فرهنگی بعلاوه "اعتراضات اجتماعی" شدیم که علیرغم گذشته که بخشی "توجیه گر" بخاطر امنیت و بخشی منزوی بخاطر عرفان بودند این بار در برابر ساختارها به موازات روشنفکران "معترض" با راه حل شدند "انقلاب مشروطه و قانون اساسی" که برای ما اولین بار بود که بیک قرار داد اجتماعی می‌رسیدیم اگرچه هنوز ایدال نبود. چون جامعه و قرار داد و قانون تعاریف خاص خود را داشت که بیش از هر چیز بر تعریف حقوقی انسان استوار بود بعلاوه یک طبقه حامی "بورژوازی یا طبقه متوسط" که ما نداشتیم. ازینرو در آن مقطع در بن بست بود. در هر صورت با انقلاب مشروطه دارای فرهنگ اعتراض گردیدیم.

مردم ایران در دوران مدرن بخاطر عدم شناخت خود و جهان از قوانین "علمی" هم که حاکم بر هر پدیده و جریان است غافل بوده، اگرچه بعدا روشنفکران که باید متکی به "Intellect" و هوش و فراست باشند از درک زمان و تحلیل مکان در ماند، عملکردش احساسی و واکنشی بیشتر غیر خرد گرایانه و زیانمند بحال جمع و بسود "قدرت سیاسی" بوده که هنوز هم هست، طبقه ای که ممکن است ایده تبیین شده ای یافته ولی بخاطر فقدان تحلیل شرایط و... گرفتار سرگردانی شده حتی گاهی خواسته بر موج نارضایتی سوار شده ولی نتوانسته این موج را تبدیل به پتانسیل مثبت و کنشمند نموده که یک گام بجلو و در جهت خودیابی و... باشد، چه این Intellect که مکمل Raison - خرد بوده که بیشتر حسابگر و محافظه کار است و در حوزه اجتماعی همان "بورژوازی" است، روشنفکر این فرزند ناخلف آن، با توجه بشرایط آیتده ای بهتر باید نظر داشته، و بنقد "حال" بپردازد، در برابر هژمونی و قدرت حاکم که در دوران جدید با پول نفت تشدید هم شده، در حالیکه این قدرت هنوز وحشی و نیا ز به مهار و قانونمند شدن داشت که از منظر تئوریک "قانون" تعریف و مبانی خود را داشت که برای ما و...

نا شناخته بود ، ازینرو روشنفکر ما با تناقض‌ها و واکنش‌ها ، ابزاری در اختیار قدرت می‌شد و بارها شد واز ضرورت وجود خود وکنش‌هایش نا آگاه وبیشتر عکس‌العملی در بزنگاه‌های تاریخی عمل نمود وبه انفعال اجتماعی چون " تحریم " دامن زد که حاصلش بیش از همه دامان خودش را گرفت یعنی با چهل بمبارد سیاسی واجتماعی و.... نظام ظالم حاکم را تداوم بخشید چه ایدالیسمش نه تنوریزه ونه در رابطه با واقعیت یروز ویا عملی می‌نمود. حتی " دین " که بقول خاتمی در یونسکو " زیبایی آن از زیبایی عدالت ما یه می‌گیرد ونه بالعکس " ۷- و برای بسیاری تنها به عدالت مادی فروکاسته شد ه - مارکس، نیاز مند تئوری و اجراء در تمام موارد در جوامعی مثل مابود. چه گاهی " ببهانه عدالت محوری " گرفتار استبداد و اختناق مضاعف گردیدیم همانطور که روزی ببهانه " مدرنیزاسیون وتوسعه این اختناق را تجربه کردیم و.. در حالیکه عدالت در شاخه‌های متعدد اجتماعی تافرنگی اقتصادی قابل تحقق است ودر زمینه اجرا در حقوق تا سیاست که در اولی نیاز به بیطرفی قاضی ودر سیاست نیاز به مسئولیت پذیری مجری دارد ازینرو امروز بخاطر پرهیز از پیشداوری در جرم وجنایت که با جان فرد سروکار دارد از هیئت منصفه استفاده کرده ودر سیاست از انتخابات وسیستم نمایندگی وقانون که هرکدام اینها تکنیک‌های خاص دارد. استفاده می‌شود.

در رابطه با "Intellect" وروشنفکری هم دارای نوعی "Intelligencia" شدیم که اگرچه با سواد واطلاعات و... بود ولی نسبت به امور بی تفاوت می‌گذراند. از این بستر بند ریج در رابطه با طبقات اجتماعی در شهر " تکنوکراسی " هم پیدا کردیم که در زمان رضاخان مشغول مدرنیزه کردن کشور شد ، در مجموع نوعی نظام بسته در جهت توسعه بوجود آمد ولی بتوسعه انسانی بی توجه بود زیراکه تعریفی از آن نداشت ، اگر بود ناشناخته بود ، ازینرو با جنگ جهانی دوم بیکباره فرو ریخت وفقر وقحطی با حضور نیروهای خارجی حاکم شد. زیراکه روشنفکران این دوره هنوز بتاریخ پوسیده ایران قبل از اسلام نظر داشتند ودر جستجوی شاهی که تکیه بر میراث امپراطوری ساسانی واشکانی زند که البته توجیهشان هم سیاستهای سلطه طلبانه همسایه شمالی مابود امری که در دوران مدرن تعلیق بمحال بود بعلاوه که مدرنیته وجهانی شدن و.... دست وپای امپراطوری‌های جدید را هم که متکی به تکنولوژی وسرمایه بودند در کشورهای زیر سلطه با رشدارتباطات می‌بست در ضمن این روشنفکران اگر از تیغ دیکتاتور جان بدر بردند بخاطر " گوش بفرمان " بودنشان بود که جزو ساختار قدرت ویاطبقه حاکمه شده که زمینه ساز ظهور روشنفکری جدیدی بود که سر بر آورد. بعلاوه که با احساس خطر با خروج ارز از کشور بعضی شان چون دزدان سرگردنه نقشی ضد اجتماعی هم بازی کرده ، تا بعد از جنگ علیه حکومت ملی بارها توطئه نمودند امری که یکی از مشکلات کشورهای فقیر طبق گزارش سازمان ملل شد و... که ما در دهه بیست در حدود یکصد وخرده‌ای حزب متعلق به رجال داشتیم که غالبشان بدربار ویا سید ضیاء وحزب اراده ملی وابسته ویا بطریقی در کنار اوبودند حتی احزاب مذهبی چون فداییان اسلام ومجمع مسلمانان مجاهد و.... روشنفکر جدید " دهه بیست " اگرچه کارش فریادی بود در تاریکی وگورستان وکویری که ممکن است لحظاتی برای مردمانی " بیان درد " باشد ولی با رادیکا لیسم کور و شعارهای زود هنگام در مقاطعی تاریخی عامل اصلی تعلیق دموکراسی با وحشت طبقات نوپای شهری چون " زمینه سازی کودتای بیست وهشت مرداد و.... ، " گردید، چه اومقلد مارکسیسم روسی که " تاثیر باز دارنده ای بر سوسیال دموکراسی ایران داشت " ۸- بود ، امری که در انقلاب مشروطه تکرار شده وبهمچنین در زمان دولت موقت یکبار دیگر تجربه شد. چون طبقات تازه پابرایشان امنیت مهمتر از آزادی بود بویژه که ما هنوز از نظر فرهنگی در مرحله " پیشامد رن ونوعی فئودالیسم " بودیم که شکلگیری جامعه شهری برایمان نوعی توسعه وترقی بود. بعلاوه این رادیکالیسم وایدالیسم رادیکال هرگز به دموکراسی نمی‌رسید وبارها دیدیم نرسید شاید در صورت موفقیت بفاشیسم بیشتر می‌رسید تا

دموکراسی، نمونه استالین و شوروی - "موسیلینی - ایتالیا سالهای ۱۹۳۵، که پیروزی قهر بر قدرت "حتی موقت" همیشه هزینه فراوان داشت در عین حال که بعد از کوبیدن تمام نهادهای قدرت، کناره گیری نمی نمود "از هانا آرت"

با شکاف شهر و روستا بخاطر فقر گسترده - نیروهای بیکار در شهرها که به نیروهای ضد شهر و تحریک پذیر تبدیل می شدند "لومپنیسم"، ما علیرغم تلاشها بنوعی دیکتاتوری جدید رسیدیم. اینک با رشد نظامات سرمایه داری و توسعه طلب در جهان این روشنفکری بخاطر فقدان تجزیه و تحلیل علمی "روشنفکر جهان سومی" نامیده می شود که بقولی گرفتار "اسکیزوفرنی" ۹ - است. در صورتیکه گرانیه "تغییر تاریخ" از پیشا مدرن به مدرن شناخت انسان قبل از همه و تعریف زمینی و "عینی" آنست که امروز به حقوق معطوف است "حقوق بشر" که ما هنوز در آسمانها بوده و مشغول "ایدالیزه کردن گذشته" و نه "رالیزه نمودن آن" و سپس بقولی "دون کیشوت وار" ۱۰ - بی توجه بشرایط اجتماعی و نیروهای محروم و تحریک پذیر که براحتهی بهانه های مختلف بازی می خورند و... نتیجتا با هر حرکت یک شکست را تجربه کردیم اگرچه از منظر تجربه یک گام بجلو رفتیم که نا کافی بود، شکستی که با انجماد و انفعال جامعه مان مدت بیست یا بیست و پنج سال بیهانه تاریخ، سنت و... در سکوت منوقف شد که "تعطیل تاریخی" ۱۱ - نام گرفت، اگرچه قبلا هم قرنهای این تعطیل در جستجوی "فره ایزدی" ادامه داشت وعده ای از آن غافل بودند، در کویری که برای اقوام وحشی همیشه بهترین بستر تاخت و تاز بود، تا جاییکه بارها بعد از آبادانی فروپا شید. چه مردم ایران در گریز از آن گهگاه به بیرون متوجه شدند و نه به "خود" که می نوانست تاریخ "مردم ایران" را رقم بزند، این "بیرون" یا آسمان و توهمات و اسطوره های باستانی بود که هنوز بعضی بدان می بالند و در دوران مدرن گاهی واکنشی غیر قابل توجیه، تا توجه به بیگانه "فراماسونها و حزب توده..." بودند. البته با کشف چاههای نفت ما به جهان مدرن پرتاب شده بودیم. که چون از ما نبود برایمان بحران ساز شده تا جاییکه از بیرون برایمان نسخه ها پیچیدند و در مجموع هرج و مرج و دیکتاتوری مدرن متناوبا حاصلش بود. تا جنگ جهانی دوم که دموکراسی را وارد بسیاری کشورها کرد که حاصل تضاد بین قدرتهای بزرگ بود امری که بسیاری کشورها را از چنگ استعمار رها نمود. گروهی از اینها "خود" رایافته و جایگاه خود را در جهان جدید با شناخت حقوق تک تک افراد و برسمیت شناختن حضور فرد در صحنه در مسیر توسعه قرار گرفتند "هند" و بعضی با غلو در جستجوی "خویشتن خویش" به گذشته های تاریخی رجوع کرده که حاصلش باز هم تعطیل و توقف بود، ولی ظاهرا مدرن شدند که تحت القائنات خارج بود ابتدا "رضا خان" و روشنفکرانی باستانی کار که گرد او را گرفته تا روشنفکرانی ایدالیست و فرنگی کار در حوزه "اپوزیسیون" که در دهه های بعد سر بر آوردند که جذب تکنولوژی غرب و نه موارد زیر بنایی فرهنگ و تمدن آن که حاصل نوعی فلسفه حیات بود، گشتند "امری که پی آمدش بورژوازی کمپرادور در اقلیتی وابسته در کشور مابود...، نتیجتا این "هژمونی قدرت" باتغییراتی اندک باز تولید شد و عامل همان "تعطیل همیشگی تاریخی" که ملت در مجموع اقتصادشان چون از "تولید" نبود و یا از کشاورزی و شبانی و... فعال نشده و بسود این تعطیل عمل نمود. زیرا که معتقد بودند که "هر آنکس که دندان دهد نان دهد" و غالبا هم با همین نان بخور و نمیر قانع شده ازینرو براحتهی مدتها از داخل و خارج "غار" گردیدند که منابعشان مال بیصاحب بود تا مصدقی پیدا شد که شوک اولیه را با ینها وارد کرد. شوکی که مارا به نیروی خود واقف نمود و دانستیم که بدون پول نفت هم می شود زندگی کرد اگر بخود متکی باشیم، ولی دنیا بخاطر این منابع ارزان اجازه نمی داد و نداد و هنوز هم نمی دهد. ازینرو باید در دنیای کوچک شده با محاسبه منافع ملی در جستجوی جایگاه خود باشیم امری که نیاز به "دیپلماسی" دارد که در جهان هزار بعدی و پیچیده هنر است.

بحران ایدئولوژی

دنیای مدرن بعد از دو قرن صنعتی و فراعنعتی، و تجربه فاشیسم و استالینیسم در قرن بیستم، اینک مدتهاست که نظامات مختلف سیاسی و اقتصادی را در دوسه مورد که مهمترین آنها "لیبرال دموکراسی و سوسیال دموکراسی تا لیبرال سوسیال" است در حال اجرا دارد درگذشته افراط در هردو "اولترا لیبرالیسم یا لیبرالیسم وحشی و سوسیالیسم را در مارکسیسم و لنینیسم و استالینیسم" تجربه نموده که حاصل اولی امپریالیسم و سلطه و حاصل دومی سوسیال امپریالیسم و... بود. اگرچه هنوز بعضی اقدار در شرق و غرب در قالب نظاماتی ایدئولوژیک و سیاسی که متدولوژی خاصی نداشته سرگردان، برنامه‌هایی متناقض را که بحران زاست می‌ازماید. چه برای بومی کردن هر ایده هنوز مشکل‌ها دارند. این ایده‌ها از یکسو سیاسی شده و از کار آیی افتاده و یا هنوز کاربردی نشده‌اند زیرا که اولاً "هر ایده‌ای محصول شرایط اجتماعی خود است" چه بسیار ایده‌ها ظاهراً بومی شده ولی در مواردی هنوز مسئله دارند. اگرچه در مجموع "هر ایده‌ای کلی و جهانی است" منتها در هر سرزمینی بخاطر شرایط اجتماعی، تحقق اینها زمان‌بر و نیازمند تغییرات در گفتمان‌های قدیمی است، در دنیایی که در برابر نگرش‌های گذشته نگر و ساختارهای صلب و سخت، شاهد عصیان‌های ساختار شکنانه تا فرا ساختارگرایی در تمام حوزه‌ها و طرح "نشانه شناسی اجتماعی" که مبتنی بر تحلیل‌های انتقادی بوده، هستیم. گذار از ادبیات کهن و توجیه گر به گفتمان بهینه و انتقادی ۱۲- در مواردی چون فرد، جامعه، سیاست، اخلاق، عدالت - آزادی و... گامهای اول توسعه و پیشرفت است تا جاییکه این مفاهیم از امر کلی خارج شده و جزئیاتی را در عمل تجربه می‌کند چون عدالت. که امروز در سیاست بیشتر به "فرد حقوقی" ۱۳ - و تعادل اجتماعی بخاطر وجود طبقات مختلف نظر دارد، و عدالت توزیعی را از ثروت و مکنیت و فرصت شامل می‌شود. یا "آزادی" که در کشور ما بخاطر التقاط مفاهیم فلسفی و اجتماعی بحران زاست، در اولی معنی "رهایی" منظور است و نگاه فلسفی و فردی را شامل می‌شود ولی در دومی نگاه جامعه شناختی و علمی "پوزیتیویستی" را می‌طلبد. اینها همه نگاه به انسان را بیشتر مورد دگرگونی قرار داده. که قبلاً از منظر فلسفی "حیوان عاقل و یا خرد ورز، با نظر اقتصادی "حیوان اقتصادی" و با نگرش علمی "حیوان اجتماعی تا در دوران مدرن با نگرش سیاسی به "فرد حقوقی" و جامعه مدنی و نظامات نمایندگی و... می‌رسد. پروسه‌ای که بدون طی آن بجای رسیدن به جامعه مدنی، به بورژوازی صنعتی و سرمایه داری مدرن و... استعمار و... بسیاری هم ببهانه "میان برزدن" به فئودالیسم صنعتی رسیده‌اند "شوروی سابق" آلن تورن - و هنوز بر سر استقرار دموکراسی و حقوق بشر با موانعی اجتماعی و فرهنگی روبرو هستند اگرچه به رشدی در خور نائل آمده‌اند. "اتحاد شوروی سابق و چین" زیرا با ایدئولوژی‌های "پلیتیزه" و دگم‌های مدرن که حتی از "لایسیسته و سکولاریسم و مارکسیسم" دین جدیدی ساخته ۱۳، گروهی قدرت را در انحصار خود کرده و بدولتگرایی گسترده که در آن فقط خودی‌ها فرصت "باند سازی و..." دارند، سر انجام یافتند که نیاز به فضای بسته، سرکوب و... برای حفظ خود داشت. یعنی قانون در برابر توجیهات ایدئولوژیک و یا سازمان و حزب رنگ باخت، توجیهاتی که فرصت شکلگیری دولت مدرن و حتی ملت را نمی‌داد که رابطه شان بیشتر حقوقی است. ازینرو. ما شاهد رژیم‌های تک حزبی و تک صدایی و انحصارگری بودیم. بدین خاطر است که "هنوز با قوانین متعدد در باره حقوق بشر انسان روزگار ما در بسیاری نقاط پای در زنجیر دارد" نقل از کتاب "حقوق بشر چیست" از جک مورگان - پاریس در کشورهای حاشیه‌ای که مدعی تمدن‌های کهن بوده و حاضر نبودند بخاطر مشکلات تاریخی و فرهنگی بپذیرند که در جهان کوچک شده با رشد وسایل ارتباطی و دادوستد فرهنگی، راه حل‌ها همه علمی و همگانی است ما شاهد دوگونه "توجیه" می‌باشیم برای مثال در کشورهای اسلامی، توجیه شرعی و توجیه قانونی هردو را داشته، اگرچه قوانین هم غالباً توجیه شرعی

بیش از توجیه حقوقی داشته است، در شرع سروکار ما با مجتهدین است که ممکن است فتاوی هم را قبول نداشته باشند ولی در قانون که بخاطر نظم اجتماعی بر حقوق متکی است غالباً بیهانه شرع نقض می‌شود و.... در این کشورها هم توسعه محال و نظم اجتماعی از طریق خودی‌ها شکننده است و اینها از شکلگیری دولت ممانعت می‌نمایند. در حالیکه امروز با کوچک شدن جهان، در تمام کشور شاهد رشد نیروهای تحصیلکرده و طبقات جدید اجتماعی بوده که بطریقی نیازهای خود را که رفاه و مصرف است طلب کرده، و در سیاستها و برنامه‌ها دولتها را وادار به تبعیت از خواستها. و مطالبات خود نموده، و.... در چنین شرایطی راه حل بیشتر مشارکت عمومی است. نمی‌توان بر انحصار گری و تک صدایی پای فشرد. و گرنه به فرار مغزها و نیروهای تحصیلکرده منجر خواهد شد که شده است. در حالیکه اگر از ابتدا هدف دین با نگاه جدید و متکی بر خلیفت الهی انسان و کرامت او و حتی فراتر یعنی "فرد حقوقی" معرفی می‌شد و با نوعی "متافیزیک پسامدرن" در جامعه ما که هنوز سنتی و دینی است تفسیر می‌گردید، تحقق انسان و توسعه در عمل با تامین حقوق و کرامت او با برنامه‌هایی میسر، و. این گریز از کشور غیر ممکن بود. البته این امر نیاز به نگرشی تازه و مبتنی بر "لاله" یعنی الهیات تنزیهی "قبل از همه داشت، زیرا که ما همیشه در تاریخ و فرهنگمان سروکارمان با "الی اله" و حاکمیت یک "فرد" بوده که حاصلش "استبداد و دیکتاتوری" شده است. در صورتیکه این دو لازم و ملزوم هم بعلاوه تفهیم آن برای جامعه بوده چه این "دین اجتماعی و تاریخی" است که هنوز هم عامل تخریب و عقب افتادگی است، که عده ای هنوز نمی‌دانند "تئوکراسی" بدون حضور پیامبر غیر ممکن است و بفرعون سرانجام می‌یابد که بارها در تاریخ اسلام یافته - ثانیاً بدون تاکید بر اولی، جامعه گرفتار غلو و بت سازی می‌شود که بارها شده است. بعلاوه تجربه بعد از انقلاب ثابت نموده که "دانش فقه هیچ امتیازی برای تصدی گری امور سیاسی توسط فقها در بر نداشته" ۱۴ - از طرفی "تحمیل شرایط زمانی - مکانی قرن اول هجری بر همه تعالیم اسلامی جفای آشکار بتعالیم اسلامی است" ۱۵

فراتر از ایدئولوژی

تاریخ دوران مدرن در هر کشوری با رشد آگاهیها، که منجر به ظهور مطالبات اجتماعی شده، آغاز می‌گردد، مطالباتی که توسط روشنفکران و گروههای جدیدی چون "آکادمیسینها و ژورنالیستها" برجسته شده، و بعد از مدتی در صورت تاخیر، با نسلی دیگر تبدیل بکنش جمعی می‌گردد، از این مرحله است که شاهد ظهور نهادهای مدنی چون حزب، انجمن، شورا تا دولت وظیفه مند و نوعی "وضعیت حقوقی" که فراتر از "ایده" و کلام بوده، بویژه که امروز معلوم شده ایدئولوژی‌ها "کلام محور" غالباً سیاسی و در خدمت قدرت قرار می‌گیرد چه نیاز به "اتوریته و مرجع" داشته، لازم بذکر است که این حقوق ابتدا توسط فیلسوفان "حقوق طبیعی" و بعدها "حقوق الهی" نامیده شد و نقض آن توسط دولتها به معنی جنگ با خداوند معرفی گردید. بر این مبنا جوامعی به قرار داد اجتماعی و ظهور دولت - ملتها رسیدند. چه با دکارت از قرن شانزدهم بشریت از دوران "احساس" به دوران "خرد گرایی" راه یافته، و ارسطو زدگی قرون وسطا را با مبارزات فراوان پشت سر گذارده، و در مسیر خود یابی و خود سازی قرار گرفته بود. که در قرن هیجدهم به ایدالیسم کانت و انسان خود بنیاد رسید و طلب حقوق شهروندی کرد پروسه‌ای که امروز حاصلش نظامات پارلمانی و نمایندگی است....

در احزاب سیاسی امروز در دنیای توسعه یافته شاهد وحدت "نظر و عمل" بوده که با دینا میسمی خاص فراتر از ایدئولوژی به متدولوژی ویژه در اجرا معطوف است، بنا بر این برنامه که البته غالباً دارای یک زیربنای ایدئولوژیک و جهان بینی است، باضافه "مدل" که ضرورت هرگونه برنامه ریزی است از سوی احزاب راست و چپ اعلام شده و در انتخاباتها به جذب آراء

می‌پردازند. این احزاب امروز غالباً با دنگاه وبرنامه هستند " لیبرال " که مدعی حل مشکلات اجتماعی بویژه شکافهای طبقاتی بوسیله " رقابت " توسط افراد وبخش خصوصی در حوزه اقتصاد هستند وسیاست را بر آمده از این حوزه وطبقه فعال آن می‌دانند ، دولت را روز بروز کوچکتر خواسته چه از نظر اینان " فساد گسترده حاصل دولت بزرگ وگسترده است " یعنی اختیار سیاست را هم بدینگونه به اقتصاد وبازار می‌دهند. که البته از " حقوق طبیعی و دیدگاههای " جان لاک وآدام اسمیت تا بازار " و دست نامریی او، بهره می‌گیرد " نگاه کنید به نقطه نظرات غنی نژاد در شرق ویژه نامه ۸۴ " چنین مدلی در قرون هفده وهیجده در اروپا طرفداران فراوان در میان " جامعه شهری " داشت که عامل توسعه و رشد تکنیک گردید. ازین بستر روسنفکری غرب در حوزه‌های مختلف از فلسفه تا جامعه شناسی و فلسفه تاریخ و... در سایه آزادی‌ها خود را نشان داد. در حوزه اندیشه " ایدالیسم ورمانتیسم ودر نهایت سوسیالیسم " حاصل این دوره است ، چه در سایه این لیبرالیسم بیشتر با ندهای مافیایی با تباری بیشتر بعنوان " آزادی بخش خصوصی " به انباشت سرمایه پرداخته وفساد بورژوازی حاکم با " فایده گرایی " ورشد سرمایه داری تجاری ، وسپس " پول گرایی " فریدمن ، اقتصاد دان ، که حاصلش در قرن بیست ، دربسیاری کثورها ومنجمله ما و شیلی پینوشه شکافهای طبقاتی را ، بمرحله انفجار رساند. زیرا که این فرد گرایی بدبختانه در حوزه اقتصاد متوقف شد ودر بعضی کثورها نوعی اختناق سرمایه با رشد تکنیک ودر نهایت امپریالیسم را با سیاستهای توسعه طلبانه حاصل داد نمونه اش در آلمان اواخر قرن نوزده نوزه حکومت بیسمارک ودر انگلستان حکومت دیزراییلی وبعدها در آمریکا روش‌های تفتیش عقاید " مک کارتیسم " سیاستهای سلطه طلبانه متعدد در غرب که پی آمدش " سرخوردگی روشنفکران وعقیم شدن فیلسوفان و... " در قرن بیستم شد.

در قرن نوزده این امر حاصلش " مارکسیسم " وبرآمدن مارکس بود که به " معجونی از ایدالیسم کانت و ماتریالیسم دیالکتیک مارکس " ۱۳ -معطوف بود ، تناقضی که دنیای فیزیکی را در برابر دنیای متافیزیکی قرار می‌داد ودر نهایت به دیکتاتوری پرولتاریا سرانجام می‌یافت که بیشتر بدرد مستبدین کشورهای کشورهای عقب مانده که در جستجوی توجیه عملکرد خود بودند خورد. البته همه ساله کنگره‌هایی از سوسیالیستها در اروپا داشتیم که به مانیکست یک ود و مشهور است که حتی در یکی مارکس گفت " با این بیانات شما منم مارکسیست نیستم " هنوز هم این کنگره‌ها در اروپا همه ساله هست که به اظهار نظر در مورد سوسیالیسم وانواع آن می‌پردازند در اوایل قرن بیست " برنشتاین " سوسیالیسم را سرمایه داری اخلاقی شده نامید ودر بسیاری نقاط نظریه پردازانی منجمله " ماکس آدلر در اطریش " به " سوسیالیسم اخلاقی نظرشان معطوف شد ، حتی در آلمان سوسیالیستهای مسیحی را داریم. تا اینکه " ژان ژورز " در فرانسه سوسیالیسم را تنها با دموکراسی ونظام پارلمانی قابل پیاده کردن معرفی نمود. امری که به انشعاب حزب کمونیست فرانسه از حزب سوسیالیست منجر شد که امروز با مجموع تروتسکیستها پنج در صد رای مردم را کمتر دارد ، وامروز " مارسل گوشه فیلسوف سیاسی " با تکیه به " حقوق طبیعی مدرن " پلورالیسم ، دموکراسی و آزادی بیان و گردش اطلاعات و... " سوسیالیسم را قابل تحقق معرفی می‌نماید. یعنی سیاست را از اقتصاد و بازار جدا کرده وهدف آنرا " حقوق بشر " معرفی نموده ، بموازات آن‌هانی ویسمن فیلسوف آلمانی دوره مارا دوره بحران هرمنوتیک وبحثهای کلامی معرفی کرده و سرانجام هر ایدئولوژی را بخاطر نیاز به " اتوریته ومرجع " استبداد ایدئولوژیک اعلام کرده (در سمیتاری در سن پترزبورگ بدعوت روسها (۱۹۸۳) در جامعه شناسی حقوق بشر توسط آلن تورن به " حقوق اقتصاد ی حقوق اجتماعی وحقوق فرهنگی " برای جوامع توسعه یافته ودر حال توسعه " زیر بنای اصلی توسعه ودموکراسی مورد تاکید قرار گرفت که توسط " کنشگر اجتماعی - Acteursocial " متحقق می‌گردد. ازین مرحله تمام

ایدئولوژی‌ها در برابر یک محور وهدف " حقوق بشر " رنگ باخت و..... در ایران یکبار شادروان خلیل ملکی یکی از ایدئولوگهای مارکسیست و افشاگر مارکسیسم روسی وطراح سرمایه داری دولتی و... نماینده ای از ایران در این کنگره ها ، وقتی بایران بازگشت گفت " سوسیالیسم یک پدیده اقتصادی است " ولی گروههایی دیگر در دهه بیست مثل " نهضت خدایپرستان سوسیالیست " معتقد بودند که " سوسیالیسم یک پدیده اعتقادی وانسانی است " ازینرو بدون دموکراسی قابل تحقق نبوده وبرعکس، دموکراسی هم بدون عدالت اجتماعی که در عمل همان سوسیالیسم است میسر نیست. اگرچه اینها همه حاصل نوعی اخلاق سیاسی است که پیوند " عمل ونظر " را ملحوظ می‌دارد. وگرنه چه بسیار عوامفربان که از این شعارها بهره برداری کرده وبهنگام " قدرت " همه را فراموش می‌نمایند زیراکه " جنبش سوسیالیستی در ایران لزوما مارکسیستی نبوده " از ماکس فرو مدیر مجله " آنال " بلکه ملهم از تاریخ - دین و بالاتر ازهمه اخلاق اجتماعی بوده که آرمانشهر چندین نسل در ایران معاصر بوده است.

حاصل نهایی این روند در غرب که ابتدا " مطلق کرن سوسیالیسم وسازمان " در اتحادشوروی سابق ، و ناسیونال سوسیالیسم آلمان ، بود ، در قرن بیستم دوجنگ جهانی وفاشیسم واستالینیسم شد وسپس دوره ایدئولوژی ستیزی رابعلاوه سرمایه داری جهانی تجربه کردیم ، وبعد از آن در هم شکستن اسطوره‌های مدرن چون " پرولتاریا و دیکتاتور صالح در کشورهای زیر سلطه تا اسطوره‌های بومی وسنتی و.... که ماهم در دهه بیست باشکستن اسطوره رضاخان و " شاه " ، با آزادی‌هایاندک تجربه نمودیم که باهم با کودتای نفتی‌ها روبرو شد. در غرب بجای اسطوره پرولتاریا اسطوره " اعتصاب " برای کارگران وسایر محرومین بعنوان یک حق شناخته شد ودر نظامات دموکراتیک " سایر حقوق تا حق رای وبیمه ودرمان وبهداشت تا بیمه بیکاری وبازنشستگی و حق اشتغال و..... " همگانی شد نظاماتی که می‌تواند در برنامه وعمل برای همه بدون تعصب وعوامفریبی الگو ومدل باشد که کارگران را هم شامل می‌شد. چه تمام ابداعات بشری متعلق بتمام بشریت است از این مرحله است که نیروهای انقلابی متوجه نظامات " پارلمانی " شدند تا جایکه انگلس در اواخر قرن نوزده شرکت حزب سوسیالیست فرانسه را در انتخابات‌ها تبریک گفت که او تابحال " تئورسین قهر " بود. نظاماتی که تکنیک خاص خود را در جوامع مدنی داشنه تا مانع انقلابات ویرانگر شود ویا بستر ساز دیکتاتور حزبی وانقلابی. چه پرولتاریا نه می‌توانست دموکراسی بیاورد ونه حقوق بشر را برای همگان با دیکتاتور توری تدارک ببیند ۱۳- (همانطور که در کشورما بسیاری از انقلاب مستضعفان که حاصل رژیم شاهنشاهی بود توقع " دموکراسی " داشتند). که اینها همه بهانه وجاده صافکن استبداد حزبی در شوروی و.... شد.

اینک شعارهای ایدئالیستی و آرمانی دیگر همانند گذشته جاذبه نداشته مخصوصا که ما با مدل‌هایی روبرو هستیم که نیاز بفلسفه بافی ندارد ودر رابطه با شرایط اجتماعی مان می‌توانیم به نسبتی از تجارب دیگران بهره گیریم. تا جاییکه " نئو کانتیسم هم امروز بیشتر به تجربه معطوف شده " ویسمن - فیلسوف آلمانی. آقای خاتمی در یک سخنرانی برای تیم‌های اجرایی خودش که " از استانداران دولت او گرد آمده بودند " بر ضرورت " مدل " تا کید نمود ۱۶. که امروز خوشبختانه معلوم شده تنها به " شعار جمهوری اسلامی ویا حکومت اسلامی که تا بحال مدل مشخصی نداشته جز بهره گیری از پول نفت ، نمی‌توان بسنده کرد. که بخشی از مشروعیت دولتهای نفتی - اسلامی از توزیع عادلانه در آمد نفت بر می‌آید امری که مانع گسترش شکافهای طبقاتی است.

در تاریخ معاصر ایران ما بخاطر شرایط اجتماعی واختناق حاکم بیشتر با نگرش‌های چپ روبرو بوده ایم از چپ مارکسیستی " که انواع مختلف داشت - ارتودوکسی - استالینی - تروتسکیست - ما ئوئیست تا مارکسیستهای وطنی چون حزب توده - توده

نفی - طوفان - چریکهای فدایی خلق - اکثریت و اقلیت تا این اواخر مارکسیتهای اسلامی که از بستر سازمان مجاهدین سر بر آورد " پیکار و گروه شهرام ... که وقتی در اسلام مجاهدین جز شعار و کلی بافی ، ارائه طریقی عملی در رابطه با روز نیافتند مارکسیست شد ند. امری که در رابطه با جامعه شهری امروز نیاز بنگرش علمی واجتهادات مدرن داشت ، وگرنه توقف تاریخی مردم ایران و " خواب اصحاب کهف " شان ممکن نبود. امروز معلوم شده " اندیشه یا تئوریک است یا پراتیک " از کانت. ولی ما از مرحله " ایده جهان بینی " در اسلام فراتر نرفتیم. اگر سخن از عدالت می‌گوییم " ایده عدالت است و تعبیر و تفاسیر فراوان که " هرکسی از ظن خود یار آنست " ولی چگونگی آن در عمل هنوز مبهم است. و می‌بینیم در تمام زمینه‌ها نوعی نابرابری و بیعدالتی را با تمام تلاش‌ها شاهدیم. در رابطه با زمان و مکان هنوز شفافیتی نمی‌بینیم که آیت اله خمینی گاهی از مستحذات بهره می‌گرفت. دیدگاه‌ها مان هنوز در تمام موارد سنتی است. در مورد آزادی از اینهمه " آشفته تر " زیرا که وقتی با عرفان مخلوط می‌شود دیگر چیزی باقی نمی‌ماند. التقاط آزادی عرفانی " وارستگی " با آزادی سیاسی حتی مدعیان روشنفکری دینی را هم از " نقد ریشه ای " بی نصیب نمی‌گذارد. که هرکدام از یک بینش فلسفی بر می‌آید که کاملاً پارادوکسیکال و متناقض است. اولی به انسان کنش پذیر نظر دارد و دومی به انسان کنشگر. این دو هرکدام از یک روند تاریخی و فرهنگی " مانتالیته " بر می‌آید. البته دنیای توسعه یافته با جدا کردن امر خصوصی با امر عمومی این تناقضات را حل کرد ولی ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم. زیرا که امروز اگر به ایده ای توجه دارند " ایده ایست وابسته به عمل " و نه فقط " شعار در ارائه نظر " که ما از آن فراتر نرفته و نمی‌رویم چون فراتر رفتن " تکنیک " خاص خود را دارد و کارشناسی ویژه ای را می‌طلبد. وحد اقل نیاز به انسان خود باور که بتواند شرایط جدید و جهان تازه و خصوصی را با کمکهای دولت در صورت نداری بیافریند که بنسبتی جوابگوی مطالبات مادی و اجتماعی باشد. این امر قبل از همه نیاز بتعریف " متدولوژیک " از انسان دارد که تعریف " ایدئولوژیک " را قرنهایست تجربه کرده واز کلام فراتر نرفته ایم. بخش خصوصی در درجه اول حاصل تعریف " مندولوژیک " از انسان است ، امری که در آزادی " اطلاعات و کار " البته در رابطه با دیگری و رعایت او محقق ، تا جامعه شود. تعریفی که باید به حقوق انسان در تمام امور از امنیت شغلی تا اقتصادی و سیاسی بپردازد. یعنی اگر از شان و کرامت انسان سخن می‌گوییم نمی‌توانیم نسبت به فقر و محدودیت‌های سیاسی این انسان بی تفاوت باشیم. چه اولاً آزادی اوالبته مطابق قانون " قانونی که مبنای حقوق بشری دارد " و بیهانه‌های ایدئولوژیک قابل نادیده گرفتن نیست " ، با فقر و تبعیضها نامیسر است از اینجا نقش دولت ایجاد تعادل - رفع فقر - و تامین امنیت و قانون برای آزادی او در حوزه اقتصاد تا سیاست و فرهنگ مطمح نظر است در غیر اینصورت یعنی ما گرفتار " بی دولتی " هستیم اگرچه ممکن است حکومت داشته باشیم که از توجیه " ایدئولوژیک " بیشتر بهره می‌گیرد تا قانون چون " انتخابات که شورای نگهبان بیهانه شرع عده زیادی را رد می‌کند " و یا تغییر ساعت که در هر فصل نیاز " تکنوکراسی " نوپای ایران است و گاهی مورد چالش و یا بهره برداری سیاسی قرار می‌گیرد.

لیبرالیسم هم امروز در کشورهای مختلف با نگاههای متفاوت اجرا می‌شود در بعضی کشورها دخالت دولت را برای تعادل اجتماعی تجویز می‌کند : حزب دموکرات آمریکا " ولی در زمان حکومت محافظه کاران ما بیشتر شاهد " اختناق سرمایه " در سایه رسانه‌ها " Mediacrati " بوده و هستیم. در اروپا محافظه کاران که بیهانه نگاههای لیبرالی به آزادی بیحد و مرز در تمام حوزه‌ها پای می‌فشارد " حکومت تاجر و راست امروز فرانسه که هر بار قانونگذاری در رابطه با کار کرده با مشکلات حاصله از واکنش‌های اجتماعی روبرو بوده ". البته هرکشوری شرایط خاص خود را دارد که نمی‌تواند بی توجه به واقعیتهای حاکم بیکباره ره صدساله را یکشبه طی کند. بویژه کشورهای تک محصولی ، با فرهنگ کلی نگر که همه را بایک نگاه حکیمانه در یک چارچوب " از قبل

تعیین شده " وقضا و قدری قرار می‌دهند یعنی تعریفی شفاف از انسان فی نفسه ندارند در حالیکه مبنای تمام تمام حرکتها " انسان " ورهایی او از جبرهای حاکم ، از اجبارهای طبیعی تا خانواده وتاریخ و... بوده است ازینرو گام اول رهایی از باورهای خرافای وبی پایه " لیبرالیسم سیاسی " بعد از قرون وسطی بوده است. اگرچه بور ژوازی بعد در اقتصاد از هدف فاصله گرفت ولیبرالیسم را در اقتصاد خلاصه کرد و بسود با و. ری رسید در حالیکه مفهوم مدرن از انسان حاصل یک رابطه دیالکتیکی بین " اقتصاد وفرهنگ " است. تعارض فرهنگی اروپا وبویژه فرانسه با آمریکا مخصوصا در هنر مدرن وفیلم ناشی از همین امر است که در آمریکامابیشتر به " اقتصاد وانسان مادی " می‌رسیم ودر فرانسه واروپا بخاطر تمدن‌های قدیمی به " انسان فرهنگی " و... البته بعد از دهه‌های شصت وهفتاد جهان در سمینارهایی به " حقوق بشر " وانسان حقوقی " راه یافت ولی اینک بخاطر عملکرد بسیاری دولتهای توسعه یافته به " بحران فرد حقوقی " وتعارضات جدید دولت – ملتها. که بهانه آنهم بر آمدن قطبهای جدید اقتصادی در خاور دور چون چین وژاپن وکره وهند و... است. در سرزمینهاییکه هنوز با تمدن‌های کهن سر می‌کنند و با انسان حق طلب وکنشگر کمتر روبرو هستند. چون کشور ما که در زمان‌های هاشمی ما نوعی " لیبرالیسم اقتصادی " را تجربه کردیم که با چاپ بیرویه اسکناس ، تورم عنان گسیخته از زمان او آغاز شد وظهور طبقه جدید ، از بستر این طبقه کم کم شاهد باندهای مافیایی قدرت وثروت که سیاستها را هم تحت الشعاع قرار می‌داد ، ودر زمان خاتمی " لیبرالیسم سیاسی " را به نسبتی ، در عین حال که تورم اقتصادی به نسبتی مهارگردید وگروه‌های بنام اصلاح طلب مجلس ودولت را از خود کردند وما شاهد دو دولتی و... که دولت سایه ، چون دست نامریی آدام اسمیت در اقتصاد ، در برابر دولت قانونی و. اصلاح طلب... عمل می‌کرد. سایه ای که در کشورها ی در حال توسعه علیرغم غرب ابتدا بر سیاست وبعد بر اقتصاد همیشه افتاده است. در این مرحله راه حل فقط اجرای قانون بود وتناسب مسئولیت با قدرت... ، که اینها همه با تجارب بعد از انقلاب معلوم شد " یاد گرفتنی است اگرچه ما در تاریخ معاصرمان همیشه با ایده‌های چپ روبرو بوده ایم. زیرا که هرگز " راست " در خور وشفاف که صادقانه از موضع خود دفاع کند نداشتیم. راست باصطلاح امروز " کار آفرین " چه بیشتر بخاطر اقتصاد نفتی دلال بودند. وناشناخته در حوزه جامعه شناختی که اقتصادمان هم از گذشته‌های دور یا " غارتی – معیشتی " ویا نفتی یعنی " دلالی وواسطگی " بود. بهمین دلیل شهرمان در تاریخ معاصر از نظر اجتماعی " ام القراء " بود واز نظر فرهنگی " مرداب " که باید مواظب باشی در لجن غرق نشوی ، چه از هرطرف که روی پا در لجن داری. بنابر این راستمان اصلا نه پرنسیپی داشت نه اصولی اگرچه مسلمان بود. برای چنین راستی با اقتصاد نفتی وباندی ورائتی عده ای نسخه لیبرالیسم وبازار آزاد را می‌پیچند در حالی که این راست " چون نیک بنگری از همه چی آزاد است " نسخه ایکه برای جوامع توسعه یافته ممکن است بموازات آزادی اندیشه وپلورالیسم وطبقه متوسط طرفدارانی بنسبت موجه داشته باشد ، ولی در کشور ما راست بمعنی امروزی ومدرنش که مورد نظر عده ایست نداریم. راست ما بدون این تئوری‌ها بچیزی پایبند نیست ، وای باینکه توجیهات ایدئولوژیک وحتى شرعی هم داشته باشد که دارد. مخصوصا با تورمی که هرساله شکافهای طبقاتی را افزونتر می‌کند وعده ای را بیش از پیش فقیر ونیازمند کمکهای اجتماعی ودولتی می‌نماید که هنوز بطور کامل نداریم ، تعدادی را با تورم ، قاچاق وروابط ثروتمند تر نموده و... خوشبختانه اینها همه بعد از بیست وهفت سال که از انقلاب می‌گذرد بسیاری منجمله بخشی از روحانیت را بخود آورد. اگرچه هنوز بخشی از اقتصاد دانان راست کشور ما بر اقتصاد بازار پای می‌فشارند که واکنشی در برابر دولنگرایی وانحصار طلبی عده ای در اقتصاد وسیاست است ولی مهم آنستکه در " سرمایه داری " اخلاق حاکم نیست و" سود " حاکم است ثانيا " لیبرالیسم " در دنیا به راه حل‌های جدید تر هم رسیده است " لیبرالیسم جان راولز " که معتقد است باید بهرکس " حقی به اندازه بیشترین حق برای یک زندگی

عادی تعلق بگیرد و... " ۱۷ - و تفاوتش با سایر لیبرالیسم‌ها آنسکه " فرض او جامعه ای مرکب از افراد برابر و آزاد است " ۱۸ - که البته اینها همه نیازمند برنامه بوده و نزدیک برنام‌های سوسیالیستی است.

اقتصاد دانان مذکور بقول خودشان هنوز به لیبرالیسم کلاسیک نظر دارند واز " اولترا لیبرالیسم " آمریکای امروز و بقولی لیبرالیسم وحشی وحشی که در جستجوی بازار و هژمونی از هیچ جنایتی فرو گذار نیست که جنگهای منطقه ای و کودتاها و... حاصل آنست سخنی نمی‌گوید امریکه با اسطوره " بازار " دلار " و مصرف " بسیاری جوامع امروز را تخریب کرده است. تا جایکه بقول کندی رییس جمهور دهه هفتاد " آمریکا همیشه پول داده است و نفرت خریده است " ۱۹ - تا لثا اینها مدعی هستند که ما بخاطر نداشتن بخش خصوصی به دموکراسی نرسیده ایم ، مگر ترکیه با داشتن بخش خصوصی سا لها تحت سلطه نظامیان نبود و هنوز هم به نسبتی هست و اگر فشار اروپا نبود حالا هم این دموکراسی نیم بند و شکننده را نداشت. در ضمن باید توجه داشت که " سوسیالیسم سرمایه داری دولتی و اخلاق تنها اخلاق سنتی نیست " در نگاه چپ امروز ما با سرمایه داری مشارکتی و دموکراسی اجتماعی روبرو بوده و در اخلاق مابیشتر با " اخلاق علمی " که بعزل فساد و بحران‌ها می‌پردازد هستیم. نمونه سوئد و اسپانیا و بسیاری کشورهای دیگر اروپایی که غالبا سوسیال دموکراتها انتخابات‌ها را می‌برند ، البته آنها هم هنوز بادعای خودشان کامل نیست. چه سوسیالیسم و دموکراسی آرمانشهری است که هر چه بشر امروز جلوتر می‌رود بخاطر افزایش انتظارات و آگاهیهها دست نا یا فتنی تر می‌شود که البته اینها همه نسبی است. اصولا می‌توان گفت که در " سوسیال دموکراسی " اقتصاد برنامه ای است ولی در حوزه فرهنگ و سیاست " لیبرالیسم " حاکم است. بویژه که " جبرهای اجتماعی " امروز بخاطر ظهور " ژورنالیسم و آکادمیسم " که با رشد ارتباطات جهانی شده راههای گریز را از اجرای " حقوق بشر و دموکراسی و آزادی بیان و اندیشه " اگرچه با تاخیر ، بسته است.

امروز از بستر روحانیت شاهد دیدگاههای مدرن تا واپسگرا - بهمچنین از نگرش چپ تا نگرش راست و طرفدار اقتصاد بازار تا طرفدار عدالت توزیعی خوشبختانه هستیم و مهمتر آنکه " تاسیس حزب " توسط روحانیونی را که بنظر من یکی از نشانههای توسعه است تجربه می‌کنیم ، بویژه که حزب همه را وارد یک تلاش جمعی و اجتهاد همگانی می‌نماید در حالیکه تا بحال ما سروکارمان بیشتر با اجتهاد فرد و ایده ای که نیاز به بحث و جدل فراوان داشت تا پخته شود، بود این احزاب خواسته و یا نا خواسته بر نامه‌ها شان تحت اشعاع دو ایدئولوژی و متدولوژی " لیبرال دموکراسی یا سوسیال دموکراسی " بعلاوه تیم مجری در نهایت خواهد بود که مردم ایران دست به انتخاب خواهند زد. یکی از دلایل شکست اصلاح طلبان و آقای خاتمی همین امر بود که از مباحثه و گفتگو با " مخالفان دارای نظر و برنامه " پرهیز می‌کرد. " حزب " د خالت اعضاء ، طرفداران و کارشناسان را از هر طبقه و گروه بلا جبار فراهم می‌آورد از این مرحله ما وارد دموکراسی اجتماعی در هر صورت شده که دیگر فشار از پایین و چانه زنی از بالا نباشد تئوری‌هایی که در تجربه جواب نداد. امری که به شفافیت امور بالطبع می‌انجامد چه در حزب تصمیم گیری بیشتر جمعی است و بایک نظام سلسله مراتبی و انتخابی و مسئول فقط در اجرای تصمیمات روبرو هستیم " اقتدار قانون " البته اگر مطابق قواعد خاص خود حزب تشکیل شود. در دموکراسی اجتماعی ما پایین و بالا نداریم. تا بحال چپمان بیشتر از تدوکی و رادیکال و حتی گاهی عوامفریب و سیاسی کار ، که از کویر قدرت و سیاست در این آب و خاک همیشه با لومپنیسم و شارلاتانیسم حتی بیبانه مذهب روبرو بودیم. این چپ در مجموع واکنشی با احساس ستم کشیدگی و واکنش به مظالم قرن‌ها ، اگرچه بنسبت زیاد حق داشت. ولی راه حل نداشت. بویژه برای کشوری چون ما کمونیسم و مارکسیسم و سوسیالیسم وارداتی ، که هرایده ای وقتی وارد شد فوراً در حوزه عوام تبدیل بغاشیسم می‌شود و فرصت طلبها از آن بهره می‌گیرند " نمونه

اش بعضی سران حزب توده و تحریکات اینها که من در نیم قرن تاریخ سیاسی و حزبی خصوصا در ملی شدن نفت تجربه کرده ام. حالا اگر در حوزه دین به خداوپیغمبر می شود در جامعه ای مثل ما متوسل شد و از اخلاق و تقوا در نهایت کمک گرفت ولی اینجا همه چیز در اقتصاد خلاصه می شد و با منافع توجیه می گردید نتیجه اش اتحاد شوروی سابق که از الکلیسم و کمکاری صدای سران آنجا بارها بر آمده و سپس فروپاشی و.... اینک هم دموکراسی در آن د یار یک آرزوست و یا در کشور کامبوج که در انقلابشان ما با پولپوت و خمرهای سرخ و جنا یا ت تکان دهنده روبرو بودیم و حتی در کوبا هنوز معلوم نیست مردم کوبا بعد از کاسترو چگونه حکومتی خواهند داشت ؟ حتی در فرانسه امروز که در انتخابات اخیر بخش اعظم از کارگران که همیشه با کمونیستها بودند بسود راست افراطی رای دادند تا کاندیدای آنها بمرحله دوم در برابر راست میانه " ژاک شیراک " رسید زیرا که ژوسپین نخست وزیر سوسیالیست فرانسه بتقسیم کار اجتماعی ، و کم کردن ساعت کار بسود بیکاران و ایجاد اشتغال بیشتر پرداخته و منافع این کارگران بخطر افتاده بود که او مدعی " چپ جهانی " در برابر نابرابری های اقتصادی بود که حاصل سرمایه داری جهانی قلمداد می شد و.... بعلاوه رادیکالهای کمونیست و سوسیالیست هم هر کدام یک کاندید ا برای خود در نظر گرفتند و... یعنی هر گروهی منافع زود گذر و مادی خود را در نظر گرفت که نتیجه اش پیروزی راست و بحران های امروز فرانسه است. چه دموکراسی و سوسیالیسم حاصل نوعی فلسفه سیاسی بعلاوه اخلاق اجتماعی است که بر تعریف " فرد حقوقی " استوار و با گذشت و فداکاری بسود جمع و دیگری میسر است ، فردی که در ادیان الهی و در شرق بر " کرامت انسان " و اخلاق در سیاستها می توانست معطوف باشد بعلاوه باور به نوعی " نظام ارگانیک " – توحید اجتماعی – که " چو عضوی بدرد آورد روزگار – دگر عضوهارا نماند قرار " سعدی ، این امر امروز در جوامع مدرن بنام " داروینیسیم اجتماعی " از اسپنسر جامعه شناس معروف انگلیسی مشهور است ، و برای ما تکوین این نظام ارگانیک در صورتی میسر بود ، چنانچه بر فلسفه خداپرستی که تقدس زدایی از هر پدیده منجمله " قدرت " هدف بود پرداخته ، و به انسان و جامعه در رابطه با حقوق شان برای استقرار عدالت عملا می پرداختیم. نتیجتا بخاطر بی توجهی بدین امر " تقدس زدایی " با شخصیت های دوگانه و بی تقوا ، در جامعه شاهد حضور مافیای قدرت و ثروت و قانون گریزی و متملقین و فرصت طلبها بیش از دولت و قانونمداری هستیم. زیرا که هنوز هم انسان اسطوره ساز است و اسطوره امروزش " پول " و مقام و.... و گرنه تمام مشکلات جهان امروز منجمله ما مسلمان ها نتیجه ماده پرستی نیست. در کشور ما امروز از یکطرف با جامعه مدنی روبرو هستیم که سروکارمان " گذار از اسطوره پرستی به تیپولوژی است " و از یکسو با جامعه ای بیبانه مذهب خرافه باور و اسطوره ساز و اسطوره پرست ، و... که تحت الشعاع مشکلات فرهنگی حاصله از این دو حقوق بشر مغفول است. امری که بخاطر رشد ارتباطات زود گذر و مجبور بتغییر است.

شرایط جهانی و چپ مدرن

برای گریز از افراط و تفریطها دنیای امروز متوجه " چپ مدرن " یا چپ میانه شده است که در آن هم حقوق خصوصی انسان رعایت شود و او را بخاطر ایجاد اشتغال و کار آفرینی مورد حمایت قرار دهد ، که در کشورهایی بهره و امهای تولیدی اندک است و یا دولت مستقیما شریک می شود. البته قبل از همه با تعیین حقوق اجتماعی چون تعیین خط فقر و مرز ثروت و کمک بکسانیکه زیر این خط قرار می گیرند ، دولت موظف بدادن " یارانه " بوده تا تعادل اجتماعی فراهم آید این یارانه ها نقدی و در رابطه با حقوق اندک ، کمک اجاره مسکن ، کمک هزینه تعداد فرزندان ، آموزش و پرورش مجانی و بهداشت و درمان و.... ، چنین رژیم هایی را در دنیای امروز رژیم های سوسیال دموکراتیک می نامند و طرفداران آن را در برابر سرمایه داری جهانی " چپ جهانی " نامیده ، در

زمانیکه ما پایان ایدئولوژی را بخاطر استبداد ایدئولوژیک و خاطره نا میمون حکومت‌های باصطلاح ایدئولوژیک در ذهنیت تاریخی خود داریم این امر بیشتر در غرب حاصل سن تزی از عدالت طلبی و آزادی خواهی است که سالها ستیز طرفداران این دو، مباحثات فلسفی فراوان را در حافظه تاریخی خود داشتند ولی امروز دیگر دوره فلسفه بافی نیست دوره عمل است. این روند در حرکت‌های جهانی و واکنش‌هایی که در برابر سرمایه داری جهانی که همه ساله "هشت کشور بزرگ" جلساتی در رابطه با بازار و سرمایه در نقطه ای از جهان دارند شاهد یم. منتها این حرکتها از دوی بعد باید مورد توجه چپ‌های کشورهای توسعه یافته و چپ‌های کشورهای در حال توسعه باشد، زیرا که از یکسوبا جهانی شدن کار و سرمایه، رقابتی بین "نیروهای کار ارزان" با نیروهای کار در کشورهای توسعه یافته که رفاه نسبی و تامین اجتماعی تا باز نشستگی قابل توجه بنسبت کشورهای زیر سلطه دارند، وجود دارد که روزی انگلس یار مارکس در انگلستان اینهارا "اشرافیت کارگری" معرفی نمود، بعد دیگر، در کشورهاییکه انسان با حقوقش هنوز ببهانه سنت، تاریخ و یا ایدئولوژی فراموش است و دموکراسی بهمین بهانه‌ها تعلیق به محال است که نمونه بزرگ آن چین و نمونه‌های کوچکش کشورهای نفتی و مسلمان تا فقیر آفریقایی است. رقابتی با کشورهای توسعه یافته که بالاخره انسان و رفاه و آزادی‌های او کم یاز یاد مطرح است. اینها همه بر پیچیدگی‌های سیاست و مدیریت و شکاف شمال و جنوب بیشتر می‌افزاید. در چنین شرایطی از یکسو با منافع ملی، جامعه مدنی، و محرومین اجتماعی که از حقوق ملی بیش از همه محرومند روبرو هستیم، بعلاوه ساختارها و مدیریت‌ها ییکه فرصت رعایت هیكدام از موارد فوق را نمیدهد. چه باید کردها فراوان است و نیاز مند "آزادی" که بی تعارف نداریم. زیرا تا شکاف فقیر و غنی را حل نکنیم این آزادی نامیسر است. بالیبرالیسم و تنها رعایت بخش خصوصی آنهم در حوزه اقتصاد و نوکیسه‌هایی برآمده از تورم و...، تعادل اجتماعی حاصل نمی‌گردد البته با دولتگرایی هم که تجربه کردیم به مافیای قدرت و ثروت راه یافتیم. چه "سوسیالیسم دولتگرایی نیست" راه حل برنامه‌های حقوق بشری در سیاست و اقتصاد بوده که تنها با مشارکت همه قابل اجراست.

"چپ" امروز در بسیاری نقاط جهان "چپ حقوق بشری" است و بتدریج بخاطر برنامه و مدل در بسیاری نقاط "رژیم‌های سوسیال دموکراسی اروپا" تعین کننده شده، حتی در آمریکای جنوبی که امروز در آنجا "یک کارگر یعنی" اولادا سیلوا – یک سرخیوست – اودی – یک زن سوسیالیست از شیلی و چاوز بقول خودش یک سرباز برای مردم و ساختن آمریکای لاتین که یکن، رییس جمهور شیلی از بازماندگان دوران آئنده می‌گوید "ما آئنده ای بمراتب عادلانه تر، فراگیر تر می‌خواهیم و من بعنوان یک زن بشما این قول را می‌دهم" قوی که در برابر بسیاری رهبران جهان در کنگره شیلی برای تبریک بمردم شیلی برای انتخاب این خانم گرد آمده بودند بیان نمود. برنامه همه اینها "سوسیال دموکراسی" بود، زیرا که فقر و نابرابری را در این کشورها جز با اجرای برنامه‌های عدالتخواهانه یعنی "سوسیالیسم و دموکراسی" توسط دولتها بویژه در حوزه آموزش و پرورش، بهداشت و درمان، مسکن، نبود، امری که شامل حقوق مختلف از حق وجود و حضور در صحنه "یعنی مشارکت در حزب، انجمن‌ها، شوراهای کوچک محلی تا منطقه ای نه "شورا باری" که نه قدرتی دارد نه جایی در قوانین و... "در مجموع شراکت در نظام تصمیم گیری، تا حق اشتغال، حق بیکاری، بعلاوه حق کار آزاد و. مطابق قانون و فرصتهای برابر برای همه که حقوق سیاسی و اجتماعی را دربر می‌گیرد یعنی "حق حیات در یک وضعیت حقوقی" که روابط اجتماعی را متعادل می‌نماید. امری که اوتوپیا و آرمانشهر مردم ایران از چپ لیبرال تا چپ مارکسیستی و چپ اخلاق گرا "خداپرستان سوسیالیست" طی یک قرن در مجموع بود، که بخاطر آن وحدت همه را در انقلاب شاهد شد یم. انقلابی که بخاطر تسریع آن توسط انقلاب هنوز پایان نیافته است. چه فقر و فساد و اختناق هنوز بعلاوه شعارهای نا مسئولانه پابرجاست و در برابر اینهمه کسی پاسخگو نیست.

وگرانه انقلابمان انفجار نور بود که در برابر گلوله تفنگ با گل آغاز شد. اگر بخشونت و... و در نهایت بتاریکی کشیده شد علی اجتماعی و فرهنگی داشت که بحثی دیگر می‌طلبید. راه برون رفت از تمام این بحران‌ها بنظر من بازهم بدون پرده پوشی رعایت " حقوق بشر و دموکراسی " بطور شفاف با برنامه‌های سوسیال دموکراتیک است. برای کشوری نفتی که هنوز بسیاری مسائلش بخاطر آشفته‌گی در طرح‌ها و برنامه‌ها لاینحل مانده ، و غالباً بنام پروژه‌های نامتوازم در آخر سال بودجه‌هایش نیاز بمتهم داشته و چاپ اسکناس بیرویه که مکرر شده است. بعلاوه " انفعال اجتماعی " که باعث شده عده ای جرات نموده ، آرمانهای اولیه انقلاب را که مهمترینش " جمهوری خواهی " است زیر سوال ببرند. انفعالی که بخشی از روشنفکران در ایجاد آن در سالهای گذشته با " قهر از صندوق‌های رای " حتی در " انتخابات شوراها که آزادانه ترین انتخابات بود " نقش غیر قابل انکار داشتند و در انتخابات ریاست جمهوری بخاطر فقدان تحلیل خیال می‌کردند " اینها همه سناریو بسود یکی از کاندیداها ست ۱۹- در حالیکه اولین گام‌رهایی اجتماعی شدن ، حضور در صحنه بهر بهانه است برای ملتی که در قرن بیست و یکم هنوز در انتظار ویا در جستجوی منجی است بویژه که در بسیاری کشورها مقام شهرداری سکوی پرش به مقام ریاست جمهوری است.

منبع: ایران امروز ، ۲۸ خرداد ۱۳۸۵ - ۶ ژوئن ۲۰۰۶

پانویس‌ها:

- ۱- از دکتر صدیقی در کتاب " فرقه‌های شیعه بعد از اسلام در ایران "
- ۲- مدرنینه چیست از Alexis nous " از انتشارات دانشگاه پاریس "
- ۳- از علی علیه السلام
- ۴- از بهاء الدین خرمشاهی نقل از مجله نقد و نظر شماره ۵
- ۵- دکتر داود فیروزی مقاله " مسئله سیاسی مسلمانان در اندیشه امام خمینی " - شرق - ۱۶ اسفند ۸۴
- ۶- از حجت الاسلام سید علی میر موسوی در مصاحبه با " اعتماد ملی " با عنوان " فقه سیاسی و تنگناهای نظری " ۱۴ فروردین ۸۵
- ۶- از حجه الاسلام کدیور نقل از سایت‌ها و روزنامه شرق و.....
- ۷- نقل از هادی خانیکی در مقاله " غروب روشنفکری سیاست ورز " شرق - ویژه نامه - ص ۴۱
- ۸- از خسرو شاکری نقل از کتاب جنبش مشروطیت و انکشاف سوسیال دموکراسی
- ۹- از داریوش آشوری
- ۱۰- از سوسن شریعتی - در مقاله روشنفکری دینی - شرق
- ۱۱- از داریوش شایگان
- ۱۲- از هابرماس - فیلسوف آلمانی از مکتب فرانکفورت
- ۱۳- از مارسل گوشه در مرکز مطالعات عالی علوم اجتماعی - پاریس

۱۴ - از حجت الاسلام سید علی میر موسوی - در مصاحبه با " اعتماد ملی - ۱۴ فروردین ۸۵

۱۵ - از حجت الاسلام کدیور در سایت آفتاب

۱۶ - بنقل از سایت امروز - بهمن ۱۳۸۴ - ۱۷ - از کتاب بحران ایدئولوژی - محمود نکوروج - انتشارات چاپخش - ۱۹ - از

احسان شریعتی - شرق

۱۷ فروردین ۸۵ - ۲۰ از نظر انگلس " قهر عملی ارادی نیست بلکه اجرای آن شرایط و مقدمات خود را دارد که باید واقع بینانه

باشد یعنی ابزاری که نوع کاملتر آن بر نوع ناکامل پیروز می شود و این ابزار باید تولید شده باشند، اومعتقد است که قهر بواسطه

تولید بوجود می آید و تولید هم بواسطه فعالیت های اقتصادی و فعالیت های اقتصادی هم نیازمند ابزار تولید " انسان " بعنوان نیروی

کار ، یعنی قدرت سیاسی بدون قدرت اقتصادی که بتواند ابزار جدید تولید کند هیچ جایگاهی ندارد " از کتاب نقش قهر از

نگاه انگلس - دکتر ناصر طهماسبی ص - ۲۶

نقش عنصر زمان در نقد بازرگان و شریعتی

محمود نکوروح

...عبور از بازرگان و شریعتی مدت‌هاست انجام شده، اگرچه برای بخشی از جامعه که تازه بیدار شده تازگی دارد، جمعیتی که پیاپی از روستاها وارد شهرها می‌شوند. البته این دو - بازرگان و شریعتی - در هر صورت راهگشایان راه‌های طی شده بعد از قرن‌ها با نگرشی جدید بودند، راه‌هایی که مکرر بود و کسی جرأت فراتر رفتن نداشت، ولی امروز که هر کس جرأت اندیشیدن و نقد "حال و گذشته" پیدا کرده، این "جرأت" میراث این دو و گروهی اندک است که باید پاسدارشان بود. این دو بزرگوار در لحظاتی از تاریخ سیاه ایران درخشیدند که هر شب چراغی غنیمتی بود. لحظاتی که بدبختانه به سرعت با کودتایی غروب کرد. غروبی که هر بار یک‌ربع قرن تاریکی و انجماد اجتماعی را در پی داشت».

امری که انقلاب ۲۲ بهمن هم بیشتر ناشی از آن بود - فروپاشی البته روحانیت مدل خاص خود را داشت که به روز نبود و... . حالا معلوم نیست چرا همه نقدها متوجه بازرگان و شریعتی شده است، درحالی که علت اصلی، توقف جامعه در دهه بیست و سی بود. در زمانی که جهان، گذشته را به سرعت پشت سر می‌گذاشت و ما که به خاطر فضای بسته - همانند شوروی سابق - در زمان نبودیم. زمانی که "دموکراسی" از مدت‌ها قبل ضرورت زمانه ما بود و مشکلات امروزی ما بیشتر حاصل مقاومت در برابر چنین ضرورتی است که به بهانه‌های مختلف انجام شده و هنوز ادامه دارد. چه دموکراسی، تنها رأی‌دادن نیست، بلکه مقدمات آن وجود احزاب و نهادهای مختلف اجتماعی است که قدرت سیاسی را محدود می‌کند. فلسفه وجودی قانون اساسی هم از این امر سرچشمه می‌گیرد. حال اگر ما بدان نرسیدیم، علت عدم انجام‌های درون قانون اساسی است که بازتاب شرایط اجتماعی آن روز ماست. وگرنه از ابتدا برای همه "میزان رأی ملت" بود. امروز چه حاصل از تنها انتقاد به بازرگان و شریعتی، بویژه آن‌که، آنان فرزند زمانه خود بودند و خود در نهایت گاهی به انتقاد خود دست زدند. آنها که امروز به نقد اینان می‌پردازند، کارشان در مقایسه با گذشته قیاس مع الفارق است. دوره‌ای که آرمانگرایی و ایدئالیسم ایرانی رنگ و چهره مدرن می‌گرفت و ارزش‌های جدیدی چون حقوق بشر و دموکراسی را وارد فرهنگ و تمدن ما می‌کرد، در زمانی که استقلال کشور از دست رفته، گفتمان روز یا مبتنی بر ناسیونالیسم مصدقی بود یا در میان بخشی از روشنفکران مبتنی بر مارکسیسم، که دوره هر دو گذشته است، چه سرگذشت تمام "ایدئالیسم‌ها به خاطر رادیکالیسم کور به فاشیسم و یا آنارشیسم سرانجام یافت" (۱) و در کشورهایی چون کشور ما بیش از همه استعمار و یا ارتجاع، زمینه‌ساز این رادیکالیسم در برابر دولت ملی بودند که ما در ایران در حوزه مذهبی‌ها فداییان اسلام و بخشی از روحانیت و در حوزه روشنفکران حزب‌توده را داریم، زیرا که به ظاهر واکنشی بود در برابر مظالم قرن‌ها که به بهانه‌های مختلف انجام می‌شد، ولی عملاً به سود قدرت سیاسی که هنوز خودکامه بود. ما به خاطر "جهل و فقر" نیاز به کنش‌های خردگرایانه داشتیم که رهایی‌بخش باشد. اینها برای نسل امروز به تاریخ سپرده شده و باید در جست‌وجوی طرحی نو بود تا جواب مسائل امروز ما را بدهد که با مسائلی تازه و جهانی کوچک شده روبه‌رویم. چه "روشنفکر در یک کلمه کسی است که نسبت به "وضع انسانی" خویش در زمان و مکان تاریخی‌ای که در آن است خود آگاهی دارد و این "خود آگاهی" به جبر و ضرورت، به او یک احساس مسئولیت بخشیده است، اول باید تعیین کنیم که در چه مرحله تاریخی هستیم تا راه حل تاریخی و تکلیف مردم روشن شود." (۲) زیرا در بین نسل جدید حوشبختانه تعداد تحصیلکرده‌ها نسبت به گذشته بیشتر است. به علاوه یک

آزمون تاریخی را با یک انقلاب مردم ما از سر گذرانده‌اند که تازه امروز عده‌ای در شعارهای اول آن هم شک دارند، شعارهایی که در عمل غیر از آن شد که وعده داده شده بود.

عبور از بازرگان و شریعتی مدت‌هاست انجام شده، اگرچه برای بخشی از جامعه که تازه بیدار شده تازگی دارد، جمعیتی که پیایی از روستاها وارد شهرها می‌شوند. البته این دو - بازرگان و شریعتی - در هر صورت راهگشایان راه‌های طی شده بعد از قرن‌ها با نگرشی جدید بودند، راه‌هایی که مکرر بود و کسی جرأت فراتر رفتن نداشت، ولی امروز که هر کس جرأت اندیشیدن و نقد "حال و گذشته" پیدا کرده، این "جرأت" میراث این دو و گروهی اندک است که باید پاسدارشان بود. این دو بزرگوار در لحظاتی از تاریخ سیاه ایران درخشیدند که هر شب چراغی غنیمتی بود. لحظاتی که بدبختانه به سرعت با کودتایی غروب کرد. غروبی که هر بار یک‌ربع قرن تاریکی و انجماد اجتماعی را در پی داشت.

وقتی امروز در یکی از نقدها به فاصله بازرگان با طبقه متوسط نگریسته می‌شود، باید او را در ظرف زمان و مکان خود که طبقه متوسطی، بدان گونه که امروز مطرح است و متعلق به جوامع صنعتی بوده و ما نداشتیم، تحلیل کرد، ثانیاً در جامعه ما با اقتصاد نفتی، طبقات بیشتر رانتی بود که از آن بستر بورژوازی وابسته و یا اقتصاددانانی که نافشان به بانک "چیس مانهاتان" آمریکا وصل بود و نسخه‌هایی که می‌پیچیدند و... به‌اضافه نوعی شارلاتانیسم سیاسی که مصداق بارز آن سیدضیاءالدین طباطبایی بود که در پوشش دین و بنیادگرایی و با حمایت افسران انگلیسی کودتایی کرد و بعد هم در دهه بیست یکی از "منتظر خدمت‌های ابرقدرت آن روز - انگلستان" انگشتش در تمام ترورها حتی "ترور عبدالحسین هژیر- تا رزم‌آرا و..." مشهود بود. (۳) زیرا که مسئله نفت را او باید حل می‌کرد که مورد اعتماد انگلستان بود تا جایی که نشان لردی هم گرفته بود. حال اگر مصدق با بهره‌گیری از تضاد قدرت‌های جهانی و شناخت غرب و اطلاعات حقوقی و... انگلستان و عواملش را در لحظات آخر - که کسی پیش‌بینی نمی‌کرد - مات کرد، نخست‌وزیر شد و در برابر تهدیدهای داخل و خارج شیر پیر بریتانیا را برای همیشه از شرق راند، تا سرانجام نفتی‌ها علیه او کودتا کردند، امری که ما را به خودمان واقف کرد - که تا آن روز نبودیم - این "خود" با کنش‌هایش متکی به خود بود که هنوز بعضی بر نمی‌تابند، که بحث دیگری می‌طلبد. شناخت بازرگان و شریعتی، بدون تجزیه و تحلیل این "خود" که به شرایط اجتماعی ما راه می‌برد ممکن نیست؛ اگرچه نواقص فراوان داشته باشد. ولی امروز این "خود" همان "شهروند" است. در بستری که بعد از فضای بسته زمان رضاخان اولین جرقه‌های تولدی دیگر را نشان می‌داد که در مناسبات جهانی اعلام حضور می‌کرد. از دادگاه لاهه تا شورای امنیت که حاکمیت ما را به رسمیت شناخت. البته شوک اولیه را به این "خود" مصدق با آگاهی به حقوقش در شرق وارد کرد. جوامعی که با اقتصادهای تک‌محصولی، اگر هم پیوند طبقاتی داشتند همه را از دست داده و طبقات جدید رانتی را شاهد شدند که فاصله‌های آنها روز به روز بیشتر می‌شد امری که حاصل نهایی آن انقلاب محرومین بود و ما یکی از اینها بودیم.

در جامعه‌ای که قرن‌ها در انتظار بود و فقر و قحطی جز رشد ایدئولوژی‌های چپ را بر نمی‌تافت، درحالی که پیام‌آور چنین ایدئولوژی‌ای ابرقدرتی دیگر بود که از ایدئولوژی دین می‌ساخت، برای جوامعی که هنوز به دنبال تسکین آلامشان بودند و روشنفکرش علیه منافع ملی به بهانه منافع پرولتاریای جهان در خدمت ابرقدرتی دیگر بود. ازسوی دیگر دین رایج از شک بین دو وسه... فراتر نمی‌رفت، در چنین شرایطی بازرگان کتاب راه‌طی شده را نوشت و شریعتی تازه در حوزه فرهنگ و سیاست از بستر خدایپرستان سوسیالیست سربرآورد، در برابر هجوم ایدئولوژی‌ها هر دو با پالایش باورها برای مردمانی که در گذشته متوقف شده بودند، یکی از علم بهره گرفت و یکی از ایدئولوژی، اگرچه برای جامعه ما آغازی بر پایان بود؛ چه در انقلاب مشروطه ما با

کمک عشایر و خوانین به آزادی‌هایی دست یافتیم که دولت مستعجل بود؛ زیرا که دموکراسی محصول دورانی است که مدرنیته با علم و ایدئولوژی انسان را از برهوت عالم معنا به عالم سفلی آورد و با خودیابی و خودسازی به ساختن و پرداختن جهان پرداخت تا اگر عروجی هم هست خود تجربه کند. اگر دنیای امروز به مواردی از رشد دست یافته است ابتدا با ایدئالیسم و رمانتیسم بود که در قالب زمان نمی‌گنجید، از این‌رو زمان جدید را خود خلق کرد تا جهانی دیگر بیافریند و آفرید چه "وَأَن لَّيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَاسَعَى" (نجم: ۳۹). در عین حال که از قرن‌ها قبل این ایدئالیسم در یونان و روم و بسیاری کشورها در ذهنیت انسان موجود و فیلسوفان را به خود مشغول کرده که سرانجام با علم و تکنیک محقق شد، ولی در کشور ما همیشه دست‌نیافتنی و در اسطوره‌ها بازتاب می‌یافت. (۴) چه انسان هنوز عملاً معنی نداشت و در نظام وحدت وجودی - تاریخی ما به دنبال قهرمان بودیم که نارسایی‌هایمان هم از همین‌جا سرچشمه گرفت. اگر نقدی به "امت و امامت" شریعتی هست متعلق به نگاه انسانی است که رشد ارتباطات اینک او را کلافه کرده است، درحالی‌که در آن زمان نه امتی بود و نه امامی و نه تنها اینها، بلکه نه جامعه‌ای و مردمی که خود و حقوق خود را بشناسد و بیش از این گرفتار جبرهای فرهنگی و تاریخی نباشد، یا طرح "دموکراسی متعهد"، مربوط به زمانی است که خطرش این بود که در روستاها رأی را با یک ناهار آبگوشت می‌خریدند و البته امروز هم بعد از این همه مبارزات با وعده پنجاه‌هزار تومان و یا "پول نفت بر سر سفره" رأی بخش‌هایی از جامعه را جذب می‌نمایند و... درحالی‌که اینک در سایه مبارزات نسل دهه بیست رییس‌جمهور آمریکا و وزیرخارج‌هاش در خاطرات خود کودتای بیست‌وهشت‌مرداد را یک اشتباه دانسته که حاصلش خاورمیانه پرتلاطم امروز است که کسی جلودارش نیست. اگر دموکراسی در زمان مصدق در ایران جا می‌افتاد و مدلی برای دیگران می‌شد، امروز شاهد بسیاری از بحران‌های جهانی نبودیم که راه‌حلی برایشان متصور نیست. امروز ما در دنیای کوچک‌شده، گذار از "اسطوره‌باوری به تیپولوژی" را در زندگی مدنی و تخصصی تجربه می‌کنیم و روشنفکرش بدون بهره‌گیری از یکی دو تخصص انتقاداتش بی‌پایه است. (۵) عملکرد دو شخصیت یادشده شباهتی به هیچ‌کدام از اندیشمندان غرب نداشته و ندارد، زیرا که ما متعلق به دو دنیا بودیم که از ریشه تفاوت داشت، همچنین ما در دوران مدرن با برخورد سلطه‌گرانه آن روبه‌رو شدیم، درحالی‌که هنوز از سلطه داخلی و بومی رنج می‌بردیم؛ سلطه‌ای که در حوزه فرهنگ و دین و سنت توجیه‌گرانی داشت، ولی در غرب از آغاز، کثرت اندیشمند بر هرگونه سلطه درونی که مبانی فکری داشت قلم بطلان می‌کشید، در عین حال سلطه خارجی هم بدان‌گونه که ما به‌خاطر فروش منابع خام تجربه کردیم وجود نداشت. در غرب پیامد چنین فضایی لیبرالیسم بود و بعدها با رشد تکنیک "سوسیال دموکراسی" که ما هنوز به‌خاطر موارد فرهنگی و اجتماعی جرأت ورود به هیچ‌کدام را نداریم؛ که لیبرالیسم هنوز هم چماق است و سوسیالیسم هنوز مارکسیسم و ماتریالیسم و کفر و زندقه، جمهوری هنوز برای بعضی ضد شرع و دین است. در حوزه اجتماعی تقسیم اجتماعی کار و در حوزه سیاست دموکراسی و حقوق بشر - که ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم - بازرگان در شرایطی خوش درخشید که انتخابات دوره هیجدهم بعد از کودتا فرصت نفس‌کشیدن نمی‌داد و شعبان بی‌مخ‌ها در همه‌جا حاضر و فرصت اظهار وجود به کسی نمی‌دادند. بازرگان در بستر زمانه‌هایی متضاد و متفاوت اسطوره مقاومت شد - چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب - زیرا که او "ایمان مجسم" بود که از هیچ‌کس نمی‌ترسید و در برابر استبداد و خیره‌سری ملاحظه هیچ‌کس را نمی‌کرد، از نظر او "كَلَّا إِنَّ الْإِنسَانَ لِرَبِّهِ لَإِطْفَىٰ أَن رَّاهُ اسْتَفْغَىٰ" - (علق: ۷-۶) بود. به هر صورت برای نسل‌های بعدی در مقاومت، جاودانه و الگو گردید و یا شریعتی که بدون شناخت فلسفه زمانه ما و نسل همزمان او که با خداپرستی بر دین تاریخی و بافته‌های گذشتگان قلم بطلان کشید شناختش غیرممکن است، نسلی که توسط محمد نخب وارد دنیای هرمنوتیک شد، از سنت‌ها گسست و عدالت اجتماعی را بی‌توجه به سرمایه‌داری رانتی که امروز پشت

مذهب سنگر گرفته و قبلاً پشت مدرنیزاسیون، در سوسیالیسم تئوریزه کرد؛ امری که باعث شد شریعتی کتاب "سوسیالیست خداپرست" را ترجمه کند، در زمانی که شرایط فرهنگی و اجتماعی از دو طرف تحت فشار بود؛ از سوی مارکسیست‌ها و واپسگرایان، در زمانی که اجتهاد در محدوده استنباط افراد محدودی بود در صورتی که امروز حقوق بشر در هر حوزه‌ای حق اجتهاد به هر موافق و مخالفی می‌دهد. "کثرت‌گرایی" اگرچه قبلاً هم در باورهای ما ریشه داشت - "فبشر عبادی الذین و..." (زمر: ۱۷) گذار از چنین جوی یک انقلاب بود که با کودتای بیست‌وهشت‌مرداد ۱۳۳۲ به تأخیر افتاد و بعد هم به خاطر شرایط دهه چهل به مبارزاتی چریکی و... کشیده شد که ما را در سراسیمگی پیش‌بینی‌نشده‌ای قرار داد، چه تاریخ زنجیره حوادثی است که به هم در نهایت متصل است بویژه که جهانی شدن هم تبعات خود را داشت تا جایی که امروز معلوم شده "اگر نسیمی در سواحل ژاپن بوزد، در نیویورک تبدیل به توفانی می‌شود".

بازرگان و شریعتی را باید در شرایط تاریخی و جغرافیایی خاص خود سنجید که دوره‌اش گذشته است، دوره‌ای که به خاطر فقدان مدل، ما میراث‌دار ناکامی‌هایی به خاطر تضاد و تناقض میان جامعه شهری و روستایی - که بعد از انقلاب هم در ارائه طریق‌ها بازتاب داشت - شدیم. (۶) اگر در دوره‌هایی با پول نفت از جبرهای کویری رستیم، در شهر با همین پول به خاطر ناآگاهی و بی‌آرامی و بی‌اخلاقی در مرداب فساد فرو رفتیم؛ که هنوز پیامدهایش را تجربه می‌کنیم؛ چه اخلاق یعنی مسئولیت و بازرگان به اعتراف دوست و دشمن در حوزه اخلاق نمونه بوده است. اگرچه کمبودهایی را در دولت موقت می‌شود دید که حاصل فقدان تشکیلات، فروپاشی نظام سلطنتی، نبود برنامه و مواردی دیگر چون تعدد مراکز قدرت و... است. یادآور می‌شویم که فقدان "مدل حکومتی" برای نوگرایان دینی از آغاز علت شکست‌شان بود، در صورتی که در کشوری چون ما مدل حکومتی بویژه در حوزه اقتصاد به خاطر فقر گسترده و توده‌های محروم ضرورتی ویژه داشت؛ امری که امروزه بیش از همیشه ملموس است، تا جایی که آقای خاتمی ضرورت آن را در آخرین سخنرانی‌اش گوشزد کرد. البته شرایط انقلابی ایام انقلاب را هم که همه به خاطر تسریع انقلاب غافلگیر شدند نباید نادیده گرفت. در عین حال که جای خالی تئوری و تحلیل علمی و جامعه‌شناختی از روشنفکرانی که به صورت کلی تحت‌تأثیر مارکسیسم و یا اسلام بودند یکی از علل عمده این شکست بود. چه اسلام از منظر یک "ایده و جهان‌بینی" می‌توانست مورد توجه باشد ولی در رابطه با زمان و مکان نیاز به تئوریزه کردن داشت که "اندیشه یا تئوریک است یا پراتیک" (کانت).

اینک زمانه ما باز هم برای نسل جوان گرفتار خلأ تئوریک و ایدئولوژیک به اضافه مدل است امری که نیازمند نخبگان خاص زمانه خود است که در دانشگاه‌ها و نوشتجات آزادانه خود را بازتاب دهد، نخبگانی که مشکلات گذشته را ندارند، چه تاریخ معاصر ما علیرغم شکست‌ها، در حوزه سیاست و مدیریت و فرهنگ و حقوق مواردی را پشت سر گذاشته که راه برگشت به عقب با تلاش همین رادمردان یادشده بسته است و گر نه امروز ما شاهد ظهور جامعه مدنی و نهادهای متعدد اجتماعی علیرغم تمام فشارها نبودیم، امری که امروز باعث شده رادیکالیسم دیروز، از بازرگان با احترام یاد کند و بسیاری از همان‌ها که چوب لای چرخش گذاردند از او حلاکت بطلبند. البته این دو - به اعتراف خودشان - هرگز سیاستمدار نبودند، اگرچه بسیاری انتظار عمل سیاسی از این دو داشتند. درحالی که رقیبان سیاسی و فرهنگیشان علیرغم ادعاها همیشه سیاسی عمل کردند امری که کسی از آنان انتظار نداشت. بحث "مدل حکومتی" برای نوگرایان تازه‌کار هرگز مورد توجه نبود در صورتی که "خداپرستان سوسیالیست" همیشه نظرشان به نوعی سوسیال دموکراسی معطوف بود، چه، بدون مدل حکومتی - بویژه در حوزه اقتصاد - بیشتر به هرج و مرج و یا استبداد راه می‌بردیم. ولی روش گام‌به‌گام بازرگان هنوز برای اصلاح‌طلبان و بسیاری دیگر نوعی روش است، که ما اینک

وارد حوزه جامعه مدنی شده‌ایم، یعنی از "اجتماع که گرد یک باور و فرهنگ و تاریخ جمع است، به جامعه که هرکس حق دارد هرگونه که می‌خواهد ببیند" (۷)، هرچند که هنوز بسیاری برنمی‌تابند و از جامعه مدنی، انتظار انقلاب و شورش نباید داشت. امری که بیست و هفت سال قبل - که اصولاً جامعه به معنای خاص خود نبودیم - شاید موجه بود، به همین دلیل میراث‌دار نوعی انقلاب توده‌وار شدیم درحالی که کار بازرگان و شریعتی بیشتر افسون‌زدایی بود که هنوز هم می‌تواند برای برخی طبقات کاربرد داشته باشد، طبقاتی که به خاطر فقر فرهنگی و مادی از خود غافل و در انتظار کمک‌های عوامل غیبی هستند و البته فرصت طلب‌ها از اینها سوءاستفاده می‌کنند. کار بازرگان و شریعتی و گروه‌های همراه به شهادت تاریخ بیشتر افشای این فرصت طلب‌ها بود که به خاطرش چه مرارت‌ها کشیدند؛ امری که فراموش‌نشده است و در صورت بی‌توجهی نوگرایان بدین امر جامعه خرافات‌زده مجدداً گرفتار بحران‌های انحطاط می‌شود، بسیاری به خاطر فقدان تحلیل علمی در فکر هدایت توده به سر منزل مقصود بوده و هنوز هم - به خاطر خاستگاه اجتماعی و فرهنگی خود - هستند و این موضوع بحران‌ساز است چرا که خود جزو توده‌اند، درحالی که جامعه مدنی نیاز به تحلیلگر دارد، نه هدایتگر؛ امری که با رشد تحصیل‌کردگان دانشگاهی زمینه آن فراهم بوده و تنها به آزادی‌های بیشتر نیاز دارد. جامعه مدنی متشکل از نهادهای متعددی است که جز با دموکراسی و مشارکت در عمل و نظر ره به توسعه نمی‌برد و جز مصرف‌گرایی جایی در جهان مدرن ندارد. منتها به خاطر اقتصاد نفتی و فقر گسترده تنها با استقرار جامعه مدنی مشکلات امروز حل نخواهد شد. عده‌ای از این فقر هر از چندی بهره می‌برند. راه حل این امر باز هم در دست نوگرایان دینی است که دست کم در این بحران بی‌اعتمادی هنوز از اعتماد عمومی برخوردارند البته با برنامه در کشوری که بحران‌هایی چون گرانی، بحران ارزش‌ها، جمعیت و بالاتر از همه بحران انفعال اجتماعی و سرخوردگی روشنفکران که از همه مهم‌تر است و

خرداد ۱۳۸۵

منبع: ماهنامه چشم انداز ایران، سایت بنیاد شریعتی، خرداد ۱۳۸۵

پی نوشت‌ها:

- ۱- مارسل گوشه؛ فیلسوف سیاسی، مدیر مجله Debat پاریس.
- ۲- شریعتی، جزوه "از کجا آغاز کنیم".
- ۳- نگاه کنید به کتاب سیدضیاء، از خسرو معتضد.
- ۴- نگاه کنید به کتاب "عوامل توسعه غرب و علل توسعه نیافتگی ایران" محمود نکوروح، انتشارات چاپخش.
- ۵- لوموند دیپلماتیک، ۱۹۸۲ پاریس.
- ۶- در مورد ضرورت مدل می‌توانید به سخنان سید محمد خاتمی در جمع استانداران و فرمانداران دولت قبل در چند هفته پیش رجوع نمایید: سایت امروز.
- ۷- آلن تورن، جامعه شناس معروف فرانسوی.

از ایدالیسم اسلامی تا ماکیاولیسم مذهبی

محمود نکوروح

انقلاب اسلامی مبتنی بر نوعی ایدالیسم "ایدالیسم اسلامی" و انگیزه‌های عدالتخواهانه و برابری طلبانه بود که می‌توانست خود را در جمهوری بازتاب دهد، ولی بتدریج از این ایدالیسم چیزی نماند، و جمهوری به تدریج جای خود را بنوعی اسلام متحجرانه داد. حاصلش یاس و انفعال عمومی، بخاطر بهره‌گیری از "روشهای ماکیاولی" (۱) و ضد اخلاقی در نهایت شد، امیدها تبدیل به ناامیدی و سرخوردگی گردید، و آرزوها بر باد رفت، تا جا بیکه امروز افق بیش از همیشه تاریک است، با انتخاباتی که می‌توانست امید ایجاد کند و نکرد، که "همه چیز نشان از نوعی انتخابات غیر عادلانه، غیر قانونی، غیر سالم و غیر آزادو.." داشت. (۲) کاش آیت‌الله خمینی، مهندس بازرگان و معلم انقلاب شریعتی و... زنده بودند و میدیدند که امروز واژه‌ها و شعارها چگونه قلب شده، هر کدام از آقایان که نماینده بخشی از جامعه ما بودند، نوعی ایدال و آرمان داشتند که به اسلام مربوط می‌شد، ولی امروز ما با کدام اسلام روبرویم "آخر غروب کدامین ستاره - ژرفای شب را چنین بیش کرده است". مردم از انقلابیون اولیه، و نسل جوان از پدران خود مرتباً می‌پرسند "چرا انقلاب کردید؟". گویا نمی‌دانند که هدف استقلال - آزادی و جمهوری اسلامی بود که از اسلام انتظار عدالت و برابری میرفت، نه انحصارگری و... تبعیض و... اگرچه انقلاب ایران تحمیلی بود که در جای دیگر اشاره کرده‌ام.

همیشه ما تاریخ اسلام را بخاطر حاکمان جابر و جائز نفی می‌کردیم و در جستجوی پیرایش اسلام از خرافات با اجتهاد آزاد که یک "حق" برای هر مسلمانست بودیم، ولی حال فهمیدیم که درست گفته‌اند "هیچ ایده‌ای از تاریخش جدانیست" البته چنانچه وارد سیاست شد، یعنی عامل اصلی "توتالیتراریسم" ایده اولیه بوده، که در عمل به اتوریته منجر می‌شود و گرنه ایده تجریدی و انتزاعی بوده.. که بیشتر خصوصی است، در غیر اینصورت در جوامعی مثل ما به استبداد و توتالیتراریسم سر انجام می‌یابد که یافته است، چه، هنوز در کشوری مثل ما "خصوصی" وجود ندارد. چون "فرد" هنوز تعریف نشده است. "عمومی و جمع" هم بهانه‌ای برای سرکوب، خفقان، بنام "مصلحت" بوده که همه تاریخ چنین رقم می‌خورد.

می‌بینیم در جوامع اسلامی هنوز یک حکومت دموکراتیک نداریم که حداقل الگویی باشد. هنوز سر و کارمان با پوپولیسم به بهانه مردم که همه خود را نماینده آن دانسته و از طرف آن سخن می‌گویند و مردم هم یا بقولی "عوام کالانعام" و یا گرفتار شست و شوی مغزی از طریق وسایل ارتباطی مدرن و... بوده. بدین خاطر بود که جهان بر پایان ایدئولوژی و ایدالیسم و کلی‌گرایی صحنه نهاد. امروز نگرش علمی، تجربی و... حاصل عملکرد مبارزینی در برابر مستبدینی بنام دین و ایدئولوژی بوده و حتی روزگاری بنام میهن و عدالت و آزادی و برابری... بوده و هست. مفاهیمی که دنیا را قرن‌ها بخود مشغول داشته تا بالاخره مبنای سیاست و مدیریت در قسمت‌هایی از جهان به "حقوق" معطوف شد.

در تجربه انقلاب اسلامی معلوم شد "نظر از عمل جداست" (۲)، بنابراین جدایی دین از سیاست، که سیاست حوزه عمل است و مبتنی بر حقوق، و دین مبتنی بر نظر و یا تجربه خصوصی که هر کسی از ظن خود بطریقی بدان رسیده است و حق تحمیل بکسی ندارد. در حوزه نظر شاید "جدایی دین از سیاست غیرممکن است" ولی در حوزه عمل که به حکومت منجر می‌شود در کشوری چون ما که "هرایده‌ای سیاسی شده و تبدیل به فاشیسم می‌شود" (آلن تورن)، واجب و لازم است. حکومت باید توسط قانون و

قرارداد اجتماعی و برنامه توسط انسانهایی منتخب مردم مرعی و مجری گردد. که دیگر این مرحله کاری به اعتقادات کسی ندارد، اگر دارد بخاطر اخلاق مجریان و نوعی پارسایی ایدالیستی در عمل است. اگر مجریان غیر اخلاقی عمل کردند معلوم میشود "خانه از پای بست ویران بوده". و ما "خواجگان دربند نقش ایوان بودیم" پس نیاز به تحلیل قدرت داشتیم که علمی بود و ما از آن غفلت نمودیم. در جمهوری است که ما از خرافات و فلج فکری رها شده و "خود" به سرنوشت خود و مردمان خود می‌اندیشیم، ولی در اسلام هنوز بر یک تفسیر که با جمهوریت مطابقت داشته، نرسیده‌ایم. اصولاً دموکراسی متعلق به جامعه "خودمختار" و انسان "خودباور" بوده (مارسل گوشه) که ما نداشتیم و هنوز هم نداریم.

بدینگونه هنوز ما صاحب شخصیت حقوقی، دولت پاسخگو و مسئول عملاً نیستیم. البته انقلاب اسلامی واکنشی بود در برابر ستم‌های و قانون‌شکنی‌های رضاخان و محمدرضا پهلوی که با کودتاهایی به قدرت مطلقه دست یافتند، و رژیمی که انسان در آن رژیم تعریفی جز رعیت نداشت، به‌علاوه‌ی سخنان رهبر فقید انقلاب در پاریس مبنی بر ضرورت تحقق آرمان شهر یکصدساله مردم که معطوف به آزادی و عدالت بود، که در ایران کم‌کم از یاد رفت. امروز ما با شهرهای بزرگ و اکثریت شهرنشین با جامعه مدنی سروکار داریم و نیازمند حقوق شهروندی، که در آن انتخابات آزاد یک حق است با یک متدولوژی "یعنی صندوق رای، ناظرانی از طرف مردم، احزاب سیاسی، تبلیغات برابر برای همه و..." که امروز متأسفانه انتصابات را بجای آن تجربه می‌کنیم که معروفست "دوپیست نفر از نمایندگان از قبل تعیین شده‌اند". شاید این پروسه انقلاب جبری بود تا نوعی آزمون و خطا را از سر بگذرانیم و به راهکارهای جدید برسیم، در عین حال که می‌دانیم در اسلام هدف "تقوی و اخلاق" بوده که امروز علیرغم شعارها خلاف آن عمل می‌شود. به‌علاوه، در اسلام وفای به‌عهد سفارش گردیده ولی اینک عهد شکنی هم از مشخصات حکومت بوده. از این به‌بعد با سقوط ارزش‌ها و... شاهد نوعی نوزایش در حوزه اندیشه بخاطر رشد ارتباطات و تجارب چندی در یک قرن اخیر خواهیم بود. چنان نیست که تاریخ تعطیل شود و یا به عقب باز گردیم. بلکه شاهد تولدی دیگر با نسلی تحصیلکرده در رابطه با کرامت انسانی که با کنش خود طلب حق و حقوق می‌کند خواهیم بود. در میان اینهمه جنجال، راهی جز نوزایش در حوزه اندیشه، دین، حقوق و سیاست، و بالاتر از همه راه حل "حقوق محور" علیرغم قرن‌ها سکوت قبرستانی نخواهیم داشت. که از منظر تئوریک کار روشنفکران و اندیشمندان بخاطر شرایط اجتماعی، فرهنگی و تاریخی ماست. امری که نیازمند فضای باز سیاسی و اجتماعی و فرهنگی است که فعلاً فضای مجازی را "اینترنت" فراهم کرده است.

البته سکولاریسم و لایبسیته هم با شرایط اجتماعی ما راه حل نیست. در کشوری که مردمانش "اسطوره سازند" حتی در غرب هم هنوز بعضی سکولاریسم و لایبسیته و هرایدئولوژی و.. را مطلق نموده که به‌قولی مذاهب عرفی نام گرفته (مارسل گوشه - فیلسوف سیاسی - پاریس) مسئله اساسی اسطوره سازی و تابوسازی انسان‌هاست که هر ایدئولوژی را مطلق کرده که فاشیسم و استالینیسم حاصل همین مطلق‌نگری و اسطوره سازی است که چون تعمق کنیم مفهوم "خدا" و فلسفه خداپرستی که سلبی است در برابر این "اسطوره سازی" انسان است، نه دین ایجابی و جبری و... که از بسترش بعدها فقه، و انبوه تلقی‌ها تا خرافات... در یک‌دوره از تاریخ بر آمد که دوره‌اش گذشته است.

ما امروز نیازمند نوعی "خودگرانی فرهنگی" در رابطه با شرایط اجتماعی، تاریخی و فرهنگی خودمان هستیم، به‌علاوه‌ی تقسیم کار اجتماعی، که در جامعه مدنی هرکس در رابطه با تخصص‌اش کاری به‌عهده گرفته و سخن گفته، به‌ویژه که در اجرا نیاز به نگرش

علمی و تجربی بوده تا مطالبات مان عینی و متحقق شود... در گذشته، ما طی قرن‌ها بیشتر سروکارمان با ادبیات و کلام بوده است و طرز تلقی‌های متفاوت از دین، خدا، پیامبر، و... بود. که فلسفیدن در آن جایی نداشت، ولی امروز معلوم شده "فلسفه علیه جادو شدن خرد انسان توسط زبان و کلام است" (ویت کنشتاین) که ما نداشتیم و هنوز هم چنانکه باید و شاید نداریم و هنوز از گذشته تغذیه می‌کنیم...

در گذشته هم نوزایی در حوزه اندیشه و... در کشور ما کار آسانی نبود بویژه که ما "فلسفه" نداشتیم هرچه بود حکمت بود و بحث درباره نظام تکوینی، دین "ایجابی" و نوعی جهان بینی، که انسان جزیی از آن بود و با آنکه در قرآن کریم انسان خلیفه خدا بود و کرامتش مورد تایید مکرر، ولی هرگز در تاریخ اسلام بدان پرداخته نشد. چه، این امر کاری سترگ می‌طلبید و قدرت اجازه نمی‌داد. فراتر رفتن از استبطات گذشته، در درجه اول که جرات می‌خواست چون آزادی اندیشه نبود، و ما زندانی تصورات و توهّمات گذشتگان قرن‌ها بودیم، وقتی "فلسفه" نبود اندیشه، سیاست و حقوق به تبع آن نداشتیم، حتی سخن گفتن از ابتدا در مواردی تعیین شده و محدود بود "آنچه استاد ازل گفت همان می‌گویم" بنابراین "من" وجود نداشته چون اندیشه وجود نداشت. و "ما" یعنی جامعه به‌همچنین. مفهوم "مردم" جز در شورش‌های کور در تاریخ ما دیده نمی‌شود که البته شاید زمان، عصر ماقبل مدرن بود، ولی اندیشمندان مان هم در اینموارد کاری چندان نکرده‌اند، اگر کرده‌اند فقط نصیحت بوده. چه سخن برای گروهی اندک در چارچوب‌هایی مجاز، و تغییر و بدعت همیشه غیر مجاز، بدین خاطر تاریخ ما تکرار مکررات و دورانی بود که قرن‌ها دور خود چرخیدیم و ره بجایی نبردیم که گروه‌هایی مان در "غربت" میان هموطنان و هم‌دینان خفتند، اگرچه دیدگانشان باز بود و در میهن تاریخی‌شان به اصطلاح که محلی از اعراب نداشتند حضوری غیر رسمی داشته. چه، "انسان" تعریفی نداشت، اگر داشت در حد همان رعیت در برابر خدایگان یعنی "شاه" بود. علیرغم امروز که تاریخ جوامع توسعه یافته خطی است و غیر قابل القاء از قبل، که از بالا گروهی، و یا قدرت به بهانه‌های مختلف به مردم القاء و به اصطلاح هدایت می‌کنند، قبل از اسلام بیشتر مغان بودند و شاه و قبایلی با "شاه شاهان" و اوعامل وحدت، و بعد از اسلام در حالی که در کشور ما و اسلام "پیامبری" بعد از پیامبر اسلام به پایان رسیده و انسان سرنوشتش به خود واگذار شده، یعنی "از نگاه امروز عقل حسابگر - تجربی و... عقل مدرن" و یا از نگاهی دیگر و سنتی "عقل استدلالی - کلامی و سنتی و..." واگذار شده است، که این عقل سنتی به صورت ابتدایی همان عقل افلاطونی بود که انسان را "حيوان ناطق" معرفی می‌نمود، اینها همیشه در تاریخ ما طبقه‌ای که غالبشان توجیه‌گر قدرت بوده که به بهانه خدا و دین، نوعی جبر طبیعی را القا کرده و جامعه را از رفتن باز داشته، و در نهایت به نخبه‌گرایی اگر حسن نیت داشتند و گرنه ضد دموکراتیک و حقوق بشر و توسعه و پیشرفت در هر شکل و صورت، جدید و قدیم که ما در تاریخمان همه نوعش را تجربه کرده‌ایم. علیرغم دینامیسمی که در جامعه می‌تواند و می‌توانست حداقل گاهی بخاطر مطالبات و محاسبات، قدرت را با مشکل روبرو کند، و مهمتر از همه اینها از منظری دیگر "عرفان" که پای استدلالیان چوبین بود، یعنی بازهم به سود قدرت که به انسان فاقد کنش و فرهنگ مرید و مرادی معطوف می‌شد، در صورتی که توسعه قدیم و جدیدش به انسان اندیشمند، کنشگر قبل از همه نیاز داشته که در آزادی میسر است و بعد تعریف انسان، جهان، در رابطه با او و حضورش "متافیزیک حضور (دریدا) که جرات کند من بگویم"، و حضور دیگری، خردگرایی، ریاضیات و فیزیک و بعد متافیزیک.

ولی ما از دنیای "متافیزیک" آغاز کردیم که در آن حوزه عده‌ای دستشان باز بود و هر چه خواسته بافته‌اند، و ما دنیای فیزیکی و عینی را فراموش نمودیم در صورتیکه "دنیا مزرعه آخرت بود" ولی تعریف دنیا که عینی و مادی است هنوز هم نداریم. روزی این نقش مانع را دین زرتشتی با تمام محاسنش در حوزه اخلاق، فرهنگ و... با عده‌ای بازی نمود که شخصیتی به اصطلاح فرهمند را علی‌الظاهر بر کرسی قدرت می‌نشاند که خدای‌نامه‌ها تا زمان فردوسی که شاهنامه شد حاصل آن دوره است، و روزی اسلام که بیشتر با سنتهای اقوام عرب در هم تنیده شده، و وضعیتی از ما به مراتب بدتر بود در حالیکه پیامبر اسلام - پیامش مبتنی بر "رحمان و رحیم" بود. که البته تاریخ اسلام توجیه گرانش با بهترین حالت از همان عقل افلاطونی بهره می‌گرفتند که نماد برجسته آن خواجه نصیرالدین طوسی و خواجه نظام الملک و امام محمد غزالی و.. و در بدترین حالت منطق آن منطق قدرت قبیلگی و در ایران غالیان که از اسلام و پیامبرو امام اسطوره‌ها ساختند، و گاهگاهی به زور به حکومت پرداختند، شاید در حوزه نظر، افراد فوق با حکمت و منطق افلاطونی که همه ادعای امامت و پیشوایی داشته و حکومت را حق مسلم خود دانسته، و البته غیر پاسخگو که فقط خود را در برابر "خدا" مسئول معرفی کرده، و یا در برابر شاه و حاکم وقت حتی اگر از مغولان و یا از اعراب قبیله‌ای بود. توجیهاتی برای نظم اجتماعی داشتند که دوره‌اش گذشته است، در عین حال که قدرتشان با ایستایی جوامع و نا برابری انسانها پایدار بود. که تحجر حاصل این روند بوده و هنوز هم هست، و جالب اینکه عده‌ای هم اینک بعد از یکصد سال مبارزه مردم ما در جستجوی آنند. که مشکل انقلاب ما از ابتدا همین گروه بودند. و گرنه شعار اولیه "میزان رای ملت" (۴) بود و سپس "مجلس راس کلیه مسائل" (۴) است، اگر غیر از این شد نشانگر انحراف انقلاب از هدفهاست. و گرنه انقلاب در ذات خود علیه قدرت غاصبانه و عامل بی‌اراده شرکت‌های نفتی بود.

در تاریخ اسلام "قدرت" که گاهی متعلق به اعراب و گاهی متعلق به ترکان آسیای میانه بود اجازه نمی‌داد که ما، "ما" شویم که به ادعای خودمان تمدنی و گذشته‌ای داشتیم که در آن بیشتر امپراطوری با نظامی طبقاتی که طبقات فرودست بیشتر "رعیت" بودند و در جنگها هرگز حق نداشتند بگویند که برای چه می‌جنگند در حالیکه گاهی تا پلایان برای پیروزی می‌جنگیدند "امری که در جنگ هشت ساله هم تکرار شد"، بعد هم بصورتی دیگر یعنی موالی شدیم و در جستجوی مولا، و هنوز هم در میان بخشهایی از جامعه ما وجود دارد، و همچنین در نگاه گروههایی از حاکمان که مشکل امروز ما همین نگاه است که چون تعمق کنیم "سیاسی" و به خاطر قدرت است، در صورتی که مطابق پیام اسلام خلیفه خدا بر روی زمین بودیم، در ادواری در برابر این القائات یا واکنشی به درون رفتیم، و توهماتی که مبنای درستی نداشت که به جنگ هفتاد و دو ملت انجامید که قدرت قبیلگی محدودتر بود و بیشتر اجازه نمی‌داد، حتی به خرد گرایی "معتزله و..." با وجود سفارشات اسلام به تعقل و تفکر هرگز اجازه نداد، تا جاییکه فردوسی شاعر پارسی گوی که سخن را با "بنام خداوند جان و خرد آغاز میکند" درامان نبود زیرا که "جان و خرد" در فرهنگ اینان جایی نداشت. و بسیاری شعرا و اندیشمندان ایرانی چون ابن سینا و ناصر خسرو این اواخر ملا صدرا و... که بیشتر با اما و اگرهایی به خاطر استبداد فرهنگی و خردستیز که حاکم بود همیشه خانه بدوش بودند.

به همین دلیل در حوزه سیاست و مدیریت جامعه که مبتنی بر حقوق، تعادل اجتماعی بین نیروها باید باشد، نوعی خودکامگی حاکم بود. البته در کشوری چون ما اصولا نیروهای اجتماعی تعیین کننده نبود، یکطرف مردم بودند، و طبقات کوچکی، که بخشی شان به قدرت وابسته و از آن تغذیه می‌کردند، و یکطرف قدرت خود کامه که کسی جلودارش نبود. از انقلاب مشروطه به بعد که ما

با تهاجم نیروهای بیگانه روبرو بودیم و تقسیم کشور در قرار داد ۱۹۰۷ و... انجام شد روشنفکران آن روز در جستجوی هویت باستانی بودند، ازینرو حالت تدافعی داشته، و بعضی تحت تاثیر شمال ایران نظرشان به سوسیالیسم و سوسیال دموکراسی و بعضی به دموکراسی جلب شده بود که تقلیدی بود یعنی مقدمات آن فراهم نبود، حتی گروههایی از حاکمیت و فرزندان حکومتی‌ها که به خارج رفته و از آن جا خاطراتی داشته در رابطه با دموکراسی و لیبرالیسم پیشگام بودند. ولی به هنگام تعارض این امر با منافع و مصالح شان آنرا برای ایران زود می‌دانستند (ناصرالملک از شاهزادگان قاجار و...) که به نسبتی درست بود ولی نمی‌شد بدون کنشی در دوران جدید زندگی کرد و در کشور ما با تمام ادعاها هنوز زندگی به معنای حقیقی جز برای عده‌ای وجود نداشت. از این زمان تاریخ روشنفکری ما آغاز می‌شود که انسان در برابر ناملازمات کنش نشان داده و گام اول در جستجوی قانون بر آمده تا قدرت خود کامه را مهار کند، ولی از مبانی حقوقی قانون غافل بودند. اینجاست که از این "قانون" همیشه قدرت بیشترین بهره برداری را کرده است چون او با قانون به ابزارهای اجرای قانون دست می‌یافت. و بعد از آن بخاطر تمرکز قدرت بازهم روند ضد مردمی و انسانی گذشته ادامه می‌یافت حتی بنام خدا و پیغمبر که اینک تجربه می‌نماییم...

با انقلاب مشروطه غالبا روشنفکران هنوز گذشته‌گرا در برابر تهاجم بیگانه که با حالت تدافعی از هویت باستانی دفاع می‌نمودند بوده، با واکنشی در برابر هرج و مرج حاصله از نیروهای ناشناخته متوجه "مشت آهنین" شدند "عامل هرج و مرج‌ها ۲۰۰ گروه بودند در صورتیکه تنها بیست گروه شناسنامه داشتند، مابقی مطابق نظرات تاریخی همانند بیست و هشت مرداد از اجامر و اوباش و توسط نیروهای نامریی و یا... تقویت میشدند." بدین خاطر روشنفکرانی به حمایت رضاخان پرداختند. بویژه وقتیکه هنوز "سلطنت موهبتی الهی" بود که به "فرد" هدیه شده، مفهومی کشدار و تاریخی که بر "مطلقیت" قدرت استوار بود، برای اجتناب از هرج و مرج مبنای قانون باید "حقوق انسان" باشد که تعریفی از انسان و جایگاه او را در جامعه مشخص کند که ما نداشتیم. و شرایط اجتماعی آن روز اولویت امنیت را بیشتر القا می‌کرد. از اینجا همه در جستجوی امنیت بر آمده که باسیاستهای انگلیس در منطقه در برابر روسها همخوانی داشت، غافل از آنکه امنیت مورد نظر انگلستان بخاطر چاه‌های نفت، حفظ هندوستان و... در نهایت مارا هم دربند می‌کرد، و چه بسیار مواقعی که روسیه هم با سرمایه داری غرب به خاطر منافع بر روی ما معامله می‌کرد. که البته در آن مقطع در نهایت کودتای انگلیسی رضاخان که مورد حمایت غالب روشنفکران و حتی روحانیت مشروطه‌خواه و حتی روسها هم قرار گرفت، موفق شد نظامی سرکوبگر حاکم کند، قبل از همه به سرکوب روشنفکرانی معترض در برابر سیاستهای خود پرداخت. این امر "مشت آهنینی" شد که با آنکه ابتدا نظر به جمهوری داشت با سفارش مراجع روحانی به سلطنت سرکوبگر منجر گردید. یعنی اینجا علیرغم نظر بعضی (۵) "نظام حقوقی مطرح نبود" اگر بود، جمهوری بر سلطنت ترجیح داشت. البته دیکتاتوری مدرن که اول با قانون اساسی آمد و بعد ضد آن عمل نمود که به قول مصدق در زنگبار هم کسی چنین چیزی ندیده بود که "قدرت در یکنفر متمرکز شد". در مجلسی که مدرس آن را ترک کرد، به بهانه آنکه صلاحیت ندارد و بعدها معلوم شد که "مدرس قبلا رضاخان را به قم برده و با مراجع عظام ملاقات کرده و با آنها قرار گذاشته که رژیم را تبدیل به جمهوری نکند تا آنها از او حمایت کنند. (۶) ازین به بعد رضاخان به مدرنیزه کردن کشور و بعضی قوانین و... برای نظم و تمرکز قدرت پرداخت ولی نه فرهنگ و باورها و سنتها، که مدرن کردن آنها درد سر داشت، زیرا که پایه‌های قدرتش سست می‌شد، ولی با اولین ناقوس خطر از هجوم جنگ جهانی با همه رجز خوانی‌ها از هم پاشید و راس هرم تاب پایداری بسرعت از دست داد، که، ارتش و نظم نظامی در جامعه عقب افتاده از هم

گسست، چه بسیار امیران گریختند و سربازان با دست خود لباس سربازی کنار نهاده و به شهرهای خود رفتند و مردم ایران دفاعی از آن نکردند زیرا که خود را از آن جدا می‌دانستند، که رژیم نفتی، بیشتر حافظ منافع انگلستان بود نه مردم ایران که رضاخان خودش روزی گفت "مردم سی سال بعد من را بخاطر قرداد نفت نفرین می‌کنند همانگونه که ما قبلی‌ها را بدین خاطر نفرین می‌کردیم."

هجوم روستاییان از روستاها و شهرها به مرکز بخاطر قحطی و بیکاری و... دوره آشوب و هرج و مرج را آغازید. روشنفکران رمانتیکی که این روستاییان را به جای پرولتاریا به صحنه کشیده و با اینها می‌خواستند مثل لنین تاریخ را میان‌بر، بزنند بیشتر گرفتار مشکلاتی شدند که پیش بینی نکرده بودند "نگاه کنید به خاطرات اردشیر اوانسیان... ویا "گذشته چراغ راه آینده است"، شورهای کور برای "نان" و تنها "نان" که حتی یکبار به قتل عام گرسنگان انجامید "۱۷ آذر "۱۳۲۲". چندین بار تکرار شد. کشور ما اشغال شده، شمال تحت سلطه روسها و نیروهای استالین و جنوب تحت اشغال آمریکا و انگلیس که بعد از جنگ هم کنفرانس تهران از چرچیل و روزولت و استالین به یکی از روشنفکران به نام آن زمان، "فروغی" که از فراماسون‌های معروف و انگلوفیل بود پیشنهاد جمهوری می‌کنند، او نپذیرفته، و محمدرضا پهلوی را که به رضاخان قول داده بود بر تخت سلطنت بنشانند، نشاند، او سلطنت محمدرضا را به متفقین پیشنهاد نموده، در صورتی که می‌توانست غیر از آن کند. و سلطنت را به محمدرضا که بیشتر بچه مادرش و مادرش خرافاتی بود سپرد، روضه خوانی‌های این مادر در شب‌های جمعه با حضور سید جواد ذبیحی مداح معروف است، و نجات محمد رضا توسط حضرت عباس در جاده امامزاده داود و همچنین نجات او توسط امام زمان به قول خودش در ادواری تکرار شده که نیاز به توضیح ندارد.(۷) محمدرضا آنزمان بیست سال بیشتر نداشت. گفتم در زمان رضاخان نوعی رمانتیسم واپسگرا توسط روشنفکرانی معروف، به خاطر دفاع از هویت باستانی، زمینه ساز این دیکتاتوری شد که واکنشی در برابر هرج و مرج حاصله از انقلاب مشروطه بود، انقلابی که فراتر از شرایط اجتماعی ما بیشتر حاصل کار روشنفکران بود. بعدها این دیکتاتور مجلس را که همین روشنفکران بخاطرش تلاشها کرده بودند طویله نامید و وکلای فرمایشی‌اش توسط سرهنگ درگاهی با حکم دیکتاتور بهشان ابلاغ می‌شد. در این مرحله روشنفکران و حتی روحانیونی چند چوب بستهای دیکتاتوری شدند و بعد یکی یکی به حاشیه رانده شده و یا سر به نیست شدند. از همانزمان دخالت ارتش در انتخاباتها "مد" شد. چون نیروی متشکل دیگری نبود و ما فاقد احزاب سیاسی و یا نهادهای مدنی بودیم. شهرنشینی تازه آغاز شده بود ولی هنوز از شکل‌گیری جامعه مدنی، بورژوازی، طبقات اجتماعی، و... خبری نبود، هرچه بود مردمانی بودند از روستا به شهر کوچ کرده وغالبا با فرهنگ روستایی و قبیله‌گی، قومی که جامعه نشده بودیم، جماعتی بشدت ابتدایی، فاقد انگیزه و شناخت، در چنین شرایطی با نگاهی آینده نگر آرمانگرایی، ایدالیسم، و حتی رمانتیسم در برابر "هزاره گرایی" که ذهنیت جامعه عقب افتاده را گرفته بود موجه بود، چه این یکی بر "انتظار" تاکید داشت که شاید برای دوره‌ای قابل توجیه بود ولی نه برای دوران جدید. که ما نیاز به آرمانگرایی و ایدالیسم مدرن و انسان کنشگر داشتیم، نه ایدالیزه کردن گذشته‌های دور و نزدیک که نقض غرض بود. که اگر اینها خوب و کار آیی داشت وضعیت ما چنین نبود. هر چه بر واپسگرایی این رمانتیسم واپسگرایی سلطنتی افزوده می‌گشت، چون تاجگذاری و... ستایش از آن از سوی بعضی متملقین و چاپلوسان، که بسیاری شان باسواد و مدعی روشفکری هم بودند، دیکتاتوری و سرکوب حتی به بهانه قانون مرتبا بیشتر می‌شد، یعنی قوانین مشروطه یا از محتوا خالی و یا بسود قدرت از آن بهره برداری می‌شد و قوانین بیشتر دست و پای مردم را می‌بست. ادبیات پیشرو

وانقلابی دوران مشروطه کم کم تبدیل به ادبیات رمانتیک و غیراجتماعی که افیون جوانان بود، معروفترین آن رمان‌های علی دشتی و بعدها حسینقلی مستعان و حتی جواد فاضل و... است که برای نسل جوان آن روز سرگرم کننده بحث‌های عشقی، تخیلی و... بود، البته ادبیات انقلابی و مقاومت را هم در این ایام داریم چون فرخی، عشقی، بهار و نیما بعدها، که دو نفر اولی جان بر سر مبارزه با آن نهادند، و ادبیات مارکسیستی به نسبتی توسط گروهی که با باز داشتشان به پنجاه و سه نفر معروف شدند. دیکتاتوری مدرن با قانون علیرغم استبداد سنتی و قبیلگی این بار به کمک انگلستان حاکم شده و با پول نفت قدرتمندتر گردیده، و "شاه" باز هم خدا و قدرت مطلق العنان و مردم همانند گذشته رعیت گردیدند.

دهه بیست مجدداً روند دموکراسی خواهی در سایه فضای باز سیاسی ادامه یافت. مجلس سیزدهم که انتخاباتش در زمان دیکتاتور انجام شده بود بکار خود ادامه داد. وجالب آنکه در همین مجلس طویله "مسئول سانسور روزنامه‌ها" علی دشتی"، اولین ساز مخالف را در زمانیکه هنوز رضاخان از دروازه تهران خارج نشده بود ساز کرد با این عبارت "که این دزد که سرمایه‌های کشور را غارت کرده، نگذارید خارج شود و او باید محاکمه گردد." از سوی دیگر ادبیات ژورنالیستی، از طرف احزاب سیاسی خلق الساعه، و مجلات سرگرم کننده که گاهی سیاسی و گاهی ادبی و غیر سیاسی می‌شد، و گاهی ایدئولوژیک، تئوریک و البته وارداتی که غالباً با یک حامی مالی چون روزنامه‌های حزب توده به اعتراف خاطرات‌ها - ایرج اسکندری - انور خامه‌ای و یا اخیراً "رضا مرزبان در پاریس" که هم از شرکت نفت سابق اداره پخش توسط مصطفی فاتح و هم سفارت شوروی در مورد کاغذ و هزینه کمک می‌گرفتند، روزنامه‌های درباری کیهان و اطلاعات که از طرف دربار و انگلیس‌ها حمایت مالی شده، و مجله‌ها فراوان، تهران مصور، خواندنی‌ها، و... و گاهی هم روشنفکری به نسبتی، مجله روشنفکر، امید ایران، فردوسی که باز هم بطریقی از دربار بعضی بهره می‌بردند و یا سپید و سیاه و امثالهم را داریم. روزنامه‌های انگلوفیل چون روزنامه داد از مصطفی الموتی، خواندنی‌ها و فرمان، که از همه کمک می‌گرفت. ولی در مجموع فضا در سایه نیروهای متفقین باز بود و در زمان مصدق بازتر شد. که روزنامه باختر امروز، مرد امروز، شاهد، جبهه آزادی، مردم ایران، ملت ایران، جوانان ایران، و بسیاری دیگر که کم و زیاد مستقل و یا ارگان سازمانی.. بوده و یا با سختی، منتشر می‌شدند و بعضی با تیراژ خوب تامین می‌شدند. اینها در مجموع با القاء نظرات سیاسی و اعتقادی در هر صورت نوعی تکثرگرایی را باعث شده که اگر چه بعضی التقاط فرهنگها و سیاستهای خارجی را اشاعه می‌دادند که با منافع ملی کشوری چون ما در تضاد بود و در دسرهایی ایجاد می‌نمود ولی تکثر گرایی، رشد فرهنگی، و.. را هم سبب میشد. که ما تا آنزمان حزب بمعنای واقعی نداشتیم ولی در این زمان احزاب قوی با پشتوانه مردمی با ویژگیهای جهان سومی یافتیم که با تضادهایشان از بسته شدن فضا ممانعت می‌نمودند. با تمام حرفها ما در این زمان هنوز "خودمان" نبودیم، تضاد منافع خارجی‌ها بویژه در مورد نفت که شوروی تا بدانجا رفت که از تخلیه اذربایجان طفره میرفت، و به همین بهانه انگلیس و امریکا اگرچه نیروهایشان را برده ولی توسط سیاستمداران وابسته در مجلس و دولت استقلال مارا خدشه دار کرده، اینها همه باعث نوعی واکنش مردمی و ارائه انگیزه عام شد که مصدق سردمدارش بود که در انتخابات دوره چهارده با اصرار مردم وارد انتخابات شد و با تعدادی از رجال استخوان دار که در جلوی کاخ "سردر سنگی" گفت "مردم مارا تنها نگذارید" سکوت قرن‌ها را شکست. تز موازنه منفی او در برابر تز موازنه مثبت نیروهای وابسته معروف است، اولین بار بود که پس از سالها مردی از تبار مشروطه خواهان صادقانه از مردم و برای مردم کمک خواست، و چون نیک بنگریم روشنفکر تحصیل کرده در حوزه حقوق، آنهم در فرانسه مهد حقوق بشر و انقلابی در رابطه با آن، اولین انقلاب اجتماعی سیاسی که

سرنوشت جهان را عوض کرد که در ماده اولش می‌گوید "هرکس حق دارد" که برای ما و روشنفکری تازه پای ما آغازی بود که تابحال بدان نپرداخته و در انقلاب مشروطه که خواست اندکی شاید بپردازد یا با هرج و مرج روبرو شد و یا با دیکتاتوری و سرکوب، چه پرداختن بدان قبل از همه نیاز بنوعی فلسفه سیاسی و تعریفی جدید از انسان داشت که مبتنی بر "حق" باشد که ما با تمام ادعاها نداشتیم، نیاز بنوعی فضای باز سیاسی داشت که هرکس حق داشته باشد طلب حق و حقوق کند، از حق حیات تا حق آگاهی، و حق حضور با نوشتن، گفتن، انتخاب شدن و انتخاب کردن و... تا برسمیت شناخته شود، بتواند در قالب احزاب سیاسی، نهادها و... من - ما و... شود. و درنهایت در حوزه خارجی استقلال از دخالت‌های خارجی و در حوزه داخلی مهار قدرت داخلی که حکومت هر کار خواست نکند. یعنی با انتخابات آزاد، با نمایندگان خود قدرت را غیر متمرکز نماید. اموری که رهایی‌بخش عملا و نظرا بود که ما تا آلمان دولتهای سست، فاسد، وابسته، ضدملی - و... داشتیم، به معنای درست کلمه در برابر مردم و ملت، دولت نداشتیم، یعنی "انگلستان می‌گشت هرچه دزد و فاسد و... بود بما تحمیل می‌کرد" مصدق - و روسها هم گاهی معترض و بند و بست‌هایی با انگلستان در صحنه جهانی کرده و عامل فشارشان حزب توده بود. و در نهایت علیه دولت ملی تا توانستند پاپای روسها کارشکنی می‌کردند.

از اینزمان ملی‌گرایی وارد حوزه مطالبات اجتماعی ما شد که تابحال بطور ناقص در انقلاب مشروطه گاهی مطرح شده ولی همانطور که گفتم با رمانتیکسمی واپسگرا که حاصلش شاه و اعوان و انصارش بود که بعد از انقلاب مشروطه سرسپرده انگلستان و بعدها امریکا بودند. و نیروهای اوپوزیسیون هم بیشتر از حزب توده، روحانیت، واندک روشنفکرانی که هنوز تعیین کننده نبودند، زیرا که همانگونه که گفتم گذشته‌گرا، یا قبل از اسلام و یا بعد از اسلام، تضاد و تعارض بین این دو بود. البته ابتدا روشنفکرانی در اقلیت، در حوزه روحانیت هم همراهانی داشتند چون نایینی، آخوند خراسانی، مازندرانی، طباطبایی و بهبهانی و سیدجمال الدین اسدآبادی و... ولی با کودتای رضاخان سکوت قبرستانی حاکم شده، بسیاری ترور و یا زندانی و یا شهید... شدند و بعضی تا به آخر از حمایت رضاخان به عنوان مصلحت دست بر نداشتند. تا بعد از جنگ دوم جهانی با جابجایی نسلی، اشغال ایران، و... اوضاع دیگر شد. ولی در این وقت هم تبعیدشدگانی چون سید ضیاء الدین طباطبایی عامل انگلیسی کودتای ۱۲۹۹ با تاسیس حزب اراده ملی، آیت اله کاشانی حزب مجمع مسلمانان مجاهد با کمک شمس قنات آبادی که در کتابش اعتراف می‌کند ما تحت حمایت سید ضیاء بودیم، وارد صحنه شدند. فداییان اسلام که به حکومت شرعی بیشتر نظر داشتند، گروهی کوچک که غالبا بازار را بزور و تهدید به بهانه اسلام و... برای لحظاتی بسته و مهمتر از همه مورد حمایت غیرعلنی سید ضیاء (نگاهی به خاطرات عبد خدایی و مصاحبه‌ها). سربر آوردن حزب توده با توجه به خاطرات شادروان خلیل ملکی، انور خامه‌ای، و انشعاب‌های چندی بخاطر وابستگی آن حزب به شوروی که نشانگر بحران اندیشه و تفکرات وارداتی است که سقوط شوروی و کمونیست روسی را حتی پیش بینی کرده و از وابستگی بدان سرباز زدند، جریان مارکسیستی "نیروی سوم" که یکبار با دکتر بقایی ائتلاف هم کردند و مجددا منشعب شدند. آشفتگی در سیاست واندیشه که در این رابطه اوضاع و احوال در عین آزادی و آرمانگرایی آشفته‌تر هم شد. و ارتش همچنان در انتخابات دخالت می‌کرد. که هنوز در این میان با تمام ادعاها ما با فقدان "نوزایی" در حوزه‌های به اصطلاح روشنفکری بیشتر مقلد بودیم، که از بستر این تفکرات وارداتی نه دموکراسی، نه حقوق بشر، نه حرف نویی در شرایط خودمان، که هنوز بحث روز نبود، که هرکس از دیدگاهی خارجی الهام می‌گرفت. مذهب‌یونی چون سید ضیاء، کاشانی، فداییان اسلام که بیشتر در جستجوی حکومت اسلامی،

مارکسیست‌ها دنبال شوروی، انشعابیون جز مارکسیسم ابتدایی ارائه نکرده، که هنوز مکتب فرانکفورت در کشوری چون ما جایی نداشت و شاید هم از آن بی‌اطلاع بودند، ناسیونالیسم مصدقی که درست بعد از قیام "سی ام تیر" که مصدق با حمایت طبقات محروم مجدداً به قدرت بازگشت با اختیارات شش ماهه توانست قوانینی چون تامین اجتماعی، بهره مالکانه برای کشاورزان، و بسیاری دیگر را به تصویب رساند که بیشتر با نگرش‌های سوسیال دموکراتیک همخوانی داشت، وعلیرغم ناسیونالیسم غربی که به شوونیسم و فاشیسم معطوف بود. تنها این حرکت را می‌توانیم حرکتی روشنفکرانه و استقلال طلبانه و دموکراسی خواهانه در حوزه روشنفکری به حساب آورد. ولی دموکراسی باز هم نهادینه نشد. چون فرهنگ دموکراسی نیاز به اندیشه و نوعی فلسفه سیاسی و حقوقی و تعریف انسان دارد، که با نهادینه شدن آن دیکتاتوری بعدی و استبداد سنتی میسر نگردد. و حتی در انقلاب اسلامی که به استبداد دینی انجامید بدین راحتی میسر نباشد، چنانچه در ایران طبقه‌ای روشنفکر و یا به معنای واقعی حزبی و سیاسی شکل می‌گرفت که با رالیسم انتقادی و حتی ایدالیسم رالیسم ارائه نظر می‌کرد اوضاع به نسبتی دیگر می‌شد، چون هنوز واقعیتها، ساختارها نیاز به انقلابی فرهنگی و دگرگون ساز داشت. ما تنها با تعریفی مدرن و حقوقی از انسان می‌توانستیم از تمام موانع منجمله بعضی سنتها و خرافات و... که مانع دموکراتیزه شدن فرهنگ و سیاست و حقوق است سلب قدرت کنیم، و بعد تحلیل جامعه شناختی توده، و جامعه توده‌وار که حاصل هر حرکتش نامعلوم و آسیب‌پذیر است. در این مقطع دو دیدگاه کم کم در میان روشنفکران مشهود است یکی نوعی مذهب اعتراض، به‌قولی شبیه کار جامعه شناس مشهور "ماکس وبر" که نوعی پروتستانتیزم دینی را تداعی می‌نماید ولی عین آن نیست، چه، لوثر و کالون جرات کرده بخشی از "متن" انجیل که مربوط به گذشته است کنار گذاشته است. نوگرایی مذهبی در کشورما یا جنگ مذهب علیه مذهب که شریعتی بیشتر تئوریسین آنست آغازگر نوعی ایدالیسم اسلامی بود، اگرچه با خداپرستان سوسیالیست آغاز کرده ولی تنها سردمدار نوعی جنبش پیرایش دین است که هنوز بخاطر جابجایی جمعیت سنت زده از روستا به شهر نقش فرهنگی‌اش پایان نیافته، ولی برای آینده با تجربه انقلاب اسلامی و بحران‌های حاصله نیاز به رهروانی نوگراتر داریم که حتی در حوزه دین و سیاست و حقوق اجتهادات تازه کنند وگرنه در رابطه با پروتستانتیزم و یا نظرات ماکس وبر "قیاس مع الفارق است".

دیدگاه دیگر متعلق به مارکسیستهای ماست که نیاز به توضیح اینجا ندارد، هردو اینها یعنی روشنفکران ما در حوزه‌های مختلف نیاز به یک خانه تکانی دارند. چه در حوزه مارکسیسم که در جهان با فروپاشی شوروی جای بحث ندارد و چه در حوزه مذهب که با تجربه انقلاب اسلامی که معلوم شد "هدف قدرت بوده است" که آیت اله خمینی صادقانه در نهایت فرمود "ولی فقیه می‌تواند توحید را و یا به روایتی نماز را تعطیل کند" نقل به مضمون - و یا درانتخاباتهای اخیر و روند سی ساله معلوم شد که دموکراسی از اول مورد نظر گروه‌های حاکم نبوده که حتی دست اندرکاران اولیه خود مجبور شدند به خدا پناه ببرند "هاشمی رفسنجانی و... و یا در نهایت در انتخابات فعلی که مهندس سحابی میگوید "عامل اصلی آن است که می‌خواهند مملکت از یک صدا برخوردار گردد مانند آنچه در زمان رضاخان حاکم بود" (در مصاحبه با سایت روز) مجلس رضاخان را هم که در بالا شرحش رفت. با این شرایط دیگر برای روشنفکران محلی برای تردید نمانده که التقاط دین و دولت فاجعه باراست.

از طرفی مهندس بازرگان در نهایت بدانجا رسید که گفت "دین متعلق به آخرت است" (کیان شماره ۱۱) و دکتر یزدی گفت "ما در استراتژی راهمان درست بود ولی در تاکتیک اشتباه، که ما نمی‌دانسیم یکصد و هشتاد هزار نفر روحانی داریم" (نقل از روزنامه هم

میهن)، و یا فراتر رفته و اخیراً گفت "روحانی نمی‌تواند با دموکراسی سازگار باشد چون خود را نماینده خدا دانسته و نقد ناپذیر است" (نقل به مضمون) (۱۱). و مارکسیست‌های مان که اخیراً روزنامه‌های کار و کارگر سرمقاله‌هاشان بود "که چه خوب شد ما به قدرت نرسیدیم که اگر رسیده بودیم یک استالینیسیم حاکم کرده بودیم" (نقل از رادیو فرانسه فارسی - ژانویه ۲۰۰۸). بدینگونه می‌توانیم جنبش روشنفکری ایران را در قرن نوزده و بیست در نهایت "رمانتیک، واپسگرا و غیرمدرن به حساب آورد، که دوره‌اش گذشته است، اگر چه با تلاش‌هاشان به مواردی از پیشرفت و توسعه رسیدیم که نسبت به کارشان اندک و حاصل نهایی و امروزش مثبت نیست، زیرا که تحلیل شرایط، بررسی واقعیت‌های اجتماعی، قدرت پیش بینی و... نداشتند که چگونه "هر ایده‌ای هر انقلابی سیاسی شده و به فاشیسم سرانجام می‌یابد" (آلن تورن) و یا در حکومت‌های دینی و یا ایدئولوژیک سرانجام با نوعی "اتوریت" روبرو می‌شویم که حرف آخر را آن می‌زند که انتخابی نیست. و مشروعیتش را از خدا و دین می‌گیرد که با دموکراسی امروز سازگار نیست در عین آنکه می‌دانیم "معصوم نداریم" (آیت اله نایینی).

البته این میان جریان‌هایی وارد حوزه‌های حقوق و سیاست و اندیشه بطور خودجوش، شدند، که بخاطر فقدان منابع مالی و تبلیغات و... چنانکه باید و شاید بار نشست. این امر در صورت فقدان خفقان و اختناق می‌توانست به انسان "خود بنیاد"، "خرد خودبنیاد" که نیاز روشنفکر مدرن است (دور کهیم) بینجامد. و روند حرکت تاریخ مارا غیر از آن کند که شد، البته در حوزه روحانیون هم اجتهادات جدید داشتیم که از قالب‌های فرهنگی و عقیدتی اندکی فراتر رفته که حداکثر بر جدایی دین از سیاست در عمل تاکید داشتند (آخوند خراسانی - نقل از مجله تاریخ معاصر شماره ۳۴).

شایان ذکر است که محمد نخشب با تکیه بر الهیات تنزیهی، و مطالعات حقوقی و دانشگاهی فراتر از شرع و دین رفته و با نگاه سلبی و فلسفی به قدرت، جامعه سنتی، و دین خرافات زده و... نگریسته. راهی جدید را برای روشنفکر جماعت پیشنهاد می‌کرد تا با اجتهاد آزاد "خود" شود، و در مورد جامعه، با اقتصاد سوسیالیستی که انواع گوناگون در عمل و تجربه داشت، نه فلسفه بافی‌های ماتریالیستی، بلکه فلسفه بافی‌های اومانستی که در حوزه سیاست به لیبرالیسم و فرهنگ و حقوق فردی، در حوزه اقتصاد در کشوری چون ما به دخالت دولت در اموری چون درمان، آموزش و پرورش، بهداشت و... میانجامید. دولت "انتخابی و دموکراتیک و با برنامه"، که "سوسیالیسم یعنی برنامه، و البته بارجالی شناخته شده و در عمل "اخلاق محور" چون مصدق که عملش با سخنش یکی بود، بهین دلیل در تاریخ و فرهنگ ما جاودانه شد، عدالت و سوسیالیسم در دهه بیست در کشور ما میان نوگرایان دینی حاصل چنین نگاهی است که نخشب از آن بهره گرفت. او نه برای همه جهان نسخه پیچید و حرف‌های گنده زد و نه از نسخه‌های جهانی حتی مارکس چنانچه مفید بود سر باز زد، چه هدف عبور از خط قرمزهای فرهنگی و اعتقادی گروه‌هایی بود که مبنای درست دینی هم چون نیک بنگریم نداشت، او بیشتر به توسعه و پیشرفت کشوری عقب مانده که خود از طبقات محروم و دردمند جامعه بود می‌اندیشید که امروز در انتخابات دوره نهم مجلس می‌بینیم گفته میشود "اقتصاد ما نیازمند یک جراحی است" (محمد رضاخانی دبیر حزب مشارکت) و یا حتی از اول روشنفکرانی از زور درماندگی نگاهشان به خارج که روزگاری تقی زاده و... را داریم که "مشت آهنین" را به رضاخان القا کرد و بعد خود به اعتراف خودش "مامور و معزول" و قرار داد ننگین نفت در ۱۹۳۳ را بدستور رضاشاه امضا کرد (۸) و حتی بعد از انقلاب اسلامی که یکی از هدفها استقلال بود می‌بینیم "یکی از برادران لاریجانی در انتخابات یکی دو دوره قبل" که به لندن رفته و از نیک براون سفیر انگلیس و از وزارت خارجه آنجا طلب حمایت کرده و بعد هم به پست‌های حساس

در جامعه انقلاب زده چنگ انداختند و... (مصاحبه تاج زاده سه شنبه ۲۱ اسفند ۸۶) (۹). یعنی هنوز "خودمان" نبودیم. که "خود" با کنش، و... در آزادی متحقق می‌شود. اگر روزی سرکارمان با رمانتیسم دینی و یا تاریخی و گذشته‌گرا و یا ایدالیسم مارکسیستی و حتی مدرن‌تر بود امروز با "ماکیاولیسم مذهبی" با انتخاباتی اینچنین شده است. توسط کسانی که روزی در برابر اصلاح طلبان برنامه "ظهر عاشورا" راه انداخته و در جریان اتمی گفتند "مروارید دادیم و آب نبات گرفته‌ایم" ولی بعد که خود مجری آن شدند وسط راه بریدند. ودولتی که نیاز به معرفی ندارد که وعده‌های قبل از انقلابش را با شوخی و طنز پاسخ می‌دهد و هنوز نتوانسته است جواب درستی در رابطه با میلیاردها دلار نفتی و گرانی‌های جورواجور بدهد..... اینها همه ضد اخلاقی است که در اسلام مرتباً بدان سفارش شده است.

روزگاری محمدنخشب با نوعی "فرد حقوقی" که از بستر الهیات تنزیهی سر بر می‌آورد به حاکمیت انسان بر سرنوشت خود، چه در سیاست و چه در اقتصاد رسیده و پای می‌فشرد، که از این روند نه تنها برابری فرصتها و نه تنها برابری مادی بلکه برابری در سیاست و قدرت حاصل می‌شد و عدم تمرکز قدرت و ثروت، که از نظر او فرهنگ رو بنا نبود بلکه زیربنا بود. که دیدیم در کشورهاییکه زیربنا را اقتصاد گرفتند هم در غرب هم در شرق، بخاطر ناآگاهی انسان‌ها از حقوق و آزادی‌های متعدد... جز انباشت سرمایه، سرمایه داری وحشی، توتالیتاریسم و فاشیسم و امپریالیسم برنیامد. بدین خاطر در دنیای روشنفکری "ما امروز با سه نوع حقوق برای رشد و توسعه روبرو هستیم حقوق فرهنگی، حقوق اجتماعی و حقوق اقتصادی" (آلن تورن) و راه حل درسیاست و مدیریت کشور، دولت وظیفه‌مند در رابطه با این حقوق، پلورالیسم "دموکراسی شورایی"، و... که از نظر نخشب "عبادت به جز خدمت خلق نبود" و سوسیالیسم یعنی "مناسبات و روابط اخلاقی در جامعه" (گورباچف) (۱۰) که در شوروی به انحراف کشیده شد و "به سرمایه داری دولتی سر انجام یافت". (خلیل ملکی) این روند در ابتدای انقلاب با حضور دکتر کاظم سامی در دولت موقت به طرح برنامه جدید "طرح طب ملی" و "دموکراسی شورایی" پرداخت که مورد قبول آیت اله طالقانی و رهبر انقلاب قرار گرفت، با تکنیک خاص خود و تیم مخصوصی که حاضر به اجرای آن بودند، ولی بخاطر تعدد مراکز قدرت، واکنشهای مخالف در رابطه با بودجه اینها کنار گذاشته شدند، و بعد هم دکتر سامی در مطبش شهید شد و قاتلش هم در حالی که با یک گلوله کشته شده بود گفتند خودکشی کرده و... زیرا که او از همان اول خطر ارتجاع را هشدار می‌داد.

این تجارب یکصدساله برای ما کافیست، بویژه که امروز رشد ارتباطات، نسل اکثرا دانشگاهی، جامعه مدنی، و... بیشترین کمکها را به دموکراتیزه شدن جامعه نموده و نوعی جبر اجتماعی را به قدرتمندان تحمیل میکند "که اختلافات بالا حاصل آنست" که راه گریزی نیست. و همچنین ظهور روشنفکری جدید با طرحها و تزه‌های جدید، با مطالباتی عینی تر. بویژه که دوره رمانتیسم و حتی ایدالیسم در دنیای مدرن بخاطر اثرات نامینمون این دو در مواردی بسیار، اجتماعی، سیاسی، و فرهنگی با تمام محاسنی که در حوزه نظر و ایدالها داریم گذشته است. امروز سروکار ما با "خودیایی" و "نئوکانتیسم" و "پوزیتیویسم" که البته اینها هم مشکلات خاص خود را داشته که انسانیت و معنویت فراموش شده. چه، انسان یک مفهوم در حال تکامل است، توسعه و تکامل در ارتباط تنگاتنگ قرار داشته که "انسان ابتدا ماشینی است که سوخت می‌خواهد" (مارسل گوشه) و مهمتر از همه برای ما گذار از منطق افلاطونی به منطق دیالکتیکی در حوزه "جامعه و..." جدایی حوزه عمل از نظر، حوزه دین از حوزه سیاست، اقتصاد، علم، حقوق و حتی "قضا" که به علت جرم نظر دارد و نه استنباطات یکنفر بنام "قاضی"، که هنوز هم بدنبال توهّمات کشف و شهودی بعد هم حکم در باره همه چی و حتی جان یک انسان، و یا فراتر در جامعه و قدرت و... که همه چیز را همه کس میداند نه یکنفر، که این امر به بهانه خدا، دین، اخلاق انجام میشود.

امروز باید با ایجاد یک رابطه دیالکتیکی بین "فرهنگ و اقتصاد" که هردو لازم و ملزوم هم هستند به تعریف حقوقی انسان همت گمارد. تعیین جایگاه اجتماعی او، حقوق او و وظایف دولت و حدود این وظایف و... در برابر او، نه با بحثهای کلامی همه را در یکنفر و یک گروه خلاصه کرد. که همیشه مشکل اساسی کشور ما از قدیم الایام و هم امروز بوده است. تا جاییکه انتصابات بجای انتخابات، انجام شده، امری که "متدولوژی خاص خود را در عمل دارد" (مارسل گوشه) که با حرفهای کشدار و نظارت‌های فراقانونی و غیر قانونی قابل توجیه نیست، با روشنفکرانی بر سر دوراهی که رای دادن به همان اندازه اهمیت دارد که رای ندادن، در اولی آقایان به حساب حمایت از خود گذاشته، در دومی میدان را به حریف واگذار کرده که علیرغم شعار اصولگرایی به هیچ اصولی پایبند نیست. مهم اینست که اینها ارزش‌های ادعایی خود را مرتبا نقض می‌کنند ارزش‌هایی که اخلاقی است و بیش از همه زیانش متوجه جامعه‌ای که چون سرانش قانون گریز است، وقتی ارزش‌های اخلاقی‌اش هم توسط مبلغین و مدعیان از دست رفت چه چیزی جز "انحطاط" باقی میماند. در کشوری که قانون شکنی و قانون گریزی یک عادت شده و شخصیتها دوگانه گردیده، شفافیت و خلوص در سیاست و کیاست کیمیاست، و جالب آنکه حکومتش اسلامی و شب و روز شعارها مبتنی بر تقوا است در عین حال که "رطب خوردگان مرتبا منع رطب میکنند".

منبع: ایران امروز، ۱۰ فروردین ۱۳۸۷ - ۲۹ مارس ۲۰۰۸

پانوشته ها :

- ۱- از مصاحبه تاج زاده در حزب مشارکت
- ۲- نقل از اعلامیه "کمیته دفاع از انتخابات آزاد"
- ۳- این گذاره را من از یکی از روحانیون بنام در برابر سوالی شنیدم
- ۴- از سخنان آیت اله خمینی
- ۵- از جواد طباطبایی نقل از ویژه نامه روزنامه کارگزاران ص ۵۸ درباره کتاب "نظریه حکومت قانون در ایران"
- ۶- جمله معروف مصدق که "به توپچی یک عمر میدهند بخورد تا یکروز شلیک کند" مربوط به غیبت مدرس در این مجلس که به موتمن الملک با اعتراض میگوید، در جلسه ای که آیت اله نایینی، آیت اله شیخ عبدالکریم حایری و آیت اله سید ابوالحسن اصفهانی از مراجع بزرگ تقلید که سلطنت رضاخان را در برابر دست شستن او از جمهوریت تاکید نمودند تا روحانیت با او مخالفت نکند.
- ۷- میتوانید به کتاب "ماموریت برای وطنم" رجوع کنید.
- ۸- نقل از کتاب ملی شدن نفت
- ۹- مصاحبه تاجزاده از سایت امروز ۸۶/۱۲/۲۱
- ۱۰- سخن گورباچف در جواب پیام رهبر انقلاب توسط آیت اله جوادی آملی - نقل از روزنامه لوموند ۱۹۸۲
- ۱۱- نقل از کتاب "روشنفکری و چالشهای جدید" از دکتر ابراهیم یزدی بخش سانسور شده ص ۵۲۰.

روشنفکری دینی و راه حل امروز

محمود نکوروح

تبارشناسی روشنفکر دینی - مدرنیته ما با تمام مشکلات امروزی که شاید "پارادکسیکال" باشد هنوز میراث حرکت نوگرایان دینی و یا "روشنفکران مذهبی" است که با انقلاب مشروطه آغاز شد، با روحانیونی که شجاعانه و بی‌کباره همراه با روشنفکران مشروطه‌خواه شدند، کنشگرانی که برای بسیاری حتی "روحانیونی" قابل هضم نبود. حتی فراتررفته قدرت سیاسی را بعنوان "سایه خدا" که حدودمرزی نداشت به چالش کشیدند(۱). بعداز آن بود که تاریخ ایران وارد دوران تازه‌ای گردید. زیرا که روحانیت قدرت فرهنگی را در اختیار داشت. و با "درک زمان" به برداشتی جدید از جامعه و مطالبات تازه آن رسید. اولین گروهی بود که وارد فضاهای ممنوعه "قدرت" سیاسی شد، در زمانیکه هنوز "جامعه مدنی" وجود نداشت.

ابتدا به پیرایش دین از خرافات پرداخت و بر ظلم ستیزی آن بیشتر تکیه نمود. زیرا بخاطر تماس بیشتر با جامعه و ریشه‌های "عقب افتادگی"، بی قانونی حاکم را بیشتر درک می‌کرد. ازاین مرحله ریشه مشکلات را قدرت فردی، و به فکر مشروط کردن آن بر آمد. در کشور ما بخاطر "اجتهاد آزاد" زمینه این امر برای این طبقه بیشتر فراهم بود که از ابتدا سروکارشان بنوعی با حکمت و فلسفه بود و در ضمن دارای پایگاه اجتماعی بودند. ازینرو در جستجوی علل همراه با تحصیلکردگان مدرن بر آمدند. اگرچه بسیاری‌شان تحت تاثیر افلاطون و ارسطو و اندیشه‌های یونانی بودند که "مشروطه" را بر نمی‌تافتند، از نظر روشنفکران مدرن راه حل یک "قانون اساسی" بود.

در هر صورت "روشنفکری تنها با ایده تعریف نمی‌شود بلکه بیشتر با کنش اجتماعی تعریف می‌گردد" بدینگونه در عمل سخنرانی‌های انقلابی سید جمال واعظ، ملک المتکلمین، آیت اله طباطبایی و خراسانی و نایینی، اسدآبادی، زنجان و... که همراهی با روشنفکران از فرنگ برگشته با تمام مشکلات آنروز انجام شد، امری تازه بود. وگرنه پیروزی انقلاب مشروطه که مائهنوز هم با بعضی روحانیون مسئله داریم، امکان نداشت. بویژه که نایینی از منظر دینی مشروطه را در فرهنگ شیعه "تئوریزه" نمود. که سابقه نداشت. زیرا که او بود که گفت "امروز معصوم نداریم" و به مشروعیت رای مردم فتوا داد. یعنی مشروعیت دینی را از مشروعیت سیاسی جدا کرد. از اینجا ما بعد از قرن‌ها "از آسمان بزمین" آمدیم و اگر تعمق کنیم شاهد انقلابی بنیادی شدیم. که حل مسایل مردم بخودشان واگذار می‌شد. اگر با مشکل روبرو شد باید به اکثریت جامعه که هنوز در روستا زندگی می‌کرد نگرست، و ساختارهای جان‌سخت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی که در هم تنیده بوده. که از این زمان ساختارهای کهن از هم گسسته، متزلزل شده. که بازار با مشروطه خواهان شد. یعنی دو قدرت فرهنگی و اقتصادی در برابر قدرت سیاسی "دربار" متحد شدند. که می‌بینیم حاج امین ضرب با سید جمال دوستی دیرینه پیدا کرده و در مبارزات همکار بودند. حتی محل سکونت "سید" منزل او بود.

از این به بعد در تاریخ معاصر ما بسیاری در مجلس "مدرس و..." در مدرنیزه کردن قوانین و ایجاد دادگستری "داور و..." در دانشگاهها در علوم انسانی "سنگلجی - مشکلات و..." و بسیاری دیگر که دانشی داشتند نقش آفرین گردیدند. در دوره ملی شدن نفت آیات زنجان، خوانساری، میلانی، حاج سید جوادی، انگجی، شبستری و طالقانی و... در کنار جنبش ملی و رهبر فرهیخته آن مصدق و گروهی حتی در فراکسیون نهضت ملی بودند. اگرچه در کودتای ۲۸ مرداد تحت تاثیر بقایی و کاشانی، و... عده‌ای با کودتا شدند. البته

هیچ طبقه اجتماعی یکپارچه نیست. بویژه که این طبقه طیف گسترده‌ای را از طبقات مختلف دربر می‌گرفت. از منظری شاید ظهور پدیده روشنفکری در کشور ما در شرایط اجتماعی آن روز ایران "پارادوکسیکال" باشد، و بیش از همه پدیده "روشنفکری دینی" در گفتمان‌های روز که تا بحال نداشته‌ایم. چون هنوز در حوزه اندیشه دستان خالی بود.

ولی بنظر من چنین نبود. بویژه که در کشورهای آمریکای لاتین با "الهیات رهایی‌بخش" روبرویم، و یا در جنبش همبستگی لهستان که با دخالت طلبه‌ها در برابر استبداد "ایدئولوژیک" که یکی از آنها شهید شد به پیروزی رسید. "زیرا که انسان در آخرین ناامیدی‌ها به خدا و مردان خدا پناه برده است". (آندره فونتن سردبیر لوموند دیپلماتیک ۱۹۸۰)

در فرهنگ دینی که معمولا گفتمان‌ها کلی بوده میشود، میتوان با اندکی فراست به قرائتهای مختلف در رابطه با زمان و مکان رسید. همانگونه که رهبر فقید انقلاب سی سال قبل بعد از سلطنت و نظام شاهی در رابطه با شرایط و مطالبات مردم ایران، در فرانسه به "جمهوری" (۲) نظرش معطوف شد، در حالیکه در هشتاد سال قبل روحانیت این امر را رد کرده بود (۳). چه ما "جمهوری" هرگز نداشتیم بعلاوه این بار عملا با "اخلاق" پیوند می‌خورد، نوآوری که از آن بدرستی "میزان رای مردم" و دموکراسی حاصل می‌شد، که هنوز بعضی آنرا بر نمی‌تابند.

امری که ابتدا کاری روشنفکرانه در حوزه نظر و عمل بود. اگر بعدا غیر از این شد باید نگاهی به "شرایط اجتماعی ما" و گروههای "فشار" که چون انقلاب مشروطه با مقاومت‌هایی روبرو شد. درعین حال که ایشان در اول انقلاب بیش از همه به رفراوندوم قانون اساسی اولیه مصر بود که اگر انجام می‌شد شاید پی آمدهای امروزی آن را نداشتیم. در حالی که روشنفکرانی خیال میکردند اینجا "فرانسه" است که بر تشکیل مجلس موسسان اصرار داشتند، ولی بعد با تشکیل مجلس خبرگان و قبول نظر "شورای انقلاب" به راحتی از شرکت در آن مجلس که سرنوشت سالها را رقم می‌زد منصرف شدند. امری که نشان از بی درایتی روشنفکران ما در این مقطع است. البته تنها اقلیتی در این مجلس از روشنفکران شرکت کردند که تاثیری زیاد در قوانین آن نداشتند. اصولا پدیده روشنفکری بخاطر مبانی اندیشه‌ورزی "اجتهاد" که خصوصی است، واز یکسو با کنش سیاسی و یا فرهنگی که نقشی "اجتماعی" یافته "پارادوکسیکال" است، یعنی در تضاد بین ذهن وعین و یا فرد و جمع نوسان داشته، در نهایت تامین حقوق این دو "فرد و جمع"، و تعادل اجتماعی، هدف اوست.

از دهه بیست که فضا باز شد در محیط‌های علمی "دانشگاه" که شاهد ورود فرهنگهای دیگر بودیم این روشنفکری خود را بیشتر نشان داد. که بسیاری واکنشی "مارکسیست" شدند. شاید در کشور ما امری "ابتدایی" بود. والته عده‌ای بیشتر "اخلاق‌گرا" بخاطر فساد گسترده در جامعه آنروز ایران، و در حوزه حکومتی بدتر، که فساد و رشوه در حوزه‌های مختلف آن عادی شده بود. از طرفی حزب توده بیشتر روسی بود تا مارکسیست، که اگر افشاگری‌های شادروان خلیل ملکی، و مبارزات خداپرستان نبود ما گرفتار استالین شده بودیم.

ایده‌های جدیدی فارغ از شرایط اجتماعی ما و منافع ملی به جذب نیرو در این وانفسای "بی‌اخلاقی‌ها" پرداخته بود. چه، مکانیسم دیگری در برابر قانون گریزی‌های قدرتمداران نبود. اختلافات طبقاتی افزون، فقر و قحطی با هجوم از شهرهای کوچک به مرکز و از روستاها به شهرها بیشتر شده، بیکاری و بی برنامه‌گی با حضور متفقین و فرار سرمایه داران در حال افزایش بود، و تبه‌کاران قدرت را

در اختیار داشتند حتی قدرت سایه را "سید ضیاءالدین طباطبایی" که حزب اراده ملی متعلق بدو بود که به انگلیسی بودن افتخار میکرد. در این زمان دوره دوره ایدئولوژی‌ها بود.

در کشورهای غربی با نگاه به اولی "فرد گرایی" عملاً به "لیبرال دموکراسی" و با نگاه به دومی "جمع گرایی" در اجرا به برنامه و "سوسیال دموکراسی" رسیدند. تفاوت این روشنفکری با روشنفکری غربی در مواردی بیشتر اخلاقی است. که اگر درست اجرا میشد به "آزادی و عدالت" سرانجام مییافت. امری که هدف نهایی مردم ایران در انقلاب اسلامی هم بود.

روشنفکر دینی بر هر مطلقیتی جز "خدا" قلم بطلان کشیده حتی "خود" که او اخلاق‌مدار است و "اخلاق یعنی مسئولیت" و مسئولیت در رابطه با "غیر" معنی می‌یابد، و این "غیر" در زمین مبتنی بر اصولی بوده که بر حقوق استوار است، این امر امروز "اخلاق مدنی" است که در هر کشوری "با کنش ارتباطی محقق می‌شود" (هابرماس). و در کشور ما می‌تواند از این طریق همانند شعار "اله اکبر تا مرگ بر دیکتاتور" ولی در شیلی و امریکای لاتین به طریقی دیگر که هر کشوری راه حل‌های خود را دارد. چون همه مردم کشور به اصطلاح روشنفکر نیستند.

حاصلش از منظری "روابط اجتماعی" و از نگاهی "آزادی بیان و اندیشه" بوده، که اینها در مطالبات "شهروند" و حقوق متعدد او بازتاب یافته است. در عین حال که در فرهنگ و تمدن ما به‌علاوه باورهای ما اخلاق و تقوا جای خاصی را همیشه داشته است. در دوران مدرن این روشنفکر بین "پدیدار" و "پدیده" در نوسان است که از یکسو "فیلسوف" است و از یکسو "مهندس" در جامعه، شهر و... که در دانشگاهها در گروههایی غیر روحانی شاهد تبلیغ "اخلاق و تقوا" هستیم

در چنین شرایطی شاهد انجمنهای اسلامی و حتی فراتر رفته ایدئولوژی سازی بر مبنای دینی "نخشب - شریعتی و..." شده، در جهانی که به بهانه علم مورد تهاجم فرهنگی و سیاسی بودیم. در جهانی که امروز بواسطه همین بی‌اخلاقی‌ها دوسه بار ورشکستگی را تجربه کرده است. چه به قول کانت "بازهم قانون اخلاقی بالاترین قانون است".

اینها افرادی بیشتر "اخلاق‌گرا" که احساس مسئولیت جمعی و فردی می‌کردند، بوده، که اخلاق یعنی "مسئولیت". در این مورد فراتر رفته "حتی سارتر و کامو" به عنوان نمونه دو روشنفکر و کنشگر اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و... در عین انکار هر دعوی دینی، مدعی خود مختاری انسان و مسئولیت کامل فرد بوده (۴). این خود مختاری را روشنفکری دینی با "خود باوری" محقق نموده و می‌نماید، بدینگونه که با هر پدیده‌ای شرک آلود و هر مطلقیتی در نظر و عمل در تضاد است. بدینگونه از ابتدا در برابر هر نوع خیره سری و استبداد و اختناق و خرافات و موهومات ایستادند.

اگر این پدیده "روشنفکری دینی" گاهی دارای تناقضات فراوان در نظر و عمل بوده، مشکل دوران گذار بویژه برای ما بوده، که از یکسو در مبارزات سیاسی و ضد استعماری همراه با "جامعه" بوده، و از یکسو در مبارزات داخلی برای استقرار "دموکراسی" و در رابطه با آن "یک انقلاب فرهنگی" بویژه در حوزه "دین" که واکنشهای بعضی گروهها را برمی‌انگیخت، که روشنفکر دینی برداشتهای دینی را "دموکراتیزه" کرده که تا بحال سابقه نداشت، که از بسترش امروز روشنفکران مدرن و مدعی را داریم.

اینها از ابتدا مورد غضب گروههایی که "بنیادگرا" و یا حتی "خرافات‌گرا" نام گرفته‌اند بودند. بعد از آن در روابط اجتماعی و سیاسی ما طبقه‌ای تاثیر گذار را بنام "روشنفکران دینی یا نوگرایان دینی" داریم. که امروز بیشتر "مرجع" جوانان هستند. که شعار "یا حسین

میر حسین" که امام حسین نماد ظلم‌ستیزی است از این بستر بر آمده است. بعلاوه با شعارهای کاملاً مدرن که دموکراسی و... حاصل بلاشک آنانست.

از نظر بعضی آغازگر جنگ "سنت و مدرنیته" که از این به بعد شاهد ظهور گروه‌هایی دانشگاهی "انجمن‌های اسلامی - خدایپرستان سوسیالیست" از نسل جدید در آزادی‌های زمان زنده یاد دکتر مصدق بودیم. این پدیده با وجود تاریخی مشخص از نظر تئوری در دهه بیست در برابر مارکسیست‌ها و سایر گروه‌های فکری و سیاسی، مدعی ایدئولوژی و نظر ابتدا توسط نیروهای دانشگاهی "محمد نخشب" بود، که او فراتر از "باورهای خرافی و تفکرات سنتی و..." رفته که البته هدف تمام این‌ها انسان و رفاه و فلاح او بوده، هدف این انسان "خدا"، مفهومی که مصداقش "کمال اخلاقی" بوده، و در عمل جمعی نوعی انسان آرمانی و ایدئالیستیک بود "انسان اخلاق‌گرا" کار او در نهایت به سیاست و حقوق معطوف می‌گردید، و بعدها ادامه دهنده این روند شریعتی، سامی و... در گروه‌های مختلف که تا زمان ما هنوز ادامه دارد.

در این روند گروه‌هایی "احیاگر" دین، که بیشتر تکنوکرات بوده "بازرگان و..." که با کتاب "راه طی شده" آغازید و دکتر سبحانی کتاب "خلقت انسان" که نشان داد فرضیه‌های جدید "داروین" تعارضی با اسلام ندارد حتی مورد تایید قرآن هم هست. دونفری که همراه با آیت اله طالقانی و تفاسیر جدید او گفتمان دیگری را در سیاست و جامعه در دهه چهل گشودند.

این جریان‌ها اگرچه قبلاً با کودتای ۲۸ مرداد به محاق رفته بود، ولی نهضت مقاومت ملی با همین گروه‌ها و مبارزات فراوان آنان که در جبهه ملی همه بودند، در چند دهه ادامه یافت. تا جاییکه با افشگری‌های این‌ها در ایران و آمریکا کندی در کتابی نوشت "ما پول داده ایم و نفرت خریده ایم" (۵) و یا "آمریکا تلاش کرده در ۲۸ مرداد کثیف‌ترین‌ها و رذلت‌ترین‌ها را بقدرت برساند" (۶) که رژیم کودتا فساد و خیانت از حد گذراند. میدانیم بعدها بزرگترین تظاهرات علیه نظام گذشته در آمریکا از سوی همین‌ها در زمان کارتر بود. در زمانیکه حقوق بشر سیاست‌های او را تحت الشعاع قرار داده بود.

روشنفکری دینی در جامعه‌ای از دست رفته و منحط که در نهایت "همه بفکر فرار بودند" (۷) زمینه ساز نوعی انقلاب فرهنگی، ایدئولوژیک، آرمانی شد، که در دهه پنجاه بگونه‌ای دیگر پس از شکست‌ها و سرگردانی‌ها که میرفت نظامی "نو" و عادلانه بر پا دارد، با تسریع حواشی "انقلاب اسلامی" انجام و همه چیز دیگر شد.

"جمهوری" با پسوند اسلامی، متعلق به جامعه‌ای مسلمان، که بنوعی به "دولت برنامه دار" سرانجام می‌یافت که متحجرین از همان ابتدا بر نمی‌تابیدند.

این روشنفکران از طریق نفوذ به "گذشته‌ها" می‌خواستند بدون دریغ بر سنت‌ها و احساسات بازاری و پندارهای پوچ و خرافی که به بهانه اسلام حاکم شده بود، در باره "ریشه‌ها" با آینده روبرو گردند، و ظهور "Emergence" شهروند را در صحنه در نظام "جمهوری" که در دموکراسی و مردمسالاری است میسر سازند. ناکامی‌شان عدم درک جامعه عقب مانده و ازسویی همراهان پرمدعایی که هدفشان "قدرت" بود.

رهبر فقید انقلاب در آن مقطع پیامش در مجموع مدرن بود که "میشل فوکو" بادرک آن به ایران آمد زیرا که "معنویت" در جمهوری‌های مدرن و جوامع صنعتی فراموش شده بود. اگر در انقلاب غیر از آن شد که انتظار میرفت تحلیلی دیگر می‌طلبید. چون "جمهوری اسلامی" اجتهادی جدید بود که تابحال سابقه نداشت. امری که از سوی روشنفکران نیاز به "تئوریزه شدن" و برنامه

ریزی‌های بروز داشت، برای جامعه‌ای که در طلب تغییر بعد از قرن‌ها بود. و می‌دانیم اصل اول ورود به مدرنیته چه بومی و چه غیر بومی "تغییر" است. تغییر در نگاه تا در ساختارها که متاسفانه هرکسی "ازطن خود" یار آن شد.

انجمن‌های اسلامی و بیشتر "سوسیالیست‌های خداپرست" در عین خداپرستی "دموکرات و عدالت‌خواه، نه در کلام و شعار" بودند، یعنی بخاطر تحصیلات دانشگاهی و نگرش علمی برای ایران امروز برنامه داشتند. که با برنامه‌های انقلابی روحانیونی که ببهانه "مصلحت" به "فقه" متوجه بودند متفاوت بود. که هر حکومتی بدانان نیاز داشت.

بعد از انقلاب این ضرورت‌ها "بنام مستحذات" تایید شد و نگاه‌ها از فقه فراتر رفت، گروه‌هایی تکنوکرات وارد انقلاب شدند. که به کسی غالباً پاسخگو نبودند. این گروه‌ها از جریان‌های فوق‌الذکر نبودند. که امروز "مدیران دولتی" نام گرفته‌اند. و تورم بیشتر حاصل عملکرد اینان است.

بحران‌های امروزی ناشی از بی‌توجهی بدین امر "اقتصاد" و مدیریت علمی بود. که این روشنفکران به حاشیه رانده گردیدند. تا جنبش دوم خرداد که نشان داد نسلی دیگر وارد صحنه شده "اصلاح طلبان" و اصلاحات ضرورت حتمی شناخته شد. از این مرحله با نوع دیگری از این روشنفکری روبرو شدیم که برآمده از بستر انقلاب و طالب "مشارکت" در قدرت بود، که جامعه با امواجی خروشان به "روحانی‌ی" که شعارهایش معیارهای روشنفکری را بازتاب می‌داد، این بار رای بالا داد. اگرچه ساختارها اجازه فراتر رفتن که نیاز روز بود نمی‌داد و نداد.

این روشنفکری در مقطع انقلاب عرفانی بود "سروش" که می‌دانیم در عرفان اصل بر "خودسازی" و درون‌گرایی است و در جستجوی "مراد" که از آن فرهنگ مراد مریدی برمی‌آید که مدت‌ها برآمد، که اینها ابتدا فاقد کنش سیاسی و اجتماعی وحتى همراه با روحانیون حاکم شده بودند در مجله "کیهان فرهنگی"؛ و پس از چندی در شرایط اجتماعی فراتر رفته که "اصلاح طلب" شدند. "حلقه کیان"، که قبلاً سروش با کتاب "قبض و بسط تئوریک شریعت" انقلابی در نگاه این طیف نموده بود، و سپس طرفداران ایشان با تحصیلات دانشگاهی کم‌کم کنشگر سیاسی، فرهنگی تا بنام اصلاح طلبان حکومتی معروف گردیدند و... تا جنبش دوم خرداد که به حکومت رسیدند.

البته سروش بعداً نظرش به "عدالت" معطوف شد (۸)، ولی عدالت تنها مفهوم و "ایده" نیست بلکه امروز برنامه و عمل اجتماعی و اقتصادی بعلاوه مدل‌های مختلف "خاتمی" (۹) است. "دموکراسی هم به همچنین که عبارتست از انتخابات آزاد، رای، و... و انواع متفاوت از دموکراسی شورایی تا پارلمانی و... که خداپرستان نظرشان به دموکراسی شورایی بود. که طرح خود را به آیت اله طالقانی و بعد آیت اله خمینی دادند که مورد تایید قرار گرفت.

گفتم این جریان "خداپرستان سوسیالیست" ابتدا با نوگرایی در حوزه دین و اخلاق مطرح شد که بنوعی با یک رابطه بین‌ذهنی، فراتر از ارزش‌ها که قدرت از آن بارها بهره‌برداری کرده، بلکه نوعی اخلاق روشنفکری که ناظر بر رعایت اخلاقی، و حقوق دیگری در سیاست و کیاست و... است و در عمل نظرشان به "سوسیال دموکراسی" و جدایی نهاد "دین از دولت" بود که در "اجرا" نیاز به نگاه علمی و کارشناسی داشت. امری که امروز از سوی نیروهای "ملی مذهبی" تبلیغ و تایید میشود.

اصلاح طلبها و پیروان سروش عملاً امروز نظرشان به لیبرال دموکراسی معطوف است و چون هردو گروه فوق به دموکراسی باور دارند. این رای مردم است که میتواند در هر انتخاباتی تعیین کننده باشد که درانقلاب "میزان رای مردم معرفی شده بود"، دو جریانی که بنظرمن آینده ایران رابخاطر نسل جوان و تحصیلکرده رقم خواهد زد.

در انقلاب اسلامی روحانیون حاکم این جریان "نوگرایان" را با نوعی رادیکالیسم کاملاً سیاسی به حاشیه راندند، ولی در ذهنیت جامعه جاودانه ماند که "دین یعنی اخلاق و تقوا" که با سیاست همه اینها به محاق رفت، و بعد هم به تدریج "سروشیان" را به حاشیه راندند، حاصل نهاییش شرایط اجتماعی امروز ماست که گفتن ندارد. امروز مطالبات مدرن توسط همین جریانها مطرح می‌شود. که منشاء آن اخلاق و حقوق است. مطالباتی که با خواستههای روشنفکران لاییک و سکولار ... در حوزه "سیاست، اقتصاد" چون تعمق کنیم تفاوت ندارد که هدف تامین حقوق همگان است. چه علیرغم جنجالها "ایران متعلق به همه ایرانیان است". منتها هر پدیده‌ای محصول شرایط اجتماعی خود است.

درجهان امروز روشنفکران کم کم یک طبقه اجتماعی چون طبقه سیاسی شده، و با تولید "ایده‌ای جدید" و یا تحلیل و افشاگری "پیش‌تاز و اثر گذار" گردیده. یعنی وجودشان با جامعه و قدرت.. دارای تضاد و ناهمخوانی بوده، که گاهی با نوعی "آوانگاردیسم" در ادبیات، شعر و هنر تا فیلم بازتاب یافته و گاهی در سیاست و مدیریت جامعه با نقد که "آرمانشان" عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه است، حتی گاهی "علیه طبقه خود به مبارزه کشیده می‌شوند، که این روشنفکر مطابق نظرات میراث داران مدرنیته فرزند نا خلف بورژوازی است"(۱۰) و در ایران فرزند جامعه‌ای سنت زده و خرافاتی که او در چنین جامعه‌ای طبیعتاً معترض است. تحلیل این روشنفکر بنظر بعضی مشکل، که با تولید اندیشه "خصوصی"، و عملکردش "اجتماعی" است، او در دو حوزه فلسفه و جامعه شناختی باید اطلاعاتی داشته باشد (لوموند دیپلماتیک ۲۰۰۲)، علیرغم طبقه سیاسی که بیشتر "واقعگرا" و در کشورهای جهان سوم "موج‌سوار و توده‌گرا" است، و در کشورهای توسعه یافته بیشتر یک تحلیلگر، با کنشهایی سیاسی است، گاهی در حوزه قدرت و گاهی در حوزه "اوپوزیسیون"، تضادی که در جامعه باز به رشد آگاهی‌های اجتماعی و... میانجامد. چه توسعه ابتدا با رشد آگاهی‌های اجتماعی آغاز می‌شود.

این تضاد در روند قدرت و سیاست بین واقعیت حاکم "دولت" که طی یک فرایند حاصل شده "نهاد" و نیروی مخالف "برابر نهاد" که فرایندی جدید را آغازیده، تحلیلش با "دیالکتیک منفی" رادیکالیسمی که بیشتر افشاگر است، کار روشنفکر بوده (آدورنو) چه او غالباً با نگاه علمی و رادیکال بعلاوه "انسان محور" به تحلیل و نقد و اعتراض پرداخته، که این انسان خلیفه خداست و رعایت کرامتش واجب، اگرچه او تلاش میکند فراتر از جمع رفته، پیش بینی برای آینده کرده، هیچ چارچوبی را نپذیرفته تاجاییکه همه را بنقد میکشد حتی خودرا، چه او فرزند دوران مدرن و مدرنیته است، اگرچه گروهی معتقدند که کارش فقط نقد قدرت است ولی شناخت قدرت که حاصل بررسی فرهنگ و جامعه است، نیازمند تجزیه و تحلیل این دو به علاوه راه حل در قدرت و سیاست که عدم تمرکز است. که "در حالت تمرکز، قدرت انسان‌ستیز است"(۱۱) و از نگاه دینی "کلا ان الانسان لیطغی...".

این روشنفکر بخاطر آگاهی بخشی که تدریجی است بیشتر "فرایند"گراست. اگرچه در گذشته بیشتر انقلابی بود. چه با انقلاب به دموکراسی و عدالت و... نرسید.

در عین حال روشنفکری هم "اصول" خود را دارد که بیشتر اخلاقی است که از همه قید و بندها جز انسان و حقوق او رهاست، علیرغم سیاستمدار که چه بسیار از مرزهای اخلاقی بگذرد. که "این رعایت اصول خود اخلاقی است" البته نه "اخلاق آمرانه" که نتیجه معکوس به بار آورده و به بهانه "دین" خود را و اعتقاد خود را به دیگری تحمیل می‌کند، چه اینجا تعریف دیگری و یا "دیگری اندیشی"، خود مستلزم تعریفی "انسان شناسانه" (Anther pologique) و حقوق محور، که در رابطه با سیاست و حقوق مدرن معنی دارد، و نه سیاست و حقوق کلاسیک که انسان در آن "حیوان ناطق و مقلد و..." قلمداد شده، و نیازمند هدایت و ولایت و... که حاصلش استبداد قرنهایست. نگاهی به سیاستنامه‌ها که دیگری را برای "خود" با توجیهات ایدئولوژیک و عقیدتی می‌خواسته و کم کم با زور و... توجیه استبداد که علت عقب ماندگی جوامعی است.

آرمانشهر روشنفکر اگر چه ایدالیستی است ولی از واقعیتهای زیاد فاصله نداشته و علیرغم القائات ایدئولوژیک رادیکال و کور چون بعضی نبوده، که او بفکر "اصلاح" واقعیتهاست که "ایدالیسم رئالیسم" نام دارد، بویژه در جامعه‌ای چون ما، که می‌دانسته در غیر این صورت "زیانش بیش از سودش است". زیرا که امروز بشریت از انقلابهای توده‌ای گذشته است و ما هم به‌مچنین. در حوزه مردم و "توده" مانیا بیک انقلاب فرهنگی تدریجی در فضای آزاد داشته که هر گز نداشتیم. امروز واقعیتهای هم در حال کمال مداوم است و تاریخ نشان داده که این کمال تدریجی است. فهم این تغییر و ضرورت آن نگاهی علمی می‌طلبد.

گروههای فوق مطالباتشان فراتر از دین و شرع خرافاتی رفته تا "خود" را یافته، طرفدار نوعی "پیرایش" دین از توهومات، خرافات، که طی قرنهای بر دست و پای دین و مردمان دین دار تنیده، این روشنفکران در روند دموکراتیزاسیون جامعه و سیاست و حتی "برداشتهای دینی" پشتتاز بوده که تا بحال در انحصار یک طبقه بوده، و کار او بیشتر دموکراتیزه کردن تفاسیر دینی به عنوان یک حق مسلم برای هر مومن و حتی فراتر برای هر فرد آگاه و در جستجوی حقوق شهروندی...، انتظاری که بیشتر از هر روشنفکر مدعی "دین و اخلاق" می‌رود، البته درون طبقه متخصص دین روشنفکران خاص خودشان هم حضور دارند که روحانی‌اند (کدیور – مجتهد شبستری – یوسفی اشکوری و...) و اگر خوب تعمق کنیم جنگ "سنت و مدرنیته" در کشور ما در میان این طیف بیشتر ادامه دارد همانند "طلبه‌های جوان در قرن پنجم میلادی در ایتالیا که با تردید در بعضی دیدگاهها و حتی در متن آغازگر مدرنیته شدند (از کتاب مدرنیته چیست)

در تاریخ معاصر ایران چه بسیار کوشیدند تا نوعی فلسفه حقوق از بستر اخلاق برآورند که کرامت انسان لحاظ گردد (محمد نخشب) امری که به یک انقلاب فرهنگی، ساختارشکنی، و یک جریان اجتماعی تاریخی که هنوز ادامه دارد نیاز داشت، و البته رهایی از این ساختارها که "باور توده" شده مشکل است که با یک انقلاب توده‌ای هم بخاطر نبود سازمان و برنامه بجایی نرسید. نه تنها در اسلام ما با این توهومات و خرافات روبرویم، بلکه در تمام ادیان بنیادگرایی، سنت زدگی و خرافات زدگی وجود دارد منتها امروز بعد از حادثه برج‌ها بیشتر بنیاد گرایی اسلامی مد نظر است که روزی آمریکا و البته با پول عربستان در برابر کمونیسم روسی به تقویت این پدیده در کشورهای خاورمیانه پرداخت.

این روشنفکر محصول شرایط اجتماعی و سیاسی ماست و هنوز هم هست که بنظر من یک روز به عرفان پناه می‌برد که در جامعه به فرهنگ مرید و مرادی و نوعی از "خود بیگانگی" منجر شد که نقض غرض بود. چه، امروز معلوم شده "روشنفکر باید به بازتابهای اجتماعی تفکراتش هم حساس باشد". فرهنگ مریدومرادی ضد توسعه و دموکراسی است اگر چه در حوزه خصوصی ممکن است

عامل وارستگی باشد، ایمان این روشنفکر به خدا و اعتقاد به خود با تجربه مخصوص بخود، بدون تظاهر و ریا، که در جهانی دیگر و معنوی "فرا زمانی" خود را یافته، در رادیکالیسمی فردی که به تولدی دیگر از منظر اخلاقی و استعلایی می‌انجامد، علیرغم رادیکالیسمی بیشتر سیاسی که همیشه از نظر روانی در جستجوی قدرت بوده است، در عین حال همراه با ایمان به "خود" نیروی خود، اراده خود، که اخلاق "اراده معطوف به اراده" است، علیرغم ادعای نیچه که "معطوف به قدرت" است بوده، انسانی که حتی برای دیگری فدا کاری می‌کند. چه بسیار کنش و حضور در صحنه اجتماعی بخاطر رهایی جمع است تا جاییکه "جان هم می‌دهد" شهادت، یعنی در عین حال که در جستجوی استعلاء است این استعلاء را در حوزه نظر در "دیگری اندیشی" یافته که "عبادت بجز خدمت خلق نیست". یعنی به بهانه اخلاق دیگری را تحت سلطه خود در نمی‌آورد که در عرفان غالباً "مراد" نماد آنست، از نظر او، با گسست از خویشتن خویش و منافع خویش به دیگری پیوسته، که استعلاء را در چنین کنشی در گذشت وفداکاری برای "غیر" دیده، که در نظامات سرمایه داری غرب این "دیگری" با استعمار و استثمار و استحمار بعد از دوران مدرن بلعیده شد، و یا حتی در بیان و کلام این "غیر" به "من" تقلیل یافته و به طریقی جایی برای او نمانده است که امروز با رشد تکنولوژی ارتباطات بیشتر "فلسفه غرب توانسته همه چیز را در کلیت و ذهنیت القایی خود خلاصه نماید". در حالیکه این روشنفکری چنانچه امکانات و آزادی "بیان" داشت، می‌توانست در جهان با ارائه دیدگاههای جدید کلیت بالا را به چالش بکشد. چه خداپرستی اینان علاوه بر بار تمدنی، دینی بار فلسفی و علمی داشت.

زیرا که اینان در حوزه‌های علمی، مدیریت (نخشب)، جامعه شناسی و تاریخ (شریعتی) و روانشناسی (سامی) کار کرده و گروههایی در فلسفه و... به نقطه نظرات جدیدی در رابطه با جوامعی چون ما رسیده بودند. در ایران به بهانه اخلاق و یا دین این "من" بارها اجازه نداده "دیگری" ابراز وجود کند. در دوران پیشامدرن همراه با زر و زور "نخشب" و "نزویر" که شریعتی بدان اضافه کرد چون بیشتر به مذهب و پیرایش آن پرداخت.

با این ابزارها قرن‌ها این سلطه اعمال شد، این روشنفکر فرهنگ حاکم بر جامعه زمانه خود را به چالش گرفته که غالباً احساس بر عقلانیت غلبه داشته، و در برابر ناملايمات تاریخی و جغرافیایی همیشه ناله و اندوه حاکم بوده، تا جاییکه فردوسی میگوید "خرد چشم جانست چون بنگری / تو بی چشم شادان جهان ننگری" و گروههایی از این غم و اندوه تغذیه شدند و سرانجام حاکم و البته توده‌ها همیشه محکوم، که سرنوشت محتومشان با این "از خود بیگانگی" نکبت بار بود. و قدرت سیاسی و نفتی از آن بهره می‌گرفت، که انقلاب اسلامی بیشتر علیه این جریان با روحانیون ترقی خواه و آینده نگر بود. اگرچه تدریجاً برعکس شد. روشنفکر تلاش اولیه‌اش باید آگاهی بخشیدن به این توده بوده اگر اجازه می‌دادند، ولی قبل از آن "نداری و فقر" بدتر بود. بدین خاطر این روشنفکر در عین حال سوسیالیست است، از نظر او سوسیالیسم حتی "یک سیستم توزیع نیست، یک فلسفه زندگی است و اختلاف آن با سرمایه داری در شکل نیست در محتواست، سخن از دو نوع انسان است که در فطرت و جهت باهم در تضادند. (شریعتی)

حتی در مارکسیسم که به استالینیسم و سرمایه داری دولتی انجامید. این تضاد وجود دارد زیرا که فروپاشی شوروی بیشتر حاصل بی توجهی به اخلاق در حوزه‌های مختلف بویژه در سیاست بود. امری که گورباچف در جواب پیام رهبر فقید انقلاب در آنزمان گفت "سوسیالیسم یعنی اخلاق و مناسبات اجتماعی که مبتنی بر اخلاق بود. (نقل به مضمون از لوموند ۱۹۸۷)

با اینحال برای نوگرایی دینی اخلاق معنی دیگری هم داشت و آن "خلق و خلاقیت" بود که می‌توانست از "متن" علیرغم برداشته‌های گذشته، معانی دیگری بر آورد، تا خود را با شکستن همه بتهای تاریخی پوسیده کهنه "خلق مجدد" کند، تا از دوران شبان-رمگی به بهانه دین متحجرانی، و یا به بهانه "تخصص" مدعیانی متحجرت‌تر، فراتر رود. و گرنه در عقب ماندگی نهادینه در این آب و خاک می‌ماند. علیرغم روشنفکری غیردینی ما که بیشتر از هایدگر و نیچه الهام می‌گرفت. چه، بخشی از تکامل تاریخی مدیون "آرمانگرایی" انسانهای آرمانی است که با نیهیلیسم فعال با معضلات روبرو شدند. که در این مقطع برای روشنفکردینی "اومانیزم بومی" انسان دارای حقوق و کرامت است که از نظر قرآن خلیفه خداست.

ولی در نیهیلیسم نیچه، که اودر غرب سرمایه و تکنیک بخاطر اراده معطوف به قدرت "خدا را مرده یافت." ازبستر تفکراتش "هیتلر بر آمد که" او نماینده آریستوکراسی زمانه خود بود، که "با نقدرادیکال از مدرنیته اولین آنتی مدرن بسود حکومت اشرافی در غرب بود- مارسل گوشه - که با تغذیه رمانتیزم فردی به ترک مدرنیته ببهانه انحطاط برهنگونه نوگرایی قلم بطلان کشید" هابر ماس. (۱۲) ولی اینجا هنوز خدا نمرده است اگر در عمق فرهنگ جامعه تعمق کنیم، اگرچه قدرت همیشه در پشت آن پنهان شده. در کشور ما کار روشنفکر بر گرفتن نقاب از این مفهوم در "سیاست" است، تا با نگاهی تازه به انسان بر "تاریخ - خدایگان و بنده" ما قلم بطلان بکشد.

در جامعه ما "عشق" این توجه به دیگری را تسهیل نموده است. و عدالت می‌تواند حاصل این گونه اخلاق و عشق باشد. کار این روشنفکر در نزدیکی به توده مردم بخاطر آنست که "با تعمق در فرهنگ توده می‌توان از سطح گذشت و در عمق عناصری رهایی‌بخش در عمق یافت". (پیر بوردیو..)

در جنبش ۱۹۶۸ فرانسه همه فریاد می‌کردند "ما همه نیچه‌ای شده‌ایم" آیا موضع اجتماعی او که دفاع از نازی‌ها بود فراموش شده بود؟، از نظرها بر ماس "آری" بخاطر نسبی گرایی و بی اخلاقی‌ها که دنیا بدان گرفتار شده بود (۱۳)، که مشکلات امروز غرب بخش اعظمش حاصل فراموشی انسان و اخلاق است و در کشور ما با یک انقلاب اسلامی و اقتصاد نفتی به‌همچنین. چه بسیار روشنفکران مارکسیست در بسیاری انقلابها علیرغم قدرتمندان روس و چین و... بخاطر دیگری، مبارزه با فقر، استبداد و... شکنجه و زندان شدند، حتی در راه عقیده در برابر خشن‌ترین دیکتاتورها جان باختند، (نگاهی به کتاب در دادگاه تاریخ از ری مدودوف) امری که با مارکسیسم نمی‌خواند.

در میان دینی‌ها این امر بیشتر قبل از انقلاب در میان نیروهای چریکی مشهود بود، اگر چه در نهایت بخاطر نواقص ایدئولوژیک و تحلیل، و رهبرانی قدرت طلب و عدم درک شرایط همه تلاش‌هاشان به هدر رفت.

گفتم خداپرست، و روشنفکری دینی، اصطلاحی که متعلق بیک جنبش "اصلاح طلبانه" در دوره‌ای از تاریخ کشورهای مسلمان و شاید غیر مسلمان هم به طریقی دیگر بوده که از دین "اجتماعی" در گفتمان‌های غالب فراتر رفته، الهیات روشنفکری بیشتر مبتنی بر "الهیات تنزیهی" که رهایی‌بخش است، از هر پدیده تقدس زدایی کرده، در این رابطه حقی همانند خود برای دیگری قائل است، چون "خود" با یک رابطه و تعامل با "غیر" که به تکوین جامعه مدنی، حقوق شهروندی منجر شده، به "جامعه ارگانیک" سرانجام می‌یابد. امری که در جامعه شناسی غرب توسط اسپنسر جامعه شناس انگلیسی بطریقی دیگر "داروینیزم اجتماعی" مطرح و جامعه مدنی حاصلش شد، از نظر او این جامعه ارگانیک حاصل نهایی فرضیه تکامل داروین در حوزه جمع بوده، در برابر دورکهمیم جامعه

شناس معروف که شکل‌گیری جامعه ارگانیک را حاصل ظهور "روشنفکر خودبنیاد" مطرح کرد، و مدتها باعث تعارض این دو جامعه شناس بود. (۱۳)

امروز از نظر آلن تورن این روشنفکر در جامعه با "کنش" و یا ارائه ایده‌ای که گاهی عامل جنبشی اجتماعی شده حضور خود را به اثبات می‌رساند. ولی با تمام اینها امروز روشنگری غرب بخاطر بی‌اخلاقی‌ها و نگرش "مادی" هم در حوزه چپ و هم در حوزه راست سرخورده و عقیم شده است. (Des enchainement) (مارسل گوشه) و با القائنات نیچه، که او مسئول ورود غرب به پست مدرن است، رشد و توسعه کنونی جهان که حاصل دینامیسم تلاشهای جمعی است، با تمام انتقادات نادیده گرفته می‌شود. (هابرماس) (۱۳). بویژه که دولتهای سوسیال دموکرات با تمام مشکلات توانسته‌اند حداقلی رفاه را نسبت به جوامع جهان سوم همگانی کنند، این روشنفکری دینی حداقل با نیهیلیسم هنوز سروکاری نداشته و اگر داشته نوعی نیهیلیسم فعال است که پیشداوری و پیش‌انگاری‌های تحمیلی گذشته را نفی کرده، که همه نشانه نوعی تمدن فرسوده‌اند تمدنی که در حال فروریزی است، حتی امروز که نوعی اپیکورگرایی و رواقیگری "از دوسوودو طبقه اجتماعی" جوانان و کلاسانان "در کشور عقب افتاده تبلیغ می‌شود، که در یکی اخلاق و معنویت از دست رفته و در یکی "زمان" فراموش شده، و "خواست آزادی و رهایی" که مبنای کنش است از یاد رفته، خواستی که باید از سوی روشنفکر تقویت شده و به عنوان کنشی خلاقانه در کوچه و خیابان مبنای باورهای جامعه در برابر خرافات و دروغ قرار گرفته. چه امروز "این خواست گرفتار بردگی غریزه در کشور ما شده است" که فساد حاکم بخشی حاصل این امر است. اشتباه روشنفکر مارکسیست آنست که هنوز همه را از نگاه اقتصادی و تولید مین‌گرد در کشوری که اصلا تولید ندارد.

این خواست "خواست رهایی" باید چون "اراده معطوف به قدرت نیچه" در ذهنیت روشنفکری ما نهادینه شود. که امروز با "جنبش سبز به نسبتی آغاز شده، با توجه به اینکه نیچه که روزی تئوری پرداز قطب فاشیست بود در دهه چهل در فرانسه تا شصت تئوری پرداز قطب انقلابی شد. و در شرایط امروزی ما با روشنفکرانی که بحساب خود هر نوع آرمانگرایی و مسئولیت را در کشوری بی‌هدف و نفتی پس می‌زنند، در برابر جنون سرمایه داری نفتی که هرمانی را واپس زده و بخود حق می‌دهد هر نوع ارزش انسان را بنام دین و خدا لگد مال کند، و علیرغم سرمایه داری غرب صنعتی که روزی خردگرا بود، این بشدت خردگرای غیر منطقی است، با جنون وهذیانی که ترمز و فرمان از دست داده، آنچه جنون و یا این هذیان سرمایه داری نفتی را افشا مینماید نه عقلانیت موجود در عملکرد آن، بلکه غیر منطقی و غیر عقلانی بودن این سرمایه داری وحشی است که با پارادکس درون‌زای غیر منطقی به حیات خود ادامه داده، آن چیزی که نه مارکس و نه هرگز به چنین پدیده‌ای اشاره‌ای نداشته و شاید تصور هم نمی‌کردند.

روشنفکر بومی با حضور در این میان می‌تواند به تشدید "خواست" انسان‌های غفلت زده و کنش پذیر با باز تولید مداوم مطالبات جمعی و حقوقی، این سرمایه داری نفتی و باندهای تمرکزگرا را افشا، و یک جنبش رهایی‌بخش را البته به وسایل دموکراتیک "اصلاح طلبی" راه بیندازد که ممکن است حتی در انتخابات باشد، امری که انجام شد که بسیاری از آن غافل بودند. و بارها تحریم کرده که جنبش را بتاخیر انداختند.

مشابه آن به طریقی دیگر، در جنبش ۱۹۶۸ در فرانسه براه افتاد که کارش بیشتر افشاگری جنون سرمایه داری غرب بود، ازینرو بسرعت فروکش کرد ولی نمی‌توان اثرات بعدی آنرا نادیده گرفت، که پس از مدتها بلاخره سوسیالیستها به قدرت رسیدند و لوایحی بسود محرومین تصویب و به اجرا در آوردند.

این روشنفکر حداقل بخاطر رهایی خودش و تعهدش باید در صحنه بوده و زمینه ساز تحقق دموکراسی به هر قیمت گردد، به همین دلیل امروز به شدت تحت فشار است — با اینحال در کشور ما همه را غافلگیر کرده، از حاکمین تا محکومین که همیشه تضاد این دو در جامعه مسئله ساز بود ولی امروز دیگرشده، هما نگونه که جهان دیگر گردیده، رشد ارتباطات روند حوادث را تسریع کرده، باید گذارد درداخل خود راهبر و راهبردار باشد،

امروز دیگر تعریف انسان در مفهوم نیست بلکه در "کنش" است که فضاهای ممنوعه را در می نوردد، که شاهدیم امروز او از روشنفکران دینی که "خداپرست" است، با برداشتی "فلسفی" نه از روایات و...، نه از آنها که از هرچیز حتی "خدا" ابزار می سازند، بلکه او با نفی "کیش شخصیت" با نفی خود - نفی روز تولدش- نشان داد، که تحت اشعاع "الهیات تنزیهی" بیشتر به مردم بها داد که حقشان بود، مشکل ما از اول انقلاب همین کیش "شخصیت" و انحصارگری بود، با الهیات تنزیهی است که از هر پدیده میشود "تقدس زدایی" کرد و اجازه نداد کسی "بت" شود، اوج "الهیات تنزیهی" همین جاست که حتی از "خود" بخاطر جمع می گذرد. او امروز از بستر "اله اکبرها" از سر بامها بر آمده که فلسفه خاص خود را دارد، و هنوز در کشور ما "کارساز" است، امری که در جهان که مدعیان "سکولاریسم" و "لایسیسته" را مات نمود، در جهانی که "ادیان سکولار" شاهد ورشکستگی و انحطاط جوامع امروزی مدرن هستند.

امری که زمینه ساز نوعی "سکولاریسم" است که اگرچه دین از دولت جداست ولی نه بر پایه "هر هری مسلکی" باشد به بهانه "لیبرالیسم" که عده ای غارت کنند و "بجای حقوق بشر حقوق مصرف کننده مد نظر باشد" (آلن تورن)(۱۴). چه لیبرالیسم ابتدا در برابر کلیسا و تاریک اندیشی ها بر آمد و بعد وسیله غارت و استعمار و استثمار و جنگهای خونین و سلطه شد که ورشکستگی و غارت بانکها را امروز شاهدیم.

بدین خاطر در کشور نفتی اگر بخواهیم "خرافات باوران" جایی نداشته باشند راه حل "سوسیال دموکراسی" است. تا طبقات فرودست جامعه هم در برابر عوامفریبی ها "بهداشتی" شده، و حکومتی چون امروز با تقلب انتخاباتی حاکم نگردد، چه امروز "مشروعیت" از توزیع درآمد عادلانه نفت ناشی می شود، البته امروز راه حل "جنبش سبز" داخل ایران است که انتخابات آزاد، و با شرایط اجتماعی ما در نهایت "سوسیال دموکراسی" است. اگرچه بنظر بعضی با "تقلیل مفاهیم" که در کاربردی کردن مفاهیم شرایط را هم باید در نظر گرفت، در عین حال که باید دانست که "سوسیالیسم یعنی برنامه اقتصادی" (خلیل ملکی)(۱۵)

لیبرالیسم و آزادی اندیشه در دموکراسی مرعی است، ولی در کشور ما بدون "اقتصاد بازار" هم باندهایی غارت می کنند، وای به اینکه به توجیه قانونی و یا ایدئولوژیک به "لیبرالیسم" برایشان پردازیم. بدین گونه "سوسیال دموکراسی" بر لیبرال دموکراسی در ایران امروز هنوز هم ترجیح دارد، حتی اگر در "قالبی" دیگر که بیشتر کاربردی باشد، چه هنوز هم عده ای در جستجوی "پیراهن عثمان" در دست روشنفکرانند.

در ضمن هنوز هم شعار روز "رای من کجاست؟" بوده که نباید از آن غافل شد، ولی نیاز به "دموکراسی اجتماعی" داریم که دموکراسی امروز دیگر "آرمان" و ایده نیست، بلکه متدولوژی است که با انتخابات آزاد، صندوق رای، کنشگران اجتماعی متحقق میشود (۱۶).

ساقی به جام عدل بده باده تا گدا / غیرت نیاورد که جهان پربلا کند (حافظ)

پانوشته‌ها:

- ۱- مبارزات سید جمال
- ۲- در پاریس که "جمهوری ما مثل جمهوری فرانسه است"
- ۳- که مراجع همراه با مدرس به رضاشاه گفتند رئیس جمهور نشود و شاه شود
- ۴- از "جک مک کوری کتاب "فلسفه وجودی" ترجمه حنایی کاشانی
- ۵- از کتاب سیمای شجاعان - کندی
- ۶- از کتاب استراتژی صلح "جان اف کندی
- ۷- از کتاب "چگونه مثل برف آب شدیم"
- ۸- روزنامه شرق
- ۹- درس‌خوانی در دانشگاه که ضرورت "مدل" را برای اجرا تایید کرد
- ۱۰- از "جامعه‌شناسی هنر" آرنولد‌هاورز- ترجمه امین موید - انتشارات چاپخش
- ۱۱- از غلامحسین دهشیار روزنامه شرق
- ۱۲- از کتاب عوامل توسعه غرب و عقب ماندگی ایران - محمود نکوروح - انتشارات چاپخش
- ۱۳- از مجله علوم انسانی - پاریس شماره ۳۲
- ۱۴- آلن تورن جامعه‌شناس فراتنسوی در کتاب "دموکراسی چیست؟"
- Qu est quela democrati ۱۵ - درسال ۱۳۳۸ شادروان خلیل ملکی وقتی از کنگره سوسیالیستها دراروپا باز گشت درجواب سوالی گفت "سوسیالیسم یعنی برنامه اقتصادی"
- ۱۶ - از کتاب "La democrati contr mem La" از مارسل گوشه پاریس

روشنفکری ایران امروز و چالشهای ایدئولوژیک

محمود نکوروح

امروز در بسیاری سمینارها و نوشته‌ها گفتمان‌های جدیدی در رابطه با روشنفکری و روشنفکران مطرح گردیده که از اهم آنها روشنفکری ایرانی، دینی – دین روشنفکری، مدرنیته دینی و ... تا بومی کردن مدرنیته و سکولاریسم و لایسیته، دموکراسی و حتی فراتر رفته لیبرال دموکراسی و سوسیال دموکراسی است، التقاط اندیشه‌های وارداتی و حتی در مورد شریعتی و نقد او "ایدئولوژیزه کردن دین – جواد طباطبایی و ... " مطرح می‌گردد، گفتمان‌هاییکه عملکرد روشنفکران را طی یک قرن مورد تحلیل و حتی "نفی" قرار داده – تحلیلهایی که نشان از نوعی انقطاع تاریخی و یا بی‌اطلاعی است (۱) و گرنه در کشورهای دموکراتیک هم "ابتدا بر داشت‌های دینی دموکراتیزه و ایدئولوژیزه شد تا به پلورالیسم و دموکراسی و ... رسیدند" از مارسل گوشه در کتاب "democrati contre ell memm".

نقدها و پرسش‌های امروز ضرورت توضیح شکل‌گیری روشنفکری، و ابداع سوژه‌های جدید تا التقاط و ورود آنها را در کشور ما می‌دهد، که فراتر از دین و شرع و ادبیات باستانی ماست که همیشه در آنها محصور بودیم، یکی از مهمترین این سوژه‌ها در کشور ما قبل از همه "انسان" است. البته انسان زمینی که بخاطر "اندیشیدن" محور تغییرات متعدد در تاریخ معاصر ما و تاریخ جهان گردیده. انسانی که بعنوان "فاعل شناسا" که می‌توانسته در حوزه پژوهش – علم، فلسفه و ... و هم در حوزه نقد و اعتراض، روشن فکر، ایدئولوگ، ایدالیست و ... باشد. چنین انسانی البته در رابطه با گذشته ما "مدرن" است که در گذشته همیشه "رعیت" و یا در زمان حمله اعراب "موالی" یعنی همان بردگان در یونان زمان افلاطون و ارسطو که به بهانه "جامعه مثالی" نوعی ایدالیسم خود را به رخ کشیده است، نخبگانی که نوعی دموکراسی را در حوزه خود بصورت نسبی اعمال می‌کرد که در نظامی "اریستوکراتیک" بازتاب می‌یافت اگرچه در شهر با شهروند، و شوراها شهری رویارو بود – امری که در فرهنگ و تمدن ما قرن‌ها در فقدان این رویارویی، "فرد" تابع یک کلی ذهنی بوده که در راس آن "شهريار" و مابقی فاقد تعریف، حقوق و "شفافیت و صراحت" که از بستر آن ما همیشه میراث دار جامعه‌ای "توده وار" که امروز در محافل آکادمیک "پوپولیسم" نامیده می‌شود، جامعه‌ای که در آن نه دموکراسی پا می‌گرفت و نه حتی "اریستوکراسی" و نه به توسعه می‌رسید و به روایتی با "تاریخی که پیوسته با امتناع اندیشه تعطیل بود" (۲) چه این انسان در بهترین حالت "مراد" و در جستجوی مرید بود و یا برعکس، با بدترین وضعیت "مرید" بود و از خود بیخود، فاقد کنش و نظاره گر و مقلد و در انتظار عملکرد نیروهای غیبی و یعنی اگرچه در زمان بود، ولی بخاطر عدم درک روح زمان حتی در دوران مدرن در زمانه نبود. بهمین دلیل از پیشرفت بازماند، چه، "زمان و مکان" در فرهنگ و تمدن ما تعریفی نداشت حتی هنوز هم با تمام ادعاها ندارد، حتی در حوزه روشنفکری، که اینها همه از گذشته خرج می‌کنند. در صورتیکه گذشته گذشته است و کسی نمی‌تواند چون گذشته زندگی کند. حتی گذشته را ایدالیزه می‌کنند در عین حال که دوره امپراطوری‌های کهن که روشنفکرانی در جستجوی آنند گذشته است بعلاوه دوره "فلسفه کلاسیک" که افلاطون و ارسطو شاخص‌های آنند طی شده، و حتی در شرق نگاهی که "حکومت را بر آمده از حکمت" معرفی کرده سر آمده که حاصلش ولایت حکیم و ... به هر بهانه بوده که در ایران به "شاه فیلسوف" از افلاطون معروف شده، در صورتیکه هدف افلاطون "مدیریت شهر" بود. (از هانا آرنست) و ما اینک در عصری دیگریم.

تاریخ مدرن از زمانی آغاز شد که بشر بر مطالبات اجتماعی و حقوقی خود پای فشرد، یعنی، با کنش جامعه شد و دارای "وجدان اجتماعی" گردید که در آن "فرد" حضورش و حقوقش بخاطر کنش‌هایش در بسیاری زمینه‌ها برسمیت شناخته شد، که ما نداشته و نداریم. در هر صورت اینها مدعیان روشنفکری را متعهد و درگیر تعریف و حقوق انسان می‌کند و کرده است که با نگاههای مختلف بدان نگریسته شده از نگاه اخلاقی - دینی، فلسفی - علمی و جامعه شناختی تا حقوقی. این روشنفکری در غرب از سوی دورکهمیم جامعه شناس معروف "انسان خود بنیاد" (۳) معرفی شد که در مقطعی از تاریخ خوش درخشید، نوعی که هنوز ما با تمام تلاش‌ها نداریم چه مقدماتش "خرد خود بنیاد" فراهم نبود، این خرد متعلق به زمین بود و "انسان زمینی و بیشتر فیزیکی" که با فراتر رفتن به متافیزیک رسید. ولی در شرق اول متافیزیک بود و بعد تحت القائاتی امر فیزیکی و زمینی که همیشه مردود بود، ازینرو به توهم بیهانه عرفان و دین "دین با برداشتهای عوام پسندانه" سرانجام می‌یافت که همیشه قدرت از آن بهره گرفت، تبعات آن، توسعه ناپاافتگی که حتی با پول نفت هم به توسعه انسانی نرسید و بیشتر به جامعه‌ای مصرف زده در تمام حوزه‌ها حتی حوزه فرهنگ و اندیشه منجر شد، در چنین بستری "انسان" متولد نمی‌شد اگرچه اولین پیامبرش حضرت آدم بود که بخاطر پیامش از یهشت خدا رانده شد تاخودش بهشتی را بیافریند، ولی بعدها فرزندانش بخاطر عدم فهم پیام بیهانه ساختن بهشت، "جهنم" آفریدند که در این جهنم روشنفکرش دون کیشوت و ار دور خود می‌چرخید و پیوسته مقلد و یا در حاشیه بود حتی در انتخابات که گام اول دموکراسی است و

از نظر تاریخی این روشنفکری در فرانسه بر سر مسئله دریفوس، که یک افسر کلیمی بود، و در زمان جنگهای فرانسه و آلمان در قرن نوزدهم به اتهام جاسوسی گرفتار زندان و محاکمه شد که گروههایی منجمله امیل زولا در کتابی "G,acause" من متهم می‌کنم، سر بر آورد، که از در یفوس دفاع کردند، دنباله آن در جنگ جهانی دوم که اوبخاطر تبرئه درارتش فرانسه مقامی داشت و مورد اتهام مجدد، مجدداً "ژان پل سارتر" در کتابی بنام "دفاعیه از روشنفکران" بدو و عمل روشنفکری پرداخت. از اینزمان درفلسفه، علم، جامعه شناسی تا تاریخ و فلسفه تاریخ، گروهها یی بعنوان فیلسوف، استاد و آکادمیسین، و در صورت نگرش انتقادی، روشنفکران سر بر آوردند که کارشان در تمام حوزه‌ها تحلیل، تعلیل، تا نقد و اعتراض بود، و البته در دموکراسی آن دیار بسیار مورد توجه افکار عمومی و تعین کننده، که برای بسیاری کشورها الگو شد. و در کشورما در عصر جهانی شدن البته آثار خودرا گذاشت که از آنزمان "نقد" در تمام حوزه‌ها آغاز گردید چه قبلاً کار مدعیان بیشتر در فضای بسته فقط "توجیه" بود، بعضی روشنفکران ما تحت تاثیر هگل "هگلی" معروف شدند که اوفیلسوف تاریخ و "قدرت" بود اگرچه هف اصلی او با "نفی" فلسفه حق و آزادی و ... بود ولی پیامدهای تفکراتش که روح ملت را در دولت متجلی می‌دید، بدولت نازی "مطلقیت قدرت" منجر شد، و از سویی مارکس که بنوعی دیگر از "توتالیتاریسم" انجامید، و فیلسوفانی دیگر با اندیشه‌هایی متفاوت تا "نیهیلیسم" نیچه و هایدگر، و بعضی تحت تاثیر سارتر که او اگزریستانسیالیست "اصالت موجود" و انسان گرا بود، که گروهی از روشنفکران ما منجمله "شریعتی و" تحت تاثیر او به نسبتی بودند. او در فرانسه دکترا گرفت اگرچه اوبا اسلام شناسی و تفاسیر تازه‌ای که آغاز کرد بخاطر "آرمانگرایی" یکی از بازیگران تاثیر گذار تاریخ معاصر ایران شد اگرچه آنچه او می‌خواست نشد. که گفت "انقلاب بدون آگاهی فاجعه است" چه او در مجموع بر "خردگرایی" تاکید داشت - ولی ایدالیسمش گاهی راه افراط پیموده و انقلابش در عمل مورد سوء استفاده قرار گرفت.

نا گفته نماند که بسیاری هم تحت تاثیر مارکس و مارکسیسم نوع روسی - لنینی که نوعی ایدالیسم خاص خود را داشت. که هنوز این روشنفکران از انواع دیگر مارکسیسم اروپایی و آمریکایی بی اطلاع بودند؛ که بعدها به مکتب فرانکفورت معروف شدند. این جریان های روشنفکری در فضای فکری - آئروز ایران، گفتمان خاصی هر کدام ارائه داده که روند حوادث را بگونه ای دیگر کرد و لی در مجموع سوژه بالا "انسان" روشنفکری ایران را از ابتدا به دو گروه در می ان جریان های مختلف فرهنگی و سیاسی تقسیم نمود، گروهی مارکسیست و به "انسان مادی" نظرشان معطوف شد و گروهی به انسان معنوی یا "اندیشگی" که اومانیزم حاصل این دوست، جریان هایی که ریشه در فلسفه غرب در عصر روشنگری داشت با فیلسوفانی که متعلق بما نبودند و زاویه دیدشان با ما متفاوت بود، چه آنان از ابتدا با فلسفه آغاز کردند که پی آمدش خردگرایی - شک و نقد و سیستم تیزه کردن اندیشه و سیاست... بود، و ما از قرون بسیار گذشته با حکمت - دین - کشف و شهود آغاز کردیم که پی آمدش بخاطر خامی توهم - کلی گویی - اسطوره - افسانه و در نهایت عرفان، و فقر فلسفی، تا بالاخره پیام آورانی با "نفی - لا" هر گونه بت و اسطوره، در ادواری مارا به "خود" و اقف نمودند، که اسلام با "لااله" شروع شد و ما همیشه با "لااله" که نماینده اش بر روی زمین "شاه" و یا مراد و یا..... بود، امری که بسرعت در یک نظام سلسله مراتبی، در هر حرکتی، و هر مقطعی در اسطوره و بت هایی جاندار بی هانه "مراد و شاه و" باز تولید شد، تا جاییکه همان پیامبران هم اسطوره شده که خود گفتند "انا بشر مثلكم"، که خرافات و توهمات حاصلش بوده، و در دوران مدرن اسطوره مارکس و هگل تا پرولتاریا و ... که ما هنوز هم نیاز به این "نفی" داریم تا از اسطوره های مدرن رهاشویم. اگر چه روشنفکرانی با ادعای ضد روشنفکری ببهانه سنت، دین، تاریخ این "نفی" را "نفی کرده و تحت تاثیر هگل نوستالوژی شان دوران "اندیشه ایران شهری" که بعد از آنرا دوران انحطاط ایران، "جواد طباطبایی در کتاب دیباچه ای بر نظریه انحطاط ایران ۴ - و یا در جستجوی امر قدسی هنوز در آسمان ها سرگردانند "نصر -" که اینها بیش از شریعتی ایدئولوژی گرایند یعنی "سنت گرا". در ضمن این "انحطاط" قرن ها قبل از حمله اعراب توسط مغان و طبقات مرفه آئروز انجام، و زمینه ساز سقوط ایران و موفقیت اعراب شده، انحطاطی که اسلا م راهم بعد از حمله اعراب با همان طبقات حاکم که به اعراب مهاجم پیوستند به سلسله هایی منحط چون بنی امیه و بنی عباس و جنگ قبایل گرفتار نمود "از کتاب فرقه های دینی ایرانیان - دکتر صدیقی" ۵

در هر صورت در دهه بیست که فضا بخطر جنگ دوم جهانی باز شد در ایران روشنفکر بومی تولدش و ظهورش معطوف به این "نفی" بود، که با اندیشه و رزی، و فارغ از تهدید "قدرت"، به نقد آن و تاریخ گذشته که تاریخ قدرت بود پرداخت، که در اینجا با دو گونه روشنفکری رویرویییم لیبرال منش و رادیکال منش، چه اولین حرکت در برابر استبداد و اختناق مبتنی بر نوعی لیبرال منشی و لیبرالیسم و یا انقلابی و رادیکال انجام شد، که رادیکال ها بخاطر توجه بنوعی "توتالیتاریسم" همیشه بحاشیه رانده شده که ما تازه و ارد دوران شهرنشینی می شدیم که امروز بعد از یکصد سال هنوز ادامه دارد، در بستر آن بعدها سرمایه داری و بورژوازی تاسوسیال دموکراسی و ... در حوزه روشنفکران سر بر آورد. منتها این اندیشه انتقادی هنوز اجتماعی، سیاسی و حقوقی و ... در جامعه ای چون ایران بخاطر "کندی این روند" و فضای بسته نگردیده، که اینجا انسان هنوز اسطوره ساز است و تا زمانیکه تعریفی از خود ندارد، در مواردی چون سنت، تاریخ، دین تا پول. ثروت و مراد - رهبر و شاه، تا اسطوره هایی تازه متوقف است. در شیعه ما "غالیان" را داریم که در دین غلو کرده و راه افراط پیمودند، بهمین دلیل در این آب و خاک نوعی اندیشه سیاسی شکل نگرفت تا رهایی بخش باشد، با و جود حکیمانی چون خواجه نصیرالدین طوسی و مسکویه رازی، جلال الدین دوانی و روزبهان خنجی.. که علیرغم سخنان

جواد طباطبایی، حتی در کتابهای او " معاد را بر آمده از معاش " دانستند، و لی به اندیشه سیاسی بنظر او منجر نشد، در اسلام و روایات دینی " دنیا مزرعه آخرت تبلیغ شده " بعلاوه " لیس للانسان الاماسعی " قرآن کریم – که اینها بازتاب اجتماعی و سیاسی پیدا نکرد و ... آقای طباطبایی با تمام ادعاها هنوز نگفته.... چرا حاصلش اندیشه سیاسی، فلسفی، حقوقی نشده است، در حالیکه آقای طباطبایی این مبانی اندیشه سیاسی و ... را " الهیات و فقه " در کلیسای قرون و سطا در غرب معرفی کرده حتی در " همایش صدمین سال مشروطه " که ایشان در روز دوم نیم ساعتی صحبت نمودند.

چون بسیاری هنوز چون آقای طباطبایی از اندیشه ایران شهری " اندیشه‌ای که تنها در آن ادوار بخاطر شرایط جغرافیایی و اجتماعی ما شاید کار آیی داشته رها نشده، که مبنا " فره ایزدی " و نتیجه امپراطوی شاهان ایران بود، و انسان هنوز تعریفی نداشت و " رعیت " بود.

. حتی شکست انقلاب مشروطه رادر همان همایش " فقدان مبانی نظری از الهیات معرفی کرده " و یا تغییراتی در فقه، در حالیکه مطابق نظر هگل " حقوق امر موضوعه است " و این امر متعلق بزمانی است که بشر از گیرودار کلیسا و الهیات تجسیمی که نماینده اش در روی زمین کشیش و ... بود رهاشد، امری که نیاز به خود یابی انسان داشت تا خود را در رابطه با مطالبات شهری تعریف و " حقوق مدرن " را تدوین و وضع کند که جامعه مدنی نتیجه نهایی آن بودوربطی به " فقه " نداشت.

اسلام با اعلام " خلیفته الهی " انسان یک گام از " فره ایزدی " مورد نظر این روشنفکران جلوتر بوده که " انسان را بخود واقف نموده، مدرنیته بومی حاصل این امر در یکدوره خاص بود " مطابق نظر هگل تکامل جبری تاریخی "، در انقلاب مشروطه که ما بتدریج با شهرنشینی سروکارمان با تیپهای مختلف اجتماعی می‌شد، برای نظم شهر نیاز به حقوق، قانون و حتی نیاز به تحلیل جامعه شناختی و نگاههای پوزیتیویستی داشته، و رجوع به مصادیق بیش از " نظریه سازی " ملموس بود که کار علمی می‌طلبید. در این روند ضرورت " خود یابی " باید مورد توجه باشد. تا مارا از ذهنیت اسطوره‌ای رها کند که فلسفه " خداپرستی " از این امر ناشی می‌شودالبته " الهیات تنزیهی " که از هر پدیده تقدس زدایی کرده و ... چه انسان اسطوره ساز است و گرنه تمام بدبختی‌های بشر حاصل ماده پرستی و یا التقاط دین و دولت و ... نیست. در دوران مدرن هم در غرب اسطوره کردن سکولاریسم – مدرنیته و یا دینی کردن عرفی گرایی و لایسیسته مشکل ساز " از مارسل گوشه "، و حتی فراتر رفته " اسطوره غریزه و سکس " از فروید که مارکوزه بنقد آن می‌پردازد، که و اکنشی یا انحرافی است در برابر نظام سلطه، مبتنی بر سود و فایده در دنیای سرمایه و تکنیک.....، که بحران‌های جهانی حاصل آنست. در حالیکه مدرنیته هم با روشنگری و تردید ابتدا در قرن پنجم از کلیسا توسط طلبه‌های کشیش " باگذار از شرع و فقه به هرمنوتیک و الهیات فلسفی " " شروع گردید، از کتاب مدرنیته چیست ؟ ؟ تا راه رهایی بجویند. چه اینها در هر صورت می‌راث داران تمدن یونان و روم بودند که یکی بر " ذهن اندیشه و رز " استوار بود و یکی بر تولید مادی..، این امر در قرن شانزدهم توسط گالیله در حوزه فیزیک، و دکارت در حوزه اندیشه با معرفی " فاعل شناسا " در برابر کلیسا که در همه مورد خود را صاحب نظر می‌دانست، به " انسان " معطوف گردید ۷. از این مرحله است که بعدا کانت گفت " بشر بر صغارت خود قلم بطلان کشید " و از آن ببعد ما و ارث ظهور ایدئولوژی‌ها که بعضی تا سر حد ادیان جدید بخاطر تکیه بر " مطلق‌ها و دگم‌ها " رفته که از بسترش فاشیسم و استالینیسم و ... داریم زیرا که (انسان – شهر و حقوق با اندیشه " استعلاء کانتی " مورد غفلت قرار گرفت و ایدالیسم او هم در خدمت " قدرت "). که بعدها " نئوکانتیسم را داریم

۷. البته از ابتدا روم برای توسعه طلبی مسیحیت را ابزار قدرت کرد که بر توحید و نوعی و حدت و جود استوار بود، بعدا با ظهور اگوستین قدیس و کشیشانی دیگر به سلطه چندین قرنی کلیسا منجر شد، که در نهایت بخاطر فساد کلیسا به ماکیاولیسم در سیاست، حتی بیبانه دین و یا ایدئولوژی سرانجام یافت، در صورتیکه یونان با فلسفه، سیاست بخاطر داشتن جزایری چند در آب و اداره آنها که هرکدام فرهنگ و عادات خاص خود را داشته، بر چند خدایی، پلورالیسم و نوعی دموکراسی نخبگان انجامید، و تعارض بین شهر و بردگان به نوعی دموکراسی و شهروندی رسید که روم چنین امری را تجربه نکرد "ازهانری و یسمن فیلسوف آلمانی – روم بخاطر سلطه و توسعه طلبی، مسیحیت و تک خدایی را برای توجیه و وحدت بخدمت گرفت" و به امپراطوری روم سر انجام یافت، و حقوق رومی بخاطر "تولید" که امروز مبنای حقوق در اروپاست، بعدها مبنای حقوق در کلیسا فرار گرفت. برخلاف نظر طباطبایی که مبنای حقوق را الهیات در کلیسای قزن هشت تا چهارده معرفی می کند. چه از ابتدا اسکولاستیک در بستر تمدن رومی شکوفاشد – هگل – همانطور که اسلام در بستر تمدن ایران در حوزه فرهنگ بهتر در خشید در عین حال که در حوزه سیاست و جامعه به استبداد شدید تر منجر گردید چه "هرایده ای در حوزه عوام تبدیل به فاشیسم می شود" آلن تورن – و وجود ابن سینا و سهزوردی و ...دردی از جامعه پردرد در مان نکرد. که حتی کتب امثال اینها بزبان عربی است که فردوسی فارسی نویی را ابداع و ارائه نمود و ...

در جهان سوم هم برای بسیاری روشنفکران "اسطوره غرب" و یا اسطوره "شوروی" مارکسیسم، و حتی مارکس "، و بسیاری ایدئولوژی ها تا "تاریخ" برای بعضی مطلق شد، و دینی تازه که عامل اقیون توده ها و حتی روشنفکران گردید "مارکسیسم – لوموند دیپلماتیک" که و قتی ما با اقتصاد نفتی بجهان پیوند خوردیم و وارد کننده بسیاری مفاهیم تازه گردیدیم که در فرهنگ و تمدن ما نبود، بعضی جذب آن، و بعضی در برابر آن چون گروهی از فیلسوفان غرب "هایدگر – نیچه و ..." شدند. بعلاوه که ما با طبقه دلال و تاجر آنان و سیاستهای استعماری روبرو شدیم که هدفشان بیشتر غارت و سلطه بود که کم کم "حکومت می آوردند و می بردند" و با پول نفت طبقه ای در رابطه با آن شکل گرفت، که به و اکنش هایی انجامید. طبیعی است روشنفکر ما نمی توانست به این غارت و سلطه و حکومت و طبقه و ابسته "غیر" و اکنش نشان ندهد، که ناسیونالیسم ما و نماد آن مصدق و حتی جنبش های اجتماعی و دینی مان از این امر نشات می گرفت. اگرچه ما قرن ها از سوی حکومت ها مان هم غارت شده و تحت سلطه بوده و ... و واکنش هایی در بعضی مواقع داشته ایم. که این و اکنش ها را در انقلاب مشروطه از بعضی روحانیون چون آخوند خراسانی که "حتی بر جدایی دین از سیاست تاکید و رزیده و صحه می گذارد" نقل از کتاب تاریخ معاصر شماره ۳۴، چه او به دین اجتماعی و تاریخی که فضای فرهنگی جامعه را می پوشاند "دین عوام" آگاه، و به اختناقی که بدتر از اختناق سیاسی بود "بیشتر و اقف بود. بنظر من کار او از کار سید جمال که کاملا سیاسی بود و هماهنگ با حاج امین الضرب، مهمتر است که ما نیاز بیک انقلاب فرهنگی قبل از همه داشتیم، و قبل از این تصفیه و پالایش و حتی پیرایش هایی از اضافاتی که ربطی بدین نداشت، التقاط این دین "دین عوام" با دولت و سیاست "فاجعه" بود. که می بینیم بعد از انقلاب مشروطه با حکومتی به اصطلاح دینی و کودتایی توسط قزاق ها – سیدضیاء و رضاخان و باند آهنین که برهبری "آیرون ساید" افسر انگلیسی است روبرو می شویم. در این رژیم حاج امین ضرب رییس اطاق بازرگانی، و بعد از مدتی مجلس طویله نامیده شده و روشنفکرانی شهید چون عشقی، فرخی، داور، و یا خانه نشین چون فروغی و ... میشوند. که امنیت مهمتر از آزادی برای جامعه آنروزی ایران قلمداد می شد. چون از ابتدا این انقلاب از مبانی اصلی مشروطه غافل، و برای اکثریت جامعه

ناشناخته و به هرج و مرج منجر شد. امری که به مقدار زیاد تحت فشار بازار و جامعه شهری انجام شده بود. و اکثریت جامعه از آن بی‌اطلاع بودند چه دموکراسی و مشروطه قبل از همه یک فرهنگ است که در طول زمان در شهر و در رابطه با مطالبات شهری شکل گرفته و بیک قرار داد اجتماعی و قانون منجر می‌شود و اینجا نشد.... از سویی یکی از ویژگیهای ما " فرهنگ ناپذیری " است که دموکراسی ابتدا یک فرهنگ و سپس یک آرمان و متدولوژی که مبنای همه اینها نوعی فلسفه سیاسی است که ما در فرهنگ ایران شهری و نه در فرهنگ مذهبی هرگز نداشتیم و فرهنگسازی هم بخاطر ساختار قدرت هرگز نداشته که انقلاب اسلامی ابتدا بیشتر بار فرهنگی داشت و پیام آور نوع تازه‌ای نگاه به انسان و سیاست و حتی دین که " جمهوری اسلامی حاصلش " بود که برای عده‌ای هنوز قابل درک شاید نباشد و گر نه ما انقدر مسئله نداشتیم، چه نقش رهبری انقلاب در آن مقطع که گفت " جمهوری ما چون جمهوری فرانسه خواهد بود " سنجی بود که در حوزه انداخت که قرن‌ها از " ضرب، ضربه " فراتر نرفته بود، امری که تحت تاثیر روشنفکران ایرانی در پاریس و نوگرایان دینی، و حتی زندگی اندک در فرانسه و مشاهده تلویزیون و رادیو و دنیای مدرن و حتی در مدت زمانی اندک انجام گردید که بحثی دیگر می‌طلبید چه، بخشی از جامعه ایران و همچنین روحانیت هنوز در گذشته و زندگی قبیلگی متوقف شده بودند حتی نیروهای چریکی که بنوعی توتالیتاریسم نظر داشتند از شرایط اجتماعی ما غافل بودند، اگر پارادوکسی در میان است ناشی از شرایط اجتماعی ماست که هنوز هم مشکل آفرین بوده، و گر نه بخشی از جامعه ما امروز و ارد " زندگی مدنی " شده، در عین حال که بخشی بخاطر فقر فرهنگی و مادی هنوز از این امر محرومند. و بیشتر شهرهای ما بخاطر " جابجایی جمعیت از روستا بشهر " دهکده‌های بزرگ است. وفاد و ویژگیهای شهر و شهر نشینی است که پایگاه استبداد غالباً در این شهرها است البته نقش محمد نخب و شریعتی و خدایرستان که جرات کردند از این مرزها عبور کرده و مطالبات مدرن را در قالب مذهب جاسازی کنند نباید فراموش کرد که مارا دیگری نداشتیم اگر چه از سوی بعضی تکفیر و ... هم شدند.... روشنفکری غرب بیشتر به " اوما نیسم " می‌اندیشید تا به دموکراسی و لیبرالیسم، که بتدریج متوجه فرد اقتصادی و بورژوازی می‌شد، و سپس اوج آن به انباشت سرمایه و رشد تکنیک که حاصلش فاشیسم و استالینیسم و دو جنگ جهانی بود، در کشورهای غرب هم به مخالفت روشنفکران خودشان و بعد هم ما به " غرب ستیزی در برابر غرب زدگی " در مقطعی انجامید که " ایده انقلاب " و مارکس و مارکسیسم حاصل این دوره است. البته غرب غارتگر با سیاستهای امپریالیستی که امروز هم چامسکی - دریدا - و بسیاری دیگر اعتراضات و افشاگری‌هایشان را در حوزه‌های مختلف داریم - نمونه بارزتر مبارزات روشنفکران فرانسوی منجمله ژان پل سارتر فیلسوف اگزیستانسیالیست در تعارض فرانسه با الجزایر، و یا ابداع ایدئولوژی‌ها و تکنیک‌ها و حتی اوتوپیاها برای رهایی " انسان " از مناسبات جدید " قدرت " و " ثروت " و تجارت " در جهان سلطه و زیرسلطه که ما جزو زیرسلطه‌ها بودیم، البته ما " دوزخیان روی زمین " نبودیم بلکه " دوزخیان روی آسمان " بخاطر عرفانمان بودیم که بتوهم و فرهنگ مریدومرادی در زمین و جامعه سرباز می‌کرد، عرفانی که اسلام را هم بخاطر ذهنیت " وحدت و جودی " بی‌نصیب نگذاشته بود. شاید " هدف غیر از این بود چه " زین خلق پر شکایت و حیرانم و ملول " که هر اندیشه‌ای و ارد حوزه عوام شد ابزار عوام‌فریبان شده، حتی " دین " که استبداد دینی حاصل آنست، و لی در حوزه " فرد " بنوعی اخلاق فردی و وارستگی موثر بوده که این امر هم در برابر " قدرت " امپراطوری شاهان ایرانی در مقطعی بجای کنش اجتماعی به کنش غیر اجتماعی، انفعال و دنیاگریزی بعلاوه مسئولیت‌گریزی منجر شده است، در حالیکه اخلاق یعنی " مسئولیت " و این گریز یعنی زیباخلاق و

ازینرودر دوران مدرن نیاز به مردم شناسی و جامعه شناسی و نگرش علمی و حتی اخلاق علمی محسوس، و حقوق ترمیمی که به " علل " نظر دارد، نه بیش از همه پرداختن به " قصاص " و حقوق تنبیهی در عصر " حقوق بشر " و دموکراسی، که اینها همه بیشتر سیاسی و برای و حشت جامعه تحت تئوری " نصرت با لرعب " بوده که نتیجه معکوس ببار آورد ه " نگاهی به صفحه حوادث درروزنامه‌ها " و بعد هم مجریان این امر که فراتر ازتئوری پردازان رفته، و نامستولانه و قدرت طلبانه شعارهاشان بزبان منافع ملی و مصلحت عام بوده، چون در روسیه که سرانجام عوامل " ک-گ-ب " قدرت را تصاحب کردند، چه " فلسفه سیاسی چیزی نیست مگر بکاربستن علم اخلاق در مورد جامعه " از ایزایا برلین -، ازینرو آرمانشهرمان در عین اخلاقی، علمی هم باید می‌بود که نبود، یعنی در جستجوی علت، نه با دلیل و فلسفه بافی هر متخلفی را محکوم نمود، که حوزه نظر با حوزه عمل متفاوت است. اگرچه از بند ایدئولوژی و سیاست نمی‌شود گریخت، که حتی پژوهشگران مدعی و منتقد هم بیبانه پژوهش که باید بیطرفانه باشد، نوعی ارزش " فنی " که هد فمند است " دررابطه باقدرت داشته - فوکو، در رابطه با منافع - هم گاهی اعمال می‌کنند "هابر ماس. بهمین خاطر در کنارهر ایدئولوژی امروز یک پسوند دموکراسی بخاطر گریز از استبداد و اختناق ایدئولوژیک قرار داده اند، و چون در دموکراسی هم در کشورهایی چون ما، این عوامند که با رای شان تعیین تکلیف می‌کنند، این دموکراسی " دموکراسی کلاسیک " بوده، و چه بسیار عوامفریبان با انحصار تبلیغات و وسایل مدرن آن از این امر بهره برده، و بیبانه همین رای، به خود رای و خودسری می‌پردازند، که ما در تاریخ مان امروز و دیروز بارها تجربه کرده، این نوع دموکراسی بیشتر " عوام سالاری " است که مردمسالاری نامیده شده، دمو.کراسی مدرن از " حکومت اکثریت " فراتر رفته، با قرار داد اجتماعی - قانون، به حقوق فرد و اقلیت تا کید مضاعف دارد. پروسه‌ای که که ماهنوز در آغاز آنیم -

در ایران دهه بیست بخشی از این روشنفکران برای گریز از این اسطوره‌ها و رهایی ازاستبداد قرون و اعصار بخداوالهیات تنزیهی پناه برده تا ایرانی کنش پذیر طی قرن‌ها " خود " را یافته و اظهار و جود در برابر استعمار و استثمارواستحمارو تهاجمات فرهنگی و ...کرده، در زمانیکه استحمار ی جدید با گفتمان " عدالت محور " توسط حزب توده، ما رکسیسم و تبلیغات عریض و طویل شوروی از طریق رادیو مسکو و روزنامه‌های حزب توده برعدالت اقتصادی معطوف و نوعی جو و فضای بسته در حوزه باصلاح روشنفکری و طبقات محروم ایجاد کرده، امری که بیشتر سیاسی بود تا ایدئولوژیک و ...این امر از سیاستهای همسایه شمالی ما الهام می‌گرفت با هدفهای توسعه طلبا نه که تجربه کشورهای اروپای شرقی بعدها ثابت نمود و با سرمایه داری دولتی برقابت با غرب سرمایه دار پرداخت، در کشوری که فقر فرهنگی و اقتصادی توامان همه گذشته را به انحطاط کشیده بود برای همه جاذبه داشت، امری که منافع ملی را فدای منافع اتحادشورو ی، بیبانه منافع انترناسیونالیسم کارگری می‌کرد که تنها شاد روان خلیل ملکی و انور خامه‌ای با افشاگری، گروهی از روشنفکران رااز این دام رهانیده و اجازه ندادند استالین بنام ایدئولوژی سلطه خودرا در ایران اعمال کند. در چنین شرایطی محمد نخشب با نوعی " ایدئولوژی سازی " در برابر سایر ایدئولوژی‌ها افقی تازه گشود و به گفتمان جدیدی رسید " سوسیالیسم و خداپرستی " مکتب جدیدی برای روشنفکران بومی در برابر ماتریالیسم دیالکتیک مارکس که ارمان حزب توده و ایدئولوگهای آن بود. که انسان را در تولید و اقتصاد خلاصه می‌کرد، البته مارکس ایدئولوژی را کاذب و ساخته بورژوازی معرفی می‌کرد در صورتیکه خود بنوعی ایدئولوژی نظرش معطوف شد که " از ایدالیسم کانت و ماتریالیسم دیالکتیک هگل " فراهم می‌آمد " مارسل گوشه ". این گفتمان جدید و یا مکتب تازه ایرانی " سوسیالیسم و خدا پرستی " با یک رابطه دیالکتیکی بین " فرهنگ و اقتصاد "

که به سوسیالیسم و دموکراسی می‌رسید، البته اولویت را به "آگاهی - انسان" داده بود که با "نفی پیاپی" رهایی را تجربه کرده تا "خود را" می‌یابد، یا بقول آدور نو "دیالکتیک منفی" انسانی که می‌تواند ساختارها، خود، جامعه، محیط و ... را اصلاح کند، چه امروز عدالت ذر اقتصاد خلاصه نشده و به بسیاری امور باید تسری می‌یابد، منجمله سیاست و فرهنگ و ... "حقوق سیاسی و حقوق فرهنگی و ... " که "جبرهای اجتماعی حاصل آنست.. ازینرو انسان را در مفهوم "خدا" و کرامت و کمال اخلاقی او یعنی در اوج "استعلاء" آرمانی می‌کرد و نگاهش را به "حقوق" و رعایت دیگری معطوف، که "اخلاق" در اصل حاصل آنست. و لی در عین حال "ذهن" را یعنی "سوژه و ابژه" را از هم جدا نکرد. بدین خاطر در جستجوی بدیل به "سوسیال دموکراسی" می‌رسید که هدف برابری به نسبتی بود. چه قدرت و سیاست مسایلی متعلق به عرصه زبان و متن بوده که فراتر از مسایل مادی بیشتر از فرهنگ و ایدئولوژی بهره می‌گرفت و اینجا دیگر فرهنگ روبنا نبود، در غرب هم از نظر هگل "آگاهی" در محوریت قرار داشت، که ایده مطلق حاصل آنست، منتها امروز از این مطلقیت فراتر رفته و به پلورالیسم نظرها متوجه است، امری که به خود آگاهی می‌رسید و تاریخ ساز که سرنوشت خود را عوض می‌کند. برای هگل آگاهی "عقلانیت" عین آزادی بود، و تاریخ بعنوان جلوه‌ای از ایده مطلق تلقی می‌شد، که در تاریخ به "مطلقیت" خود آگاهی می‌یابد، تاریخ در عین حاملیت روح، بسوی آگاهی بخود، تاریخ آزادی انسان بود "که در جامعه به روح مطلق" دولت "می‌رسید البته این معنی از دولت "دولت مدرن" است نه دیکتاتوری، در حالیکه با شرایط سیاسی و اجتماعی غیر از این شد، یعنی تنها "ایده" نیست که محقق می‌شود و نقش شرایط از نقطه نظرهای فیلسوف در آنزمان غایب بود که بعدها "لئوتارد" بدان می‌پردازد منتها روشنفکران ما در مارکس و هگل غالباً متوقفند... امری که بنظر من بسیاری مومنین صادق و حتی نوگرایان دینی از این "شرایط" غفلت کرده و جاده صافکن شدند تا جاییکه بازرگان در آخر کار گفت "دین متعلق به آخرت است."

مارکس از نظر پلخانف، کائوتسکی و ... در اواخر قرن نوزده حرکت تاریخ را بر آمده از تحول در زیر بنای اقتصادی دانسته، و در این آگاهی نقش "انسان - آگاهی - اراده و ..." رانادیده گرفته بود و هنر، حقوق، سیاست و اخلاق را. بهمچنین، که جزو روبنا بحساب می‌آورد. در این می‌ان تحول انقلابی، آگاهی کارگران بعنوان تابعی از وضعیت اقتصادی تلقی می‌شد که هر تلاش اراده گرایانه "از نوع کار لنین و بسیاری رهبران جهان" بی‌نتیجه می‌ماند، و به دیکتاتوری پرولتاریا می‌رسید، البته دیدگاههای هگل و مارکس هر دو متعلق به جامعه صنعتی و توسعه یافته‌ای که یکسوی کارگران بودند و یکسوی اقلیتی سرمایه دار و یا بقول مارکس یکی حرکت تاریخ را با "سر" می‌دید و یکی با "پا"، و لی در نهایت توسط لنین تبدیل بدین جدیدی شد و در جامعه‌ای چون شوروی در خدمت قدرت قرار گرفت، که از بسترش استالین در آمد. در قرن بیستم "سوژه محوری" هگلی و اگزیستانسیالیسم سارتر بر عاملیت انسان در حرکت تاریخ مورد تاکید قرار گرفت و شاهد ظهور تدریجی "دولت - ملت" ها هستیم که رابطه اینها حقوقی در یک وضعیت حقوقی است و .. Etat droit " که ازین ببعد مبنا حقوق بشر در سیاست و برنامه‌ها شد از حقوق مادی تا حقوق سیاسی و حقوق فرهنگی.

مقدمه

تنش‌های اجتماعی در جهان غرب کم‌کم نه تنها در اروپا و... که در امریکا هم به گونه‌ای دیگر خود را بازتاب داده و می‌دهد و نشان از نوعی «پایان تاریخ» در جهان کنونی است. در امریکا رأی به رنگین‌پوستی که همیشه در حاشیه بود و در اروپا ورشکستگی یونان و حتی ایتالیا و اسپانیا نشان از بن‌بست‌هایی دارد که فراتر از بحران‌های گذشته است. اینها همه در حوزه سیاست، جامعه، فرهنگ و اقتصاد روند حوادث را متفاوت از گذشته کرده است، به‌طوری‌که از هر منظری که بنگری پیش‌بینی آینده به راحتی میسر نیست، تغییراتی درونی در جهان کوچک شده در هر نقطه و هر کشوری که نمی‌شود حتی «گذار از دوره‌ای به دوره‌ای دیگر» نامید، از یک‌سو در کلان شهرها گرفتار تقاطع تمدن‌ها تا برخورد تمدن‌ها هستیم، و از سوی گروه‌های کوچک از پناهندگان تا مهاجرین قانونی و غیرقانونی در گریز از سرزمین‌های خود هستند که تا بحال سابقه نداشته است. غالباً هر گروهی در محله‌ای در حاشیه شهرها زندگی میکنند و از پیوند با فرهنگ صاحبخانه طفره می‌روند، در حالی که از مناسبات اجتماعی تا حقوق و بیمه فردی و جمعی استفاده می‌نمایند، نسل‌های تازه دوم و سوم مهاجران در بی‌هویتی زیسته، واکنش‌هایشان غیرقابل قبول و دردسرساز گردیده است که بیشتر در طغیان دائمی نوجوانان نشان داده می‌شود.

از یک‌سو نسل جدید غالب کشورهای توسعه یافته، در تضاد با تمدن‌های کهن و حتی مدرن و صنعتی، که حتی نسل پدران را هم بر نمی‌تابند بر بحران‌ها افزوده. اگرچه قوانین سختی برای مبارزه با این نا‌هنجاری‌ها وجود دارد، ولی مبانی ریشه‌ای تمدن‌ها از یاد رفته است. به علاوه واکنش صاحبخانه و گروه‌هایی که نگاهشان نژادپرستانه شده و همه تقصیر و بحران را حاصل این مهمانان ناخوانده دانسته‌اند، کم‌کم به رشد گروه‌های فاشیست و راسیست انجامیده است.

در تمدن‌های مدرن چون اومانیسم اولیه، مدرنیته، و... که مبنا در رشد و توسعه بیشتر «انسان» بوده، روزگاری حاصلش رشد تکنیک و انباشت سرمایه بود، کم‌کم به موازات اینها رشد باندهای مافیایی و شکاف‌های طبقاتی جایگزین هدف‌های اولیه شد و نقض حقوق بشر در تمام موارد و در اکثر کشورها، البته کم و زیاد رخ داد و اخلاق و معنویت از یاد رفت، تا جایی که دنیای ما پیش از آنکه وارد مرحله پست‌مدرن شود، ابتدا به خاطر فساد سیاستمداران وارد «پست پلایتک» شد و بعد وارد پست ماتریالیسم، پست صنعتی تا نوعی نئولیبرالیسم که «خودمختاری» انسان از موارد مذکور بود، * (مارسل گوشه).

حاصل همه اینها عدم شرکت و کاهش رأی‌دهندگان شد، زیرا بحران بزرگ امروز «بحران بی‌اعتمادی» است؛ بی‌اعتمادی حتی به خود که ایمانش بیش از همه از خود زایل شده و خدایش در همه تاریخ ابزار سیاست و قدرت گردیده است و ما پیوسته «خداینامه»‌ها داشتیم و فردوسی «شاهنامه»‌اش کرد، چه در برابر آن انسان بنده بود و اسلام انسان را جانشین خدا در زمین معرفی کرد، ولی بیش از همه در کشورهای اسلامی حضورش را برنتابیدند. تاریخ اسلامی تاریخ امپراتوری شد که به نظر من «هدف» نبود، هدف اولیه گذار از «خداباوری به خودباوری» بود، در حالی که در فضای امپراتوری که فضا همیشه امنیتی بود، جوامع مسلمان برای توجیه آنچه بود از خداباوری به خرافات‌باوری رسیدند.

پیش از آن، به گونه‌ای توسط ادیان کهن و باورها تعریف انسان و تعالی و کرامت او مطرح بود و در تمام تمدن‌ها و ادوار تاریخ وجود «بشر» موضوع روز بوده است، تا در دوران مدرن که از تعریف گذشت، آزادی او و حدود او جزو حقوق اولیه مطرح گردید و واکنش‌های او از انقلاب تا قیام و شورش که تاریخ‌ساز شده بود به تدریج نظامی درخور با نظامات نمایندگی می‌یافت، البته به تدریج با شکل‌گیری طبقاتی جدید منحرف شد، تا در حوزه‌های مختلف علمی تا فلسفی دوباره مغفول واقع شود و شد، چرا که هنوز تاریخ «دورانی» و مکرر بود.

الف .

در نیمی از جهان این بحث از حیوان ناطق - حیوان عاقل تا حیوان سیاسی به اصطلاح آغاز شد و با حیوان اقتصادی کم‌کم پایان یافت، که به دیکتاتوری به اصطلاح پرولتاریا، یا به نظامات سلسله مراتبی که در آن انسان هیچ‌کاره بود، انجامید. ایده‌الیسم و رمانتیسمی که تناقض را در بطن خود داشت و آرمان را از ماتریالیسم تاریخی می‌خواست، عامل فریب کشورهای در مرحله کشاورزی در یک دوره شد و سرانجام به «فئودالیسم صنعتی»^(۱) منجر شد، اما از آن فراتر نرفت تا جایی که امروز از نظر تکنولوژی و رشد و توسعه در ردیف اولی‌ها هم در جهان نیست. روسیه و چین امروز از ابرکامپیوتر تا زیردریایی و هواپیماهای بزرگ را از غرب می‌خرند، ولی برای مردمشان هنوز مردمسالاری یک آرزوست؛ توتالیتاریسم لنین و استالین تا مائوتسه‌تنگ در روسیه و چین که تناقض را امروز علنی کرده است و «کمونیسم با اقتصاد بازار» را به وجود آورده که مارکس و مائو هرگز پیش‌بینی نمی‌کردند، در نتیجه یک هزار میلیارد دلار سهام از مازاد درآمد ارزی چین در اقتصاد ورشکسته امریکا در خدمت امپریالیسم قرار گرفت؛ دسترنج انسان‌هایی با روزی یک دلار که بیشتر کالاهای نامرغوب ولی ارزان تولید می‌کنند و چون نیک بنگری این بردگی مدرن است که حزب کمونیست چین بدان افتخار می‌کند و متأسفانه مورد تأیید بعضی از اقتصاددانان مدعی ما که بر لیبرالیسم آن هم اقتصادی و نه فرهنگی تأکید دارند نیز می‌باشد، در صورتی که مبنای لیبرالیسم مبتنی بر فرهنگ و «آزادی اندیشه» بود.

تحت تأثیر رشد بورژوازی «ایدئولوژی» سیاسی و نظرها معطوف به منافع و «اقتصاد بازار» گردید، آن هم با اولویت تجارت اسلحه و جنگ و... در جنگ‌ها هدف رشد نیروهای نظامی و تکنولوژی‌های ضد بشر شد و همه ساله میلیاردها دلار هزینه خرید اسلحه می‌گردد، تا جایی که در مقابل این رویه جایزه «صلح نوبل» تعیین شد. چه زمان از آرمان و ایده و فرهنگ که مارکس آنها را روبنا گرفته بود تهی شده، منافع زیربنا شد و در نهایت در اجرا هدف قدرت شد و انحصار قدرت در دست یک گروه قرار گرفت، که ابتدا با کودتا حاکم شدند و آن را «انقلاب اکتبر» نامیدند به بهانه «ایده برابری»، و فقر را تقسیم کردند و حاصلش سیستم هیرارشیک، در رأس آن انسان بی‌فرهنگ «ماتریالیست» و بی‌اخلاق بود که در نهایت گورباچف آن را افشا کرد، وقتی در جواب رهبر فقید انقلاب گفت که «سوسیالیسم بدون اخلاق سوسیالیسم نیست» (نقل به مضمون از لوموند)، به همین دلیل جنایت‌های زیادی بر بزرگترین رقبای سیاسی خود تا نظریه‌پردازان مارکسیسم روا داشت، تا جایی که گفته شد «انقلاب فرزندان خود را می‌خورد». بدبختانه بهانه قدرت همیشه عدالت و برابری بوده است.

ب .

گاهی نیز در کشورهای که «لیبرالیسم» حاکم شد؛ از یک مفهوم فراتر نرفت و چون خواست برود طبقاتی آن را برنتافتند و بورژوازی تجاری و مالی و فساد حاصل امروزی‌اش است، درحالی که ابتدا در برابر کلیسای قرون وسطی، «لیبرالیسم فرهنگی» موردنظر بود

که با رشد بورژوازی و توسعه افزون تبدیل به اقتصادی شد، تا جایی که گروهی از نخبگان علمی و فرهنگی ایتالیا فریاد زدند «رشد بس است.»

حتی در کشورهایی که پس از هر حرکت و انقلابی هدفش عدالت و آزادی و بیش از همه «اخلاق» بود، در نهایت حقیقت در مسلخ سیاست و واقعیت قربانی شد و مصلحت چون همه تاریخ اسلام و تمام ادیان توحیدی توجیهی شد برای بداخلاقی‌ها، درحالی که «پیام» ادیان غیر از اینها را می‌گوید، اما مهم فهم پیام است که «تعالی» انسان هدف بود و این تعالی در آزادی میسر است، که «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم»، تعالی انسان هم پیوسته در انبوه کلمات و کلی‌بافی‌ها گم شد، درحالی که این تعالی جز «دیگری‌اندیشی» و رعایت حقوق دیگری در جامعه نیست، حتی «اگر هم دین تو نباشند»، بنده همان خداست که تو را آفریده است (فرمایش حضرت علی به مالک اشتر، نقل به مضمون از نهج‌البلاغه).

امروز حتی معنای سیاست بد فهمیده شد، به‌طوری‌که در رابطه با «قدرت» به شیوه ماکیاولیستی عمل می‌کند. در اسلام مدیریت بهینه در جامعه مدنظر بود آن هم در جوامع قبیله‌ای که تناقضات و تضادها در حداکثر بود. با این همه به تقوا و عدالت سفارش پیوسته می‌شد، چراکه در بسیاری مواقع سیاست در قدرت و ثروت به زیاده‌خواهی می‌انجامید که «کلا ان الانسان لیطغی و...». این‌ها در چنین جوامعی مطرح شد تا مانع خشونت بیش از حد شود، از این رو با خداوند «رحمن و رحیم» آغاز گردید تا در جامعه نهادینه شود و اگر چنین نشد به دلیل مناسبات قبیله‌ای بود که اجازه نداد، تا جایی که پس از پیامبر، خانواده‌اش بیشترین خشونت‌ها را متحمل شدند.

پ .

انسان بیش از همه حاصل آگاهی و فرهنگ است، ولی «عقل سالم در بدن سالم است» و سلامت او با اشتغال و تأمین زندگی مادی، بهداشت و... میسر است؛ «لیس للانسان الا ما سعی». تکنیک اجرای ایده مهم است، چراکه زندگی تنها «تئوری نیست»، بلکه «مدیریت جمعی» نیز می‌طلبد، از این رو اسلام شورا را پیشنهاد نمود.

• در مرحله‌ای دیگر در دنیای فلسفه کلاسیک «ایده‌الیسم و رمانتیسم» نوعی فضای مثالی «ذهنی» را ایجاد کرده و با کلام جهانی، رویایی ساخت (افلاطون)، که در آن انسان حیوان سیاسی شد تا بنده و رعیت. از این بستر گروهی شهر آفتاب و گروه‌هایی ا توپیاها آفریدند تا جایی که حتی «شهر خدا» (اگوستین قدیس) مطرح شد، ولی حاصلش امپراتوری «روم» شد و به توسعه‌طلبی در قرون اولیه تاریخ مسیحیت تا قرون وسطی انجامید، در نهایت مذهبی گرفتار پوستین وارونه گردید. بعدها کلیسا شریک قدرت سیاسی و اقتصادی شد و در برابر هر غارت و جنایتی سکوت کرد تا آنکه از رونق افتاد. در شرق نیز فراعنه را داریم و مغان و شاهان ایران که به فساد کشیده شدند، تا اسلام آمد و انسان خلیفه خدا شد، ولی مهم «فهم مطلب بود» که پیوسته تعلیق به محال می‌شد. تا اینکه گفته شد «ای برادر تو همه اندیشه‌ای» و اگر این نظر ادامه می‌یافت، ضرورتی برای جنبش‌های عربی و دموکراسی‌خواه نبود و پلورالیسم و دموکراسی را امروز فریاد نمی‌کردند، برای جلوگیری از سوءاستفاده غرب از نسلی که به جهان با اینترنت متصل شده است، باید به مردم بیشتر بها داد، رشد آگاهی‌ها را تسهیل نمود و با آنان روراست و صریح بود، اما تا کنون همه چیز در پنهان‌کاری و بده و بستان‌ها بوده و مردم بعدها به نسبتی از آن آگاه می‌شدند، در صورتی که یکی از حقوق «حق آگاهی» است، در نتیجه چه

بسیار تواریخ گذشته تواریخ «قدرت» بوده است، در شرقی که عرفانش فقر را توجیه می‌کرده، ولی اینها ظاهر قضیه بود و در بطن قضیه چون تعمق کنی همه تزویر می‌کرده‌اند. به همین دلیل انسان قرن‌ها جز انتظار و موعودگرایی راهی نداشته است .

از نظر عرفا آن استخوان و ریشه و زندگی مادی در مرحله دوم بوده و حاصلش بی‌تفاوتی انسان و حکومت اقلیت بر اکثریت برای قرن‌ها تا امروز در بحرین و سوریه تا عربستان بوده که بنیادگرایی را بهانه ارتجاع حکومتی کرده و واپسگرایی‌اش مورد حمایت امریکاست، حقوق بشرش از یاد رفته و ساختارهایی پوسیده دارند که با دلارهای نفتی خود را برپا داشته‌اند، اما اینک بهم ریخته با فسیل‌هایی که میلیاردها دلار درآمد نفتی‌شان سهام امریکایی شده است؛ در اقتصادی که در دهه هفتاد پشتوانه طلا را از پول خود برداشت و در نتیجه ورشکستگی امروزی را تجربه می‌کند .

ج .

متأسفانه در کشورهای شرقی اقلیتی حکومت می‌کند و قانون نهادینه نشده است، درحالی که «تغییر» مداوم نیاز زمان و خواست هر نسلی است که «امروزمان نباید با دیروزمان یکی باشد» (حضرت علی)؛ امری که پیران قوم باید بدان توجه کنند، چراکه هر نسلی دیدگاه‌هایش با دیدگاه‌های پدران و پدربزرگان تفاوت دارد. نکته‌ای که رهبر فقید انقلاب ابتدای ورود به کشور در بهشت‌زها بر آن تأکید کرد و اگر محمدرضا آن را ملحوظ می‌داشت انقلاب نمی‌شد. او در رابطه با انقلاب مشروطه گفت «پدران ما حق نداشتند برای ما تصمیم بگیرند». انقلاب بهمن ۵۷ نیز متعلق به نسلی در نیم قرن بعد از مشروطه بود که در وجدان تاریخی خود خاطرات قانون‌شکنی‌های مکرر پدر و پسر را داشت، تا جایی که این قانون‌شکنی‌ها جای قانون‌مداری نهادینه در فرهنگ و تمدن ما را گرفته بود و همچنان ادامه دارد. از سویی این انقلاب واکنشی در برابر کودتای ننگین ۲۸ مرداد بود. یکی دو نسل با آن کودتا در فضای بسته سوخته بود، در حالی که «انسان ارگانیک می‌شود» (کانت) فضا با کودتای امریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد بیشتر بسته شد و حق آزادی و آگاهی از مردم دریغ گردید، از این رو «به خدا و دین پناه برد» تا حیات مجدد یابد که نشد.

چ .

در غرب انسان با نگرش پوزیتیویستی «ماشینی است که سوخت می‌خواهد» و از سویی همان «ارگانیک می‌شود» که گفته شد» با این حال انسان همیشه مسئله‌ساز بود یا پیوسته برای حضورش مسئله‌ها آفریده‌اند. اگرچه در «متافیزیک حضور» حضورش به رسمیت شناخته شده است، ولی حضور فیزیکی‌اش فقط پای صندوق رأی است. به همین دلیل در رأی‌گیری‌ها روزبه‌روز کمتر شرکت می‌کند. شکاف‌های طبقاتی و ثروت‌های انباشته شده چون نیک بنگری شرم نشسته بر پیشانی تاریخ معاصر به خاطر اکثریتی از بی‌خانمان‌هاست، در حالی که امریکا و شیلی و برخی کشورهای امریکای لاتین فراتر از اقتصادگرایی «پول‌گرایی» فریدمنی را عامل اصلی توسعه دانسته و جالب آنکه بانک جهانی برای کشورهای نفتی که در آن حکومت‌ها به هیچ‌کس پاسخگو نیستند و برای کشورهای صنعتی، توصیه‌ای یکسان داشته و نسخه‌ای مشابه پیچیده، که به سود حکومت‌های غیر پاسخگوست، درحالی که در کشورهای صنعتی درآمد ملی حاصل کار و مالیات‌هاست، نه درآمدهای «رانتی» که به سود یک طبقه است؛ طبقه‌ای که در سایه، حکومت می‌کند .

در این بستر انسان مدرن بصورت «L,home total» یعنی انسان کامل و توانا، انسان نیست، چراکه هرچه مقتدرتر می‌شود به صورت کرمی در پیله‌ای در می‌آید که هر چه در بافتن پیله‌اش موفق‌تر می‌شود در آن خفته‌تر، مقیدتر و زندانی‌تر شده و بیشتر اسیر مصرف می‌شود، زیرا دائم باید کار کند تا زندگی مصرفی را تأمین کند و... (اوژنی گراند)،

در شرق این انسان برعکس بیشتر ناتوان، بیکار است و در نظام سلسله مراتبی ی قرار گرفته که هرچه دورتر از آن هرم باشی بیشتر هیچ‌کاره‌ای، بویژه اگر در قاعده هرم باشی، بیشتر ناکامل هستی. در زندگی امروز و ماشینی، زندگی مصرفی‌اش هم بیشتر با حسرت و ناداری است، رابطه حاکمین و محکومین، رأس هرم با مردم، شاه یا رئیس‌جمهور مادام‌العمر است، مانند لیبی و سوریه. رابطه حکومت‌ها با مردم رابطه خدایگان و بنده است، با این حال استثناهایی هم دارد که سروکارشان با یک طبقه حاکم است و اینها «مگسانند دور شیرینی» و امروز معلوم شده این رابطه دوطرفه است. تا جایی که گاهی اطرافیان حاکم را تحریک کرده تا خلاف منافع و مصالح خود و جمع عمل کنند. در این مواقع هشیاری رهبران می‌تواند راه را بر چاپلوسان و متملقان ببندد، نمونه آن را در زمان حیات رهبر فقید انقلاب شاهد بودیم که یک روز فخرالدین حجازی در عید غدیر گفت «ای امام آن نقاب را بینداز بگو امام زمانی» (نقل به مضمون)، در این هنگام امام درحالی که همه منتظر واکنش ایشان بودند به یک‌باره گفت «خوف آن دارم که این سخنان باورم آید»، حتی بارها فراتر رفته گفت که «من اشتباه کردم» و در برابر دولتمردان عملاً به سود مردم موضع گرفت و هشدار داد و روند حوادث را تغییر داد.

ولی امروز غیر از این است، بخصوص که در شرق از یاد رفته که انسان حیات مجدد یافته و «شهری» شده است و طلب حقوق شهروندی می‌کند، ساختارهای باقی‌مانده از قرن‌ها برنمی‌تابد. بحران‌های اقتصادی و بیکاری در غالب کشورها موجب احساس عدم امنیت «اقتصادی» شده و این بزرگترین مشکل امروز است. ولی حکومتها درخواهند. دموکراسی پیشکش، قانون‌گریزی دولت‌ها بیشترین دردسر را تحمیل می‌کند، اگرچه تناقض قوانین هم مزید بر علت است.

در زمانی که با رشد تکنولوژی و اطلاعات و ارتباطات، توانمندی انسان با گذشته قابل مقایسه نیست، «انسان» از حل بسیاری مسائل «خویشتن خویش» درمانده است و باندهای مافیایی به جای طبقات اجتماعی نشسته‌اند، در همه حوزه‌ها بر نفوذ خود افزوده‌اند و ناقوس انحطاط عصر ما را به صدا درآورده‌اند.

د.

در جهانی که مبنای سیاست‌ها، قوانین، ارائه طریق‌ها و برنامه‌ها و حتی ایدئولوژی‌ها همه در ظاهر در راستای حقوق اوست، ولی بیش از گذشته این حقوق که امروز اسطوره شده، نقض می‌شود یا آرزوها و مطالبات که گاهی در نوعی ایدئولوژی و باور و دین خود را نشان می‌دهد و داده است، که دین و ایدئولوژی ابزار شده و در انبوه تناقضات و تضادها جا مانده است و حاصلش سرخوردگی نسلی که تاریخش گذشته است. انقلاب‌های حق طلبانه روزگاری با غرب مدعی روبه‌رو شد و اجازه نداد با کودتاها دموکراسی حاکم شود. خوشبختانه عصر کودتاها به پایان رسیده و به خاطر رشد آگاهی‌ها در مردم «میزان رأی مردم» شده است. در غیر این صورت با افزایش تناقضات در حوزه قدرت و سیاست، جامعه با بحران‌هایی لاینحل روبه‌رو شده که تبدیل به بن‌بست می‌شود.

دموکراسی هنوز در شرق برای گروه‌هایی فهمیده نشده و در عقب‌افتادگی نهادینه غالباً شاهد نوعی تراژدی با دخالت خارجی هستیم، مانند عراق و افغانستان و... و یا با ظاهرسازی در هنجارها کاریکاتوری است که در اجرا، با قانون‌شکنی‌ها بیشتر به کم‌دی و مضحکه

می‌ماند و برای اهل سیاست اسباب خنده شده است. در غرب هم دموکراسی نسبی است و با شکاف‌های طبقاتی و فاصله فقیر و غنی در بی‌عدالتی و نابرابری از نفس افتاده است.

در جهان کوچک شده «حقوق بشر حقوق مصرف کننده» گردیده (۲) و دموکراسی باز هم حکومت سرمایه و پول است و هر کس پول ندارد قدرت حیات هم ندارد، در نتیجه نوعی نئولیبرالیسم غیر ایدئولوژیک، از دهه ۷۰ میلادی حاکم شده (۳) بی‌تفاوتی «فرد» در هر کشوری همراه با نافرمانی مدنی و ناهنجاری، واکنشی در برابر شرایطی است که او را فراموش کرده؛ نوعی دکترین که جبراً ذهنیت جامعه را اشباع کرده است و فاصله قدرتمداران را با مردم بیشتر و بیشتر نموده است.

عصر ما عصر بی‌اعتمادی‌ها به خاطر پیمان شکنی‌های سیاستمداران شده است. این موجب بی‌مسئولیتی، بی‌آیندگی و یأس فلسفی روشنفکرانی شده که اگر باشند عقیم شده‌اند و در رأی‌گیری‌ها شرکت نمی‌کنند و اگر هم شرکت کنند در کشورهای شرقی چون مصر مبارک و... رأیشان به حساب نمی‌آید. تقلب عادی شده و از سویی دعوای «شهر و روستا» که همواره مورد سوءاستفاده قدرت در سرکوب‌ها بوده همه را در خوف و رجا قرار داده است، چراکه از نگاه آنان سیاست دامن زدن به این تضادهاست که از دوران استعمار در فرهنگ قدرتمداران نهادینه شده است. با نگاه به شرایط لبنان و سوریه و هند و پاکستان می‌توان دریافت که استعمارگران هر جا رفتند «استخوان لای زخم» گذاردند و غالباً اقلیتی حکومت را در دست گرفت یا تجزیه‌ها و جنگ داخلی رخ داد و در نهایت این کشورها ضعیف شده‌اند. نظام سلطه حضور کشورهای بزرگ، دموکرات و قوی را بر نمی‌تابد و می‌خواهد همیشه با یک دیکتاتور صحبت کند آن هم به‌طور پنهانی.

در چنین شرایطی، فرهنگ به ضد فرهنگ تبدیل شده و اخلاق ابزار توجیه رفتارها می‌شود، داوری عادلانه از دست رفته، جنجال جای تبلیغات را گرفته است و سیاست دکانی اقتصادی شده و مدیریت در اختیار گروهی اندک قرار گرفته که تنها به فکر خود هستند. دروغ عادی شده و فروغ امید درافق جز انتظاری عبث نیست. با نگاهی به رمان‌ها، فیلم‌ها و... که یا تجاری‌اند و «کیلویی» و یا از درد بی‌درمانی - که همه به آن مبتلایند - و یا به خاطر شرایط اقتصادی یا اجتماعی که هر دو سیاست زده گردیده‌اند، دیگر امروز نمی‌شود گفت که باوجود کارشناسان و برنامه‌ریزان در حال کمال و بهتر شدن، حتی کسی به فکر بهتر شدن فردا از امروز نیست که فردا هم تکرار امروز و دیروز از دست رفته است.

اینجاست که احساس می‌کنی نگاه‌ها بهت زده، فریادها تبدیل به ناله گردیده و «شهر» با وجود حکومت و حتی دولت بدون اتوریته است، نظام‌مند نیست، قانون از یاد رفته و هیچ‌کس بدان پایبند نیست. نه تنها قانون بلکه اخلاق و سنت و اصول و ارزش‌ها بیشتر «پلیتیزه» گردیده و از دست رفته است اگر چه ظاهراً غیر از این است.

امروز با جنبش‌های عربی همه متوجه استبدادهای سنتی و حتی دیکتاتوری‌های نظامیان بومی شده‌اند که در بن‌بست مطلقند، این واکنش نسل‌های تازه است که نوعی پایان تاریخ گذشته‌شان را اعلام می‌کنند که فقط می‌خواهند زندگی کنند که تابه حال، حق حیات هم نداشتند و از سویی درغرب نیز اختناق سرمایه وجود دارد و آنجا هم باید در انتظار واکنش‌هایی چون یونان مهد تمدن و فرهنگ بود. در امریکای تکنیک و سرمایه نیز ورشکستگی بانک‌ها و عدم اشتغال و رکود و... وجود دارد تا جایی که حتی اوپاما هم ممکن است در انتخابات دور دوم در خطر باشد، زیرا تعادل میان فرهنگ و اقتصاد بهم خورده است و مسائلی چون اکثریت بی‌خانمان‌ها

و فقدان بیمه درمان و بهداشت - که بعد از تصویب قانونی نیمی از آن فعلاً به خاطر فشارهای پس از انتخابات اخیر کنار گذاشته شد - را به وجود آورده است.

شرق به فرهنگ‌های «به روز نشده» متکی است امری که به اجتهاد آزاد نیاز دارد و غرب به رشد اقتصادی که امروز فاقد آن است و نیازمند مسئولیت‌پذیری بیشتر دولت است، البته با قوانین تازه که طبقه مرتجع حاکم اجازه نمی‌دهد راه حل نظامات سوسیال دموکرات است. د.

همه اینها نیاز به یک رابطه دیالکتیکی بین «فرهنگ و اقتصاد» دارد که در سیاست به دولت‌های سوسیال - دموکرات می‌انجامد و در فرهنگ به پلورالیسم و در اقتصاد به اقتصاد اجتماعی و البته در مواردی توجه به بخش خصوصی تا از تعطیل خلاقیت‌ها جلوگیری کند و گرنه عدالت چون شعار و کلام در قرن‌ها خواهد ماند.

اشتباهی که در مرحله اقتصادی در دوره‌ای در روسیه و چین شد «سرمایه‌داری دولتی» بود که فرهنگ را هم تابع آن نمود و غرب سرمایه و تکنیک هم در پی آن آموخت که فرهنگ را نیز تابع سرمایه کند و با تبلیغات «القایی» در فیلم و نوشتار و... «صنعت فرهنگ» سودباوری را مطلق نمود، تا جایی که امروز در یک سو انباشت انبوه و از سوی دیگر فقر گسترده و نابرابری اقتصادی را شاهدیم. به بهانه بهره‌وری نوعی تکنوکراسی متورم و «نظامی» را در شراکت با سرمایه به وجود آورده و در بلوک شرق تکنوکراسی دستش در دست سیاستمداران اطلاعاتی «ک.گ. ب» بوده و دولت انقلابی یا ایدئولوژیک همچنان ادامه دارد. حرکت اعتراضی آندره زاکاروف از طبقه تکنوکرات روسیه در دهه‌های هفتاد و هشتاد به این رویه بود که گفت تکنوکراسی نباید در خدمت سرکوب باشد و علم نباید در خدمت سیاست باشد و البته ایدئولوژی نیز همچنین، او بدین‌گونه جایزه نوبل را از آن خود کرد.

آرمان و ایده متعلق به حوزه نظر است و نیازمند گفتمان‌های متفاوت برای تکامل و تغییرات پیوسته، و «مطلق» نیست، ولی در اجرا با متدولوژی، کارشناسی و شایسته‌سالاری برای اجرای برنامه‌ها به تصویب قانونگذار می‌رسد و کار دولت پاسخگوست، دیگر دوره نظام‌های هرمی و سلسله‌مراتبی گذشته است.

س.

امروز برای توسعه نیاز به نظامات افقی و مشارکتی است، زیرا مشکلات از حد گذشته است و هر کس در هر جا که هست باید بخشی از مسئولیت را بپذیرد تا امور سامان یابد. جدایی «تئوری» و «اجرا» که یکی طراحی برنامه و بیشتر پردازش مرتب «ایده» و فرهنگ را به عهده دارد و دیگری مجری است، از لوازم مردم‌سالاری است، در غیر این صورت سروکار ما با فضای بسته، انسان تک بعدی و توقف در زمان خواهد بود که غالباً تاریخ ما به آن مبتلا بوده است. امروز چین و کوبا و کشورهای در افریقا و... را داریم که انسان در آنها به بهانه تاریخ، سنت و دین و ایدئولوژی در فضای بسته متوقف شده و شکوفا نشده است.

• و اما فراتر از همه این موارد «چین» است که برای بعضی در کشور ما یک آرزوست غافل از اینکه اینجا چین نیست، ایران کشوری «فرهنگی - اسلامی» است، دو امری که همیشه مکمل بوده‌اند و ایرانی هرگز «حیوان اقتصادی» با تمام مصیبت‌ها نبوده است و حتی «امپریالیسم فرهنگی» بوده (۴)، چراکه متجاوزان بسیاری را با تساهل و تسامح تحت تأثیر خود قرار داده است، نمونه‌اش در گذشته حکومت‌های بعضی از مغولان تا تیموریان است و در زمانه ما نیز افرادی چون مهندس سحابی و محمد خاتمی، که هر دو نماد ضد خشونت با تمام فشارها و نامردمی‌ها بوده‌اند، چراکه سروکار ما با الهیات سیاسی که عده‌ای تبلیغ می‌کنند نبوده است، بلکه با الهیات

تنزیهی بوده که با «لا» آغاز می‌شود و بیشتر سلبی است تا ایجابی، تا انسان این خلیفه خدا در تولید «خودفرهنگی» که نتیجه نهایی‌اش «تقواست» شکوفا می‌شود.

در علم امروز معلوم شده که انسان ارگانیسمی است که در آزادی شکوفا می‌شود و می‌دانیم جنگ‌های پیامبر بیشتر دفاعی بود تا تهاجمی، بعلاوه وقتی گفت «انا بشر مثلكم یوحی» اسطوره نباید ساخت که او بیش از عبد و رسول نبود که در نماز روزی ده دفعه تکرار می‌شود، مهم رساندن پیام بود. در نتیجه در برابر انسان اسطوره‌ساز، «خداپرستی» تنها راه‌هایی به سوی خودیابی و خودباوری است تا در برابر خدایان شرک، سر خم نکند و به اصطلاح امروز «خود» شود و در رابطه با زمان در هر لحظه خود را خلق مجدد نماید، وگرنه انسان‌های افسرده و سرخورده بیشترین زمینه‌سازان ایجاد فضای گورستانی‌اند که نظام سلطه طلب می‌کند. به همین دلیل بعد از مبارزات فراوان «ما در دوره‌ای در کوچه پس کوچه‌های سیاست به خاطر انسان آمده‌بودیم، ولی بعد کارمابه‌های باریک رسید. (گفت‌وگوی مسعود بهنود با عزت‌الله سبحانی در اوین ۱۱ می)

• اگر در کشورهای اسلامی روندی غیر از این طی شد به خاطر آن بود که از ابتدا گروه‌هایی محتوای پیام را از یاد بردند و در جست‌وجوی قدرت، توسعه‌طلبی پیشه کردند تا «امپراتوری» اسلامی گردیدند که البته هدف این نبود، در نتیجه «انسان» چه آنکه حاکم بود و چه آنکه محکوم بود، در بند قدرت ماند و دنباله آن امروز در کشورهای عربی است که یا نظامی‌ها در آنها حاکمند و وابسته و یا نفتی‌اند و حافظان چاه‌های نفت، با دلارهایی که یا تبدیل به اسلحه شده و یا در بانک‌های غرب ذخیره شده است. در غربی که بانک‌ها بدون نظارت دولت کارشان بیشتر غارت بود تا بانکداری، دولت او باما خواسته است آنها را زیر نظارت بگیرد، ولی جمهوریخواهان که بیشتر سرمایه‌داران هستند سنگ‌اندازی می‌نمایند. همه اینها در اوایل قرن ۱۹ و ۲۰ یکی دوبار در غرب تکرار شد که به جنگ جهانی اول و دوم انجامید، این مسئله در سایه نوعی «لیبرالیسم ایدئولوژیک» که برآمده از یک دوره گذار بود شکل گرفت. آدام اسمیت در برابر غارت فئودالیسم و حتی کلیساهای زمین‌دار و کارخانه‌دار «صنایع نساجی در انگلستان» گف در شرایطی که صنایع کوچک، قدرت رقابت را با آنان نداشتند "Laissez faire" گفت بگذار هر کس هرکاری می‌تواند بکند. و کلیسا دست در دست فئودال‌ها انداخته و انحصار فرهنگ و سرمایه را از آن خود کرده بودند. دیدگاه‌های «ماکس وبر بخشی واکنشی در برابر این روند است» (۵)، که در کشور ما بد فهمیده شده است، چرا که دعوی کاتولیک و پروتستان برای به رسمیت شناخته شدن انسان در «ساختن خود» بود که کلیسا در ۱۹۱۱ میلادی پذیرفت و در فرانسه به «فرماسیون» شکل‌گیری انسان متخصص برای جامعه، و در آلمان به رشد خلاقیت‌های فردی منجر شد. (هاینز ویسمن) اما هابرماس در آخرین سخنرانی خود می‌گوید «ماکس وبر با طرح دیدگاه‌هایش دنیا را به دامن سرمایه‌داری پرتاب کرد.» همان‌گونه که در دوره‌ای که دنیا تازه اندک دموکراسی را تجربه می‌کرد، مارکسیسم «افیون» روشنفکرانی شد که «خود و شرایط» را از یاد بردند و در جهان عقب‌مانده ابزار قدرت انقلاب و تخریب گردیدند. در کشور ما تاریخ نشان داده که انقلاب واکنشی احساسی بود که مهار آن از دست همه خارج شده و فرصت‌طلب‌ها بر بستر موج سوار می‌شوند؛ کاری که دیکتاتوری شاه انجام داد و به قول مهندس بازرگان انقلاب رامحمد رضا پهلوی کرد که فضا را بست و مانع رشد فرهنگی و... گردید وگرنه، نه شریعتی و نه رهبری فقید انقلاب «انقلاب» را تجویز نکردند. شریعتی می‌گفت «انقلاب بدون آگاهی فاجعه است.»

ک .

در کشور ما دو جریان روشنفکری ظهور نمود که هنوز در آسمان تنفس می‌کردند و از واقعیت‌ها غافل بودند، که هر دو واکنشی یکی درمکان نبود که توده‌ای شدند «مارکسیسم برایشان مطلق و چون مذهب شد» و دیگری در زمان نبود که مذهبی گردیدند در «جامعه خرافاتی و بیشتر ضد اخلاق و... که هدفشان پیرایش آن بود که زمانبر بود و نشد»، در زمانیکه ما هنوز جامعه نشده بودیم؛ هنوز جامعه‌شناسی نداشتیم و مذهب حاکم، مذهب توده‌ها بود که بیشتر خرافات زده بود و پیرایش آن از درون میسر بود نه از برون که آن هم قرن‌ها «جنگ هفتاد و دو ملت» را در تاریخ خود داشت و هر کسی در زمانی از ظن خود با آن همراه شده بود و در زمانه ما به روز نشده بود، امری که فراتر رفتن از آن جرأت می‌خواست و می‌گفتند «بدعت» است، حتی بدعت در اصول و سرانجام بسیار دیر فقیه عالیقدر آیت‌الله منتظری چنین کرد و «حقوق شهروندی» را برای همه مطرح نمود.

با این حال به نوگرایان دینی و... این اختیار را هرگز ندادند که به پالایش آن بپردازد، در حالی که «رهبر فقید انقلاب در اوایل انقلاب یک‌بار در نماز ظهر به بازرگان اقتدا نمود/ ۶ این موضوع زمانی بود که مراجع متعدد قدرت مرتباً برای او و دولتش مزاحمت ایجاد می‌کردند و نشان دهنده اعتماد ایشان به بازرگان بود، ولی در حوزه نظر - فتوا و... اینها چنین اختیاری نداشتند، که البته نگاهشان با حوزوی‌ها متفاوت بود، زیرا از کلیات گذشته فراتر رفته و علمی و جزئی می‌شد، چرا که انسان از نظر حکیمان دینی محافظه‌کار ما، «جزئی» بود، در حالی که دموکراسی و عدالت به «انسان» تعلق داشت که در زمین خود یک کل حاکم بود. رهبری فقید انقلاب در آن مقطع با درک «زمان» و شرایط «مکان» جرأت نمود این انسان را که در جمهوری با رأی‌اش «محور» است در انقلاب مطرح کند، چیزی که ۵۰ سال پیش از آن مراجع اصلی نفی کرده بودند و وقتی مشکلاتی رخ داد، در جواب معترضی از روشنفکری دینی گفت «تو نمی‌دانی من با چه مرتجعینی روبه‌رو هستم» (۷)، بدین خاطر به عدالت و دموکراسی چنانکه باید و شاید نرسیدیم. ایشان بارها تابوها را شکستند و معترضین را ساکت کردند؛ معترضینی که به خاطر جامعه توده‌وار ضعیف هم نبودند، ولی در نهایت گفت «آبروی خود بر سر آن گذاردم» و بازرگان بعد از مدتی کتاب «انقلاب اسلامی در دو حرکت» را نوشت و سال‌ها بعد کتاب «گمراهان» و در نهایت در مصاحبه‌ای گفت «دین مربوط به آخرت است».

کار روشنفکر فراتر رفتن از زمان با شناخت «انسان» بود که خلیفه خدا بود و عدالت نه به معنای مفهوم و ایده که در کلام و سخن فراوان داشته‌ایم؛ به همین دلیل نوگرایان دینی تا احیاگران را داشته‌ایم که حضورشان به خاطر عدم تحصیلات حوزوی از سوی متولیان دین هرگز به رسمیت شناخته نشد. اگر چه آنها برداشت‌های دینی را با سختی‌ها و موانع و... دموکراتیزه نمودند - که سابقه نداشت تا جایی که گفته شد «این‌ها دین را سکولاریزه کردند» آشوری - که دموکراسی و آزادی تا حتی «سوسیالیسم اخلاق» گرا را از آیه‌های کلی قرآن بر کشیدند . د .

گ .

در جهانی که با آزادی بیان و اندیشه، رشد شهرنشینی به «جامعه مدنی» متحول شده و در حوزه «آگاهی و اخلاق» به موارد متعدد تخصص‌ها و در اخلاق - اخلاق مدنی، اخلاق سیاسی و... و در «خرد ناب» به «خرد پراتیک» تا «خرد ابزاری و انتقادی و...» رسیده بود، حتی فراتر رفته و در حوزه علم و تکنیک، حقوق و هنر با تعدد مقوله‌ها سر و کار یافته بودند. (۸)

در جهانی که حتی مدرنیته از نظریه انقلابی دکارت «من می‌اندیشم پس هستم» و همچنین از «خودآگاهی مطلق» کانت گذشته و... درحالی که مدرنیته در واقع آینه نظرات کانت بوده و دیدگاه‌های هگل متأثر از نظرات اوست «حتی در نقد خرد ناب» (کانت) - ولی اینک هدف نقد به کارگیری خرد به گونه‌ای بود تا جایگزین مفهوم خرد طبیعی شود که میراث سنت متافیزیکی شده بود، چه خرد به تقسیمات جدید منقسم گردیده تا یافته‌های ذهن به عین تحقق یابد» (۹)، ولی ما هنوز اسیر یافته‌های کلی و ذهنی بوده وهستیم به همین به دلیل دموکراسی و... نرسیده و نمی‌رسیم، زیرا دموکراسی متعلق به دنیایی زمینی، جزئی «انسان مدار» است، که اولین گام ورود به آن انتخابات آزاد است.

مدعیان «کلامی فرهنگی» ما به خاطر فقدان نگرش فلسفی، ذهن‌گرا و محافظه‌کار، با تدابیر حکیمانه تحت‌تأثیر کلیات افلاطونی از هر تغییری وحشت داشتند، بدین گونه تاریخ ما تاریخ ایستا «جور» دورانی و تکراری شد، به‌طوری که قرن‌ها گامی جلو نرفتیم. حتی در حوزه سیاست به دلیل این که ساختارها اجازه نمی‌داد وگامی به جلو نرفتیم. با اکتشاف نفت و ورود خارجی‌ها، به جهانی دیگر پرتاب شدیم که برایمان ناشناخته بود، در حالی که تاریخ در این زمان با آزادی‌های اندیشه و پژوهش خطی شده بود؛ امری که بشر روزگار ما را از گذشته رها کرده بود، تا خود را باور کرده و نگاهش به افق‌های غیر از گذشته باشد؛ افق‌هایی که سبب شد انسان، خود و حقوق و توان و امکانات دنیای زیست خود را بیابد و پس از آن که انقلاب‌های اجتماعی و صنعتی اول و دوم و سوم را تجربه کرد، امروز جامعه «اطلاعاتی» با رشد آگاهی‌های متفاوت را تجربه کند. ما پیوسته در یک مفهوم از «آگاهی» تا «اخلاق و خویشتن خویش» و مقولاتی دیگر به شدت کلی و مبهم، مانده و فرصت فراتر رفتن نیافتیم، در نتیجه در حوزه تکنولوژی و فنون و علوم جدید هم به آنها وابسته شدیم.

• درکشور ما بعد از دو جنگ جهانی و دیگر شدن روند حوادث، غرب و استعمار برایمان نسخه‌ها پیچیدند، با این حال تحت فشار جوامع شهری قدرت را مشروط نمودیم. در جهانی که تقسیم کار اجتماعی، ملی کردن صنایع بزرگ چون فولاد و ذغال و... انجام شد و ما هم نفتمان را با جنبشی عمومی با مدیریت بخردانه مصدق ملی کردیم. در زمان دولت‌های «سوسیال - دموکرات» که هدف تعالی انسان، رشد فرهنگی و توسعه اقتصادی و... بود و دوره استعمار به پایان می‌رسید، نظامی‌های ناسیونالیست در شرق پیشاهنگ مبارزه شدند. در این دوره که مردم هنوز «ملت» به معنای مدرن نشده بودند و دولت در رابطه با ملت و حقوق او هنوز شناخته شده نبود، در این میان غرب استعمارگر نیاز به یک پایگاه در برابر شرق کمونیست و حرکت‌های استقلال طلبانه داشت، از این رو غده‌ای سرطانی از تروریست‌های صهیونیست در جنگ دوم به نام حکومت اسرائیل ایجاد کرد و از افرادی چون بن‌گوریون و کابینه‌اش از حزب افراطی لیکود استفاده کرد که ویلسون نخست‌وزیر حزب کارگر دهه ۷۰ با حضور در دولت اسرائیل، باپرخاش آنها را «عقده‌ای‌هایی نامید که روزی ممکن است دنیا را به جنگ بکشانند». این دورانی بود که این دولت چون امروز خودسری‌ها را از حد گذرانده بود.

اسرائیل به کمک انگلیس و فرانسه و بعدها به کمک آمریکا در دو جنگ، سرزمین‌هایی را اشغال کرده بود و بعد هم قطعنامه سازمان ملل را بارها زیر پا گذاشت. این مورد شاید وجود نظامیان را در یک دوره در تاریخ اعراب توجیه می‌کرد، ولی امروز نه اسرائیل اسرائیل آن روز است، چرا که از تناقضات سیاسی و اجتماعی رنج می‌برد - با خاخم‌های پرمدعایی که با بار سنگین بر بودجه و بی‌توجهی‌شان بدین امر که آمریکا خود هم نیازمند مالی است، دوره‌شان گذشته است - و نه غرب پر از بحران - که به خاطر قطع

منابع خام ارزان توسط دولت‌های زیر سلطه کم‌کم ورشکستگی اقتصادی و سیاسی را تجربه می‌کند - قدرت آن زمان را دارد. از این رو دوره اسرائیل و... تمام و دوره «پست ماتریالیسم و پست صنعتی» آغاز شده و انسان و حقوقش بیش از همه مطرح است .

درک این شرایط اگر قدری به هدف‌های اولیه انقلاب توجه کنیم به سود ماست، چراکه پیام انقلاب بیشتر معنوی بود و برای جهان تکنیک زده پیامی «رهایی‌بخش» داشت و توانست فیلسوفانی چون «فوکو» را جذب خود کند؛ با الهیاتی که بیشتر معطوف به زمین بود و انسان‌های سرگشته‌ای که در عدم تعادل قدرت فراموش شده بودند، نه الهیاتی که معتقدانش یا «گلیم خویش برون می‌کشند ز موج» و یا جز در جرگه «مکذوبون» و... - که قرآن می‌فرماید - نبودند، که عاقبتشان از قبل معلوم است، اما پیامدهایش دامن همه را خواهد گرفت و گرفته است. تمام کشورهای عرب هم جز این سرنوشتشان نبود، چه امروز سیاست متأسفانه کسب قدرت به هر قیمت شده است، و اینک به واکنش‌هایی انجامیده که مردم زیر سلطه به حقوق خود واقف شده‌اند و انقلاب ۲۲ بهمن هم بدین خاطر بود.

ف .

امروز جوامع عربی پوست انداخته و عرب دیروز عرب امروز نیست که از دیکتاتوری‌های نظامی گذشته است، آمار تحصیلکردگان، فساد نظامیان، فقر و بیکاری جوانانش، رشد اطلاعات و وسایل ارتباطی همه از مشخصه‌های آن است. دموکراسی جبر زمانه گردیده است. اسرائیل از همین وحشت دارد که در صورت حاکمیت ملت‌های عربی و دولت‌های دموکراتیک، موقعیت او متزلزل خواهد شد، مانند انقلابی که ۳۳ سال قبل برای دموکراسی کردیم که عدالت و آزادی را همزمان می‌خواستیم، اگر شرایط فرهنگی، اجتماعی چون امروز بود و اکثریت روستائین نبودند، مشکلات رخ نمی‌نمود، ولی امروز مردم در شهر با مطالبات متفاوت نیازمند عدالت و برابری در تمام حوزه‌ها هستند. ملت ایران با تمام تاریخ گذشته و حالش فرهنگی است، اما از زندگی مادیش هم غافل نیست، همان‌طور که پیامبر فرمود «من لامعاش له لا معاد له». اگر پیامی برای جهان داریم یک رابطه دیالکتیکی بین «فرهنگ و اقتصاد» در زیست‌جمعی است. جهان امروز راه‌هایی می‌جوید، فهم زمانه خود مشکل اصلی برای زمامداران شرق و غرب است، امری که باعث شد در آمریکا به یک رنگین‌پوست آفریقایی تبار رأی دهند، چراکه فساد سرانش از حد گذشته بود، کاری که پس از نیکسون نیز کردند و به کارتر این بادام کار ساده رأی دادند. (۱۰) آنروز هنوز رشد اطلاعات و تکنولوژی ارتباطات تا این حد نبود، ولی امروز «هرکس با یک کامپیوتر یک ملت است.» (مارسل گوشه)

امری که نسل جوان آن روز با رادیکالیسم کور، بدون تحلیل و محاسبه شرایط دریافت و تندروی کرد و یا جریان‌های چریکی که فقط تیراندازی آن هم ناقص بلد بود و از درک زمان غافل بودند، در برابر انقلابی که با گل بر لوله تفنگ پیروز شده بود، ایستادند تا جایی که صدای آیت‌الله طالقانی هم درآمد؛ رادیکالیسمی که همیشه در تاریخ ما با تندروی می‌خواست «ره صدساله را یک‌شبه بپیماید»، ازین رو خود قبل از همه قربانی شد و راه را بیشتر ناهموار کرد. مهندس سبحانی بدین خاطر پیوسته بر عدم خشونت و صبر انقلابی تأکید می‌نمود. (۱۱) و بلاخره او توسعه‌گرا شد چراکه عقب‌افتادگی را بعد از نیم قرن مبارزه در حوزه‌های سیاست و جامعه دریافته بود و در حوزه نظر به «ایده‌الیزم رئالیسم» (۱۲) رسید که یک‌بار به آیت‌الله خمینی گفته بود «حکومت اسلامی» و جواب شنید «جمهوری اسلامی» که هنوز هم عده‌ای آن را بر نمی‌تابند، امری که نیاز به «شناخت» بیشتر و تحلیل واقعیت اجتماعی، فرهنگی به علاوه شناخت «روح زمان» داشته و دارد دارد، اگر نشد باید شرایط جامعه را در مقطع انقلاب دید که اکثریت هنوز مقلد

بود و هنوز هم به نسبتی هست اگرچه کم کم دین را از سیاست جدا میکنند +و بیش از همه این شرایط را روشنفکران ندیدند ، ازینرو ما در کوچه پس کوچه های تاریخ باز هم جاماندیم که روشنفکران ما هنوز برنامه منسجم نداشتند ؛ تاریخی که جز ناکامی برای «انسان فی نفسه» حاصلی نداشت، چه تاریخ گذشته ما بیشتر تاریخ «قدرت» و رابطه «خدا یگان و بنده»، بود اگرچه گاهی اداهای مدرن و یا دینی داشت، بویژه که اقتصادمان هم اقتصاد نفتی و رانتی شده بود و حتی روشنفکرانی «فراماسون» در اوایل قرن بیستم تاریخ گذشته ما را به رخ می کشیدند که ربطی به روز نداشت و حتی بعضی جذب غرب سلطه گر شدند، که حاصلش دیکتاتوری های نفتی پدر و پسر شد و هر دو بعداً زمینه سازان قدرت یابی خود را نابود نمودند، داور و... تا فروغی که مدت ها خانه نشین شد. تنها دکتر مصدق بود که ایستاد و گفت که در زنگبار هم کسی چنین دیکتاتوری ای ندیده است که همه قدرت در فردی جمع باشد. در کشوری که انقلاب مشروطه هم شده بود، انقلاب اسلامی واکنشی در برابر استبداد وابسته و نفتی بود ، آیت اله خمینی ح

حداقل جمهوری را وارد حوزه کرد که هنوز هم با آن مشکل دارند اگر افتاد مشکلی باید به « شرایط « آروز نگریست که « شرایط مهمتر از ایده است « هابرماس = انقلاب اسلامی با موج آمد تسریع شد وعنان ازدست همه خارج گردید . روشنفکران که اقلیتی بودند حتی دولت بازرگان را دریافتند و حال آرزویش را دارند که در برابرش « گروگان گیری « راداریم که همه و همه تأیید نمودند ، فرستی دیگر که ابتدا از دست رفت قانون اساسی اول بود ، اگر قانون اساسی اول « رفراندوم « شده که رهبرانقلاب اصرار داشت تا زودتر به شرایط « پست انقلابی « برسیم شاید امروز چنین نبود ، در هر صورت همه اینها را باید بحساب « دوران گذار « محسوب نمود . د .

ق .

اینک معلوم شده علیرغم نظر هگل و... مسائل امروز مسائل جدید است و هرگز در تاریخ اتفاق نیفتاده است» (هابرماس). اینها نیاز به شناخت زمان و تجزیه و تحلیل علمی «حال» دارد، چه تاریخ بیشتر واکنشی بوده ، رخ دادها را در برابر شرایط حاکم همان روز باید تحلیل کرد که گذشته است ، و ما هنوز هم نیاز به تجدیدنظر در گذشته های تاریخی از یکسو و بررسی شرایط اجتماعی امروز ایران و جهان از سوی دیگر داریم ، باز هم باید تأملی در هدف های اولیه انقلاب داشت. که امروز اصولگرایی توسط مدعیان اصول از دست رفته است و دولتمداران، گرفتار «توهم» انبوه رأی شده اند که امروز دیگر همه بدان معترفند.

در کشوری که همه چیز حتی فوتبال سیاسی شده است، دین که جای خود دارد، حقیقت در هر موردی گم می شود شاهد نوعی درهم ریختگی و عدم انسجام در همه حوزه ها هستیم، در حالی که وقتی سخن از اسلام شد تعهدی ایجاد می کند که نمی شود نادیده اش گرفت. دین بیش از همه، انسان متعهد خلق می کند که با عقل حسابگر ضرر و زیان مردم را هم در نظر باید بگیرد، چه «ما خدا را هم با عقل مان قبول کردیم.» (رهبر فقید انقلاب)

متأسفانه ما امروز بیشتر در اداره امور با باری به هر جهت و قانون گریزی و بیخردی روبه روییم، در حالی که وظیفه همه را قانون مشخص کرده است. به علاوه که برای فراتر رفتن نیاز به فضای باز سیاسی است و گر نه این همه مشکلات را در حوزه اقتصاد، اشتغال، فرهنگ و سیاست نداشتیم .

از سویی در زمانی که شاهد رشد نیروهای تحصیل کرده، آکادمیک، ژورنالیست و متخصصان مختلف هستیم، دوران دگم های اعتقادی و ایدئولوژیک، گذشته و زمان نظرسنجی ها در هر مورد است. برخلاف آن که عده ای از پژوهشگران به طور کلی در هر دینی به دگم ها معتقدند، ولی در شیعه به خاطر «اجتهاد آزاد» با نوعی پلورالیسم روبه روییم که در صورت اجرا و تحقق آن به خاطر منطق کلی حاکم

بر غالب آیه‌های قرآن کریم و... ما نمی‌توانیم گرفتار دگم و تعصب باشیم، که هرکسی از ظن خود یار آنست. تعصب متعلق به جوامع قبیله‌ای است، در حالی که ما زندگی شهری را تجربه می‌کنیم. «جبرهای اجتماعی» نشان داده که نادیده گرفتن ملزومات زندگی شهری، خود بحران‌آفرین است. با درک این ضرورت بود که رهبر فقید انقلاب، انقلابی در دیدگاه‌های حوزه کرد و با روشنفکران دینی هم‌نوا شد و جمهوری را مطرح نمود و تاریخ گذشته را پشت سر گذاشت، چرا که اسلام ضد جمهوری نبود. مبنای دموکراسی جمهور مردمند و «ناس» مورد تأکید مکرر قرآن است، از این رو تناقضات حاصله در بعضی نگاه‌ها با منطق انقلاب اسلامی همخوانی ندارد و به نظر من یا سیاسی است و یا حاصل بی‌توجهی به زمان و اگر خوشبین باشیم «ناآگاهی، بویژه که سی و دو سال ما تجربه‌هایی از شکست، پیروزی، موانع و... را تجربه کرده‌ایم، از این رو باید به هدف‌های ابتدای انقلاب بیشتر توجه کرد؛ هدف‌هایی که امروز از یاد رفته است هدف‌هایی که بیش از همه به استقلال و آزادی و پیشرفت و عدالت معطوف بود. گام اول بدانها باز هم یک انتخابات واقعاً آزاد است.

منبع: چشم انداز ۶۹

پانویست‌ها :

۲۱- آلن تورن ، کتاب

QU EST QUE LA DEMOCRATI

۳- مارسل گوشه کتاب

L'AVENEMENT DES LA DEMOCRATIE A L'EPREUVE DES TOTALITARISMS

۴- سخنرانی دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن : پاریس

۵- ازهاینز ویسمن، فیلسوف آلمانی.

۶- نقل از شادروان ابراهیم عینک چی که در آن روز با عده‌ای در آنجا حضور داشت

۷- نقل از ابراهیم یزدی، از نزدیکان اولیه رهبر فقید انقلاب و

۸ و ۹- از هابر ماس در کتاب

LA DISCOURS PHILOSOPHIQUE DE LA MODERNHT

۱۰- نقل از کتاب «بحران ایدئولوژی»، محمود نکوروح ، انتشارات چاپخش.

۱۱- به نقل از مسعود بهنود در یادبود مهندس سبحانی در لندن.

۱۲- ایده‌آلیسم از آنجا که آرمانگراست، ممکن است در عمل مخرب شود، اما ایده‌آلیسم رئالیسم به این معناست که می‌توان ایده‌آلیسم را واقع‌بین کرد و با آن برخورد تعالی‌بخش داشت.